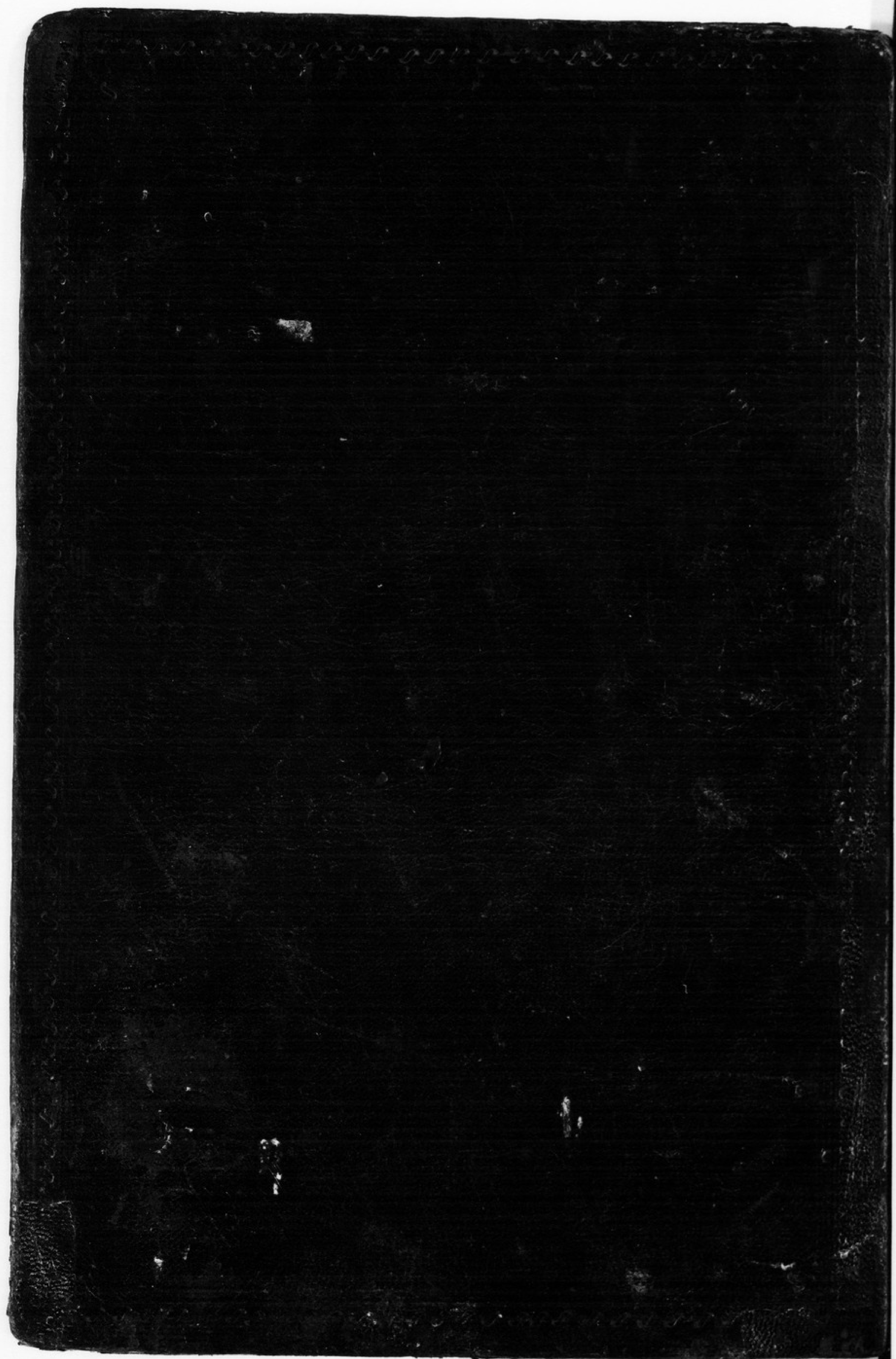
HULSAT al-MANHA.





Fonds-Ducaurroy

N°. $\frac{41}{B}$. (persan)

Volume de 389 Feuillets

23 Juillet 1873.

شام که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند از قوم عاد و ثمود وکانوا اشدّ
منهم و بودند ایشان سختتر از مکیان قوّة از روی توانایی با وجود این از عذاب رهایی نیافتند و آثار دیار هر قوم در دیار
ایشان باقیست وما کان الله لیعجزه و نیست خدا که عاجز گرداند او را سبق و تفویت من شیء هیچ چیز فی
السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین بلکه هر چه خواهد کند و کسی برو و بر حکم او پیشی نتواند گرفت انه
کان علیما بدرستی که اوست دانا باحوال بندگان و بهمه چیزها قدیرا توانا بهمه اشیا ولو یؤاخذ الله الناس
و اگر مواخذه کردی خدا مردمان را بما کسبوا بجزای آنچه کسب کردند از شرک و معصیت و ظلم ما ترک علی ظهرها
نگذاشتی بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس وگفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی
آدم هلاک شدندی چنانکه در زمان نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس در بعضی وقت نیز
اگر خواستی بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک شوند ولکن یؤخرهم و لیکن باز میدارد آنها را الی اجل مسمّی تا وقتی که
نام برده که قیامت است ابن ابی روایت کرده که مردی امر معروف میکرد بر کسی شخصی برو بگذشت و گفت او را رها کن که ظلم جز
بظالمان زیان ندارد ابو هریره بشنید گفت دروغ میگویی بخدای که جان من در فرمان اوست که مرغ در آشیانه بمیرد که از
بجهت ظلم بنی آدم ابو حمزه ثمالی گوید که معنی آنست که خدای بشومی گناه آدمیان باران را باز گیرد تا همه جانوران بمیرند و لیکن
تاخیر این میکند تا بوقت معلوم که در لوح المحفوظ مقرر شده فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فان
کان پس بدرستی که خدای هست بعباده به بندگان خود بصیرا بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص
و نجات هر کدام و هر یکی را از خور عمل پاداشت دهد

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که این سوره را فرشته الی الله هر که تلاوت کند از همه کتابها آمرزیده شود
و دوازده بار ختم کلام کرده باشد و بروایتی دیگر بیست و دو بار در نامهٔ عمل او ثبت کنند و بر بالین هیچ بیماری نخوانند مگر که بعدد هر حرفی
از آن ده فرشته حاضر شوند و از برای او آمرزش طلبند تا قبض روح بشود بعد از آن بهمراه جنازهٔ او صلوات میفرستند تا او را دفن
کنند و از بدیهای قبر نگاه دارند و هر بیماری که در وقت موت این سوره را بخواند یا کسی نزد او بخواند رضوان بهشت بیاید با قدحی
از شراب بهشت و آنرا بدو دهد تا بیاشامد و او را ببهشت بشارت دهد و سیراب بمیرد و سیراب مبعوث شود و بجنان سیراب
بهشت در آید و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که نام این سوره منعمه است زیرا که خیر دنیا و آخرت را بر خوانند

و نویسنده خود تمام کند و دافعه نیز خوانند جهت آنکه بلیات دنیا و آفت را از فاری خود دفع کند قاضیه ایش نیز خوانند زیرا

که جمیع حاجات دنیوی و اخروی برای صاحب خود روا میکند و هرکه یکبار بخواند ثواب آن برابر ثواب بیست حج باشد و هرکه

آنرا بشنود مثل کسی باشد که هزار دینار زر سرخ در راه خدا صدقه داده باشد و هرکه آنرا بنویسد و بشوید و بخورد هزار شفا

و هزار یقین و هزار نور و هزار برکت و هزار رحمت در او داخل شود و همه مرضهای بدنش ازو دافع شود و از پیغمبر خدای

صلی الله علیه و آله روایتست که هرکه این سوره را در مقبره بخواند تخفیف عذاب ایشان بشود و بعد هرکه در مقبره مدفون باشد

او در حسنات باشد و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر چیز را دلیست و دل قرآن یس است و هرکه در

روز این سوره را تلاوت کند آنروز در امان خدا باشد و فراخ روزی شود و هرکه در شب پیش از آنکه خواب کند بخواند

حق تعالی هزار فرشته بر وی موکل گرداند که از برای او استغفار کنند تا وقت مرگ بعد از آن استغفار کنان تشییع جنازه

او کنند و با او در لحد در آیند و در آنجا بعبادت مشغول شوند تا روز قیامت و ثواب آن عبادت را بدو دهند و

قبر او را بر او فراخ سازند بمقدار مد بصر و همیشه از قبر او نوری درخشان شود و باسمان رود تا وقت بعث و نشور

و چون از قبر برخیزد آن فرشتگان بمرافقت او سخن کنند با او و در روی او خنده کنند و بشارت دهند او را تا از صراط

و میزان بگذرانند و بمقام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان گردانند و بعد از آن خطاب

در رسد که ای بندهٔ من هرکرا خواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق جمیع کسی که اراده کنی مقبولست و هرچه میخواهی

از من طلب کن تا جمیع مقصودات ترا بر تو ارزانی فرمایم پس هرکرا که خواهد شفاعت کند و هرچه طلب نماید حق تعالی بدو دهد

و اصلا حساب او نکنند و بهیچ گناه او را مواخذه نکنند اهل محشر گویند سبحان الله هرگز این بنده گناه صغیره در وجود دنیا نداشته

تا بآن مواخذه شود آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی و آنچه میگویی از نزد خود میگویی

و بخدا نسبت میدهی حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم ۵

یس ۵ قف از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منقولست که یس اسمی است از اسمای سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دوازده اسمست

از آنجمله در قرآن پنج اسم واقع شده محمد و احمد و عبد الله و نون و یس و اینکه اهل بیت را صلوات الله علیهم آل یس میگویند

تا بند

Demande avec tout ce qu'il
voudra j'te l'accorderai

Suivant quelques-uns
d'après quelques-uns
ce qui confirme cette opinion

تایید این قول میکنند و نزد بعضی دیگر از علما یس از اسمای قرآنست و یا نامیست از نامهای الهی و موید اینست اینکه در
حدیث واقع شده که اِنَّ اللهَ تعالی قَرَءَ طه وَیس قَبلَ اَن خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرضَ بِاَلفِ عَامٍ
یعنی حق تعالی سورهٔ طه و یس را قرات کرده پیش از انکه آسمانها و زمینهارا آفرید بهزار سال یا معنی آن یا انسان کامل است
بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا اختصار بر جزوی ازان نموده اند چنانکه در یمن اللهم الله میگویند و
یا آنکه بیان شارتست بکلمهٔ سید و حدیث انا سید ولد آدم دلالت میکند بدین و ازینجاست که ابوبکر وراق
روایت کرده که یس یعنی سید الاولین و الآخرین است یعنی ای بهترین جمیع موجودات وَالقُرآنِ الحَکِیمِ بحق
قرآن که در محکم و استوار است از نقص و عیب و یا ناطق بحکمت و یا حکم کننده بحق میان جمیع عالمیان اِنَّکَ بدرستی که تو بی
شک و شبهه لَمِنَ المُرسَلِینَ هر آینه از جملهٔ فرستاده شدگانی عَلیٰ صِرَاطٍ مُستَقِیمٍ بر راه راست که دین
اسلام است چه آن متضمن توحید است و استقامت امور که بسبب آن بندگان از ضلالت بسر حد هدایت میرسانند
و این قرآن مجید تَنزِیلَ العَزِیزِ فرو فرستادن خدائیست که غالبست بر همه و حفص بنصب زی میخوانند که
مفعول مطلق باشد یعنی فرو فرستاده شده است قرآن فرستادن خداوندی که قویست در ملک و پادشاهی
الرَّحِیمِ مهربان بر خلقان خود و تو فرستاده شده لِتُنذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوماً
مَا اُنذِرَ گروهی را که بیم کرده نشده بودند پیش ازین زمان آبَاؤُهُم پدران نزدیک ایشان بسبب دوری زمان
فترت فَهُم غَافِلُونَ پس ایشان بیخبر اند از صراط مستقیم که دین اسلام است از آنچه تو ایشان را بترسانی از عذاب
الیم و چون علم الهی تعلق گرفته بود بآنکه اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند بود ازینجهت میفرماید لَقَد حَقَّ القَولُ
بدرستی که راست شد گفتار ما بعذاب عَلیٰ اَکثَرِهِم بر بیشتر ایشان یعنی قول لَاَملَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ
وَالنَّاسِ اَجمَعِینَ و هرگاه که حال ایشان برین منوال باشد فَهُم لَا یُؤمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند
آورد بر صفت کفر بتر سقر خواهند رفت آورده اند که ابو جهل بر جهل سوگند خورد که چون پیغمبر را ببیند در نماز سر
او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی بزرگ برداشت و نزد حضرت آمد چون دست بالا برد
تا بیندازد دست او در گردنش چسپیده شد و سنگ بر دست او چسپیده شد و در گردنش بماند آیه آمد که اِنَّا
جَعَلنَا بدرستی که گردانیدیم فِی اَعنَاقِهِم در گردنهای ایشان اَغلَالاً غلها و بندها فَهِیَ پس آن

هند

car sur la tête
lorsqu'il leva la main pour la jetter

علها و بندها برسیده الی الاذقان بر نحوی اعناق ایشان بمرتبه که نمی توانند که سرهای خود را بجنبانند فهم مقمحون
پس ایشان سر در پیش مانده باشند و چشم بر هم نهند کنایتی یعنی او را باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند
قوم بنی مخزوم گفت من بروم و بدین سنگ محمد را هلاک کنم چون نزدیک آنحضرت آمد در حال نابینا شد و محمد را ندید هم
اما آواز ایشان شنید باز گشت و گفت محمد را ندیدم اما آواز ایشان شنیدم چون قصد وی کردم چیزی مانند شتر نر دیدم آهنگ
من کرد تا مرا فرو برد بعد ازین حال جبرئیل این آیه آورد وجعلنا من بین ایدیهم و ما کردیم در پیش روی ایشان
سدا بندی و پرده ومن خلفهم و از پس ایشان سدا پرده و مانعی فاغشیناهم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را
فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند چیزی را و قفا در نشسته که بر چپ و راست خود نگاه کنند و نظر در پیش و پس خود اندازند
و از ابن عباس مرویست که روزی قریش با یکدیگر گفتند هرگز ندیدیم خود که صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری که او را
میکنیم بر آنچه بر ما میرسد از محمد که عاقلان ما را سفیه شمرد و پدر ما را دشنام داد و ما را عیب کرد و جماعت ما را متفرق
ساخت و بست خدایان ما نمود و با این همه و بر آنکه گذاشته ایم و او را هیچ نمی گوییم پس با هم اتفاق کردند بر آنکه هر جا محمد را
ببینیم او را زنده نگذاریم حضرت فاطمه را خبر شد و بخدمت پدر آمد و قطرات عبرت بر رخسار مبارک روان کرد حضرت
که فاطمه را گریان دید گفت ای جان پدر ترا چه چیز گریانند فاطمه گفت ای پدر قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود
که باک مدار قدحی آب بیار تا سلاح الوضو سلاح المؤمنین در پوشم و زره عصمت نماز در بر فکنم پس آنحضرت وضو ساخت
و قدم در مسجد الحرام نهاد آن گروه از هیبت او چشم بر هم نهادند و از مهابت او دیده از هم نگشادند سید عالم مشتی
سنگریزه برگرفت و در روی ایشان انداخت و فرمود که شاهت الوجوه یعنی زشت باد رویهای شما هر یکی از آن
سنگریزها بیامد که در روز بدر کشته شد و حق تعالی بجهت قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان فرمود که وسواء علیهم و
یکسانست بر ایشان اینکه ءانذرتهم اگر بیم کنی ایشانرا ام لم تنذرهم یا بیم نکنی ایشانرا لا یؤمنون که
ایمان نیارند بجهت افراط ایشان در کفر و چون بر انذار ایشان نفعی مترتب نمیشد ازین جهت حق تعالی آنرا مخصوص ساخت
باهل ایمان و فرمود انما تنذر جز این نیست که بیم رسانی بر وجهی که نفع دهد من اتبع الذکر کسی را که پیروی کند
قرآن را و بسمع قبول مواعظ آنرا بشنود وخشی الرحمن و بترسد از خدا بالغیب با آنچه از و پوشیده است از
امور آخرت و یا بترسد از خدای در حالت غیبت از مردمان بر خلاف نفاق که ظاهرا ایمان میکنند و هر گاه که از

نظر

عیش
ils ne pouvaient regarder ni à droite
ni à gauche, ni par-devant
regarder par-dessus ni par-derrière

nous lui avons parlé toute la [illegible]
nous ne lui [illegible] rien

qu'as-tu à pleurer?
ils ont formé le dessein de vous tuer
n'ai-je pas pour
apporte un verre d'eau

il prit une poignée de sable

il leur est indifférent que …

3

نظر نمودن ایشان غایب میشوند با یاران خود میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن ما با یاران شماییم و همدین شما و با ایشان

استهزا میکردیم چون آنکسی که تابع قرآن است و بترسد آن از انذار تو ترسانست فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِمَغْفِرَةٍ

...reprota, représenta au prophète

بآمرزش گناهان وَاَجْرٍ كَرِیمٍ و مزدی بزرگ در آنجهان آورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت پناه عرضه کردند که خانهای

nos maisons sont éloignées permettez-nous, qu'il nous soit permis de...

ما دور است رخصت باشد که نزدیک مسجد خانه سازیم حضرت فرمود که در خانهای خود باشید که نشانهای پای شما را که بمسجد تردد

plus le chemin est long plus le mérite d'y aller est grand

— que dis-je!

می کنید می نویسند پس هر گاه که راه دورتر باشد ثواب قدم بیشتر باشد چه در کامی ثوابی بران مرتب خواهد شد حق تعالی برای

تصدیق قول پیغمبر خود آیه فرستاد که اِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتیٰ بدرستی که ما زنده گردانیدیم مردگانرا در روز بعث

یا دلهای مرده را بهدایت وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا و بنویسیم آنچه از پیش تو فرستاده اند از عمل صالح و فعلهای بد

و بر وفق آن جزای ایشان وَآثَارَهُمْ و بنویسیم اثرهای ایشانرا که نشانهای قدمهای ایشانست که بمسجد میروند پس هر کامی

کفاره گناهی خواهد بود وَکُلَّ شَیْءٍ و همه چیزها از نیک و بد اَحْصَیْنَاهُ شمرده ایم و بیان کرده ایم یعنی

همه آنرا نوشته ایم فِی اِمَامٍ مُبِینٍ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ که سر دفتر جمیع دفترهاست و

[illegible] tout écrit au long

آثاری که بدان نقش شده بدرازی روزگار پوشیده نمیشود و یا مراد با مام مبین صحیفهٔ اعمال است که اثر آن مندرس

celui qui a le plus de chemin à faire pour aller à la mosquée

و کهنه نشود و بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بزرگترین مردمان در مزد نماز کسیست که دورتر

باشد راه آمدن او بمسجد و بعد از وی کسی که راه او دورتر از وی باشد جابر انصاری گفت چون این سخن از حضرت رسالت

بشنیدیم تمنای آن داشتیم که خانهای ما بیشتر دور باشد تا ثواب آن بیشتر باشد و در نزد بعضی آثار اعم از آنست که حسنه

باشد چون علمی که تعلیم مردمان کنند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقهٔ جاریه چون پل و مسجد و رباط و سیئه مانند شهرت

دادن بدعت و بنای ظلم چه حق تعالی همه را می نویسد و بر وفق آن جزا خواهند داد بعد از آن پیغمبر خود را امر میکند که

مثل زند اهل مکه را با اصحاب انطاکیه در رسوخ کفر و عناد و عدم اطاعت و انقیاد و با وجود معجزات ظاهره و آیات

واضحه میگوید وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً و بیان کن ای محمد اهل مکه را مثلی یعنی مانند ساز ایشانرا اَصْحَابَ الْقَرْیَةِ

بیان اهل شهر انطاکیه اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بآن ده رسولان عیسی علیه السلام و آن چنان بود که عیسی

apôtres

دو کس را از حواریان که ایشانرا صادق و صدوق گفتندی یا یوحنا و یونس یا یحیی و تومان یا بارص و مارص بانطاکیه

فرستاد تا خلق را بخدا دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفندی چند می چرانید بر و سلام

کردند پرسید که کجا میروید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم آمده ایم تا شما را باسلام دعوت کنیم و از پرستش اصنام باز داریم
گفت شما بر صدق دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند ما بدعا بیمار را شفا دهیم و کور مادر زاد را روشن کنیم و پیس را
بحال اول صحت رسانیم پیر گفت چندین سالست که فرزند من بیمارست و جمیع طبیبان از علاج او عاجز اند اگر بدست
شما به شود من دین و مذهب عیسی را قبول کنم و مسلمان شوم ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت و از جمیع
امراض خلاص گشت پیر در حال ایمان آورد و او حبیب نجارست مومن آل یس که ششصد سال پیش از زمان حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بدو گرویده بود و یکی از سابقانست و در روایات صحیحه مذکور شده که او در خفیه مومن بود و در غار بعبادت
مشغول بود چون این رسولان آمدند اظهار ایمان نمود القصه خبر این دو مرد در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت ایشان
شفا یافتند پادشاه آن شهر که آنرا انطیخس رومی گفتندی بت پرست بود از حال ایشان خبر یافت ایشانرا طلبید و گفت شما
چه کسید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم و خلق را از بادیه ضلالت بسر حد هدایت میرسانیم گفت آیت شما چیست گفتند ما
کور مادر زاد و پیس را بدعا شفا میدهیم و جمیع بیمارانرا بر میخیزانیم گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم ایشان باز گشتند
و بروایتی وهب بن منبه ایشان مدتی در ان شهر بودند و مردمان نمیگذاشتند که نزد پادشاه روند روزی در بازار پادشاه را
بدیدند تکبیر کردند و اظهار ذکر خدا نمودند پادشاه در غضب شد بفرمود تا ایشانرا بزندان محبوس کردند خبر بعیسی بردند
شمعون الصفا را که رئیس الحواریین بود و خلیفه پیغمبر بیاری ایشان فرستاد او بشهر آمد و با خواص ملک آشنایی آغاز
کرد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد چون عیسی بفرموده خدا رسولانرا فرستاده بود از ینجهت حق تعالی
فرمود اِذ اَرسَلنا چون فرستادیم اِلَیهِمُ اثنَینِ بسوی اهل انطاکیه دو کس را فَکَذَّبُوهُما پس تکذیب کردند
اهل آن ده آن دو کس را و بزندان محبوس ساختند فَعَزَّزنا پس ما غالب گردانیدیم و حفص بتشدید زا میخواند یعنی
قوت دادیم آن هر دو را بِثالِثٍ بفرستادیم یعنی شمعون الصفا و آمد و با پادشاه اختلاط کرد و مقرب درگاه
شد آورده اند که او با ملک به بتخانه آمدی و خدا را سجده کردی و مردم و ملک می پنداشتند که او پرستش بت
میکند ملک بر وی اعتماد تمام کرد و بمشورت وی بهیچ امری اقدام می نمود روزی با پادشاه پرسید که ای ملک
شنیده ام که دو مرد را حبس کرده بجهت آنکه دعوی دین دیگر میکنند و مردم را از ین دین منع میکنند گفت آری شمعون
از روی تعجب گفت ای ملک بفرمای تا ایشانرا حاضر کنند که گفتار ایشان بشنویم ملک امر کرد بحضور ایشان چون ایشان

حاضر شدند

qui allez-vous?
idolatrie
aveugle de naissance

j'embrasserai la religion de...
il recouvra la santé

cette nouvelle se répandit dans la ville

qui êtes-vous

ils les accusèrent de mensonge

هر دو را

il ne faisait rien sans le conseil [illegible]

faites-les venir

بسم الله الرحمن الرحیم

حاضر شدند و شمعون را در پیش ملک دیدند خوشحال شدند و دلیر دار تر شدند شمعون از ایشان پرسید که شما

quel objet vous amène

چه کسانید گفتند ما رسولان خداییم شمعون گفت بچه کار آمده اید گفتند آمده ایم تا ملک و قوم او را از عبادت بتان

avez-vous des preuves de ce que vous dites

باز داریم و بعبادت کسی که آفریدگار آسمان و زمینست رغبت کنیم گفت بر آنچه میگویید حجتی و دلیلی دارید گفتند بلی ابرص

lépreux

و اکمه یعنی پیس و کور مادرزاد را و جمیع بیماران را باذن خدا به میسازیم ملک فرمود تا کوری مادرزاد را حاضر سازند که

که چشم او مساوی پیشانی وی بود حاضر کردند ملک فرمود که خدای خود را بگویید این را بینا سازد ایشان دعا کردند در حال

prunelle

هر دو چشمهای او شکافته شد بعد از آن دو مهره از گل ساختند و در آن موضع نهادند و دعا کردند حدقه شد و بینا گشت ملک

Demandent leur qu'ils en fallent autant. Le roi lui dit tout bas: ne sais-tu pas que …

متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواستیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی

que peut-il encore faire

که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را

زنده گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار کند ما همه با و میگرویم ایشان گفتند خدای ما بر همه چیز قادر است ملک گفت پسر

دهقان من هفت روز است که وفات کرده و او را دفن نکرده اند و انتظار پدرش میکشند تا بیاید و او را دفن کند

و برا زنده کنید و گفته اند پسر ملک بود والقصه او را حاضر کردند از حال خود گردیده بود و متعفن شده شمعون در خفیه دعا کرد

se joignirent à Simon pour prier

این دو رسول نیز به تبعیت شمعون از خدای درخواستند فی الحال زنده شد و بر پای خواست و گفت ای قوم از خدای بترسید

و با و ایمان آورید که درین هفت روز مرا به هفت طبقه آتش بردند و عذاب میکردند امروز در آسمان بگشادند جوانی نیکوصورت را

ces trois qui sont-ils?

دیدم که از برای این هر سه شفاعت میکردند گفتند این هر سه کیستند گفت شمعون وصی عیسی و این هر دو جوان از حواریان او

و آن جوان که از برای ایشان دعا میکرد عیسی بود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که آن مرده پسر پادشاه

انطاکیه بود بعد از آن او را دفن کردند بدعای این هر دو رسول زنده شد و برخاست و خاک از سرش میریخت

ملک در عقب او بدوید و چون بدو رسید گفت ای فرزند چیست حال تو گفت من در حالت موت دو مرد را

Si tu les voyois, pourrois-tu les reconnoitre?

دیدم که در سجده افتاده اند و زندگی مرا از خدای درخواستند ملک گفت اگر آن دو مرد را ببینی خواهی شناخت گفت

آری پس امر کرد تا همه مردم بصحرا آیند و چنین تعیین کرد که یکی از رسولان پیشتر بیاید بعد از آنکه خلق بسیار آمده باشند

voilà l'un

آن یکی دیگر بیاید تا بداند که پسرش علم بمعرفت ایشان دارد یا نه و چون رسول آمد پسر گفت یکی اینست و بعد از آنکه دیگری

voilà l'autre

cela fit impression sur lui

بر طریق مذکور در رسید گفت یکی دیگر اینست این سخن در ملک اثر کرد و نزد این حال شمعون با آن دو رسول زبان بعوت

کشودند فقالوا پس گفتند انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما مرسلون فرستاده شده کانیم از نزد عیسی روح الله و
بقصد هدایت باینجانب آمدیم ملک با قوم خود ایمان آوردند و عزایشان از مردم شهر بایشان بگرویدند در مقام خصومت
درآمده قالوا ما انتم گفتند نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت و اکثر اوصاف پس بچه مزیت
شما را رسالت داده اند نه ما را وما انزل الرحمن من شیء و نفرستاده است خدای هیچ چیز از وحی و رسالت
ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر دروغ میگویید در دعوی رسالت رسولان بعد از استماع این کلام از ایشان
قالوا ربنا یعلم گفتند پروردگار ما میداند که انا الیکم بتحقیق ما بسوی شما لمرسلون هرآینه فرستاده کانیم
و بر وفق آن معجزه اینچنین بنمائیم وما علینا و نیست بر ما کروضی بعزیم الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
آشکارا و هویدا یعنی ما از عهده کار خود بدر آمدیم و پیغام رسانیدیم و معجزه نمودیم اگر شما بجهت عناد و لجاج قبول نکنید مستوجب
نزول عذاب شوید قالوا گفتند بعد از اعراض از معجزه واضحه ایشان انا تطیرنا بکم بدرستی که ما فال بد گرفتیم
بآمدن شما زیرا که تا شما باین شهر آمده اید باران نبارید و همه مزارع و شجار ما خشک شد لئن لم تنتهوا هرآینه
اگر باز نه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم هرآینه شما را سنگسار نمائیم و در زیر سنگ هلاک کنیم ولیمسنکم
والبته برسد بشما منا از جانب ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا گفتند آن رسولان طائرکم فال بد شما
معکم با شما است یعنی بسبب شومی بدی اعتقاد و بدی کردار شما است چه بتوحید دعوت کردن و مردمان را بعبادت
خدا خواندن غایت برکت و خیر و میمنت ائن ذکرتم آیا اگر پند داده میشوید آن را بفال بد میگیرید و بقتل
میرسانید بل انتم قوم مسرفون بلکه شما گروهی هستید از حد درگذشتگان در عصیان و طغیان محمد بن
اسحق گفته که ملک و قوم او نیز بگرویدند و همه متفق الکلمه شدند قصد کشتن ایشان کردند وجاء و آمد در بنحال
من اقصا المدینة از دورترین جای از آن شهر یعنی از دروازه که بنهایت آن شهر بود رجل مردی یعنی
حبیب نجار یسعی که بسرعت می آمد تا رسید نزد اینجماعت و از روی شفقت و مرحمت قال یا قوم گفت ای گروه
من اتبعوا المرسلین متابعت کنید این فرستادگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسانی را که — عشر
نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت وهم مهتدون و حال آنکه ایشان راه یافته کانند
بطریقی که خیر دنیا و آخرت بآن وابسته است او را گفتند آیا دین ما را بگذاری و تبعیت ایشان اختیار کنی او در جواب

[illegible] fait [illegible] que nous [illegible]
[illegible]

ایشان

ایشان گفت که وَمَا لِيَ وچیست مرا از روی اعتقاد لَا أَعْبُدُ الَّذِي نپرستیم آنکسی را که فَطَرَنِي آفریده است مرا
واز عدم بوجود آورده وَإِلَيْهِ وبسوی حکم وجزای او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد پس از و پرسید أَأَتَّخِذُ
آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق آلِهَةً خدایان دیگر باطل إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ اگر اراده کند
مرا خدای بضرری یعنی اگر خواهد که بمن ضرری رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند و دفع نمینماید از عذاب خدا که مراست
شَفَاعَتُهُمْ درخواست این بتان شَيْئًا چیزی را یعنی در شان ایشان شفاعت نیست تا از من دفع بلا کنند وَلَا يُنقِذُونِ
و خلاص نکنند و نرهانند مرا از مضرت بنصرت پس اگر من آنرا که قدرت ندارد بر نفع و ضرر پرستش نمایم و بعبادت آنکه قادرست
بر رسانیدن نفع و رهانیدن ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر آینه در گمراهی هویدا
و آشکارا باشم چون قوم این سخن بشنیدند بقصد کشتن او برخواستند و او توجه برسولان کرده گفت إِنِّي آمَنتُ بدرستی که
من ایمان آورده ام و گرویده ام بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا و فردا از برای من گواهی دهید
و گویند که او این خطاب با قوم کرد و گفت من به پروردگار و آفریدگار شما ایمان آوردم پس سخن مرا بشنوید و نصیحت مرا
بسمع قبول استماع کنید و ایشان او را سنگ میزدند و او میگفت بار خدایا قوم مرا هدایت کن و قتاده گوید که سنگسارش
کردند و در بازار انطاکیه دفن کردند و قول آنست که او را کشتند و خدای او را زنده کرد و به بهشت برد و ابن مسعود گفت که او را
لگد کوب کردند تا در زیر قدم ایشان هلاک شد قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند مر او را که در آی در بهشت چون به بهشت در آمد
قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا می بودندی بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه آمرزیده پروردگار من یعنی
بآنچیزی که بسبب آمرزیده من شد از ایمان آوردن و با ایشان مجاهده کردن وَجَعَلَنِي وگردانید مرا بسبب آن مِنَ الْمُكْرَمِينَ مبین الجزء الثالث والعشرون
از بزرگواران و گرامی شدگان اهل بهشت در بلندی مرتبه و درجه یعنی کاشکی ایشان عالم می بودندی باین ثواب عظیم تا ایمان
می آوردندی و مطیع من شدندی و بسبب آن بدین مرتبه عظیم میرسیدند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شده
که سابقان امت سه کس اند که هرگز بمقدار چشم زدنی کافر نشدند و آن علی بن ابی طالب است و صاحب یس که حبیب نجار است
و مؤمن آل فرعون حزقیل است و این هر سه صدیقانند و علی ابن ابی طالب افضل ایشانست و بعد از آن از استیصال و هلاک
آن قوم خبر میدهد که وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه حبیب نجار مِن بَعْدِهِ از پس قتل او مِنْ
جُندٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ و نبودیم ما فرستنده لشکر برای

هلاک کافران یعنی در حکمت و مصلحت ما صحیح نیست که از برای هلاک کفر و شرک لشکر بفرستیم چه کفار از آن خوارتر و بی‌مقدارترند
که لشکر برای هلاک ایشان باید فرستاد و انزال لشکر ملائکه در حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود نه آنکه لشکر کفار در حساب بوده باشند
إن كانت نبود عقوبت ایشان إلا صيحة واحدة مگر یک فریاد کردن که آسان‌ترین وجهی است از وجوه عذاب
و آن چنان بود که جبرئیل هر دو طرف در آن شهر را بگرفت و بانگ عظیم کرد فإذا هم پس ناگاه ایشان خامدون فرومردگان
بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار فرو میرد يا حسرة ای تأسف و ندامت و پشیمانی و اندوه در روز قیامت
على العباد بر بندگان که جمیع اوقات را صرف کفر کردند و معصیت با وجود انجال ما يأتيهم من رسول نمی‌آمد
بایشان هیچ پیغمبری إلا كانوا به مگر بودند با و يستهزءون استهزا میکردند و این قول در وقت مشاهده عذاب باشد
و در وقت مردن یا در روز قیامت بعد از آن تخویف مشرکان مکه میفرماید بقوله ألم يروا آیا ندانستند اهل مکه که کم
أهلكنا بسیار را هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها و مشاهده این نکردند
أنهم آنکه آن هلاک شدن ایشان إليهم لا يرجعون بسوی ایشان باز نمی‌گردند یعنی بدنیا رجوع نمی‌کنند پس
چرا عبرت نمیگیرند بدیشان و حال ایشان از آن بیش نفس خود نمی‌دهند و نمی‌ترسند از آنکه عذابی و عقوبتی که بسبب کفر و عناد
بر ایشان نازل شد بر ایشان واقع شود وإن كل و نیستند همه ایشان لما جميع مگر که فراهم آورده شده لدينا
نزدیک ما یعنی در قیامت محضرون حاضر شدگان باشند برای جزای کردار یعنی امم سابقه که هلاک شده‌اند با این
مخالفان که در عقب ایشان بوجود آمدند همه در عرصه‌گاه محشر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود بجزا و سزا خواهند
رسید و بعقاب الیم گرفتار خواهند شد چه هر چند نشانهای قدرت خود را که دلالت تمام دارند بر وحدت ما و قدرت ما
بر بعث ایشان بایشان نمودیم بآن التفات نکردند و بنظر اعتبار در و نگاه نکردند وآية لهم و نشانه‌ایست مر ایشان را
بر قدرت کامله ما را بر بعث ایشان الأرض الميتة زمین مرده است یعنی خشک و بی‌گیاه که ما بسبب باران
أحييناها زنده گردانیدیم وأخرجنا منها و بیرون آوردیم از وی حبا جنس دانه را مراد حبوبست
که قوت انسانست از جو و گندم و برنج و غیر آن فمنه يأكلون پس از آن دانه میخورند و بآن تربیت می‌یابند
وجعلنا و آفریدیم فيها جنات در زمین بوستانها و باغها من نخيل از انواع درختان خرما
وأعناب و اصناف انگور و چونکه زروع و شجر بدون آب ثمره نمی‌دهند از جهت در عقب آن میفرماید وفجرنا

عشر

فيها

فيها وروان كرديم در زمين آبرا من العيون از چشمهاى آب تا آن حبوب ونخل وعناب را آب دهند ايشانرا
آفريديم ليأكلوا تا بخورند من ثمره از ميوه هر نوعى ازان وما عملته ونيا بخورند ازانچه كرده است آنرا ايد يهم
دستهاى ايشان ازان مثل دوشاب وسركه وغيرآن وچون نفع اين چيزها راجع به بندگانست نه بخدا بجهت
آنكه او غنى مطلق است ومستغنى از ما سوى از ينجهت ميفرمايد افلا يشكرون آيا پس شكر نميكنند بندگان بازاى
اين نعمتها ومنعم حقيقى خودرا پرستش نميكنند سبحان برترست از جميع نقص وپاك از همه عيب الذى آنخداى كه بقدرت
كامله خود خلق الازواج كلها آفريد انواع اشيا را همه آن مما تنبت الارض ازانچه ميروياند از زمين
ومتغاير بقدرت خود يعنى نه چون نبات واشجار متلونه ومتفاوت الطعم ومن انفسهم واز نفسهاى مردمان
از مذكر ومؤنث وسياه وسفيد وغيرآن ومما لا يعلمون وازانچه نميدانند يعنى ازانچيزى كه خداى تعالى
ايشانرا ابدان مطلع نساخته از اقسام مصنوعات كه در فهم نگنجد واية لهم ونشانهء ديگر ايشانرا بركمال قدرت
ما الليل شبست كه از روى حكمت نسلخ منه النهار كه بكشيم ازو چون كندن پوست از حيوان
يعنى زايل بكنيم او روشنى روز را كه آفتابست فاذا هم مظلمون پس ناگاه ايشان داخلند در تاريكى كه هيچ
روشنى نيست ايشانرا والشمس ودليلى ديگر بر قدرت ما آفتابست كه تجرى لمستقر لها ميرود از
براى قرارگاهى كه اوراست يعنى ازبراى حد معين كه هر شبانروزى دور او بآن منتهى ميشود ويا مستقر وغايت
سير آن محل انقضاى دنياست يعنى هميشه حركت ميكند واصلا قرار نگيرد تا هنگام انقطاع دنيا ذلك آن رفتن
آفتاب بمستقر خود تقدير العزيز اندازه ومقرر كردن خداوندى است كه غالبست بقدرت كامله العليم
احاطه كننده بعلم شامل خود بر همه معلومى والقمر قدرناه وماه را تقدير كرديم يعنى سير اورا مقرر فرموديم منا زل
در سير او بيست وهشت كانه از دو واز ده بروج وهر شب در منزلى است از منازل مذكوره وازان تجاوز نكند بتمام
شود ونزايد وتناقص نور آن بحسب قرب وبعد آفتابست پس هر چند كه در منازل خود با آفتاب دورتر ميشود نور او مى افزايد
وچون قرب با او پيدا ميكند بتدريج نور او كم ميشود وپس ميكند بصورت هلال حتى عاد تا وقتى كه گردد در آخر منازل
خود كه قرب باجتماع است كالعرجون القديم مانند چوب خوشه خرما كه كهنه باشد يعنى در باريكى وزردى
وكجى مانند شاخ خرما ميشود كه در وقت خشكى باريك وزرد وكج ميشود وبشكل هلال على بن ابراهيم بسند خود نقل كرده

که ابو سعید مکاری واقفی روزی نزد امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه نشسته بود واز روی انکار وعناد گفت

مرتبهٔ تو بآن رسیده که دعوی امامت کنی وخود را در مرتبهٔ پدر خود دانی آنحضرت فرمود که خدای نور ترا بنشاناد وترا بفقر

وفاقه مبتلا سازاد چه میشود ترا اگر دیدهٔ بصیرت تو احول گشته وکج مینی در من نگاه میکنی نمیدانی که خدای تعالی وحی فرستاد

بعمران که من پسری بتو ارزانی خواهم داشت که اکمه وابرص را برساند وبعد از آن بعد مریم را باو داد وعیسی را ازمریم کرامت

فرمود پس عیسی از مریم باشد ومریم از عیسی یعنی هر دو در یک درجه باشند ومیان ایشان فرقی نباشد من هم از پدرم وپدرم

از منست وهر دو در یک مرتبه ایم ومیان ما دوئی نیست ابو سعید گفت از تو مسئله بپرسم فرمود که بپرس اگرچه سخن من

قبول نخواهی کرد واعتقاد بدان نخواهی داشت گفت چه میگوئی در حق مردی که در وقت مرگ گوید که هر بندهٔ قدیم که

دراست آزاد است قربة الی الله فرمود که هر مملوکی که شش ماه در ملک او در آمده باشد آزاد است گفت از کجا میگوئی

گفت از آنجا که حق تعالی فرموده که وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ وشاخ خوشهٔ

خرما بعوض شش ماه بشکل هلال برسد ابو سعید انکار این معنی کرد چون از نزد حضرت بیرون آمد نابینا شد

وبفقر وفاقه گرفتار گشت وبدر خانها میرفت وگدائی میکرد تا بدوزخ رفت وقصهٔ او در میان مردمان علامتی شد

وباز در بیان قدرت کاملهٔ خود میفرماید که لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا نه آفتاب را سزد وشاید مر او را أَنْ تُدْرِكَ

الْقَمَرَ آنکه دریابد ماه را وبمقام او در رسد زیرا که او در فلک چهارم است وماه در فلک اول ومیان هر دو

دو هزار وپانصد ساله راه است وبا آنکه نمی رسد آفتاب را بسرعت سیر قمر دوازده برج را در عرض ماهی قطع میکند

وآفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت ماه باشد فصلهای سال از وضع خود بیفتد وخلل بحیوانات ونباتات

رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ونه شب پیشی گیرنده است بروز باینمعنی که غلبه کند بروشنی روز بروجهی

که دو شب یا بیشتر با هم جمع شوند که میان آنها روز نباشد بلکه متعاقب یکدیگر اند ویا معنی آنست که همچنانکه آفتاب

سرعت ماه را در نمی یابد ماه نیز در روشنی بر آفتاب سبقت نمیگیرد وبا وی نمیرسد وَكُلٌّ وهر شمس وقمر وکواکب

فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک خود بانبساط تمام میکنند همچنانکه ماهی در آب بکشاده گی وفراخی میرود وشنا

میکند عیاشی باسناد معتبرهٔ خود از اشعث بن حاتم روایت کرده که او گفت در خراسان بودم در وقتی که

حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وفضل بن سهل ومامون [illegible] در مرو با هم در یک مجلس بودند واز

عش

il n'y a pas d. difference entre

7

qu'est-ce que deviendra..., qu'est-ce que vous appellez? Je n'en sais rien

همه نوع سخن دران مجلس میکذشت حضرت امام علیه السلام فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من پرسید
که اول روز خلق (مخلوق) شده است یا شب شما درین باب چه میکویید ایشان کفتند که ما علم باین مسئله نداریم پس فضل
کفت یا بن رسول الله جواب دربیان این فرمای و طوق منتی در کردن ما افکن فرمود که از قرآن کریم کویم ۱
یا از حساب فضل کفت از هردو آنحضرت فرمود که اما از جهت حساب پس بنابرانکه طالع دنیا سرطان بوده در
وقتی که کواکب در موضع شرف و ارتفاع بودند پس زحل در میزان بوده و مشتری در سرطان و شمس و زحل و قمر در
ثور پس دلالت میکند برانکه شمس در وسط آسمان بود پس روز پیش از شب مخلوق شده باشد اما از قرآن که حق تعالی میفرماید
لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار یعنی روز سابق است بر شب نه شب
بر روز سابق بوده باشد و نیز دربیان تعداد نعمت خود میفرماید که و آیة لهم و نشانه دیکر از قدرت ما که مرایشان راست
انا حملنا است که ما برداشتیم ذریتهم آبا و اجداد ایشانرا از زمین در وقت طوفان و نشانیدیم آنهارا
فی الفلک المشحون در کشتی نوح که پر بود از مردمان و سایر حیوانات و مایحتاج الیه ایشان و خلقنا لهم
و آفریدیم برای ایشان من مثله ما یرکبون از مانند آن آنچه سواری میکنند بران از کشتیها که بعد از نوح
بر صورت آن میسازند و کویند مراد شتران اند که کشتی بیابانند و سایر حیوانات و ان نشأ نغرقهم
و اکر میخواستیم غرق میساختیم اهل کشتی را بطوفان و موجهای پی در پی فلا صریخ پس فریادرسی نباشد لهم
مر ایشانرا که از غرق شدن ایشانرا نکاه دارد و لا هم ینقذون و نه ایشان رهانیده شوند از مرک هرکاه
اراده ما تعلق کرفته باشد بر هلاک ایشان الا مکر که رحم کنیم و ببخشیم برایشان رحمة منا بخشیدنی از نزدیک خود
و ایشانرا از غرق نجات دهیم و متاعا و برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری الی حین تا زمانی که اجل ایشان
برآید و اذا قیل و چون کفته شود یعنی مؤمنان کویند لهم مر کافرانرا اتقوا بترسید و بپرهیزید ما بین ایدیکم
از آنچه پیش از شما بوده از عذاب امم کذشته و ما خلفکم و آنچه در عقب شماست یعنی در آخرت از
عذاب و عقوبت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که معنی آنست که بترسید از آنچه در پیش شماست
از کناهان و آنچه در پس شماست از عذاب پس بر کناهان کذشته نادم باشید و در ترک ذنوب در آینده جازم لعلکم
ترحمون بامید آنکه برشما رحم کنند و از سر شما درکذرند ایشان از سخن مؤمنان اعراض کنند و عناد و مکابره پیشه کنند

وَمَا تَأْتِيهِمْ ونیامد بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ نشانه مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از نشانهای پروردگار ایشان که قرآنست
وسایر معجزات إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مگر که بودند ازان یعنی از نظر کردن بآن مُعْرِضِينَ روی گردانندگان آورده اند
که فقرای صحابه مشرکان قریش را و زندیقان عرب را گفتند که آنچه زعم شماست که از مال خداست بما اطعام کنید گفتند
خدا باعتقاد شما قدرت دارد بر طعام دادن به بندگان پس بایستی که شما را طعام دهد پس چون که او بشما طعام نداد ما
نیز نمیدهیم چه خدا شما را ازان محروم ساخته پس اراده خدا آنست که شما همیشه محروم باشید و ما خلاف اراده او نمی کنیم
و بشما چیزی نمیدهیم آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مشرکان را أَنْفِقُوا نفقه کنید بر درویشان و محتاجان
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی کرده است شما را خدای از اموال دنیایی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه
نگرویده اند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی
خدای أَطْعَمَهُ طعام دادی او را إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی
هویدا که ما را بمخالفت اراده او میفرمایید و شبهه نیست که سخن کفار عین خطاست زیرا که خدای بعضی را توانگر
ساخته و بعضی را درویش گذاشته بجهت امتحان و رسیدن بثواب آن جهان حکم فرموده که اغنیا از مال خدا
فقرا را محظوظ گردانند پس اراده خدا را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده فرو گذاشتن غلط محض
و محض غلط است هر گاه که تهدید این کافران خطاکار و مشرکان کج گفتار میکردند زبان باستهزا بگشادندی و مؤمنان می گفتندی
وَيَقُولُونَ و میگفتند مَتَى کجا خواهد بود هَذَا الْوَعْدُ این وعده شما که قیام قیامت و وقت عقوبت
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید راست گویان پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود که مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمی کشند صَادِقِينَ
آن منکران بعث إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد کردن تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ که بگیرد ایشان را و در آن وقت
ایشان يَخِصِّمُونَ خصومت و جدال کنند در سودا و معامله بازار یعنی در بهمسازی دنیا باشند که یکبار اسرافیل
صور بدمد و همه در یک طرفة العین هلاک شوند و در حدیث آمده که مردمان در معامله متاع خود را گشوده باشند و هنوز آنرا
بهم نپیچیده که قیامت قایم شود و همچنین بعضی لقمه را بر داشته باشند و هنوز بدهن نرسانیده و برخی گله را بآب برده
باشند و هنوز آب نداده که صور دمیده شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند نزد اینحال تَوْصِيَةً وصیت
کردن با حاضران وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ و استطاعت نداشته باشند که بسوی اهل خود شان که غایب باشند از ایشان

یرجعون

عشر

يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی آنها را امان ندهند که از بازار بخانه روند و فی الفور بصدای نفخهٔ صور هلاک گردند وَنُفِخَ
و دمیده شود بعد از چهل سال فِي الصُّورِ در صور مراد نفخهٔ دویم است که بآن زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود یعنی بموضعی که حکم الهی صادر شده باشد
از حکم عزّ او يَنْسِلُونَ میشتابند مراد صحرای قیامت است و از قتاده روایتست که فتور در عذاب کفّار واقع نشود
مگر در ما بین این هر دو نفخه که چهل سال است و از آنجاست که چون هول قیامت را ببینند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند
از روی حسرت که ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما و گویند چون
هول قیامت بنظر ایشان در آید احوال قبر نسبت بآن اهوال بمنزلهٔ خواب شمرند چه عذاب قبر در جنب آن هیچ نماید
و چون این را اشاره کنند گویند هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ اینست آنچه خداوند وعده کرده بود از بعث و نشور وَصَدَقَ
الْمُرْسَلُونَ و آنچه راست گفته بودند پیغمبران از وقوع بعث و نشور و ما بجهت عناد و مکابره انکار آن میکردیم بعد از آن حقتعالی
از سرعت بعث ایشان خبر میدهد إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره زدن که نفخهٔ آخرین است
پس بمجرد نفخه زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همه یعنی خلق اولین و آخرین فراهم آورده شوند لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ
نزدیک ما حاضر کرده شوند و حق تعالی بسط عدل گسترانده و خطاب کنند که فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود
هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهد و زیاده بر استحقاق عقوبت نفزاید
بلکه همه امور بر وفق عدل باشد و بعد از آن خطاب با اهل محشر کنند که وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداشت داده نشوید ای اهل عرصات
إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه را که میکردید از خیر و شر یعنی هر یک بمناسب کردار جزا داده شوید و بمنازل خود رسید
پس بنابرین إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ بدرستی که یاران بهشت آن روز فِي شُغُلٍ در شغل و کاری باشند یعنی
مشغول نعمت بهشت باشند و مستغرق لذّات آن و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مشغولی ایشان
بدختران بکر باشد و بشنیدن نغمها و گفته اهل بهشت مشغول باشند بانواع ثواب که هر نوع از آن مناسب و فراخور عضوی
باشد که آنرا در عبادت مشغول ساخته باشند مثلاً ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ثواب پای ایشان باشد که بمساجد یا طلب
علم و زیارت و سایر خیرات رفته باشند وَيَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا ثواب دست که بآن مال را تصدق کرده باشند
وَحُورٌ عِينٌ ثواب فرج که آنرا از حرام باز داشته باشند وَكُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا ثواب شکم که از لقمهٔ حرام باز داشته

باشند وَآخِرُ دَعْوٰیهُم تا آخر ثواب زبان که بآن ذکر خدای کرده باشند و ثواب اقوال نیکو گویانه لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا و ثواب

گوش که بآن بمواعظ و نصایح گوش کرده باشند وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ ثواب چشم که بآن نظر کرده باشند در معجزات و سایر عبادات که

متعلق بآن باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع بهشت فَاکِهُونَ نازان و خوش دلان و متلذذ باشند در اصناف نعمت خدا هُمْ وَ

أَزْوَاجُهُمْ ایشان و زنان ایشان که در دنیا با ایشان همخوابه بوده باشند و بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته با حور العین

که حق تعالی ایشان را در بهشت جفت ایشان گردانیده باشد فِی ظِلَالٍ در سایهها باشند یعنی در موضعی که احساس حرارت آفتاب در آن باشد

چه آفتاب در بهشت نباشد عَلَی الْأَرَائِکِ بر تختهای آراسته و پیراسته مُتَّکِئُونَ تکیه زده گان باشند لَهُمْ فِیهَا

مر ایشان راست در بهشت فَاکِهَةٌ از هر جنس میوههای انواع متلونه وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَا یَدَّعُونَ آنچه خواهند

و آرزو کنند بدانکه بر زبان آرند ابن عباس روایت کرده که هر چه بهشتی در خاطر آورد از اطعمه و اشربه بی آنکه در زبان آورد

در پیش خود حاضر بیند سَلَامٌ مر ایشان را باشد سلامی و تحیتی مشعر بر امنیت و سلامت با فراخی نعمت و بسیاری کرامت

قَوْلًا گفتنی صادر شده مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ از جانب پروردگار مهربان بر ایشان مرویست از عبد الله انصاری که پیغمبر

صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان درخشان شود چون سر بالا کنند

از آن نور آوازی آید که السلام علیکم ای اهل الجنة این غایت مدعای ایشان باشد و گویند که هر گاه ملائکه بزیارت ایشان آیند

بر ایشان سلام کنند باین عبارت که السَّلَامُ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمُ الرَّحِیمِ مرویست که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند

کفار پیروی ایشان کرده همراه میشوند خطاب در رسد که دور شوید وَامْتَازُوا الْیَوْمَ و جدا گردید امروز أَیُّهَا

الْمُجْرِمُونَ ای عاصیان و کافران از موحدان و مؤمنان که شما را بزندان دوزخ باید رفت و نزد ضحاک معنی آنست که

ای کافران همه از یکدیگر جدا شوید پس هر کافری را در دوزخ در خانه کنند و در پیش او سد ساز ند که او کسی را نه بیند و نه کسی

او را بیند و در آنجا بعذاب ابدی گرفتار شوند و بعد از امتیاز کفار بدیشان خطاب رسد که أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ

آیا عهد نکردم بشما بزبان پیغمبر و بدلیل عقل یَا بَنِی آدَمَ ای فرزندان آدم نفرمودم شما را أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ

آنکه پرستید شیطان را یعنی فرمان او مبرید و بفرموده او از برای من شریک مگیرید إِنَّهُ لَکُمْ بدرستی که او مر شما را

عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا و دشمنی او با پدران شما بر همه شما ظاهر و هویداست وَأَنِ اعْبُدُونِی و نه عهد عشر

کردم که مرا پرستید زیرا که هٰذَا این پرستش شما مرا و ترک فرمان شیطان صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ راهی راست است

کراک

که سالک خود در بهشت میرساند وَلَقَدْ اَضَلَّ و بدرستی که گمراه کردانید شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا
خلق بسیار را اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید که تعقل کنید اضلال او را از طریق حق و بدام فریب نیفتید هٰذِهِ
این دوزخ را که می بینید جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ دوزخیست که در دنیا کُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که ترسانیده میشدید
بدان اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بآن امروز بر سبیل لزوم و دوام بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که پوشیدید
حق را و انبیا را تکذیب میکردید اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر می نهیم عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون دعوی
بموقع کنند که مشرک نبودیم و رسولان را تکذیب نکردیم تا قادر بر سخن کردن نباشند وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيهِمْ و سخن گویند
با ما دستهای ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی دهد پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند در
دنیا کسب میکردند یعنی اعضای ایشانرا که در دنیا از شان ایشان نطق نبود ناطق سازیم تا گواهی دهند بر ایشان و دستهای
ایشان که در دنیا از شان نطق بود و در دنیا سخن میکردند مهر نهیم تا دعوی بدروغ از ایشان صادر نشود ابو سعید خدری
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کند که چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی بدید آورد
تا مردمان بدانند که ایشان کافرند و چون ایشان با وجود این علامت انکار این کنند فرشتگان گواهی دهند و چون
در انکار اصرار کنند پیغمبران بر ایشان گواهی دهند و چون ازین نیز انکار کنند بفرماید تا همسایها بر ایشان گواهی دهند و در
بعضی تفاسیر مذکورست که همچنانکه جوارح کافران بر افعال ایشان گواهی دهند اعضای مؤمنان بر طاعت ایشان
گواهی دهند چنانکه در آثار آمده که حق تعالی با بنده مؤمن خطاب کند و او شرم داشته باشد که با شد که عبادت و طاعات
و خیرات خود را بر شمارد اعضای وی را در سخن در آرد تا هر یک اعمال خود در تفصیل باز گویند حق انگشتان آنکه گواهی دهند بر شمردن
تسبیح و آیتهای قرآن نوشتن بعد از ان اظهار قدرت خود میفرماید بر اهلاک جماعتی که جاحد وحدانیت اند و میگوید
وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه نابدید کنیم و محو گردانیدیم عَلٰى اَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان
بر وجهی که اثر چشم از ایشان بر صفحه چشم ایشان نماند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس سبقت گیرند در راهی که در سلوک آن عادت
کرده اند فَاَنّٰى يُبْصِرُونَ پس چگونه ببینند آنرا وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَمَسَخْنَاهُمْ هر آینه مسخ کنیم و متغیر گردانیم
صورت ایشانرا بصورت سنگ که بی روح است یا بصورت بوزینه و خوک عَلٰى مَكَانَتِهِمْ بر همانجایگاه خود که نشسته اند
یعنی همانجا که هستند افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند مُضِيًّا بر پیش رفتن

نسخه: پس از کجا دیده ور شوند

ازان موضع وَلَا يَرْجِعُونَ وباز پس نگردند یعنی نتوانند که باز گردانند ازان مراد آنست که در پیش و پس رفتن قادر نباشند
ونتوانند که برجوع بصورت اصلی خود کنند خلاصهٔ معنی آنست که کفار بسبب کفر ونقض عهد مستحق این مسخ هستند وما قدرت داریم
بران لیکن بجهت مصلحت شامله واقتضای حکمت بالغه در مهلت دادن ایشان این کار نمی کنیم وایشان را وا میگذاریم تا در آخرت بجزای
خود رسند وبعد ازان بجهت تنبیه ایشان بر قدرت او سبحانه بر طمس ومسخ میفرماید که وَمَنْ نُعَمِّرْهُ وهر که را که عمر میدهیم
وزندگانی ورا دراز کنیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم اورا فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی زیادتی جسم او بنقص مبدل کنیم و
قوت اورا بضعف وجوانی وطراوت اورا به پیری وپژمردگی وزیرکی ودانایی اورا بخرفی ونادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ
آیا در نمی یابند که هر که قادر برین باشد بر مسخ صورت نیز قادر خواهد بود آورده اند که چون کفار عرب قرآن را باسلوبی غریب ونظمی
عجیب دیدند گفتند که محمد شاعر است حق تعالی رد قول ایشان کرده آیه فرستاد که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ ونیاموختیم ما
محمد را شاعری یعنی علم شعر را باو ندادیم وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ونشاید ونسزد مر اورا شعر گفتن ونظم قرآن دلالت نمیکند بر شاعری
زیرا که شعر مقفی وموزون است وقرآن نه برین طریقه وقانون است چه در آثار آمده که هر گاه آنحضرت بیتی بر سبیل
تمثیل ادا میفرمود بر وجهی که از طریق وزن منحرف بودی بر زبان مبارکش جاری شدی گفتند یا رسول الله طریق وزن چنین
نیست وفرمودی که شعر خواندن کار من نیست ومن شاعر نیستم واز کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند أَنَا النَّبِيُّ لَا
كَذِبْ وَأَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ اتفاقی بوده وبقصد شعر از وی صادر نشده وحکمت درین باب آنست که تا شبهه بدل مردمان
نرسد بانکه قدرت بر نظم قرآن وفصاحت الفاظ آن از قوت فطانتی است که در شاعری دارد واز عایشه علیها
مروی است که دشمن ترین کلامی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله شعر بود ودر خبر است که آنحضرت فرمود که اگر شکم پر از
چرک وریم باشد دوستتر دارم از انکه پر از شعر باشد بدانکه اشعاری که حضرت ازان متنفر میشد شعرهای بد بود که متضمن هجو
مسلمانان بود وسخنان باطل بیهوده اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت وموعظه وحمد ونعت ومنقبت میبود بسیار دوست
داشتی ومردمان را بآن تحریض فرمودی ودر باره حسان بن ثابت که مداح اهل بیت بود فرمود که همیشه ای حسان تایید و
قوت خواهی یافت بروح قدسی که جبرئیل است با سایر مقربان درگاه ملک جلیل مادام که یاری ما خواهی داد در مدح ومنقبت و
بیان فضایل اهل بیت ومدح حضرت عزت عز شانه ونصیحت وموعظت چه قرآن بر همین مضمون وارد شده چنانکه إِنْ
هُوَ نیست آنچه فرستاده ایم ما إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن بموعظ وارشاد وَقُرْآنٌ مُبِينٌ وکتابی روشن که بروجه

سهولت

سهولت اخذ منافع ازان میتوان کرد و آنرا از عالم بالا فرو فرستاده ایم لِيُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی یا محمد بآن مَنْ كَانَ حَيًّا
هر که باشد زنده یعنی کسی را که مؤمن باشد زیرا که حیوة ابدی با یمانست و کافر حکم مرده دارد و در تامل و تفکر نکردن در آیات ظاهر بلکه
کمتر ازان زیرا که مرده اگرچه منتفع نمیشود اما متضرر نمیگردد بخلاف کافر که بدین خود نفع نمیگیرد و متضرر میشود و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست که مراد از حیوة عقل است یعنی قرآن فرستاده شده تا بیم کند کسی را که عاقل
باشد و بفهم آن برسد نه غافل جاهل چه آن در حکم مرده است وَيَحِقَّ الْقَوْلُ تا واقع شود کلمه عذاب عَلَى الْكَا فِرِينَ عشر
بر ناگرویدگان که قبول آن نکنند و بآن منتفع نشوند و چون کفار بدلایل مذکوره متنبه نشدند و قدم بر صراط مستقیم ننهادند
از جهت حق تعالی باز سر رشته کلام را بجانب توحید کشیده میگوید أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند که أَنَّا خَلَقْنَا
آنرا که ما آفریده ایم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرده دستهای قدرت بی واسطه شریکی و
یاری غیری بلکه منفرد و یگانه بوده ایم با آفریدن آن و این کلام اهل عرفست که کسی میگوید که من این را بدست خود ساخته ام یعنی
دیگری در ساختن آن یاری من نداده پس بطبق محاوره ایشان اینجا میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بدون
شرکت غیر أَنْعَامًا چهارپایان را چون اسب و استر و شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ
بتصرف خود در آرنده گانند و ضبط نماینده گان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و رام گردانیدیم انعام را برای ایشان فَمِنْهَا
رَكُوبُهُمْ پس بعضی مرکوب ایشانست که بران سواری میکنند چون اسب و استر و شتر وَمِنْهَا و برخی دیگر ازان يَأْكُلُونَ
میخورند گوشتهای آنرا چون گاو و گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانراست در چهارپایان مَنَافِعُ سودها از پوست
و پشم و موی وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و روغن و دوغ و غیر آن أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیگویند
خدایرا که همه انعام را آفرید و مرکب ایشان گردانید و منافع بسیار ازین ممر بایشان رسانید و اگر آنها را خلق نمیکرد چگونه
ایشانرا ممکن میبود آن فواید را اخذ کردن بعد ازان بیان جهل میکنند و میگوید که کفار با وجود انعام انعام و سایر
منافع بر ایشان و علم ایشان بقدرت کامله و تیقن ایشان بتفرد او سبحانه در آفریدن آن خدایرا عبادت نکردند وَا تَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ و فرا گرفتند بجز از خدای که خالق جمیع است آلِهَةً خدایانی که بر هیچ قادر نیستند لَعَلَّهُمْ
باشد که ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند یعنی خدایان ایشانرا یاری دهند و شفاعت کنند و دفع عذاب ازیشان
کنند و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ نمی توانند یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و شعور و قدرت ندارند

وَهُمْ و آن بت پرستان لَهُمْ مر بتان را جُندٌ مُحضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشان را نزد
بتان حاضر ساخته بجهت عبادت آنها کردن و نزد جبائی معنی آنست که بت پرستان را با بتان در آتش دوزخ حاضر
سازند چه هر جزئی از ایشان با معبود باطل خود در طبقهٔ از طبقات آتش که فراخور ایشان باشد حاضر خواهند ساخت
و در روایت آمده که فردای قیامت بتان را پیش دارند و بت پرستان را در پس چنانکه لشکر در پس پادشاه و همه را بدین وجه
بدوزخ برند چون حال ایشان بدین نوع خواهد بود فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که غمگین نسازد ترا قَوْلُهُمْ سخن ایشان
که نسبت بمعبود حقیقی میکنند از اولاد و شرکا یا در بارهٔ تو از نسبت سحر و کهانت و شعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا
يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند از حقد و بغض مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و عصیان
و ما ایشان را بدان جزا خواهیم داد آورده اند که ابو جهل و عاص بن وایل سهمی یا ولید مغیره بروایت مجاهد و قتاده از امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که ابی بن خلف بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید
قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست بمالید خورد شد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزای متفرقه را جمع
ساخته دیگر باره زنده گرداند آنحضرت گفت آفریدگار من این اجزای متفرقه را در قیامت جمع کرده دیگر باره زنده
خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد در اثنای این حال این آیت آمد أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید و ندانست
آدمی یعنی ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه ما آفریدیم او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی بانیوجه که آنرا علقه ساختیم و از علقه
بمضغه رسانیدیم و استخوان در آن رویانیدیم و مرتبه بمرتبه مستعد صورت انسانی گردانیده روح را در و دمیدیم و بعد
از آن در شکم مادر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج پرورش دادیم و چون او را بحد عقل رسانیدیم
و سخن گوی گردانیدیم فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او در باب بعث خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده هویدا با ما اگر درین باب
اندک تأملی میکند میداند که کسی که قادر باشد بر آفریدن بر وجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه اعاده نزد
او سهل تر از آفریدن او خواهد بود در اول بار و ابی بن خلف بجهت عناد و مکابره منکر این معنی شده و با حبیب ما در
امر بعث مجادله آغاز کرد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی که آن خورد کردن استخوان پوسیده است
بر باد دادن آن و بآن نفی قدرت ما کردن بر احیای موتی و تعجب نمود که کسی که قابل بعث است در روز جزا وَنَسِيَ
خَلْقَهُ و فراموش کرد یعنی نظر نکرد در آفرینش ما او را و از روی عناد و ستیزه قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت

کیست

کیست که زنده کند استخوان پوسیده را یعنی او را بحالت آدمی رد کند وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه پوسیده و ریزیده
شده باشد و پوست و گوشت و عروق و اعصاب از رفته و حق تعالی رد انکار قول کرده فرموده قُلْ بگوای محمد این
شخص را که منکر اعاده است و متعجب در ان يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند استخوانها را آنکسی که بقدرت کامله أَنْشَأَهَا
أَوَّلَ مَرَّةٍ بیافرید آنرا اول بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِيمٌ داناست
یعنی بعلم شامل خود تفاصیل مخلوقات و کیفیات آفریدن آنرا میداند پس عالم خواهد بود باجزای اشخاص معینه و با وصول
و فصول آن و قادر بر ضم بعضی ازان ببعضی و بر اعاده آن بر نهجی که قبل ازین بوده باشد و بعد ازان بجهت زیادتی بیان
قدرت خود خبر از عجیبه و غریبه خود داده میگوید که خدای قادر است بر اعاده اجسام الَّذِي آن خداوندیست که بقدرت
عجیبه خود جَعَلَ آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی را فَإِذَا أَنْتُمْ
پس آنگاه شما مِنْهُ ازان درخت تُوقِدُونَ می افروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب دو درخت عشر
که یکی را مرخ گویند و دیگری را عفار هرگاه که شاخی از درخت مرخ و عفار بیکدیگر بسایند آتش ازان بیرون می آید و
با وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمیع درختها آتش دارد الا درخت عناب پس آنکس که قادر باشد بر بیرون آوردن
آتش از درختی که در غایت رطوبت و سبزی باشد پس قدرت بیشتر خواهد بود در اعاده غضاضت و طراوت
در چیزی که در اصل تر و تازه بوده باشد و خشک شده و دیگر بجهت سرزنش ایشان میگوید أَوَلَيْسَ الَّذِي
آیا نیست آنکس که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی جرم آن بِقَادِرٍ
عَلَى أَنْ يَخْلُقَ توانا بر آنکه آفرید مِثْلَهُمْ (وقف غفران) مانند ایشانرا که نسبت باسمان و زمین در نهایت حقارت
و صغارتند بَلَى آری قادر است بر اعاده آدمیان وَهُوَ الْخَلَّاقُ و اوست بسیار آفریننده مخلوقات
الْعَلِيمُ دانا بکیفیت احوال موجودات و آفریدن او سبحانه بدرازی مدت و باعانت آلت عمل نیست
بلکه إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او سبحانه إِذَا أَرَادَ شَيْئًا وقتی که خواهد آفریدن چیزی را أَنْ
يَقُولَ لَهُ آنست که گوید مر او را كُنْ بباش بحکم من فَيَكُونُ پس آن بباشد مراد آنست که هرگاه او سبحانه
اراده فعل کند گوید مر شئی را بباش فی الحال بباشد و هرگاه که قدرت او در ایجاد چیزی باین مرتبه باشد فَسُبْحَانَ
الَّذِي پس منزه و پاکست آنکسی که بی شبهه بِيَدِهِ بدست قدرت اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی

همه چیز با چه هر کس قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده و زنده گردانیدن استخوان پوسیده و ریزیده بعد از آن معاد و منکر را وعده و وعید میدهد و میگوید وَإِلَيْهِ و بسوی او سبحانه تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد یعنی همه شما در محکمه قیامت بمکافات کردار خود خواهید رسید منکر بعذاب و مقر بثواب و مطیع بحسن مآب والله اعلم بالصواب

سورة الصافات مائة واثنان وثمانون آية

اُبَی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ والصافات را قرائت کند بعدد هر دیوی و پری که در عالم است او را ده حسنه بنویسند و شیاطین از و دور شوند و از شرک بری شود و فرشتگانی که حافظ او بیند در روز قیامت بایمان او گواهی دهند و حسین بن علا از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که در هر جمعه سورهٔ والصافات تلاوت کند تا در حیوة باشد از جمیع آفات و بلیات محفوظ باشد و همیشه فراخ روزی بود و شیطان در بدن و اولاد و اموال او دخل نکند و سلطان ظالم با و بدی نتواند کرد اگر همانروز یا همان شب بمیرد حق تعالی او را شهید میرانند که باشد و در زمرهٔ شهدا حشر کنند و برفاقت شهدا ببهشت رود و درجهٔ شهدا ما از اد کنند آورده اند که چون کفار بر سبیل تعجب و انکار گفتند اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلٰهًا وَاحِدًا یعنی محمد همه خدایان را یک خدای کرده است خدای تعالی جهة دفع انکار ایشان و اثبات توحید خود سوگندهای متعدده نمود برینوجه که

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان که در آسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتهایی که در میان هوا بر ها گسترده اند تا بهر چه فرمان رسد بآن قیام نمایند یا بحق غازیانی که صفها در جهاد کشیده اند یا بعابدانی که در صف جماعت بایستند یا بعالمانی که در صف افادت قایم شوند یا بمرغانی که در جو هوا صف زنند صَفًّا صف زدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس بحق ملائکه که رانندگان شیاطین اند از صعود بر آسمان بقصد فرا گرفتن کلام فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ یا بفرشتگانی که موکل اند بر ابر و رانندهٔ اند بر اطراف عالم یا باهل غزا که زننده اسب اند یا زجر کنندهٔ دشمنان یا باهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانندگان دیو اند یا بعلما که زجر کفر و فسق میکنند بدلایل روشن و مردمان را از معاصی زجر میکنند یا بطیور که بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود دور میکنند زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس بحق فرشتگانی که خوانندگانند ذِكْرًا تسبیح و تهلیل و تمجید خدا را یا خوانندگان وحی خداوند بر انبیا و قرائت کنندگان کتابی که در و ذکر حوادث نشت تا یقین ایشان بسبب وجود حوادث بروفق خبر زیاده کرده و یا بغازیانی که در حالت که و فرید کر آلهی

مشغولند

بسم الله الرحمن الرحیم

مشغول‌اند یا نماز گذارندگان در اثنای نماز بقرائت قرآن مشغول‌اند یا در اکثر اوقات تلاوت قرآن میکنند یا با اهل علم که
بر سبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند یا بمر غازی که خداوند خود را یاد میکنند جواب قسم اینکه إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستی که خدای
شما لَوَاحِدٌ هر آینه یکتاست در ذات و یگانه در صفات رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانهاست
و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردگار آنچه میان آسمانها و زمین هست از اصناف مخلوقات وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده
شرقها و کواکب یا مواضع طلوع آفتاب و آن در هر سال سیصد و شصت مشرقست هر روز از ایام سال از مشرقی طلوع
میکند و چون اختلاف مغارب بحسب اختلاف مشارقست از ینجهت اکتفا بذکر آن نمود و بعد از آن التفات از غیبت بتکلم نموده که
إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان اول را که اقربست بزمین بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ بآراستن
ستارگان و آفریدن بروجهی که نفوس خلایق لذت می‌یابند از دیدن آن و حفص باضافه خوانده یعنی بآرایش ستارگان
آورده اند که شیاطین پیش از زمان بعثت بر آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه را می‌شنیدند و بزمین می‌آمدند و کاهنان را
وسوسه میدادند و با ایشان اظهار آن میکردند و میگفتند ما بر علم غیب مطلعیم و مردمان را بجهت آن اضلال میکردند و تابع
خود میگردانیدند و حق تعالی ببرکت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را از استماع آن منع کرد چنانچه میفرماید
وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از برآمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش و نافرمان
لَا يَسَّمَّعُونَ نمی‌شنوند و حفص لا یسمعون بتشدید سین و میم میخواند که از تسمع مشتق باشد بمعنی طلب السمع یعنی طاقت
ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند
از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی فرشتگان بر ایشان می‌افکنند ستاره‌های
سوراخ کننده را مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند دُحُورًا جهت راندن
و دور کردن ایشان از آسمان وَلَهُمْ و مر دیوان راست در آخرت عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی ثابت و دایم
که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین طاقت کلام ملائکه ندارند إِلَّا مَنْ خَطِفَ مگر کسی از ایشان که در رباید کلام
ملائکه را الْخَطْفَةَ یک ربودن یعنی بدزدد یک سخن از ایشان فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ
ثَاقِبٌ آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او بدو ریزان شود و او را بسوزد آورده اند که رکانه
بن یزید و ابو الاسدین که منکر بعث و حشر بودند همیشه دعوی دلاوری و تن آوری و قوت و توانایی میکردند و در میان قریش

ایمعنی میزدند و بآن مفاخرت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه اهم اشد

آیا ایشان سخت‌ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریده بودیم قبل از ایشان از قرون سالفه یعنی

امم سابقه که در قوت برابر ایشان در پیش بودند هلاک کردیم و معذب ساختیم پس ایشان چگونه صلابت و قوت

آن داشته باشند که از خود دفع عذاب کنند انا خلقناهم بدرستی که ما آفریدیم همه ایشان را من طین لازب

از گل چسبنده که در نهایت سستی و پستی است یعنی اصل همه از گل است چه آدم که پدر ایشانست ازین جنس آفریده شده است

پس اولاد و ذریت او نیز درین حکم داخل خواهند بود و هرگاه که همه از گل ضعیف مخلوق شده باشند پس پیش قدرت ما همه یکسان باشند

و هیچکس را قوت آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند در معالم التنزیل آورده که گمان پیغمبر چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود

و چون مشرکان بعد از استماع آن زبان باستهزا گشودند و تسخر آغاز کردند آنحضرت ازین حال متعجب شد بل عجبت که ایشان مطیع

قرآن نشوند بلکه عجبت شگفت داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقرآن و یسخرون و حال آنکه ایشان بآن سخریه میکنند یا

تعجب کردی که با وجود قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار مکه انکار آن میکنند و از گفتار تو در ان استهزا میکنند و اذا ذکروا

و چون پند داده شوند بقرآن لا یذکرون پند نپذیرند و چون یاد داده شوند دلایل صحت بعث یاد نکنند آنرا و در ان تفکر و تدبر

ننمایند و اذا رأوا و چون ببینند آیة نشانی از نشانهای خدا یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون شکافتن ماه و غیر آن

یستسخرون مبالغه کنند در سخریت یا یکدیگر را بسخریت خوانند و قالوا ان هذا و گویند نیست این که ما دیدیم الا

سحر مبین مگر جادویی هویدا و بر سبیل عناد و استهزا میگویند ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم

خاک و عظاما و استخوانهای بی‌گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم یعنی بعد از آنکه خاک

شده چگونه مبعوث شویم اوآباؤنا الاولون آیا پدران نخستین ما که خاک شده اند هم زنده شوند یعنی هرگز

ما را و پدران ما را زنده نکنند قل بگوی ای محمد قرین منکران بعث را نعم آری همه شما مبعوث شوید با پدران خود و انتم

داخرون در حالتی که شما خوار و بیمقدار باشید در نشأه آخرت و آنهنگام که اراده الهی تعلق گیرد به بعث فانما هی

پس جز این نیست که آن بعث زجرة واحدة یک آواز بود یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فاذا هم پس ناگاه

ایشان زنده از قبر بیرون آیند ینظرون مینگرند بمعنی که تکذیب آن میکردند و می بینند جزای آنچه کرده اند از اعمال

قبیحه و اقوال ناپسندیده و قالوا و گویند یا ویلنا ای وای بر ما و بر هلاکت ما هذا یوم الفصل نیست روز عشر

الدین

پاداشت

باداشت کردار ما که ما را بآن وعده میدادند مراد آنست که ایشان دران روز به بعث معترف شوند واز تکذیب وعناد پشیمان شوند و
هرچند فروتنی کنند هیچ فایده ندهد ملائکه گویند که هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز روز حکم است یا روز جدا کردن نیکان از بدان
و تمیز کردن از حق باطل یا موجه که مطیع را بهشت برند بر وجه اجلال و اکرام و عاصی را بدوزخ کشند بر سبیل و ایلام الَّذِي
كُنْتُمْ بِهِ آنکه شما آن روزی که بود به تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نداشتید و بعد از ان خطاب رسد بفرشتگان که احْشُرُوا
الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید و فراهم آورید آنانرا که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسولان یا بمتعدی بر مردمان یعنی همه ظالمان
و ستمکارانرا گرد کنید وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه و اعوان و اتباع یا زنان ایشانرا که هم مذهب ایشان باشند یا شیاطین
را که همنشین ایشان بوده باشند در موقف خود باز دارید غرض که هر طایفه با مثل خود جمع کنند بت پرست با بت پرست و
ستاره پرست با ستاره پرست و آفتاب پرست با آفتاب پرست و برین قیاس زنان کافره با کافران و زانیه را با زانی
و خمار با خماره و تابعان ظلمه را با ایشان و شیاطین را بغوای همه ایشان کرده اند و در محشر حاضر سازند و اصح آنست که این
ظلمه را کانند بدلیل آنکه میگوید که حشر کنید ایشانرا وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچیزیرا که میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای از اصناف بتان چون ایشانرا در موقف خود جمع کنید فَاهْدُوهُمْ پس راه نمایید ایشانرا إِلَى صِرَاطِ
الْجَحِيمِ راه دوزخ تا سلوک نمایند دران و چون ایشانرا به نزدیک دوزخ رسانند شدایدهای آن زا بدیشان نمایند
وَقِفُوهُمْ و باز دارید ایشانرا بر پل صراط إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان قبل از دخول دوزخ مَسْئُولُونَ پرسیده خواهند
شد از عقاید خبیثه و اعمال سیئه و در مصحف ابن مسعود نوشته که وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَالْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عليهم السلام و ابو سعید خدری و سعید بن جبیر نیز قایل این قولند و مؤید اینست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که هیچکس را نگذارند که قدم از سر قدم بردارند تا پنج چیز ازو سوال کنند عَنْ شَبَابِهِ
فِيمَا أَبْلَاهُ از جوانی تا چه چیز به بری رسانیده وَعَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ و از زندگانی تا در چه فانی ساخته وَعَنْ مَالِهِ
مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ و از مال تا از کجا کسب کرده و بچه صرف نموده وَعَمَّا ذَا عَمِلَ فِيمَا عَلِمَ و از علم او که بدان الحمد لله
بدان عمل کرده وَعَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ و از دوستی حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او القصه ملائکه بعد از
وقوف اهل عصیان و طغیان از روی تقریع و سرزنش بایشان گویند مَا لَكُمْ چیست شما را لَا تَنَاصَرُونَ که
یاری یکدیگر نمی دهید در خلاصی از عذاب ایشان جواب ندهند حق تعالی ملائکه را گوید که ایشان بر یاری یکدیگر قدرت ندارند

وَضَعَهُ

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ بلکه ایشان امروز گردن نهادگانند بجهت عجز و عدم حیله و عذر منقاد شدگان بعد از آنکه
در موقف از جواب ملائکه ساکت شوند با یکدیگر در مقام خصمی و جدال در آیند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آورد بعضی از ایشان
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند یعنی گمراه شدگان با گمراه کنندگان خود گویند چرا شما ما را اضلال
کردید و ایشان گویند چرا شما قبول قول ما میکردید قَالُوا گویند گمراه شدگان مر ایشان را إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما
بودید تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ که می آمدید از جهت میمنت و نیکخواهی یعنی از روی نصیحت و دولت خواهی ما را بدین خود میخوانید
یا از روی اجبار و تسلط ما را بر گمراهی میداشتید قَالُوا گویند رؤسای کفار یا شیاطین که اغوی کننده ایشان بودند در جواب
ایشان بَلْ نه چنانست که شما میگوئید بلکه لَمْ تَكُونُوا نبودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی بر راه راست نبودید تا
شما را گمراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما کافر بودید هر چند پیغمبران شما را براه راست میخواندند شما باختیار خود اختیار
آن نمیکردید و بر گمراهی مستمر بودید وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ و نبود ما را بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ قوة و قدرتی
که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت کنیم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد خدا در گذشتگان
در طریق ظلم و عصیان یعنی باختیار خود بر طغیان خود ثابت قدم بودید پس امروز ملامت و عتاب بما مخصوص نباشد
بلکه لازم ما و شما باشد فَحَقَّ عَلَيْنَا پس لازم شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که آن کلمه وعید است و عذاب
إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما در این روز چشندگان عذابیم بعد از آن اعتراف کنند باغوای خود و گویند فَأَغْوَيْنَاكُمْ
پس شما را گمراه ساختیم یعنی دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم غَاوِينَ گمراهان
و از طریق بیرون رفتگان یعنی چون که ما گمراه بودیم خواستیم که شما در ضلالت و غوایت مثل ما باشید فَإِنَّهُمْ پس بدرستی
که تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ در آن روز فِي الْعَذَابِ در کشیدن عذاب و چشیدن عقاب مُشْتَرِكُونَ
انباز آن باشند همچنانکه در شرک و ضلالت شریک بودند و آن تنازع و تخاصم فایده با ایشان نرساند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی
که ما مانند این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ پاداشت میدهیم همه مجرمان و مشرکان را و بعضی گفته اند که مراد جمیع مجرمانند
از کافران و مسلمانان و مؤید اوست که میفزاید إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که مشرکان بودند إِذَا قِيلَ لَهُمْ هرگاه که میگفتند
ایشان را که بگوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه توحید را که لا اله الا الله است يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی میکردند از گفتار
و قبول آن یعنی نمیگفتند و نمیگرویدند بدعوی آنکه پیغمبر است وَيَقُولُونَ و میگفتند أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا

عشر

بدرستی

بدرستی که ما هر آینه چون ترک کنندگان باشیم خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شعر گوینده عقل ازو رفته یعنی بسخن
کسی که شاعر و دیوانه باشد ترک پرستش خدایان خود کنیم حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود بَلْ نه چنانست که محمد صلی الله علیه وآله
شاعر و مجنون باشد بلکه او از جانب خدا جَاءَ بِالْحَقِّ آمد با ایشان براستی و درستی یا آورد بدیشان دین حق یا کتاب حق را
وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش ازو بودند یعنی که با ایشان آورد آنچه انبیا بآن مبعوث شده بودند
از اظهار کلمه توحید بعد از آن او سبحانه خطاب کند بکفار و گوید إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا بدرستی که شما هر آینه چشندگانید الْعَذَابِ
الْأَلِيمِ عذابی را که دردناک باشد بسبب شرک و تکذیب پیغمبر و نسبت دادن شعر و جنون با و وَمَا تُجْزَوْنَ و جزا
داده نمیشوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداشت شما عذاب دوزخست و بر
وفق کردار شماست إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای که پاک کرده شده اند از لوث شرک و در عشر
امر و نهی مطیع پروردگار خود که جزای کردار ایشان ثواب ابدی و بقای سرمدی و طعم خوش و طیب و رایحه و حسن منظر
و محض لذت أُولَئِكَ آن گروه مذکوره لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ مر ایشانراست در بهشت روزی معلوم و مقدر
که فَوَاكِهُ آن روزی میوهای متنوعه است که مقصود از خوردن آن تلذذ نفس است نه تغذی حفظ صحت چه ابدان ایشان
محفوظ باشند از تغیر و تحلل و مخلوق بر وجه ابدیه بدون تغیر و تبدیل پس احتیاج بقوت و غذا نداشته باشد در بهشت
و خوردن فواکه و اطعمه محض لذت باشد وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان بزرگواران و نواختگانند بانواع تعظیم و تکریم فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها بانواع ناز و نعمت باشند و با وجود این تنعم عَلَى سُرُرٍ بربالای تختهای آراسته باشند
مُتَقَابِلِينَ در حالتی که روی در روی یکدیگر باشند و بدیدار هم متمتع و برخوردار يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده
میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت از ملائکه و غلمان و حور عین بر دور سر ایشان گردانند بِكَأْسٍ جامی مِنْ مَعِينٍ
از چشمه خمر که بر روی زمین گذرد یا از چشمه بیرون آید کقوله تعالی وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ و این خمر مانند خمر
دنیا نیست در لون و طعم و خاصیت که زردی است و تلخی و غثیان و صداع و ازاله عقل بلکه آن بَيْضَاءَ خمر
سفیدیست بحیثیتی که سفیدی آن از شیر بیشتر است و در کمال صفا و لطافت و نورانیست لَذَّةٍ لذیذ و خوش مزه
بود لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ فسادی و آفتی که بر خمر مترتبست چون زوال
عقل و هذیان و عربده و صداع و قی و غیر آن وَلَا هُمْ عَنْهَا و نیستند بهشتیان که از خوردن شراب يُنْزَفُونَ

مست شوند نه عقل ایشان زایل وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند زنانی قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه کنندهٔ
نظر باشند یعنی چشم خود مقصور ساخته باشند و بدیگری ننگرند و یا از روی غنج و دلال چشم نگشایند عِينٌ فراخ
چشمان باشند یا نکو سواد چشم و بیاض آن بمرتبهٔ کمال باشند كَأَنَّهُنَّ گوییا آن زنان در صفا و بشره و سفیدی اندام بَيْضٌ
مَكْنُونٌ بیضهای شتر مرغند که پوشیده باشند و عادت شتر مرغ آنست که بیضه را بر پر خود بپوشاند تا غباری بر او ننشیند
و متغیر نگردد از گرد هوا و حرارت آفتاب رنگ نگرداند و این بهشتیان بر سر تختها نشسته باشند و حوران در برابر ایشان ایستاده
باشند و کاسهای شراب بر ایشان گردانند و ایشان آنرا فرا گیرند و با یکدیگر مکالمه و ماجرایی که در دنیا بر سر ایشان گذشته
باشد یکدیگر را خبر دهند فَأَقْبَلَ پس روی آورند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ عشر
سوال کنند از احوال یکدیگر یعنی هر یک از ایشان از انعامی که خدا با و کرامت کرده باشد مصاحب خود را خبر دهد قَالَ
قَائِلٌ مِنْهُمْ گوید گویندهٔ از ایشان و یاران خود را إِنِّي بدرستی که من وقتی که در دنیا بودم كَانَ لِي قَرِينٌ
بود مرا همنشینی که منکر بعث بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس و گویند
این آیات در شان مردی است که همه مال خود را تصدق نمود بعد از ان محتاج شد و او را رفیقی کافر بود او را گفت
مال تو بکجا رفت او در جواب گفت که در راه خدا تصدق نمودم تا آخرت بهتر از ان را بمن عوض دهند و سوگندیاد کرد
که عوض او را در آخرت بتو نخواهد رسید و بعث و نشور نخواهد بود و نزد مقاتل ایشان دو برادر بودند که در سورهٔ الکهف
سمت ذکر یافته اند آنکه کافر است نام او قطراس است و آنکه مومن است نام او یهودا است و بهر حال مرد مومن در
قین بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا جلیسی بود که سرزنش کنان يَقُولُ میگفت بمن أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّ
آیا تو از جملهٔ تصدیق کنندگان حشری و باور دارندگان نشری أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا
و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده و ریزیده أَئِنَّا آیا ما آنهنگام که باین هیئت و صفت
رسیده باشیم مبعوث شویم لَمَدِينُونَ یا پاداشت داده کان باشیم قَالَ گوید آن مرد مومن با مصاحبان خود
که هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده در اینید یعنی می بینید اهل دوزخ را تا حال رفیق مرا بدانید که در چه درکه است
و بچه نوع عذاب مبتلا است گویند تو او را بهتر میشناسی بدوزخ نگر تا حال او را بدانی بعد از ان روزنهٔ از
بهشت بدوزخ کشایند مرد مومن را گویند بنگر فَاطَّلَعَ پس او فرو نگرد فَرَآهُ پس ببیند قرین خود را فِي

سواء الجحیم در میان دوزخ قال گوید با وی تالله بخدا سوگند ان کدت بتحقیق که نزدیک بود که بسبب
اغوا و اضلال لتردین هر آینه هلاک گردانی مرا و بچاه غوایت و ضلالت اندازی ولولا نعمة ربی
و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی که مرا هدایت نمود و از غوایت تو نگاه داشت لکنت من المحضرین
هر آینه می بودم از حاضر شدگان با تو و امثال تو درین عذاب پس آن مومن بر سبیل سرزنش با قرین خود گوید
افما نحن آیا ما نیستیم بمیتین از مردگان یعنی نمی گفتی در دنیا که ما نمیریم الا موتتنا الاولی مگر مردن اول
که در دنیا بود وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان زیرا که مبعوث و محشور نخواهیم شد اکنون
دیدی که هر چه اعتقاد داشتی و می گفتی بخلاف آن بود خدا ما را زنده گردانید و ترا بدرجه ثواب رسانید ان هذا
عشر بدرستی که این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم هر آینه رستگاری بزرگست لمثل هذا
از برای مثل این ثواب فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان در دار التکلیف نه از برای حظوظ
که آمیخته است بالمهای متعاقبه و چون او سبحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان بیان کرد بعد از ان بجهت تنبیه بندگان
بفرماید تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را بر بهشت اختیار نکنند و فرمود که ای کسانی که دعوی عقل میکنید در آنکه اذلک آیا
آنچه مذکور شد از ما برانواع نعمت که سبب سرور و لذتست خیر بهتر است و خوبتر نزلا از روی پیشکش ام
شجرة الزقوم یا درخت زقوم که باعث محنت است و در نهایت مرارتست و ذکر نزول دلالتست بر آنکه
نعم مذکوره از برای اهل بهشت بمنزله نزل ماحضرست و ایشان را سوای این نعمی خواهد بود که هیچ فهمی ادراک آن نتواند
کرد و هیچ این درخت زقوم مانند درختیست در وادی تهامه که برگهای خورد دارد و میوه های آن در غایت تلخی
و مرارتست نزل اهل دوزخست و شبهه نیست در آنکه حرارت و عفونت آن درخت بمراتب زیاده ازین درختست
که در ولایت تهامه است و ایشان را ماورای آن انواع عذاب خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بگوش
هیچ شنونده نرسیده آورده اند که کفار چون شنیدند که درخت زقوم در دوزخ روییده شده است با یکدیگر
گفتند که این چگونه بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد چگونه درخت را نگذارد پس محمد درین قول کاذبست
و آنچه میگوید از نزد خود میگوید حق تعالی فرمود انا جعلناها بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة
ابتلا و امتحان در دنیا للظالمین برای ستمکاران تا انکار ایشان درین معنی موجب اشتداد عذاب و ازدیاد عقاب

باشد و نیز دانند که آنکسی که قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر که میان آتش تخم مینهد و میخسبد و بچه بیرون می آورد

و تربیت میدهد توانا است از آفریدن درختی که از جنس آتش باشد یا از جوهری دیگر که آتش آنرا فانی نسازد همچنین تکرر

سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و ضریع را فانی نمیسازد و در تفسیر طبرسی آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را

گفت که محمد ما را میترساند بزقوم و این بلغت بربر و افریقیه یا اهل یمن مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخواست و اکابر عرب را

بمنزل خود آورد و کنیز خود را گفت زقمینا زقوم ده ما را کنیز زبده و خرما آورد ابوجهل گفت این را بخورید که زقومی است

که محمد ما را بدان میترساند حق تعالی این آیه فرستاد که زقوم این نیست که ایشان گمان میبرند اِنَّهَا بدرستی که درخت

زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ درختیست که بیرون آمده فِيٓ أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی رویده شده است در قعر

دوزخ و شاخهای آن بجمیع درکهار سیده طَلْعُهَا میوهٔ آن درخت یا خوشهٔ آن كَأَنَّهُۥ گوییا آن رُءُوسُ

الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست در قبح منظر و نهایت کراهت و چون در قوت متخیله آدمی مرکوز شده که دیو

بجهت آنکه شر محض است و زشت صورتست و کریه منظر از اینجهت هر صورتی که بسیار کریه است و قبیح بروی دیو

تشبیه میکنند و در بعضی تفاسیر آورده که در حوالی یمن سنگهای سیاه بودند در نهایت خشونت و تیرگی از آن رؤس

الشیاطین میگفتند حق تعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بر هر تقدیر فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که دوزخیان

لَآكِلُونَ مِنْهَا هر آینه خورندگانند از آن درخت یا از آن میوه فَمَالِـُٔونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر

کنندگانند از آن شکمها را از غایت جوع چه مرویست که حق تعالی جوع را بر ایشان بگمارد بر وجهی که بجهت شدت

آن عذابهای دیگر فراموش کنند و پیش مالک آیند و طلب طعام کنند مالک میوهٔ درخت زقوم و برگهای آن

بخورد ایشان دهد و ایشان از غایت جوع شکمها را از آن پر کنند بعد از آن تشنگی بر ایشان غالب شود و طلب آب

کنند مالک بعد از روزگاری آبی بغایت جوشان بایشان دهد چنانکه میفرماید ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که

بعد از زمانی بسیار مر ایشانرا عَلَيْهَا بر بالای خوردن آن زقوم شجره لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ که هر آینه آمیخته است

از آبی که در غایت گرمی باشد یعنی آن آب گرم را بغساق و صدید آمیخته بخورد ایشان دهند و چون ایشان

بجهت شدت حرارت آن آب را نزدیک دهن آورند تا بخورند روی ایشان پخته شود و چون بشکم ایشان رسد

همه رودهای ایشان پاره پاره گردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از خوردن زقوم

ایشان بسوی

وآتش میدن جحیم بر سبیل پیوستگی لَإِلَى الْجَحِيمِ هر آینه بسوی دوزخ سوزانست و اینکه ایشان این همه انواع عذاب معذب
شده اند بجهت آنست که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراهان و از
راه حق گردیدگان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر اثر راههای خود يُهْرَعُونَ شتابنده میشوند یعنی عشر
بدون نظر بحجت مبادرت میکردند بر پیروی ایشان بعد از آن بجهت تنبیه قوم حق سبحانه پیغمبر خود را از امم سابقه
خبر میدهد و میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی که گمراه شدند و از جادهٔ حق گردیدند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان که کفار
قریش اند و در عصر تواند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
و بتحقیق که فرستادیم ما فِيهِمْ در میان ایشان مُنذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبرانی که ایشان را از عذاب
تخویف میکردند و ایشان قبول قول پیغمبران نکردند فَانظُرْ پس در نگر بدیدهٔ اعتبار كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ
الْمُنذَرِينَ سرانجام و آخر کار بیم کرده شدگان که بچه شدت و رسوائی عذاب بدیشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
مگر بندگان شایستهٔ خدا الْمُخْلَصِينَ که پاک کرده شدگانند از شرک و عناد که با نذار منتفع شدند یا مگر انبیا و
سایر اهل اخلاص که حق تعالی ایشانرا خلاص ساخت از آن عذاب و وعده داد ایشانرا بجزیل ثواب بعد از اجمالی امم
سابقه بتفصیل قصص ایشان میفرماید بقوله وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح بر نصرت خود و هلاک قوم
خود را از ما درخواست بعد از ایمان ایشان ناامید شده بود ما ندای او را شنیدیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت
کننده ایم ما چه او را نصرت دادیم و قوم او را بطوفان غرق کردیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ
و کسان او را یعنی آن جماعت که در کشتی با او بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرقست یا ایذاء
قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ که ایشان باقی ماندگان بودند
یعنی همه را هلاک کردیم و همین فرزندان که سام و حام و یافث و چهار دختر او بودند که باقی گذاشتیم و همه مردمان بعد از
نوح از اولاد او پیدا کردیم در خبر است که همه عرب و اهل فارس از اولاد سام اند و ترک و سقالبه و خزرج و یاجوج و
ماجوج از نسل یافث اند و همه هندیان از فرزند حام و از کلبی مرویست که چون نوح از کشتی بیرون آمد همه مردان و زنانی
که با او در کشتی بودند همه مردند مگر اولاد و زوجات او وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر او بر نوح ذکر جمیل و ثنای نیکو
فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که در آخر پیدا شدند یعنی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ

سلام و تحیت از جانب ما بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان که ما گذاشتیم نوح را در میان امم لاحقه از جن و انس
این کلمه مذکوره را که در وقتی که ادای ثنای او کنند تا در حق او گویند و این کرامت عظیمه که باقی گذاشتن ذکر اوست و سلام گفتن
همه آدمیان و پریان بر او و برای مجازات نوح است در آزار و ایذا کشیدن او از قوم خود إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه
نوح را پاداشت دادیم بر اعمال حسنه او به ذکر جمیل و ثنای جلیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداشت میدهیم همه نیکوکاران را عشر
إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم و اسم سامی
او را در میان بندگان خود بلند گردانیدیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ بعد از آن غرق کردیم دیگران را یعنی کفار قوم او را که ١٥
بما ایمان نمی آوردند و منکر و بد بودند و بعد از ذکر نوح نجی و قوم او بیان قصه ابراهیم خلیل میکند و مجادله او با قوم و میگوید که وَإِنَّ
مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی که از پیروان نوح علیه السلام لَإِبْرَاهِيمَ هر آینه ابراهیم خلیل است در اصول شرع و طریق در
ایذا دیدن و جفا کشیدن تابع او بود و دور نیست که در فروع شریعت با اکثر آن پیرو او بوده باشد و میان ایشان دو هزار و
ششصد و چهل بود و ما بین این مدت دو پیغمبر دیگر مبعوث شده بودند یکی هود و دیگری صالح و در لباب و بعضی دیگر از تفاسیر
آورده که ضمیر راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کنایه غیر مذکور را اگرچه او بصورت سابق بود بر پیغمبر ما اما در معنی تابع
مطلق او بودند و هیچ پیغمبر را اتباع بفضل او مشرف گشته بود و دین او را ستایش نموده و دعا کرده که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ
رَسُولًا و در حدیث آمده که چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را با براهیم نمود ابراهیم بجانب عرش نگریست نوری
عظیم دید گفت خداوندا این چه نور است گفت نور حبیب و صفی من محمد است گفت در جنب آن نور دیگری می بینم گفت نور
برادر وی و وصی وی عبدالله علی بن ابی طالب است گفت خداوندا نور دیگری می بینم نزدیک آن هر دو نور خطاب آمد که نور فاطمه
زهراست دختر سید انبیا زوجه خیر الاوصیا و بجهت آن وی را فاطمه نام نهاده ام که او دوستان خود را از دوزخ منع کند
و باز دارد همچنانکه مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز دارد گفت خداوندا دو نور می بینم نزدیک ایشان گفت آن
دو نور دو فرزند وی اند امام حسن و امام حسین علیهم السلام گفت پادشاها نه نور دیگر گرد ایشان درآمده است از چه کسانند
گفت آن نورهای نه امامند از فرزندان امام حسین علیه السلام گفت خداوندا نورهای بسیار می بینم که از گرد ایشان
درآمده فرمود که آن نورهای محبان و شیعیان علی بن ابی طالب اند و فرزندان او گفت پادشاها ایشان را به چه علامت توان
شناخت گفت به پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و انگشتری در دست راست داشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن

و مشتاق

17

وپیش از رکوع قنوت خواندن ابراهیم گفت خدایا مرا از شیعهٔ علی و فرزندان علی بن ابی طالب گردان حق تعالی
دعای او را اجابت فرموده او را داخل شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی و فرزندان علی بن ابی طالب علیهم السلام گردانید
و رسول خود را از آن خبر داد که وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ و بدرستی که ابراهیم از جملهٔ شیعیان علی بن ابی طالبست
پس ای محمد قصهٔ او را بخوان و یاد کن إِذْ جَاءَ رَبَّهُ چون آمد ابراهیم به پروردگار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین
گروید باو بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از شائبهٔ شرک و پاک از جمیع معاصی و غل و غش امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
صندوق بود از جمیع ما سوی وارسته عوایق دنیا و علایق عقبی یعنی ابراهیم خلیل آورد بدرگاه جلیل باو دلی از جمیع متعلقات
کونین وارسته و از محبت دارین پرداخته إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را بر وجه نکوهش و سرزنش یعنی آذر که عم او
بود و در تربیت قایم مقام پدر او بود وَقَوْمِهِ و گفت مر گروه خود را وقتی که ایشان را دید به پرستیدن بتان اهتمام نموده
مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز است که می پرستید أَئِفْكًا آیا بجهت کذب آلِهَةً خدایان را یعنی بتانی که بزعم شما
خدایانند مِن دُونَ اللَّهِ بجز از خدای تُرِيدُونَ اراده میکنید و مراد خود را از ایشان می طلبید فَمَا ظَنُّكُم پس چیست
گمان شما بحضرت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان یعنی چونکه سزای پرستش اوست نه غیر او زیرا که کسی که آورنده کار
عالمیان باشد مستحق آن هست که او را پرستش نمایند نه غیر او را پس چیست مظنهٔ شما که پرستش مستحق عبادت کرده به پرستش بتان
اقدام می نمایید با ایشان را شریک می سازید آیا از عذاب او ایمن اید و هیچ اندیشه نمی کنید از آنکه کسی شما را آفریده باشد و شما او
گذاشته غیر او را پرستش کنید او شما را معذب گرداند و معنی آن است که پروردگار خود را چه صفت و چه از جنس گمان می برید
تا او را مانند این بتان میکنید و ایشان را شریک او میگردانید ایشان چون از این حجت ملزم شدند اصلا التفات بدو
نکردند و گفتند فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت و اگر در طعامهای رنگارنگ می پزیم و بر حوالی میگذاریم تا فردا چون
از صحرا باز گردیم و به بتخانه درآییم آن طعامها را بر سم تبرک و تیمن قسمت کنیم تو فردا رفیق ما باش و مجمع ما را تفرج کن و از
آنجا با ما به بتخانه درآی تا تجمل و تزیین بتان ما را و صور و اشکال ایشان را نظر کنی و ما میدانیم که بعد از تماشای ایشان دیگر ملامت
ما نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاف خواهی داشت ابراهیم بعد از استماع این کلام هیچ جواب نگفت روزی دیگر
عم و یاران وی گفتند ای ابراهیم بیا با ما بصحرا رویم فَنَظَرَ پس درنگریست ابراهیم نَظْرَةً فِي النُّجُومِ نگریستنی بستارگان
نه بطریق استخراج احکام نجوم از آن زیرا که اهل تنجیم اهل ضلالتند چنانکه در حدیث الْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ وَالْكَاهِنُ كَالْكَا فر والكافر في النار

کالنتار دلالت میکنند بران بلکه منشا نظر کردن او بنجوم آن بود که تب لرزه داشت و چون ستارهای که نشان کرده بوضع
معین رسیدندی او را نوبت تب رسیدی و آن هنگام که او را بصحرا میخواندند بآن ستارها نظر کرد بآن موضع رسیده بودند
فَقَالَ اِنِّی سَقِیْمٌ پس گفت براستی که من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و نوبت تب مرا خواهد گرفت و یا آنکه قوم او اهل تنجیم
بودند ابراهیم در مواضع صعود و هبوط و مقارنهٔ ستارها نگاه کرد بعد از آنکه گفت انی سقیم و مقصود او این بود که من بواسطهٔ
کفر و عناد شما تنگدلم و پریشان خاطر و ایشان توهم کردند که او در علم نجوم یافته که بیمار میشود مرویست که چون ابراهیم
لفظ انی سقیم را ازو شنیدند تصور مرض طاعون کردند چه این مرض در میان ایشان عارض شده بود بسیار از ان میترسیدند
فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند ازو بهزیمت رفتند بجهت ترس آنکه بیماری او در ایشان سرایت کند مُدْبِرِیْنَ در حالتی که پشت عشر
گردانندگان بودند یعنی او را تنها گذاشته رو بصحرا نهادند و چون بعیدگاه خود رفتند ابراهیم متوجه بتخانه شد فَرَاغَ
پس بخفیه ایشان میل کرد اِلٰی اٰلِهَتِهِمْ بسوی خدایان ایشان یعنی بتانی که بزعم ایشان خدایان بودند چون به بتخانه
درآمد بتانرا دید بانواع زینت آراسته و اطعمهٔ ملونه نزد ایشان نهاده فَقَالَ پس بر سبیل استهزا و سرزنش ایشانرا
گفت اَلَا تَاْکُلُوْنَ آیا نمی خورید این اطعمهٔ لذیذه را و جوابی از ایشان نشنید دیگر باره از روی تهکم گفت مَا لَکُمْ
لَا تَنْطِقُوْنَ چیست مر شما را که سخن نمیگوئید و مرا جوابی نمیدهید در این کلام تنبیه نموده بر اینکه اصنام چون جمادند نمی
خورند و سخن نمیگویند پس اخس اشیا باشند و بهیچ وجه صلاحیت عبادت نداشته باشند بعد از ان تبر برداشت فَرَاغَ
پس بپنهانی میل کرد عَلَیْهِمْ بر سر بتان و برزد بر ایشان ضَرْبًا بِالْیَمِیْنِ زدنی بدست راست که قوت او بیشتر است
از دست چپ و آن بتان هفتاد و دو بودند همه را درهم شکست و پاره پاره کرد الا بتی بزرگ که از زر ساخته
بودند و یاقوت در چشمش نشانده بعد از ان تبر را بر دوش او نهاد و چون قوم از عیدگاه باز آمدند و بتخانه آن صورترا
مشاهده نمودند گفتند این فعل که کرده باشد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند
فَاَقْبَلُوْا اِلَیْهِ پس روی آوردند بسوی او یَزِفُّوْنَ در حالتی که شتاب میکردند و میدویدند تا او را برگرفته پیش نمرود
آوردند بعد از مباحثه و مجادلهٔ بسیار بر وجهی که در سورهٔ مجادله گذشت قَالَ گفت ابراهیم اَتَعْبُدُوْنَ
مَا تَنْحِتُوْنَ آیا می پرستید آن چیزی را که می تراشید بدست خود از سنگ و چوب و غیر آن یعنی چگونه صحیح باشد
نزد عقل که شخصی معمول خود را بپرستد نباید پس بجهت زیادتی انکار فرمود وَاللّٰهُ خَلَقَکُمْ و خدای آفریده است شما را

وما تعملون و در اصل جوهر آنچه شما میکنید بدستهای خود که آن اصل چوب و سنگست و شما بیدا اید که همه مخلوق خدا
تعالی اند قالوا گفتند مر فعله خود را ابنوا له بنا کنید برای سوختن ابراهیم بنیانا بنائی و از هیزم پر ساخته آتش در ان
زنید فالقوه فی الجحیم پس بیفکنید او را در آتش سوزان پس ایشان بنای ساختند که طول آن سی گز بود و عرض آن
بیست و آنرا پر از هیزم کردند و آتش زدند فارادوا به پس اراده کردند با ابراهیم کیدا مکری و حیله در هلاک او باین
طریق که او را در منجنیق نشاندند و در آتش انداختند فجعلناهم الاسفلین پس گردانیدیم ایشانرا زیرتر و خوارتر
یعنی باطل گردانیدیم مکر ایشانرا و آتش را بر ابراهیم گلستان گردانیدیم و آنرا برهانی روشن گردانیدیم بر علو شان
و غالبیت و حقیت او و پستی خصمان او و چون ابراهیم از میان آتش بسلامت بیرون آمد دانست که قوم او باو ایمان نخواهند
آورد قصد مهاجرت کرد از ایشان فقال انی ذاهب پس گفت بدرستی که من رونده ام الی ربی بجائی که پروردگار
من مرا بآن فرموده یعنی بشام که در ارض مقدسه است سیهدین زود باشد که راه نماید مرا و توفیق دهد بآنچه قصد منست
از مصالح دینویه و اخرویه و این کلام بجهت وعده بود که او سبحانه قبل ازین کرده بود پس ابراهیم متوجه شام شد و در ان
راه هاجر بید تصرف او در آمد و آنرا بشوهر خود هبه کرد و چون هاجر ملک او شد از خدای خود طلب فرزند نمود و از روی
مناجات فرمود رب ای پروردگار من هب لی ببخش مرا فرزندی که من الصالحین از جمله صالحان باشد و شایستگان عشر
درگاه تو تا یاری من کند بر دعوت و طاعت و مونس من باشد در غربت و کربت حق تعالی دعای او را اجابت کرده
چنانکه میفرماید فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم به پسری بردبار که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت
آن با وجود قدرت او بران و حلم او از هاجر با ابراهیم ارزانی فرمود بحکم یزدانی هر دو را از زمین شام بمکه آورد و اسمعیل حمل
آنجا نشو و نما یافت تا وقتی که ابراهیم از طرف شام بدیدن او آمد و در ان وقت او سیزده ساله شده بود و از آثار عذار
نگار کرده بر گل رخسارش نشسته و از طناب سنبل پر تابش آشفته حضرت خلیل بر سر راه نشسته بود چون نظرش بر اسمعیل افتاد
رخساری دید چون گل شکفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه دو هفته مهر پدر از طبع بشری در حرکت آمد غیرت
الهی سلسله محبت را بتحریک ساخت چون شب هشتم ذی الحجه رسید که شب ترویه است ابراهیم بعد از وظیفه عبادت
بطریق عادت سر بر بالین استراحت نهاد در خواب باو ندا کردند که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزندی در دل
خود راه میدهی اگر تشنه وصال مائی برخیز و تشنه تیز فرزند دلبند و دلدار ارجمند خود را قربان راه ما کن ابراهیم از

سطوت این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد و همه روز ترویه بهمین اندیشه این خواب بود و با خود میگفت که آیا این
امر رحمانیست یا وسوسهٔ شیطانی چون در شب عرفه بخواب رفت باز همان واقعه دید که شب اول دیده بود و باو نمودند
چون روز عرفه شد معرفت پیدا کرد یا نکه این خواب رحمانیست و در شب نحر نیز همین خواب دید یقین او زیاده شد دانست
که مامور آن امر میباید شد و اطاعت آن میباید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرد که خواب انبیا بمنزلهٔ وحی است
و عمل بآن باید کرد که واجبست و گویند که حق تعالی در حال بیداری کرده بود که در خواب ترا امر کنم که فرزند را ذبح کن تو بآن قیام
نمای و چون ابراهیم این واقعه دید در ان امر عظیم را تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را گفت برخیز و فرزند خود را کسوتی فاخر
و خلعتی طاهر بپوشان که او را بمهمان دوستی میبرم خار چشمش را بسرمه سیاه کن که خواری دعوت سرای دوست چشم
انتظار در راه دارند و گیسوی شکینش را تاب ده که خدام ضیافت خانهٔ دوست حلقه زده ایستاده اند و سودای وصال
او در سر دارند هاجر جامهٔ نو در فرزند دلبند و دلدار ارجمند پوشانیدند و روی و مویش شسته و شانه کرده ببوسید و ببوئید و
گفت ای جان ما در شنیده ام که ترا بکدام مجمع میبرند اما از گیسوی تو بوی بریان میشنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام
مهمانخانه دعوت میکنند اما در دل بریان خود خوناب جگر کباب میبینم ابراهیم هاجر را گفت کار ز دوستی یار تا با خود ببرم
هاجر گفت ای خلیل پیوسته مهمانی و بسط پیوند و موصلت دوستان باشد و کار ارسلت قطیعتست و بجز آنجا چه کار آید خلیل فرمود
که ترا بدانجا قربانی باید کردن و بهانه ز دوستی قربانی کردن مشکل پس خلیل و اسمعیل هاجر را وداع کرده از خانه بیرون
آمدند و روی بمنی نهادند فَلَمَّا بَلَغَ پس چون رسید اسمعیل مَعَهُ با پدر خود السَّعْیَ بموضع سعی که میان صفا و مروه است
و معنی آنست که چون اسمعیل بحدی رسیده بود که می توانست با پدر در حوایج شروع نماید و در طریق عبادت او را یاری
دهد و آن قریب ببلوغ است قَالَ گفت با او ابراهیم از روی شفقت و رحمت یَا بُنَیَّ ای پسرک من تو میدانی
که تحمل قربت الهی با تحمل بلا و کربت نامتناهی میسر نمیشود و تناول شهد بقا بی تجرع زهر بلا دست ندهد و من مدتیست
که کمر مقاومت بلیات بربسته ام و بر مرکب صبر و شکیبایی بر ترصد ورود و فور محنت و اذیت نشسته اما هیچ بلا بدین
استیلا نرسیده اِنِّی اَرَی بدرستی که من دیدم پیوسته فِی الْمَنَامِ در خواب اَنِّی اَذْبَحُکَ که من ترا ذبح
میکنم یعنی بیابی در خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق چون تو فرزند بر دل بریان نهم و ترا بزخم تیغ بیدریغ قربان
کنم فَانْظُرْ پس بنگر درین کار مَاذَا تَرَی که چه چیز می بینی غرض ابراهیم ازین مشورت آن بود که معلوم کند که اسمعیل

مقاسات خ

درین

درین بلیهٔ عظیمه شکیبائی و ثبات قدم را مرعی خواهد داشت یا آنکه جزع و فزع و بیطاقتی خواهد کرد اسمعیل چون این سخن را
از پدر بزرگوار خود بشنید از روی دلخوشی و طوع و رغبت خود قَالَ یَا اَبَتِ گفت ای پدر بزرگوار من اگر هزار جان داشتمی
و فرمان الهی نازل شدی که همه آنرا قربان کن بی اهمال همه را در راه او فدا کردمی باین نیم جانی که دارم مضایقه خواهم کرد
اِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرموده شده بآن و بجا آر آنچه ترا در خواب نموده اند سَتَجِدُنِي زود باشد که
بیابی مرا درین امر اِنْشَاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای من مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بر ذبح یعنی اگر توفیق
سبحانی قرین حال من شود من متحمل این بلیت عظیمه شوم و اصلا ازان جزع نکنم چه مثل آن مرا بدل هست و حضرت
خلیل را نیست فرزند عوض ممکن است و حضرت عزت را عوض نه از حضرت عزت قربان کردن و از من گردن
نهادن و از تو که خلیلی تیغ کشیدن بر قربان ای پدر اگر بعد ازین گویند که ابرهیم برای امر حق پسر خود را قربان
کرد این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضای او سر درباخت از کعب الاحبار مرویست که در وقتی که خلیل اسمعیل را از
نزد مادر بیرون آورد ابلیس پر تلبیس بر مقصد مطلع شد با خود گفت وقت آنست که مکری سازم تا بنای خاندان
خلت براندازم پس با خود تأمل کرد که زنان را قوت شکیبایی کمتر است و دل مادران بجانب فرزندان مایلتر اول
بوسوسهٔ او پردازم پس بصورت پیری نزد هاجر آمد و گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بمهمان
دوستی میبرد ابلیس گفت ای غافل او را میبرد تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خونبار گرداند و سنبل پرتاب او را بخون خضاب
کند هاجر گفت ای پیر خرف شده عجب اگر تو ابلیس نباشی پدری چون خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه دلش دهد که
که میوهٔ رسیده و نهال نهاد خود را که نوباوهٔ باغ خلت است و گلدستهٔ بوستان ملت بر خاک هلاک اندازد گفت
مدعای او آنست که خوابی دیده و حضرت عزت او را چنین فرموده که فرزند خود را قربان کن هاجر گفت ای پیر خلیل
دروغ نگوید چون فرمان رب العالمین بدین صورت ظاهر شده هزار جان هاجر و فرزندان او فدای حضرت
رب جلیل باد ابلیس از هاجر نومید شده بنزد خلیل آمد و گفت ای ابرهیم هزار جان مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل
باد تو میخواهی که گردن او را بخون آلوده کرده چون تیر پرتاب بر روی خاک افکنی و رخسارهٔ تابان او را بخون گلنار
سازی و موی چون جعد او را بخون خضاب کنی درین باب تأملی نمای و درین باب فکر فرمای ∴ باغبانا چو نکو سرو
خویش را خواهی برید ∴ اول از بهر رونق جویبار اندیشه کن ∴ ابرهیم دانست که او شیطانست ترک استعاذه

برکمان لاحول نهاده بجانب وی افکند او منهزم شد و کفت ای ابراهیم خواب تو شیطانی است واکر نه حق تعالی کسی را چکونه
بقتل فرزند امر کند ابراهیم کفت تو شیطانی و تیر ابراهیم انبیا وحی باشد خواب من رحمانی است و امری که دوست فرموده
مشتمل است بر حکمتهای پنهانی من بغیر از فرمان برداری چاره ندارم ابلیس کفت ای خلیل آخر دولت میدهد که چنین
فرزندی را هلاک کنی ابراهیم را آتش غضب افروخته کشت کفت ای مردود مطرود در آن دم که مرا در آتش می افکندند
مقربان درکاه احدیت بازمانیش خواستند که عنان توکل مرا از طریقهٔ توجه بحضرت بکردانند سخن ایشان در دل
من اثر نکرد تو که واپس ترین این راهی میخواهی که مرا بوسوسه از راه بکردانی هرکز نتوانی بجلال ذو الجلال که اکر مرا از a
مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان در رسد که همه را بدست خود بکشم فی الحال همه را بتیغ بیدریغ بکشم و هیچ باک ندارم
زیرا که جز رضای الهی مرا در دل نیست از ابن عباس روایت است که ابراهیم چون در منی بجمرهٔ اول رسید شیطان آمد b
که او را تعرضی رساند هفت سنک بوی انداخت و از آنجا بجمرهٔ دوم رفت باز شیطان را دید هفت سنک دیکر c
بوی انداخت چون بجمرهٔ عقبه رسید آنجا نیز بر وظاهر شد هفت سنک بوی انداخت و بواسطهٔ این رمی جمرات
ثلثه از افعال مناسک حج شد و چون ابلیس خسیس از وسوسهٔ خلیل محروم ماند بپیش اسمعیل آمد و کفت ای غنچهٔ کلستان رسالت d
و میوهٔ بوستان عزت و جلالت هیچ میدانی که پدرت ترا بکجا میبرد کفت بمهمانی دوستی میبرد کفت غلط کرده او ترا بمهمانی
نمیبرد بلکه ترا میبرد تا بکشد و میکوید که حق تعالی مرا در خواب کفته است که فرزند خود را قربان کن اسمعیل کفت ای بیدین بیبهر
اکر فرمان حضرت عزت است هزار جان اسمعیل فدای امر جلیل باد ابلیس کفت ای پسر ترا تحمل تیغ تیز نباشد با پدر نزاع
کن اسمعیل کفت از من درکذر که من سر از فرمان حق بر نمی تابم و رخ از امر پدر نمی پیچم ای پیر نابالغ ندانسته که حکم تو در پیش او بکریز صح
جلیل راحت روح منست و فرمان جلیل سرمایهٔ فتح و فتوح من ابلیس دیکر باره مبالغه آغاز کرد و ابراهیم بمقداری
راه پیش بود اسمعیل نعرهٔ زد که ای پدر این بی کمراه مرا نمیکذارد ابراهیم کفت او ابلیس رو سیاه است و بدترین سکان
این درکاه است چند در کار او کن که سکی پر آشوب جنک جوی سزاوار ضرب سنک است اسمعیل سنکی چند
بجانب آن خاکسار انداخت و آن سک بی آزرم را سنکسار ساخت و کفت ای لعین ترا کفتند سر بنه تو سر کشیدی
لاجرم طوق لعنت در کردنت افتاد چون مرا کفتند سر بباز اکر کردن نهم مباد اکر کردن جان من از طوق شوق
انه کان صادق الوعد محروم ماند شیطان اینجا هیچ نساخت و منکوب باز کشت و ابراهیم چون از منی باز کشت

اسمعیل را

بسم الله الرحمن الرحیم

اسمعیل را پیش خود بنشاند و کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و بر زمین نهاده گفت ای فرزند هیچ وصیت داری
که بجای آورم گفت آری سه وصیت دارم از من قبول کن اول آنکه بوقت کشتن دست و پای مرا سخت ببندی
ابراهیم گفت ای فرزند نزد خدای بیروی جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم اما این وصیت بجهت دو سبب است یکی آنکه چون زخم
کارد خونریز بجسم ضعیف و بدن نحیف من رسد مبادا که دست و پای زنم و بیصبری از من در وجود آید و نام مرا از جریدهٔ صابران
بیرون کنند دویم آنکه حرمت تو بر من واجبست شاید که در وقت اضطراب دست و جامهٔ تو بخون من آلوده شود
و بدین بی ادبی از ارباب عقوق و عصیان گردم ابراهیم این وصیت را قبول کرد گفت دیگر چه وصیت داری اسمعیل گفت
وصیت دیگر آنست که بوقت قربان کردن روی مرا بر خاک نهی و درین وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی آنکه
حضرت عزت خواری و زاری بندگان را دوست میدارد و رویهای گردآلوده و جبینهای خاک فرسوده را نزد وی
قدری هست چون مرا بدینحال ببیند بنظر رحمت در من نگرد دیگر آنکه تعلق خاطر پدران بمحبت فرزندان بسیار است
میترسم که در حال تیغ راندن نظر تو بر روی و موی من افتد و سلسلهٔ مهر و شفقت پدری در حرکت آید و در فرمان
حضرت یزدان اندک تاخیری واقع شود و این تاخیر عین تقصیر باشد ابراهیم را درینحالت رقتی آمد و گفت این وصیت را
نیز قبول کردم وصیت سیم کدام است اسمعیل گفت یا خلیل الله میدانم که چون بخانه باز روی و مادر فراق دیدهٔ من
با چو بجوان کشیده چون مرا همراه تو نه بیند بجوش شود و از غصه بخروش شود و بدرد دل آغاز زاری میکند و از سوز سینه
بیقراری نماید و از حرارت جگر نعره زند درخواست من آنست که با وی درشتی نکنی و سخن سخت نگوئی که فراق فرزندان
بر مادر بغایت صعب و دشوار باشد او را بلطف دلداری فرمای و راه تسکین و تسلی بر دل او بگشای و سلام من با وی برسانی
و بگوی که اسمعیل از شما توقع نموده که مرا بحل کنی و در فراق من صبور باش که خدای صابران را دوست میدارد و چون این فرزند
بدیدار تو خوی کرده بود و بخدمت تو انس گرفته از سر خاکم قدم باز نداری و زیارت مرا از خاطر عاطر فرو نگذاری
و همنشینان محلت و دوستان مکتب را از من سلام برسان و بگوی که اسمعیل توقع نموده که هر کجا که جمع شوید از تنهائی
و بیکسی این غریب خاک بدعای خیر فراموش نکنید و در هر مجلس که شمع طلب افروزید و جمع طرب سازید این کشتهٔ
خونریز میدان ابتلا را بیاد آرید ابراهیم این وصیت را نیز قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسمعیل را بست
خروش از ملاء اعلا برآمد و فغان از ملائکهٔ عالم بالا برخواست و بنظاره ایستاده در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم ایشان

می‌نگریستند و می‌گریستند و می‌گفتند یا رب چه بزرگ بنده‌ایست ابراهیم که او را از برای تو در آتش انداختند برو انداخت
واکنون در راه رضای تو فرزند قربان میکند و حق تعالی بدیشان خطاب کرد که ما او را خلعت خلّت و جام محبت نوشانیدیم
و راه گلستان از خار ابتلا و محنت خالی نیست فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنگاه که پدر و پسر گردن نهادند حکم خدا را یعنی ابراهیم
بعذای پسر و پسر بعذای سر بر تسلیم نهادند وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی او را یعنی بپیشانی او را بر زمین بنخع
کرد بالتماس او و تیغ تیز بر حلق او نهاد و در روایت واقع شده که تیغ را هفتاد بار بکشید ذرّه از پوست و گوشت
و رگ او را نبرید ابراهیم در غضب رفت و کارد را از دست بیفکند بقدرت الهی کارد با وی در سخن آمد که ای پیغمبر خدای من
خشم مگیر که الْخَلِيلُ يَأْمُرُنِي بِالْقَطْعِ وَالْجَلِيلُ يَنْهَانِي یعنی خلیل بر بریدن میفرماید و ملک جلیل مرا
از بریدن باز میدارد من آن میکنم که جلیل میفرماید نه خلیل و در روایت صحیح آمده که حق سبحانه و تعالی صحیفهٔ بشکل مس حلقه
در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که عمل ابراهیم مقبول درگاه
ما شد و آنرا پسند بدیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
بدرستی که راست کردی خوابی را که دیده بودی بسبب عزم جزم تو بر کردن آن تا باتیان نمودن تو بمقدمات آن و در
بعضی از تفاسیر آورده‌اند که ابراهیم در خواب دید که پسر خود را میکشت اما اثر آن خون پیدا نمیشد و چون در بیداری
آن صورت واقع شد حق تعالی فرمود که ای ابراهیم خواب خود را راست کردی بند از دست و پای او بردار
واز بند خلاص کن إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه باز داشت دادیم ابراهیم و اسمعیل را بر نیکوی عمل و غم او را بفرح
بدل کردیم و محنت را بمنت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که ابتلا و امتحان
ابراهیم لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ و او را از ما بینی است هویدا که بآن مخلص و محب ثابت از غیر ممتاز شود
در اخبار آمده که در حینی که ابراهیم اسمعیل را ذبح میکرد فرشتگان در آن کار متعجب بودند و از آن واقعه متحیر
و میگفتند آیا ابراهیم سخی‌تر است با آنکه فرزند را فدا کرد یا اسمعیل جوانمردتر است که برضای خود جان را در می‌بازد
و زبان حال خلیل میگفت جوانمردی مراست که فرزند ارجمند خود را برای دوست قربان میسازم و بزبان
اشارت اسمعیل میفرمود که من سخی‌ترم که جان عزیز خود را در راه دوست در می‌بازم اما جبار جلیل هر دو را
معزول کرد و گفت جود من بیشتر است و کرم من از همه در پیش که ناکشته را از ابراهیم بکشته حساب میکنم و ناخواسته

را از برای ابراهیم فدا میفرستم ای جبرئیل برو و این فدا را ببر و ابراهیم را بگوی خواب را راست کردی و شرط فرمان
برداری بجای آوردی ابراهیم بمنحر ایستاده بود که جبرئیل در آمد و گوسفندی را از بهشت بیاورد چنانکه فرموده که
وَفَدَيْنَاهُ و فدا کردیم ما از جهت اسمعیل بِذِبْحٍ بآنچه او را ذبح کنند عَظِيمٍ بزرگ جثه یا بزرگ مرتبه و منزلت که فرستنده
ملک جلیل و رسول جبرئیل و مرسل الیه ابراهیم خلیل و گویند که عظم آن بجهت آن بود که چهل سال در بهشت چرا کرده
یا بسبب آنکه گوسفندی بود که هابیل در راه خدا قربان کرده بود و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که آن
گوسفندی سفید بود دو شاخ و از آسمان که در کوهی که جانب مسجد منی است فرود آمد برابر جمره وسطی و فربهی بر وجهی
بود که در سایه خود میرفت و نظر میکرد و در سایه خود میخفت و میچرید و بول و سرگین میکرد حاصل که جبرئیل آنرا از
نزد رب جلیل آورد و گفت ای خلیل بزرگوار و ای ثابت قدم وفادار حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید
بر دعوی خلت سجل قربانی فرزند ارجمند را گواه کردی اینک رسن از دست و پای فرزند دلبند بگشای و بدست و پای
این گوسفند بند و آنرا قربان کن ابراهیم دست و پای فرزند بگشاد و پای گوسفند را ببست و گفت ای فرزند جبرئیل
سلام ملک بتو آورده میگوید که دوست میفرماید که ای اسمعیل بر تیغ بلا صبر کردی و رسم تسلیم و اطاعت بجای آوردی
دست بدعا بردار و هر چه مراد تست بزبان آر تا صله عطا در دامن دعای تو نهیم اسمعیل دست مبارک برداشت
و بنیاز تمام گفت بار خدایا هر که از امت پیغمبر آخر الزمان که در حالت رفتن بتیغ زبان او بشهادت توحید روان باشد
گناه او را بمن بخش جواب آمد که ای اسمعیل و ای پسندیده جلیل و نور دیده خلیل مرادت برآوردیم و گناه کاران را بتو
بخشیدیم و در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که چون حق سبحانه و تعالی گوسفند
از برای ذبح اسمعیل فرستاد ابراهیم آنرا ذبح کرد بخاطر مبارکش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند خود را قربان کردمی
ثوابی عظیم یافتمی حق سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد که از جمله خلقان کرا دوست تر میداری ابراهیم گفت محمد را که
حبیب و صفی تست خطاب آمد که فرزندان او را دوست داری یا خود را ابراهیم گفت فرزندان او را دوست
تر میدارم خدای تعالی بوی وحی کرد که یکی از فرزندان او را بخواری و زاری و ستمکاری و غریب و تنها و گرسنه و تشنه در
دشت کربلا شربت شهادت بچشانند ابراهیم چون شمه از این واقعه بشنید قطرات حسرات از چشمه چشم بر رخسار
فرو بارید خطاب آمد که ای ابراهیم ثواب گریستن تو بر حضرت امام حسین و المی که بتو رسید برابر آن ثوابست که بدست

خود و فرزند خود در اقربان کنی القصه چون ابراهیم خلیل از بوته بی غش پاک بیرون آمد و بر محک ابتلای پاکیزه ظاهر شد مستحق
ثنای جمیل از جلیل شد چنانکه میفرماید که وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر ابراهیم ثنای تمام را فِي الْآخِرِينَ
در میان پسینیان یعنی امت پیغمبر آخر الزمان تا قیام قیامت هرگاه که نام او بر زبان برند بمدح او گشاینده و به نیکو توجهی
او را ستایش نمایند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام و تحیت از جانب خدا بر ابراهیم كَذَٰلِكَ همچنین که پاداشت
دادیم ابراهیم را بذکر جمیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداشت میدهیم نیکوکاران را به ثواب جمیل إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم عشر
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جمله بندگان ماست که گرویده اند و تصدیق کرده اند و بعد از گذشتن پنج سال از بشارت
اسمعیل بابراهیم باز او را بنوازیم وَبَشَّرْنَاهُ و بشارت دادیم او را بِإِسْحَاقَ بوجود فرزند دیگر اسحق نام نَبِيًّا
در حالتی که مقرر شده بود که او پیغمبر باشد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان بوده گان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ
و برکت دادیم ما بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق تا بروز قیامت یعنی بایشان کرامت کردیم اصناف
کرامت دینیه و دنیویه را یا آنکه اولاد و ذریت ایشان را بسیار ساختیم تا بروز آخرت وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا و بعضی
از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکارند بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ و برخی دیگر ستمکارند بر خود بکفر
و معصیت مُبِينٌ که هویداست ظلم و عصیان یعنی از نسل ایشان هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکردار و بعد از ذکر
قصه ابراهیم و اولاد او و اظهار انعام بر ایشان بیان انعامی کند که با موسی و هارون کرامت فرموده میگوید وَلَقَدْ
مَنَنَّا و بدرستی که ما منت نهادیم و انعام فرمودیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی عمران و برادر او هارون مراد
نعمت نبوت و رسالت با سایر نعم دینیه و دنیویه وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ما ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه
ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی از غرق یا از مغلوبیت ایشان
در دست دشمنان و ایشان را عملهای سخت فرمودن و زدن و کشتن وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم همه ایشان را
از فرعون و اتباع او فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان بعد از آنکه مغلوب
بودند وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ و عطا فرمودیم بموسی و هارون کتابی الْمُسْتَبِينَ در غایت هویدا
و روشن یعنی توریة که مشتمل بود بر احکام روشن وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
بر راه راست یعنی در طریق حق که راه بهشت است وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم بر ایشان هر دو ثنای نیکو

رفی

22

فِی الْآخِرِینَ در میان ایشان باز پسین یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله که همیشه بذکر ایشان مشغولند باکذاشتیم بر موسی

عشر و هارون در میان امت آخر الزمان اینکه بگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بسیار بر موسی و هارون است

إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین که تعظیم ایشان نمودیم نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ پاداشت میدهیم نیکوکارانرا بثواب

جمیل بر وجه تکریم إِنَّهُمَا بدرستی که موسی و هارون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ از بندگان گرویده‌اند و تصدیق

کنندگان بجمیع اوامر و نواهی و عمل کنندگان بر وفق جونکه بر قول مشهور الیاس سبط هارون بود از جهت حکایت او در عقب

موسی و هارون ایراد نموده فرموده وَإِنَّ إِلْیَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن میشا بن فنحاص بن

العزار بن هارون که ابن العم الیسع است لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ هر آینه از جملهٔ فرستادگان است بدعوت نمودن که مردمانرا

براه حق خواند إِذْ قَالَ یاد کن که چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بطریق انکار أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از

عذاب الهی ارباب تواریخ گفته که چون خرقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد و فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل

پیدا شد و عهدها را بشکستند و توریة با پس پشت انداختند و دران عهد پادشاهی بود نام او اخئب و در اول

مسلمان بود و در آخر باغوای زن که ازبیل نام داشت دین اسلام را گذاشته بت پرست شد و رعایا اقتدا

باو کردند و از دین حق برگشتند و به پرستیدن بعل مشغول شدند و آن بتی بود از طلا و بیست گز بالای او بود و چهار

روی داشت و مجوف بود و چهار صد خادم بخدمت کاری او مشغول بودند و ایشان بت را خدا میدانستند

و خادمان او را پیغمبران او و چونکه این بت در شهر بک بود که بلاد شام است از جهت اسم آن شهر به بعلبک

مشهور شد القصه شیطان در شکم او رفتی و ایشانرا به پرستیدن او تحریص کردی و بکلمات مضله با ایشان سخن

کردی و از جهت این پادشاه هرگاه که بجایی رفتی زن او بشکل او بر آمدی و بجای او نشستی و حکم کردی و این زن هفت

شوهر را بتلبیس کشته و هفتاد پسر ازین شوهر و شوهران دیگر پیدا کرده بود و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آنرا

سرمایهٔ معیشت کردی و بوظایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع دران باغ کرد و هرگاه که با شوهر نشستی تعریف

صالح در میان آوردی و گفتی بیا تا او را بکشیم و باغ او را تصرف کنیم شوهر او را ازین امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی

پادشاه غایب شد مرد صالح را متهم ساخته بعلت آنکه او پادشاه را دشنام داده و باین بهانه او را بکشت و باغ او را

تصرف نمود چون شوهرش بر قضیه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عقوبت شآمت این خون ناحق در آخر

کند و پادشاهی از دستش برود آخر الامر حق تعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد و فرمود که با این پادشاه بگوی
که من انتقام آن پارسا را از شما بکشم و بجهت آنکه اراده ظلم ترا و زنت را کشته در این باغ بیفکنم بر وجهی که هیچکس بر
شما رحم نکند و شما را دفن نکنند تا سباع بخوارند گوشت شما را بخورد الیاس بیامد و ایشان را پیغام بگذرانید
و از روی انکار گفت أَتَدْعُونَ آیا میخوانید یعنی میپرستید بَعْلًا بعل را بخدایی وَتَذَرُونَ و وامیگذارید
یعنی پرستش نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین آفرینندگان را مراد خالقین مصورین اند یا صانعان
یعنی نیکوترین صورت کنندگان و صنعت نمایندگان را اللَّهَ رَبَّكُمْ که خدایست که آفریدگار شماست
وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما و چونکه خالق شما و آبا و اجداد شما اوست
پس به پرستش او قیام نمایند و از عبادت غیر او دست بدارید پادشاه بر وی خشم گرفت و گفت تو در دعوی
نبوت کاذبی و ما در بت پرستیدن بر راه صوابیم الیاس دیگر باره آغاز دعوت کرد ملک قصد کشتن او کرد
الیاس دعا کرد که خدایا مرا ازو امان ده و ویرا ابتلا گردان ببلایی تا بآن مشغول شده از جست و جوی من غافل شود
حق تعالی دعای ویرا اجابت کرد و پسر ویرا بیمار گردانید و او به پسر مشغول شده مضطرب گشت و نزد بتان
آمد و هر چند برای او دعا کرد اجابت نشد و اثری بظهور نرسید پیش بعل آمد و شفای پسر را ازو طلبید اینجا نیز
بهم او سمتی نشد آخر با خادمان آن بت گفت مگر بعل از ما در غضبست که اجابت دعای ما نمیکند بشام روید
و از خدایانی که آنجا اند شفای پسر طلبید ایشان بشام رفتند چون بدامن کوهی رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس
خبردار شده بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگویید که بعبادت خدا مشغول شود تا من
دعا کنم و خدای تعالی پسر او را شفا دهد آن جماعت برگشتند و احوال را بعرض رسانیدند پادشاه گفت چرا او را
نزد من نیاوردید که من مدتیست که در تجسس اویم و کمر هلاکت او را بر میان بسته ام گفتند ای ملک چون
بدامن آن کوه رسیدیم چندان خوف و هول بر ما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکری بجانب آن
کوه فرستاد هر چند تجسس کردند او را نیافتند و باز گشتند ملک گفت او را بحیله باید گرفت آنگاه پنجاه مرد را بکوه فرستاد
تا نزد او اظهار ایمان کردند و بدین بهانه او را گرفته نزد ملک آورند الیاس گفت بار خدایا اگر اینها قصد کید دارند
همه را هلاک ساز در ساعت آتشی آمد و همه را بیکبار بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد ایشان نیز سوخته شدند

وهمچنین

و همچنین پنجاه پنجاه می آمدند و هلاک میشدند تا هزار مرد سوخته شدند و روایت که پادشاه را وزیری مسلمان و صالح بود
و اسلام را پنهان میداشت او را بجانب الیاس فرستاد تا الیاس را بحیله بدام آورد وزیر چون نزدیک رسید
آواز داد الیاس آواز او را بشناخت چون آواز او را آشنا شنیده بیرون آمد و او را در بر گرفت و هر دو
بگریه افتادند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح باشد با تو باشم و اگرنه باز گردم وحی آمد بالیاس که مصلحت آنست که وزیر
با تو باشد که من نگهبان شما ام از کید اعدا و قبض روح پسر ملک میکنم تا ایشان مشغول تعزیه میشوند و از حال شما غافل
گردند ایشان در همان روز از آن کوه بیرون آمدند و جلای وطن کردند و در اثنای راه بخانهٔ زنی رسیدند
سبتی نام که مادر یونس بود و یونس در آن نزدیکی پدرش فوت شده چون الیاس را بدید با او انس گرفت و مدتی
باهم بودند بعد از آن الیاس از آنجا بیرون آمد و در اندک زمانی یونس پیغمبر فوت شد مادرش بسیار مضطرب شد
و نزد الیاس آمد و گفت دعا کن تا پسر من زنده شود الیاس دعا کرده بفرمان خدای یونس زنده شد آخر الیاس
باز گشت و بمقام خویش باز رفت و گفت خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام یا قبض روح من کن
یا هفت سال ایشانرا بقحط مبتلا ساز حق تعالی فرمود که هفت سال بسیار است گفت پنج سال خطاب آمد
که هنوز بسیار است گفت سه سال فرمود که چنین باشد الیاس دعا کرد حق تعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت
روزی من از کجا باشد گفت مرغی را بگماشتم تا از جای دیگر روزی بتو برساند القصه مردم از گرسنگی میمردند و چهار
پایان هلاک میشدند ابن عباس گوید در سال آخر الیاس بر در خانهٔ زن مومنه رسید گفت هیچ طعام داری گفت
قدری آرد و قدری روغن زیت دارم گفت خوبست پس زن از آن طعامی ساخت و الیاس در کوزه دعا کرد که بار خدایا
او را برکت ده خدای تعالی ظرفهای او را پر از آرد کرد و از آنجا برفت بخانهٔ الیسع بن اخطوب آمد و او از قحط
رنجور شده بود مادرش التماس کرد که از برای شفای الیسع دعا کند الیاس دعا کرد او شفا یافت مادر و پسر هر دو
با و ایمان آوردند بعد از آن بمیان قوم رفت و گفت ای قوم قحطی از شومی شماست بیگانگی حق اقرار کنید و از بتکانکه
وکو بگذرید و از سر اعتقاد ایمان آورید تا ازین عذاب برهید ایشان قبول نکردند گفت اگر میخواهید که بطلان دین شما
و حقیقت دین من بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید و نزد ایشان دعا کنید بآمدن باران اگر اجابت کنند شما را
از دین خود بر نگردید و اگر من دعا کنم و خدای اجابت دعای من نماید تابع من شوید و ایمان آورید بخدای همه باین اقرار

دادند و بتهارا آراسته کردند و از ایشان باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود
برگشتند و در انکار افزودند فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را حق تعالی خطاب کرد با الیاس که از میان ایشان بیرون شو
فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب اِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ
مگر بندگان خدای که پاک کرده شدگان بودند از شرک و نفاق آخر الیاس از میان قوم بیرون آمد و فرمان رسید که
فلان روز بفلان موضع رو و هرچه بر تو ظاهر شود بران سوار شو الیاس در زمان معین بدان مقام رفت و صورت
شیری از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود گردانید حق تعالی او را پر و بال داد و شهوت طعام
و شراب ازو برداشت و با فرشتگان به پرواز در آمد و او موکل به بیابانها بود چنانکه بدریاها و در عرفات باهم ملاقات
میکنند و در ماه رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند و جمعی از صحابه این امت ایشانرا می بینند سعید بن جبیر روایت
کند که مردی گفت که با زدن میرفتم در میان روز که آفتاب بغایت گرم بود مردی را دیدم در میان بیابانها ستاده
گفتم کیستی جواب نداد دیگر باره پرسیدم هیچ نگفت نوبت سیوم که سوال کردم گفت الیاسم خوفی و لرزی بر من واقع
شد بمرتبه که نتوانستم که ضبط خود کنم گفتم دعا کن تا این ترس از من زایل شود او سر برداشت و دعا کرد فی الحال من
بخود آمدم و در اثنای دعا شنیدم که هشت نام خدا بر زبان راند یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و سه نام دیگر
سریانی بود بعد از ان دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی و راحت آن بمن رسید او را گفتم وحی بتو می آید گفت تا خاتم
الانبیا را فرستاد وحی از من منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت چهار دو در آسمانند و دو در زمین و آن
دو که در آسمانند ادریس است و عیسی و آن دو که در زمینند خضر است و من گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا گفتم
او را می بینی گفت آری بموسم حج و در انوقت بمیان مروان و اهل شام قتال واقع شده بود گفتم چه میگویی در مروان
گفت جباریست طاغی و باغی آنانکه با اویند از قاتل و مقتول اهل دوزخند گفتم من دران معرکه بودم اما هیچ جنگ
نکردم اکنون توبه کرده ام از ان آیا توبه من قبول هست یا نه گفت بلی اما دیگر در پیش این معرکه داخل مشو در اثنای
این دو ته نان نزد من نهادند از شیر شیرین تر و از برف سفید تر مرا گفت این نانرا بخور من از ان یکی و نیمی خوردم و نیمه
دیگر از پیش من برداشتند ندانستم که که نهاد و که برداشت شتری دران صحرا چرا میکرد بیامد و پیش از انکه کسی او را بخواباند
بخوابید و الیاس بر ان نشست گفتم من با تو بیایم گفت نه گفتم مجردم زن و فرزند ندارم گفت برو زن کن گفتم ترا کجا بینم

گفت که اتفاق افتد و از خشم من نهان شد دیگر او را ندیدم القصه چون الیاس از میان قوم بیرون آمد خدای تعالی
دشمنی بر آن ملک مسلط ساخت تا او را با زنش بکشت و در آن باغ بیند اختند سباع جمع شدند و ایشان را بخوردند
و استخوانها بگذاشتند بعد از آن الیسع در میان بنی اسرائیل ماند و مردم را دعوت کرد و بعضی با و ایمان آوردند و او بتبلیغ رسالت
میکرد و بوظایف عبادت مشغول میبود تا اجل او منقضی شد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم ما بر او ثنا و فِي الْآخِرِينَ
در میان امت آخر الزمان ثنا و درود فراوان و یا باقی گذاشتیم در میان پیشینیان آنکه ذکر شان او گویند سَلَامٌ عَلَىٰ
إِلْ يَاسِينَ سلام و تحیت و مرتبت و مکرمت بر الیاسین است و اتباع او که بخلوص عقیده تابع او بودند و گفته اند عشر
که الیاسین نیز اسم اوست چون میکال و میکائیل و سینا و سینین و بعضی آل یاسین خوانده اند که مراد آل محمد باشند چنانکه از
طریقه شیعه و اهل سنت بصحت رسیده که یاسین محمد است و مراد از آل یاسین آل محمد است و از سدی و از ابی مالک که یکی از راویان
اهل سنت است روایت که مراد از یاسین محمد است و از آل اهل بیت او و سفیان ثوری از طریق اهل سنت
روایت میکند از منصور روا و از مجاهد روی از عبد الله عباس که بلغت سریانی یاسین یا انسانست و مراد از یا انسان
یا محمد است و مراد از آل اهل بیت او و مسیب بن نافع از طریق اهل سنت روایت کرده از کادح که او مرا خبر داد از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که از شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه سوال کردند از معنی این آیه فرمود که
یاسین محمد و نحن آل یاسین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه بجهت پاداشت عمل نام الیاس را در میان مردمان بلند
گردانیدیم همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداشت میدهیم نیکوکاران را و مرتبه ایشان را بلند میگردانیم إِنَّهُ بدرستی
که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان برگزیده ماست و مخلص بارگاه ما و بعد از آن بجهت تنبیه عباد و انذار
اهل عناد قصه لوط را بیان میفرماید بقوله وَإِنَّ لُوطًا و بدرستی که لوط بن هارون که برادرزاده ابراهیم است لَمِنَ
الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است بسوی اهل سدوم إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن ای محمد چون نجات دادیم او را و
أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل او را از عذاب استیصال إِلَّا عَجُوزًا مگر پیره زنی که زوجه لوط بود که با او از شهر سدوم
بیرون نیامد و بجهت کفر و نادانی تابع او نشد و قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در میان بازماندگان بعذاب و نکال
ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم ما دیگران را از قوم او بجهت فسق و کفر و دمار از روزگار ایشان برآوردیم و دیار
ایشان را زیر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ و بدرستی که شما ای گروه قریش لَتَمُرُّونَ هر آینه میگذرید عَلَيْهِم بر منازل

و بوقت که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ در حالتی که درآینده اید در صباح وَبِاللَّيْلِ و در شب یعنی روز
و شب بر مواطن ایشان میگذرید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید بنظر عبرت که عاقبت مکذبان و معاندان
جز بهلاکت نمیکشد پس چرا از معصیت مجتنب نشوید و بعد از آن بیان قصه یونس میکند بر نهج که وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی
که یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هر آینه از جمله فرستادگان است و او مبعوث بود بر اهل نینوی که از بلاد موصل است
و بعد از تکذیب قوم و حرمان او از ایمان ایشان از آنجا بیرون رفت و روی بجانب دریای هند نهاد چنانکه در سوره یونس
گذشت و حضرت عزت حبیب خود را از قصه او خبر میدهد و میگوید که ای محمد یاد کن إِذْ أَبَقَ چون بگریخت یونس عشر
و پناه آورد إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعه ایشان و اباق در اصل لغت
بمعنی گریختن است از مولای خود و چون یونس بی اذن پروردگار از قوم فرار کرد پس لفظ اباق در کمال حسن باشد
القصه یونس بمیان کشتی درآمد و چون بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتیست که کشتی
نمیرود و عادت آنقوم آن بود که هرگاه که کشتی نمیرفت بنده گریخته را در دریا می انداختند تا روان شود یونس
گفت بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی چه سیمای آزادی و آزاده مردی و صلاحیت از بشره تو ظاهر
است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و من خود را از شما بهتر می شناسم و چون درین باب مبالغه بحد اطناب رسانیدند و قوم
او ازین ابا میکردند فرمود که قرعه زنید اگر بنام من آید مرا در دریا اندازید فَسَاهَمَ پس قرعه زدند و با اهل کشتی سه نوبت
و بروایتی چهل نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس از قرعه برافتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه
بنام یونس برآمد اهل کشتی او را برداشتند تا بدریا اندازند حق تعالی بماهی امر کرد که یونس بجهت آنکه ترک اولی کرده
در اینکه بدون اذن از میان قوم خود بیرون آمده میخواهم که او را چند روزی در شکم تو محبوس گردانم باید که او را
نیک محافظت کنی و نوعی نکنی که جراحتی باو رسانی و ترکیب او از هم بریزد که من او را طعمه تو نساخته ام ماهی بکنار کشتی
آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند باز همان آنجا پدید آمد او را بجانب دیگر آوردند آنجا نیز همان ماهی
پیدا شد یونس دانست که درینجا حکمتی است جامه توکل در سر کشیده خود را بدریا انداخت فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ
پس او را بیکبار فرو برد ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او بجهت ترک مذهب مستحق ملامت بود یا بود ملامت کننده نفس خود را
که چرا ترک مذهب کردم و بی اذن الهی از میان قوم گریختم و آن ماهی همچو مادر که فرزند را محافظت نماید نگاه داشت

یونس کرد

یونس بکرد و سر از آب برمی آورد و فرو میرفت تا یونس در درون او نفس میزد بدین دستور سه روز یا هفت روز یا ده روز
و بروایتی بیست روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بماند و آن ماهی اورا در هفت دریا بگردانید تا عجایب و غرایب دریا را
بدید و چون بقعر دریا رسید آواز تسبیح اهل دریا شنید بموافقت ایشان بذکر الهی مشغول شد فَلَوْلَا اَنَّهُ پس اگر نه آنست
که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ که بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی میگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا آنکه اگر از ذکر کنندگان نبودی پیش از آنکه بشکم ماهی رود یا از نماز گذارندگان در مدت عمر لَلَبِثَ
فِي بَطْنِهِ هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی اِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما ببرکت ذکر اورا
از آن زندان نجات دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس افکندیم اورا یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا آمده اورا از اندرون خود بیرون
آورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمین هموار یعنی بصحرای که خالی بود از درخت و گیاه و کوه وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار
بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و پوست او چون گوشت سرخ بود وَاَنْبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم
بر بالای سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا به برگهای خود اورا سایه کرد و از حرارت آفتاب اورا نگه داشت
و در بعضی تفاسیر آورده اند که خاصیت درخت کدو آنست که مگس گرد آن نگردد پس حق تعالی اورا از آفت مگس و تاب آفتاب ایمن
ساخت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله چونست که کدو را بسیار دوست میداری گفت جهت
آنکه درخت برادرم یونس است از ابن عباس مرویست که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجه مرغی بود که اصلا پر
نداشته باشد و بر زمین بسطپید و میلرزید حق تعالی بزکوهی را امر کرد تا می آمد و پستان در دهان او می نهاد و اورا شیر میداد تا وقتی
که پوست او محکم گشت و گوشت بحالت اصلی خود در رست یکروز بجایی رفته بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود
دلتنگ شد خطاب رسید که برای درخت کدوی که خشک شده دلتنگ میشوی و بجهت هلاک صد هزار مرد دلتنگ نمیشوی اگر
من صد هزار گناهکار را بیامرزم دوستتر دارم که یکی را عقوبت فرمایم برو بنزدیک آن بندگان که بمن ایمان آورده اند و عذاب را
بسبب آن از ایشان دفع کرده در آرزوی دیدار تو اند و از هر طرف از تو نشان میجویند یونس متوجه ایشان شد چنانکه
میفرماید وَاَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم یونس را دیگر باره اِلَىٰ مِائَةِ اَلْفٍ بسوی صد هزار کس یعنی گفتیم باو که متوجه
رفتن بسوی یکگروه اَوْ يَزِيدُونَ یا بسوی جمعی که زیاده از آن بودند که صد و بیست هزار بودند یا صد و سی هزار و هفتاد هزار
گویند این اشارتست بکثرت عدد ایشان در رأی العین یعنی ایشان در بسیاری عدد بر وجهی بودند که چون ناظر در کثرت نظر میکرد

میگفت صد هزار اند یا زیاده از ان القصه چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم خود باستقبال وی بیرون
آمدند فَآمَنُوا پس بگرویدند بوی یعنی بر دست او ایمان تازه کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشانرا
از منافع و لذات و اعمار و اموال إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام انقضای بعد از ذکر قصص انبیا برای تنبیه مشرکان قریش باز
سررشته کلام را بذکر اعتقاد خبیث ایشان کشیده که ملائکه را بنات الله میگفتند و میفرماید که ای محمد فَاسْتَفْتِهِمْ
پس طلب حکم کن از ایشان یعنی بپرس از بنی خزاعه و بنو ملیح و بنو جهینه که ملائکه را دختر خدا میگویند از روی سرزنش از ایشان
سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختر انند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشانرا پسران یعنی از ایشان
بپرس که آیا چگونه است که نسبت بنات باو سبحانه میکنند و پسرانرا برای نفس خود اختیار مینمایند و از دختران عار میدارند
و بجهت آن دختران را زنده در گور میکنند أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریده ایم فرشتگانرا إِنَاثًا مثل زنان
ماده وَهُمْ شَاهِدُونَ در حالتی که ایشان حاضر بودند بوقت آفریده شدن آنها یعنی چون ایشان نزد آفریدن عشر
حاضر نبودند پس حکم میکنند بآنکه ایشان دختر انند کفار درین گفتار با وجود شرک مرتکب چند چیز شده اند که خلود
ایشانست در دوزخ یکی آنکه قایل شده اند که خدای تعالی جسم است زیرا که ولادت مخصوص است باجسام دویم تفضیل
خود کرده اند برو سبحانه چه خسیس ترین دو جنس را مخصوص باو ساخته اند و بهترین آنرا از برای خود اختیار کرده اند سیم
اهانت ملائکه کرده اند که اکرم مخلوقاتند و اقرب ایشان باو سبحانه زیرا که ایشانرا زنان گفته اند أَلَا إِنَّهُمْ بدان و
آگاه باش که آن کافران زشت گفتار مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند وَلَدَ
اللَّهُ آورد خدای تعالی از روی تزوج چه فرشتگان دختران اویند وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در نسبت دادن
والدیت باو سبحانه لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدا دختران را
که مکروه طبیعت شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که سبب افتخار شما اند یعنی شما با وجود نقص و عجز اختیار آن دون
نمیکنید پس کسی که قادر مطلق باشد و مالک همه و حاکم بر همه چگونه اختیار آن دون کند نه اعلا مَا لَكُمْ چیست شمارا
درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید از برای او سبحانه و نسبت میدهید باو چیزی را که از مقتضای
عقل بر آنست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا تفکر نمیکنید و متذکر نمیشوید که ذات مقدس او از زن و فرزند منزه است
چه والد را بباید که از جنس والد باشد و مانند او و دلیلی عقلی دال بر آنست بر آنکه او سبحانه را مثل و مانندی نیست

پس چگونه

پس چگونه ولد داشته باشد أَمْ لَكُمْ یا آنکه مر شما راهست درین گفتار سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یعنی دلیل
روشن بر شما نازل شده برین مدعا فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید کتاب خود را که از آسمان بر شما فرود آمده
باشد مشتمل بر آنکه ملائکه بنات الله اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان درین دعوی چون
دلیل عقلی وسمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید آورده اند که بعضی از زنادقهٔ عرب چون بنی خزاعه
میگفتند که حق تعالی با زنان اکابر جن مواصله کرده و ملائکه از ایشان متولد شده اند و مجوس بر آن اعتقاد بودند که خدای
و شیطان برادر اند آن برادر خالق نور و خیر و حیوان نافع است و آن برادر فاعل ظلم و شر و حیوان ضار حق تعالی در
بارهٔ ایشان فرمود که وَجَعَلُوا و ساختند آن کافران تیره ضمیر بَيْنَهُ میان او سبحانه وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان
پریان که شیطان از ایشانست نَسَبًا خویشی و پیوندی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند پریان و دیوان
إِنَّهُمْ آنکه این قایلان گفتار لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر شدگانند در روز حساب برای چشیدن عذاب و کشیدن عقاب
بجهت این قول ناصواب سُبْحَانَ اللَّهِ پاک و منزه است خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران
از نسبت خویشی و پیوند و نسبت ولادت بوی و همه کفار در حق او سبحانه این نوع سخنان ناسزا و نالایق میگویند إِلَّا
عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ که پاک شدگانند از شکوک و شبهات و دایم بکلمهٔ حمد و ثنا و ستایش عشر
حضرت احدیت میکنند و سخنانی که سزاوار و لایق صمدیت بر زبان میرانند و بعد از آن خطاب میکند بجمیع مشرکان و میگوید
فَإِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مشرکان و ای اهل کفر وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید
هیچکدام عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ بر خدای تباه کنندگان بندگان او باضلال و اغوا إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس که او صَالِ الْجَحِيمِ
در آینده است بآتش سوزان یعنی شما و معبودان شما هیچکدام نمیتوانید که اغوای بندگان کنید برای خدای بانوجه که بر و
غالب شوید و بندگان او را از دین بگردانید مگر جماعتی که علم الهی تعلق گرفته باشد بآنکه مرتد شوند و بصفت کفر بمیرند و بدوزخ
روند بعد از آن حق تعالی بجهت رد قول آنها که ملائکه را معبود خود میدانستند و بپرستیدن ایشان اقدام مینمودند بجبرئیل امر فرمود
که حبیب مرا از معبودیت خود و ابنای جنس خود خبر ده و بگوی که وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر آنکه او را برای
عبادت مَقَامٌ مَعْلُومٌ جاییست دانسته شده و مقرر گشته که در آنجا بپرستش او سبحانه مشغولست یعنی هر یکی را از ما بقدر
مرتبهٔ خود مقامی است از عبادت که از آن در نمی توانند گذشت یعنی بعضی همیشه راست ایستاده اند و بعضی دایم در رکوع اند و بعضی همیشه

در سجوداند که هیچکدام از ان حالت بحالت دیگر مشتغل نمیتوانند شد پس چگونه مخلوق و مربوب او سبحانه باشیم و به پرستندگی او
در بند و آرزوی خوف و خشیت و خشوع و مذلت بعبادت او سبحانه مشغول چگونه لیاقت رتبه ربوبیت و معبودیت
داشته باشیم وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کنندگانیم باقدام در موقف طاعت و موضع عبادت
و گسترانیده بالهای خود برای خضوع و خشوع یا از برای شنیدن امر او سبحانه تا چون او در رسد فی الحال مسارعت کنیم و اصلا اهمال
نکنیم و اگر عیاذاً بالله اندک تهاونی در ان واقع شود مستوجب سخط و خشم او سبحانه شویم وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی
که ما تسبیح کنندگانیم مر خدا برا و تنزیه کنندگان او از جمیع نالایق و ناسزا و از ابن عباس فرموده که در آسمان یک بدست خالی
یافت نمیشود مگر که آنجا فرشته ایست که بتسبیح الهی مشغولند و در بعضی تفاسیر آورده اند که این کلام پیغمبر و مؤمنانست یعنی
هر یک از ما فردای قیامت در بهشت مقامی معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال و امروز صف زدگانیم و بپاکی و پاکیزگی
یاد کنندگانیم ان ملک متعالیم آورده اند که مشرکان مکه پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفتند که اگر کتابی از آسمان
بما نازل میشد ما دست از لوث شرک و کفر شسته منقاد آن میشدیم و اوامر و نواهی آنرا اطاعت میکردیم نه همچو که
جمعی که پیش از ما توریه و انجیل بر ایشان نازل شد تکذیب آن کردند و مخالفت آن نمودند چون قرآن که اشرف کتب
سماویست نازل شد بآن بگرویدند و بر کفر خود مصر شدند حق تعالی فرمود وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران
قریش که پیش از بعثت لَيَقُولُونَ هرآینه میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر می بود نزد ما ذِكْرًا کتابی که متضمن
ذکر و نصیحت باشد مِنَ الْأَوَّلِينَ از جنس کتب پیشینیان یعنی اگر بر ما نیز کتابی نازل میشد همچو که بایشان آمد
لَكُنَّا هرآینه می بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شدگان باشند از لوث
شرک و کفر و باخلاص عبادت کنندگان خدا و چون قرآن نزول اجلال یافت فَكَفَرُوا بِهِ پس بگرویدند
بآن فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود را که مغلوبیتست در دنیا و عقوبت عشر
در عقبی بعد از ان بجهت زیادتی تهدید و وعید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا و هرآینه بتحقیق که
پیشی گرفته است سخن ما لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ برای بندگانی که فرستاده شدگان بودند یعنی پیغمبران و آن
سخن در لوح محفوظست باین مضمون که إِنَّهُمْ بدرستی که رسولان لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هرآینه ایشانند نصرت
داده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکریان که متابع انبیا ما اند لَهُمُ الْغَالِبُونَ هرآینه ایشانند

غلبه کنندگان بر کافران در عقبی و دنیا اما در دنیا بنصب ادله و حجت و در قتال و اما در عقبی بعلو شان بر انها و در
روایت آمده که هیچ پیغمبری در حرب مغلوب نشده و مقتول نگشته بلکه قتل او بر وجه حیله و یا در غیر حرب بوده و درین
صورت نیز حق تعالی است او را بعد از و نصرت کرامت فرموده چونکه نصرت قوم او در حکم نصرت اوست پس
گوییا او شرف نصرت یافته و بعد از ذکر دلایل واضحه بر بطلان اهل شرک حضرت رسالت را امر میفرماید که چون
اهل شرک و کفر با وجود حجج روشن قدم از ظلمت کفر و شرک بیرون نمی نهند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
حَتّٰى حِينٍ تا هنگام امر بقتال و زمان انقضای اهمال و وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه و غیر آن
و نزد ابن عباس مراد از حین وقت مرگ ایشانست و یا روز قیامت نزد بعضی دیگر و بر هر تقدیر میفرماید که از ایشان
اعراض کن و مهلت ده وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشانرا از اسیری قتل و عذاب آخرت فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ
پس زود باشد که ببینند ایشان فتح و نصرت ترا در دنیا و علو رتبه و رفعت درجه ترا در عقبی و چون کفار فسوف
یبصرون را شنیدند گفتند آیا آنچه محمد میگوید کی متحقق شود و در چه زمان بوقوع آید آیه آمد که أَفَبِعَذَابِنَا
يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما طلب تعجیل میکنند و دران شتاب زدگی مینمایند فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ پس هنگام که فرود
آید عذاب بمیان سرای ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد صبحی است صبح بیم کرده شدگان آورده اند
که در میان عرب قتل و غارت بسیار بودی و هر لشکری که قصد قبیله داشتی در شب قطع مسافت کردی و وقت سحر که زمان
خواب که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و تاراج بر گشادندی و آن قوم را
مستاصل ساختندی و چون اغلب غارت و قتل در صباح واقع میشد غارت را اصباح نام نهادند و هر چند در وقتی دیگر
وقوع یافتی همان آنرا اصباح گفتندی حق تعالی درین آیه تشبیه فرموده و عذاب کفار را بلشکری که ناگاه برایشان هجوم
کرده همه را مستاصل سازد و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دران زمانی که بزمین خیبر رسید و حصون و
قلاع را به دید فرمود که اَللّٰهُ اَکْبَر اِنَّا اِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ بعد از ان حق تعالی
بجهت تاکید تکرار کلام سابق میکند و میگوید وَتَوَلَّ و دیگر باره روی بگردان و اعراض کن ای محمد عَنْهُمْ از کفار
بد کردار حَتّٰى حِينٍ تا هنگام انقضای اهمال یعنی زمان جدال و قتال و یا دیدن عقوبت و نکال وَأَبْصِرْ و ببین
غلظت عذابی را که بایشان نازل شود فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند مغلوبیت و سایر انواع عذاب

خود را در غالبیت و توصیف ثواب ترا و بعد از ذکر انذار تنزیه ذات خود میکند از آنچه اهل شرک آنرا نسبت با وی دهند و میگوید سُبْحَانَ رَبِّكَ منزه و پاکست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ که خداوند غالبیت و قوت است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند آنرا مشرکان و در حق او میگویند از اتخاذ اولاد و شریک و بعد از تنزیه ذات خود جمیع انبیا (عشر) خود را سلام میکند بر نوعی که وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام و تحیت بر فرستادگانست که رسانندگان پیغام منند و متحمل انواع اذیت و آلام وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و همه سپاس و ستایش مر خدایراست که پروردگار عالمیانست و منعم ایشان مراد تعلیم بندگانست که بچه کیفیت سلام گویند بر انبیا و بچه نوع بر زبان رانند حمد خدایرا بآنچه انعام کرد بر ایشان از ارسال رسل و انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عاقبت اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که هر که میخواهد که بپیمایند مزد ثواب او را به پیمانهٔ تمامتر و کاملتر باید که آخر کلام از مجلس او این آیه باشد که در آخر سوره مذکور شد

سورة ص ثمانون وثمان آيات

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره ص بخواند حق تعالی بوزن جمیع کوههای که مسخر داود پیغمبر علیه السلام بودند با او تسبیح خدای میکردند او را ثواب بخشد و نگاه دارد او را از گناه کبیره و اصرار بر صغیره از حضرت ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده اند که هر که در شب جمعه سوره ص قرائت نماید او را چندان خیر دنیا و آخرت دهند که هیچ کس را نداده باشند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب را و او را در بهشت برند با هر که با او باشد از اهل او حتی خادمی که در دنیا بخدمت او قیام نموده باشد اگر چه او از اهل شفاعت نبوده باشد بجهت برکت این سوره از اهل شفاعت و کرامت گردد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

صٓ • از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که ص اسمیست از اسمای الهی که حق تعالی بآن سوگند یاد فرموده و گویند اشارتست بهر اسمی از اسمای حسنی که در اول آن صاد باشد چون صانع و صابر و صمد و صادق و یا اشارتست بصدق محمد صلی الله علیه و آله یا ایماست بصورت محمدیت و بروایت ابن عباس نام دریاییست در آسمان که عرش الهی بالای آنست و از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه منقولست که ص نام دریاییست در آسمان و ابن جبیر گفت دریاییست که خدای تعالی مردمانرا زنده گرداند در میان دو نفخه صور و نزد اهل حقیقت ص فعل ماضیست و تقدیر اینست که صاد محمد قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِالْقُرْآنِ یعنی صید کرد حضرت رسالت پناه محمد دل عارفانرا بقرآن و نزد بعضی دیگر قسمت بصاد محمدیست

بسم الله الرحمن الرحیم
یا امیر المؤمنین ادرکنی

ص وَالْقُرْآنِ بحقیقت میخورم سوگند که بصمدیت مابین الازل والابد و بصادقیت او تا ابد و بصاد صبوریت او در ازل
ذِی الذِّکْرِ و بقرآنی که صاحب شرفست بشهرت و یا مشتملست بذکر احکام حلال و حرام و بیان امر و نهی ملک علام
و ذکر قصص پیغمبران و ذکر امم ایشان و ذکر بعث و نشور و یا ذکر آنچه محتاجست مکلف بآن از امور دینیه و اخرویه جواب قسم
اینکه قرآن معجزه بهترین پیغمبرانست یا واجب العمل بندگانست و صادق القول و لازم الاتباع و الاذعان و اینکه کفار باو
نگرویدند بواسطه آن نیست که خللی و قصوری در وی یابند بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آن کسانی که کافر شدند از رؤسای قریش و غیر
آن فِی عِزَّةٍ در نهایت تکبرند و سرکشی از قبول حق وَشِقَاقٍ و در غایت مخالفت با خدای و عداوت با رسول او
و بجهت آن بدو نمی گروند و از متابعت او ننگ دارند و در طریق مخالفت او میپویند پس آیا اندیشه نمیکنند در اینکه کَمْ
أَهْلَکْنَا بسا چند که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مشرکان مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم ماضیه بجهت
آن استکبار و شقاق و تکذیب رسولان فَنَادَوْا پس ندا کردند نزد مشاهده عذاب باو با آواز بلند استغاثه کردند بر
ص رسولان تا بعفو یاد ایشان برسند و آن عذاب از ایشان دفع کنند اعانت ایشان نکردند وَلَاتَ حِینَ مَنَاصٍ
و نبود آن هنگام هنگام گریختن ایشان و فرار کردن از عذاب آورده اند که عادت کفار مکه آن بود که چون کارزار بر ایشان
تنگ شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید و التجا بفوری برید حق تعالی ایشانرا خبر میدهد که پیشینیان امم سابقه در حین عذاب
بقوی ندا کشند کفار مکه نیز هنگام رزم مکاه بدر مناص خواهند گفت و راه بگریز نخواهند برد وَعَجِبُوا و عجب داشتند
کافران أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ باینکه آمد بدیشان بیم کننده از عذاب الهی مِنْهُمْ و نفس که از قبیل ایشان یا از جنس ایشانست
وَقَالَ الْکَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان هَذَا این بیم کننده سَاحِرٌ جادوی کننده است در آنچه از
خارق عادت بما مینماید کَذَّابٌ دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدا آورده اند که چون حمزه
ایمان آورد و دین اسلام روی در قوت نهاد بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید بن مغیره بود که مهتر
ایشان بود و ابوجهل و ابی و امیه و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وایل از روی اضطراب نزد ابوطالب
آمدند و گفتند تو مهتر و بهتر مائی آمده ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزاده خود که سب آلهه ما میکند و یکیک از سفیهان
ما را میفریبد و دینی که خود احداث نموده برایشان عرض میکند ایشان فریب خورده از دین آبا و اجداد خود بر میگردند
و بواسطه این سنگ تفرقه در میان انداخته و نزدیک بآن رسیده که از اطفای این نایره عاجز شویم ابوطالب آنحضرت را

طلبیده از روی انبساط گفت ای برادرزاده من این جماعت قوم تو اند و از تو تمنائی دارند که بالکلیه از بتان منحرف
نشوی و در مدعای ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه از سب
خدایان ما باز ایستی و زبان کوتاه کنی تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنا دارم
که یک کلمه را بار دهید تا بسبب آن ممالک عرب مسخر شما شود و اعاظم عجم مر اطاعت شما کنند ابوجهل گفت
اگرچه در میان تو و ما منازعه هست اما کار با آن مرتبه نرسیده که ما با تو یک کلمه بلکه ده مضایقه کنیم آن کلمه کدام است حضرت
فرمود قول لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند که محمد همه خدایان ما را یکی قرار
میدهد مقارن اینحال جبرئیل آمد و آیت آورد که کفار از روی تعجب میگویند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد از برای
خدایان ما إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَٰذَا بدرستی که قول محمد درین باب که یکی کافی برای خداست لَشَيْءٌ
عُجَابٌ هرآینه چیزیست که نیک تعجب آورنده است که سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه را راست نمیتوانند
کرد یک خدا چگونه کار عالم سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب روان شدند از مجلس ابو طالب جماعتی که مِنْهُمْ از رؤسای
قریش بودند و با یکدیگر میگفتند أَنِ امْشُوا آنکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان
خود ثابت قدم باشید بر تحمل مشاق آن إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد با ما و زیاده شدن اصحاب او
لَشَيْءٌ هرآینه چیزی است یعنی حادثه ایست از حوادث دهر و نوایب روزگار يُرَادُ که خواسته شده است بما یعنی اراده
کرده دهر است که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن بر ما چاره نیست و دفع آن ممکن نه مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا
نشنیدیم اینکه او میگوید از وحدانیت خدای و نبودن شریکان او فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت بازپسین یعنی
کیش عیسی که آخرین ملتهاست چه نصاری بر تثلیث قایلند نه بر توحید إِنْ هَٰذَا نیست توحید که محمد میگوید
إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بافتنی از نزد وی یعنی آن کذبی است که خود بر بافته است چون اشراف قریش خود را اشرف
از پیغمبر میدانستند از جهت انکار اختصاص قرآن و نبوت حضرت رسالت کرده گفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ
آیا فرستاده شده است بر محمد قرآن مِنْ بَيْنِنَا از میان جماعت ما چونکه او در شرف و ریاست از ما دونست
پس چرا وحی مخصوص او باشد حق تعالی میفرماید که بَلْ نه آنچنانست که بدلایل و حجج شک از ایشان زایل شود بلکه هُمْ فِي
شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي ایشان در شک‌اند از قرآن که از جانب من نزول یافته بَلْ لَمَّا بلکه هنوز يَذُوقُوا

عذاب

عَذَابِ نچشیده‌اند عذاب مرا یعنی هرگاه عذاب مرا مشاهده کنند شک چند ازیشان زایل شود و ملجا شوند
بتصدیق او و آن هنگام فایده بران مرتب نشود و بعد ازان از انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید أَمْ عِندَهُمْ یا
نزد ایشان است خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ که غالب بر همه
اشیا و بسیار بخشنده که بخشد بر حسب مصالح بنده بخطا فرماید یعنی از مفاتیح نبوت و رسالت بدست کافران و بتصرف ایشان
نیست تا بعضی از اصناد دید قریش خود دهند بلکه نعمتی است و عطیه از جانب حضرت عزت که بهر که مستحق آن باشد و مقتضی
مصلحت او باشد بدو ارزانی فرماید أَمْ لَهُم یا مر ایشانراست مُّلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها
و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان این است تا تصرف نمایند در امور ربانیت و تدابیر الهیت که مخصوص است بحضرت
عزت و چون ایشان نزاد خانیست درین عالم جسمانی که در نهایت حقارت است بخزاین او سبحانه پس چگونه توانند که دخل نمایند
دران و منصب نبوت را بهر که خواهند دهند و اگر چنانچه ایشان صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند و تصرف در
تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند و مستحق نبوت از غیر آن اشیا کنند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ
عشر
در نردبانهای که بسبب آن بعرش رسند و بران قرار گیرند و در تدبیرات نظام عالم و امور بنی آدم اشتغال نمایند و بهر که صواب
دید ایشان باشد وحی فرستند و منصب رسالت دهند و چگونه برین قادر باشند و حال آنکه جُندٌ مَّا لشکری در نهایت
پستی و زبونی هُنَالِكَ آنجا اند یعنی در موضع بدر که موضع هلاکت ایشان است مَهْزُومٌ شکسته شده و مغلوب گشته اند ١
مِّنَ الْأَحْزَابِ از قبیل آن گروهها اند که با رسولان خدا جنگ میکردند یعنی زود باشد که در روز بدر یا خندق لشکر کشی کنند
و بانو در مقام محاربه درآیند و مهزوم و مغلوب شوند و تو بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون بجهت تکذیب ایشان غبار ملال
بر خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله می نشست از جهت حق تعالی تسلی خاطر او نموده فرمود که ای محمد این تکذیب مخصوص بتو نیست
بلکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ بدروغ داشتند پیش از مشرکان مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح را وَعَادٌ و قوم عاد هود را
وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها بود موسی را و مراد از اوتاد ملک و عز اوست و او را تشبیه
کرده بطنابهای آن که میخها مستحکم ساخته بودند و سدی و ربیع و مقاتل و کلبی بر آنند که مراد چهار میخست که مومنانرا
بدان معذب میساخت باین وجه که دو میخ را بر دستهای ایشان زدی و دو بر پا و سر ایشان را بر زمین انداختی و رها کردی تا بمردی
یا مراد بسیاری خیمهای لشکر اوست که مستلزم کثرت لشکریان و توابع اوست و بر هر تقدیر فرعون تکذیب نمود موسی را

وَثَمُودُ وجماعت ثمود صالح را بعد از اخراج ناقه از سنگ و بجهت آن هلاک گشتند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب
کردند قوم لوط لوط را وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ واهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را أُولَٰئِكَ این گروه مهزوم که
تکذیب تو کردند الْأَحْزَابُ همین گروهها اند که تکذیب پیغمبران خود کردند إِنْ كُلٌّ نبود هیچیک از ایشان
إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که تکذیب کردند رسولان فَحَقَّ پس سزاوار شد عقوبت بر ایشان یعنی واجب گشت
که ایشان را معاقب سازیم آنجا حق عذاب عِقَابِ وعقاب منست وَمَا يَنْظُرُ و انتظار نمی کنند هَٰؤُلَاءِ
این گروه قریش إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یکنوبت در بعضی نفخه اول که همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست این صیحه را مِنْ
فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچکس نتواند که آنرا باز گرداند آورده اند که در مجلسی که آیه وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نازل گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که روز قیامت نامهٔ اعمال را بدست چپ خواهند داد
پس بر سبیل استهزا دعا کردند که وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده ما را قِطَّنَا
نامهٔ اعمال ما را که محمد ما را بدان وعید میکند قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار یا آنکه از روی تعجیل بده بما نصیب روز
عذاب که محمد ما را بدان تهدید میکند و نظیر اینست که نضر بن حارث گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ
فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً یعنی بار خدایا اگر نصب و خلافت علی بن ابی طالب از جانب تست پس سنگ را بر ما باران
فی الحال سنگی از آسمان نازل شد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و در بارهٔ او این آیه که سَأَلَ سَائِلٌ فرود آمد چون خاطر
عاطر حضرت رسالت از استماع این سخنان ملول شد فرمود اصْبِرْ شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند
از تکذیب و استهزا تا وقتی که امر بقتال نازل شود وَاذْكُرْ و یاد کن عَبْدَنَا دَاوُودَ بندهٔ ما را داود و ذکر قصهٔ
او در مقام بجهت زیادتی تهدید ایشانست و یا امر است بثبات قدم بمعجز در جمیع امور معوضه و مندوبه و عدم
ترک مذهب یعنی ای محمد بذکر قصهٔ داود که متضمن ترک مذهب است معصیت الهی را در چشم کفار بزرگ گردان و بگو که داود با
وجود علو مرتبه و رتبهٔ نبوت و بکاء دایم و غم ملازم چون ترک مذهب کرد حق تعالی او را در معرض خطاب عقاب
خطاب با و کرد و بعد از استغفار و تضرع بسیار از سر او در گذشت پس شما که از اهل شرک و معصیت و طغیان باشید
و با وجود این زبان استهزا گشاینده هیچ نیندیشید که عذاب بی چه مرتبه باشد و یا ای محمد صابر باش بر قول و فعل کفار
و مصابرت نمای بر اذیت ایشان و تحمل آزار ایشان و بجد تمام از ترک مذهب مجتنب شو تا معاتب نشوی بعتاب

ابتلاب

رب الارباب و بست ذکر شو قصه داود را ذَا الْأَيْدِ که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و ایذا از امت و با درجات
چه نصف شب را صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد و این سخترست از صیام دهر زیرا که دوام
صوم موجب عادت است که مستلزم قلت ریاضت است و با قوی بود در حرب دشمنان و غالب مطلق بر ایشان و قوت او
در محاربه بمرتبه بود که اگر یکبار سنگ بر سینه زدی از پشتش بدر آمدی و بهر که میخوردی و آنرا نیز هلاک کردی إِنَّهُ أَوَّابٌ
بدرستی که او بسیار رجوع کننده بود از مکروهات و باز گردنده بمرضات ما با وجود این چون ترک مندوبی کردی
بعتاب ما معاتب گشتی و از جمله نعم عظیمه که باو عطا فرمودیم این بود که إِنَّا سَخَّرْنَا بدرستی که ما رام کردیم الْجِبَالَ
مَعَهُ کوهها را تا هر جا که میخواست با او میرفتند يُسَبِّحْنَ تسبیح خدا میکردند بموافقت او بِالْعَشِيِّ بهنگام شبانگاه
وَالْإِشْرَاقِ و بوقت روشن شدن روز که صباح است و تسبیح جمادات یا بواسطه خلق اصوات است در ان یا خلق
لسان که بآن تسبیح حاصل میشود و ازین قبیل است تسبیح سنگ ریزه بر دست انبیا وَالطَّيْرَ و نیز مسخر کردیم مرغان را
مَحْشُورَةً در حالتی که جمع کرده شده بودند نزد وی و صف صف زده در بالای سر وی بموافقت او بتسبیح مشغول شدند
كُلٌّ هر یک از کوهها و مرغان لَهُ مر او را یعنی بتسبیح او را أَوَّابٌ باز گردنده بودند یعنی در هر چه که داود ما لب که میگشود
و همه جبال و طیور رجوع کرده تسبیح میکردند همچنانکه جبال و طیور مسخر فرمان او کردیم زمام اختیار رعایا را در کف کفایت او
نهادیم وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم پادشاهی او را بکثرت لشکر و بسیاری پاسبان چه هر شب سی و شش هزار
مرد پاسبانی خانه او میکردند و یا بسبب قدرت او بر بافتن زره بسیار و ساختن آلت کارزار و یا بواسطه کوتاه کردن
دست ظالمان و دعای مظلومان و گویند استحکام ملک او بدان مرتبه بود که حق تعالی از آسمان زنجیری فرستاد و آنرا بالای
محکمه داود معلق ساخت از مدعی و مدعا علیه هر کدام بر حق بودند دست ایشان بدان رسیدی و آن دیگری بر اخذ
او قادر نبودی عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند یکی بر دیگری دعوی گاوی میکرد
مدعی علیه انکار آن معنی نمود داود مدعی را امر نمود باحضار گواه او گفت گواه ندارم داود فرمود که امروز بروید تا در کار شما
اندیشه کنم ایشان برفتند در شب بداود نمودند که مدعی علیه را بقتل رسان چون روز شد داود بجهت ثبوت و حد بر
وجوب قتل مدعی علیه را التعلل کرد شب دیگر بقتل او امر کردند داود در آن روز نیز توقف نمود تا سبب قتل بر و واضح شود
شب سیم معاتب شد علی الصباح مدعی را حاضر ساخت و بقتل او حکم فرمود مدعی علیه گفت مرا بچه جهتی و بچه سببی بقتل امر میکنی داود

گفت سرشبت که مرا بقتل توام میکنند و مامور نیستم بطلب گواه و اثبات حجت مدعی علیه چون دانست که کشته خواهد شد
اعتراف نمود بسبب قبیح قتل خود گفت یا نبی الله پدر این مرد را بکشتم و گاو او را بستدم مامور شدن تو بقتل من بجهت
همین است داود بفرمود تا او را بقتل رسانیدند چون این خبر میان بنی اسرائیل فاش شد خوف و هیبت بر ایشان
نشست چنانکه فرمود که وشددنا ملکه وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دیگر دادیم داود را حکمت یعنی نبوت یا کتاب زبور یا
بالکمالیت علم و تمامیت عمل با هرکاری که موافق حق باشد و مطابق واقع وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی خالص از التباس
و پاکیزه از شبهه که مخاطب بروجه سهولت مقصود خود را از آن بیابد و یا سخنی که جدا کننده خصمان باشد بسبب تمییز
صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضایا و حکومات و تدبیرات ملک و سیاسات و از حضرت امیر المؤمنین
علی صلوات الله مرویست که فصل خطاب بینه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی الحقیقه کلام خصمان بدین حکم منفصل میشود
و اینکه اما بعد را فصل الخطاب میگویند جهت آنست که آن کلمه فاصله است میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرضی که مقصود است
از رساله و در کتاب علم الهدی در تنزیه الانبیا و بعضی دیگر از مفسران آورده اند که اوریا بن حنان که برادر داود بود
زنی را خطبه کرد و نزدیک بآن رسید که با وی عقد کند اولیای زن را با وی نزاع واقع شد و بواسطه این آن زن را بوی ندادند
داود بعد از استماع ایشان یعنی خواستگاری کرد و اولیای زن بواسطه حرمت پادشاهی و پیغمبری خطبه وی را قبول
کردند و وی را نود و نه زن بود او را نیز بحباله خود در آورد و اوریا از استماع این قضیه مغموم شد و چون طریق ندب
مقتضی آن بود که داود رفع آن نزاع کرده اولیای زن را بقبول خطبه اوریا راضی سازد او ترک این ندب نموده
برای خود خطبه فرمود حق تعالی بجهت تنبیه او برین ترک اولی دو فرشته را بصورت دو مرد خصمی کننده با هم نزد او فرستاد
بروجهی که مذکور خواهد شد و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که اهل زمان داود را جایز بود که بالتماس مرد از سر زن خود
بگذرد و او را طلاق دهد تا او بدان متزوج شود و اینصورت و این عادت طریق مودت و مصادقت ایشان بود و در روایت
آمده که بهمین طریقه مهاجر با مهاجر مواسات میکردند چون داود آوازه حسن و جمال زن اوریا شنید از او التماس طلاق
نمود او زن را طلاق داد و داود او را عقد کرد و از وی سلیمان بوجود آمد و چون طریق ندب مقتضی آن بود که داود بجهت عظم منزلت
و ارتفاع مرتبه و رفعت شان و کثرت زنان از اوریا که یک زن بیش نداشت التماس طلاق نکند ازین سبب حق تعالی
برسبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد و ایشان بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت امروز در عبادتست روز

عشر

دیگر بیاید

دیگر بیایند ایشان بازگشتند از راه بام در آمدند و گویند از سوراخ محراب داخل شدند و حق تعالی حبیب خود را جهت حفظ نفس
از سند و ب ازین قصه خبر میدهد و میگوید وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر آن دو گروه که خصومت کننده بودند
إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ در وقتی که بالا رفتند بر سور غرفه یعنی بر دیوار بلند بر بالا خانه که محل عبادت او بود و در
تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل بر صورت دو خصم نزد وی آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام
روزها قسمت کرده بود روزی حکم فرمودی و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود
اشتغال نمودی و روزی برای عبادت ببالا خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از دخول
منع کردندی و آن ملائکه بعد از منع دربان بر عبادت خانه داود بالا رفتند إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ
بر داود علیه السلام و داود ایشان را بدید فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان زیرا که بصورت عجیب در غیر محل و بی اجازت
از بالای سور غرفه که بر خلاف عادت و غیر طریق معتاد بر وی در آمدند یا آنکه روز عبادت بود و پاسبانان گرد غرفه
گرفته بودند و نمیگذاشتند که هیچ کس بر وی داخل شود و گویند داود ایشان را ندید بیا آنکه نزد او بنشستند و چون یکبار
نظر او بر ایشان افتاد بهم برآمد ترسان و هراسان گشت و گمان برد که دشمنانند و بقصد قتل او آمده اند ملائکه چون
دهشت و خوف او را مشاهده کردند قَالُوا گفتند با او لَا تَخَفْ مترس که ما خصمان تو نیستیم بلکه ما دو گروهیم خَصْمَانِ
دو خصم یکدیگریم بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده برخی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر و این را بر سبیل فرض و قصد تعریض گفتند و
اگر نه کذب ملائکه لازم آید و منافی عصمت است و حقیقت معنی بآن راجع است اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی
دیگر از ما تعدی بر بعضی دیگر کنند و رفع حکومت بسوی تو کنیم فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی
و درستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم کردن میان ما و از حق دور مشو وَاهْدِنَا و راه نما ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ
براه میانه که طریق عدالت است داود علیه السلام فرمود که رفع حکومت کنید تا آنچه محض عدل باشد حکم کنیم یکی از آن گروه گفت
که ای داود معروض ما اینست که إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این أَخِي برادر منست در دین و یا در صداقت و الفت
یا در شرکت و خلطت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ
و مرا یک میش است این کنایت است از زوجات فَقَالَ پس گفت مرا أَكْفِلْنِيهَا بگردان مرا کفیل آن تا آن
برای نفس خود کفالت و مخالطت آن کنیم تا با سایر اموال خود قیام نمایم مراد آنست که آنرا نصیب من گردان

وتملیک من کن وعزنی وغلبه کرد بمن فی الخطاب درین مخاطبه ومجادله نگذاشت که دران تعقل کنم
ویا غالب شد در مباحثه خطبه زن وخود بآن متزوج شد چون مدعی رفع دعوی خود کرد قال گفت داود مر اورا
که اگر درین دعوی صادق باشی یا اگر بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت لقد ظلمک بتحقیق که ستم کرده است بر تو
برادر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو واضافه آن کردن الی نعاجه بسوی میشهای خود وبعد از
حکم دعوی بطریق موعظه وترغیب خصمان در اختیار عادت شرکاء صالح فرمود که وان کثیرا وبدرستی که بسیاری
من الخلطاء از شرکاء که مالها بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر
برخی وزیاده از حد خود طلب میکنند الا الذین امنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند
عملهای شایسته درمیان وقلیل ما هم وبسیار اندک اند ایشان درمیان شریکان واکثر ایشان در صدد آنند
که بر یکدیگر ستم کنند وچون ملائکه بعد از استماع این کلام برخواستند وغایب شدند داود ازین امر منتقل شد بنفس
خود وظن داود وگمان برد داود انما فتناه که امتحان وآزمایش کردیم بدین حکومت فاستغفر
ربه پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود دران وخر وبروی افتاد راکعا درحالی که سجده کننده بود سجده
سجود را رکوع گفته زیرا که رکوع مبدأ انست واناب وبازگشت نمود بخدا وپشیمان از ترک مندوب ودر خبر است
که داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر برای نماز گذاردن وچندان بگریست که از آب چشم وی گیاه بر آمد وهیچ بار
آب نخوردی مگر چهار دانگ آن آب چشم او بودی فغفرنا له پس آمرزیدیم مر اورا ذلک آن ترک اولی که از و
استغفار کرد یعنی از ترک مندوب ودر گذشتیم وثوابی که مترتب شدی بر ان فعل مندوب با وعطا فرمودیم وان
له عندنا وبدرستی که مر اورا نزد ما لزلفی هر آینه مرتبه وقربت وکرامت وحسن ماب ومر اورا است
نیکویی بازگشت در بهشت ومخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ماسوی وتوجه تام بمولی وغایت
ذلت وخضوع بعبادت وسجود برای حضرت معبود وبعضی از مفسران اهل خلاف وقصه خوانان این قصه را
بروجهی ایراد کرده اند که عقل وشرع از ان ابا میکند وتفصیل این کلام وابطال اقوال مخالفان درین باب علی وجه
التمام در منهج الصادقین سمت تحریر یافته والیه المرجع والمآب القصه چون داود علیه السلام توجه تام نمود بحضرت
مولی ومنقطع از جمیع ماسوی حق تعالی منصب خلافت را با وعطا فرمود یا داود انا جعلناک ای داود

بدرستی

بدرستی که ما گردانیدیم ترا خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ جانشین در زمین یعنی تدبیر امور بندگان را در کف کفایت تو نهادیم همچنانکه
سلاطین غیر خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند بر بعضی بلاد و تدبیر آن بلاد را بدو تفویض میکنند فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ
پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بروفق امر ما اشیا او را در موضع حق وضع نمای وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ
و پیروی مکن هوای نفس را و آرزوهای او را که اگر تابع نفس شوی و خلاف حکم حق کنی فَیُضِلَّکَ پس گمراه سازد ترا
هوای نفس و بگرداند ترا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدا که جادهٔ شریعت با دلایل و حجج واضحه است بر اثبات طریق حق
إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ بدرستی که آنانکه گمراه شدند و بگردیدند عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدا و طریق حق و عمل نکنند
بآن لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ مر ایشانراست عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کردند یَوْمَ
الْحِسَابِ روز شمار را و جزای کردار در وی و اعراض نمودند از ذکر آن یعنی بجهت مخالفت حق و پیروی هوای نفس
از یاد آن روز غافل شدند که اگر متذکر آن میبودند ملازمت حق و مخالفت هوا میکردند پس پیروی حق میکردند
نه بعکس پس پیروی حق کن که طریق عدالت و تبعیت طریق ضلالت و راه باطل مکن که نقیض ارادهٔ حضرت خالقست
همچنانکه میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان
آنهاست بَاطِلًا آفریدنی بعبث و بیفایده که غرضی بران مرتب نشود و در وی حکمتی و مصلحتی نباشد بلکه برای
آنکه استدلال کنند برای وجوب وجود او که واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شاملهٔ او ذَٰلِکَ آن آفریدن
آسمان و زمین و اشیا بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا گمان آنهاست که کافر شدند
و بحکمت آن نگرویدند فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا پس وای بر آنانکه نگرویدند و گمان باطل بردند مِنَ النَّارِ از سختی
آتش دوزخ مراد آنست که مصلح و مفسد و متقی و فاجر در درجه مساوی باشند نه چنانست که کفار میگویند
أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا یا گردانیدیم آنانرا که تصدیق کردند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای شایسته در ثواب و مرتبه کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ مانند تباه کاران و عصیان کنندگان در زمین
یعنی مشرکان و کافران بی دین أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ یا گردانیدیم پرهیزکارانرا یعنی کسانی که بجهت خوف
عقاب از معاصی پرهیزند کَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و نابکاران که بانواع معاصی مشغولند یعنی اهل ایمان
و تقوی مساوی نگردانیدیم بلکه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند نزد متقیان و صالحانست و مرتبهٔ دنائت باشد منزل

کافران و فاجران و بعد از ان بجهت ترغیب مردمان بمتابعت قرآن به پیغمبر خود خطاب میکند و میکوید کِتَابٌ
اَنْزَلْنَاهُ این کتابیست که فرو فرستادیم آنرا اِلَیْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده شده است یعنی کتابی
بسیار خیر و با منفعت لِیَدَّبَّرُوا تا تدبر کنند و اندیشه نمایند اٰیَاتِهِ در آیتهای آن کتاب یعنی تامل کنند در حقیقت
معانی آن و تغییر آنرا بروفق مراد حضرت باری تنزیل نمایند وَلِیَتَذَکَّرَ و تا پند پذیرند بمواعظ آن اُولُوا
الْاَلْبَابِ خداوندان عقلهای پاکیزه و چون او سبحانه از ان ابتلای داود نمود حکایت سلیمان را و امتحان
او را با یاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میدهد و میکوید وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ و بخشیدیم مر داود را سُلَیْمَانَ
فرزندی که او سلیمان است نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان اِنَّهُ اَوَّابٌ بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود عشر
بدرگاه ما و منقطع از ما سوی در همه افعال و در جمیع احوال پس ای محمد یاد کن قصه او را اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ
وقتی که عرض کرده شدند بر وی بِالْعَشِیِّ با فروز الصَّافِنَاتُ اسبان استاده بر هنه قایم و بر کنار سم
از قایمهٔ چهارم و این از جملهٔ صفت پسندیده اسب الْجِیَادُ اسبان نیکو و کلبی گویند که آن هزار اسب بود
که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده بود و آنرا از ایشان گرفته بود و بروایت مقاتل داود علیه السلام
با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ نموده و میراث بسلیمان رسیده بود و نزد بعضی اسبان
دریایی بودند و پر داشتند و دیوان برسم تحفه از برای وی آورده بودند و بر هر تقدیر سلیمان بعد از نماز پیشین
بر کرسی نشسته بود و چون اسبان را بر وی عرض کردند وی بآن مشغول شد با آنکه بسبب آن نماز یا وردی
که در آفروز داشت باز ماند چون نهصد از ان اسبان را بر وی عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود فَقَالَ
پس گفت اِنِّیْ اَحْبَبْتُ بدرستی که من برگزیدم حُبَّ الْخَیْرِ دوستی مال و عرب خیل را خیر میگویند بجهت آنکه
خیر بسیار بآن متعلق است چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که الخیر معقود بنواصیها و الخیر الی یوم
القیمه یعنی اسبان را بسته شده است خیر و نیکویی تا بروز قیامت یعنی اختیار کردم دوستی خیل و باز ماندم بجهت آن
عَنْ ذِکْرِ رَبِّیْ از یاد پروردگار خود که آن ورد آفروز یا نافله است حَتّٰی تَوَارَتْ تا آنکه پوشیده شد
بِالْحِجَابِ وقفه پردهٔ شب و ذکر ضمیر بدون مرجع آن شمس است بران پس سلیمان بسبب فوت نماز نافله یا ورد غمگین
شد و بجهت تدارک آن باصحاب خود گفت رُدُّوْهَا باز گردانید اسبان را عَلَیَّ بر من و چون باز گردانیدند

فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقهای اسبان یعنی ایشانرا پی کرد
وَالْأَعْنَاقِ و گردنهای ایشان زد یعنی گردنهای ایشانرا ببرید و ایشانرا همه در راه خدا قربان کرد و تصدق
نمود بجهت کفارت آنچه ازو فوت شده و از جملهٔ هزار اسب صد اسب باقی ماندند و هر اسب نیکو که هست از نسل آنهاست
عبد الله عباس از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه نقل کرده که ضمیر رُدُّوها راجع بآفتابست و مراد
ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مشغولی باسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد چون اشتغال
سلیمان بجهت ارادهٔ جهاد بود با دشمنان نه بسبب تفرج و حظ نفس ازینجهت باذن حق سبحانه و تعالی فرشتگانرا
که موکل آفتاب‌اند گفت که رُدُّوها عَلَیَّ باز گردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید
و او نماز را ادا نمود و اینکه آفتاب بدعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت
و بجای عصر آمد تا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز بگذارد مشهور است و کسی منکر آن نیست و در سورة
المائده مذکور شد که از برای حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه دو بار آفتاب مراجعت کرد یکبار بدعای
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بار دیگر بدعای وی و تتمهٔ اقاویل مفسران درین باب و بیان صحت و فساد
هر یک از آن در منهج الصادقین بر وجه بسط سمت ذکر یافت آورده اند که سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس
گفت امشب گرد این زنان بر آیم تا خدا ازین صد زن صد پسر دهد که در راه خدا جهاد کنند و کلمهٔ ان شاء الله نگفت
اتفاقا هیچکدام حامل نشدند مگر یک زن و او هم پسری مرده آورد و آن زن پسر را آورد و بر تخت سلیمان انداخت
و بجهت ترک مندوب که آن بگفتن کلمهٔ ان شاء الله تعالی بود حق تعالی باو عتاب کرد چنانچه حبیب خود را صلی الله
علیه و آله از آن خبر میدهد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و هر آینه بدرستی که ما امتحان کردیم و آزمایش نمودیم سلیمان را
وَأَلْقَيْنَا و انداختیم یعنی زن او را ملهم ساختیم تا انداخت عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر بالای تخت او جَسَدًا
تنی بی روح که پسر مردهٔ او سلیمان چون دانست که آن بسبب ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثُمَّ أَنَابَ
پس باز گشت بخدا بر وجه انقطاع و بدعا و نماز مشغول شد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که بحق آن خدایی که
نفس محمد بید قدرت اوست که اگر سلیمان بکلمهٔ ان شاء الله متذکر میشد حق تعالی صد پسر باو میداد تا همه در
راه خدا جهاد میکردند و چون ترک آن مندوب کرد معاتب شد و ازین سعادت محروم ماند و شبهه نیست که

که ترک کلمهٔ ان شاء الله مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره و کبیره واقع شده باشد چه ذکر آن نکرده اما در خاطر او بوده و اعتقاد
بآن داشت الا آنست که بجهت ایمن شدن از کذب بحسب ظاهر او را مندوب گفته که متذکر آن شود و اقوال مفسران
و قصه خوانان و ضعفا بود درین قصه نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه است و دفع و رد آن بر وجه اوضح بر منهج سمت
ذکر یافته حاصل که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نمود و زبان مناجات کشوده
قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد از ترک مندوب وَهَبْ لِی
مُلْكًا و بخش مرا پادشاهی لَا يَنْبَغِی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی هیچکس را پس از من تا چنین
ملکی معجز من باشد إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که توی بسیار بخشنده که هرچه خواهی و بهر که خواهی دهی
و چون که سلیمان میدانست که استدعای ملکی چنین از خدای تعالی اصلح است بامور دینیه و سبب کثرت طاعت
و عبادت بندگان میشود از جهت این دعا کرد مانند آنکه شخصی از ما دعا کند که بار خدایا مرا غنی ترین اهل روزگار
من گردان این دعا بر وجه جمیل خواهد بود گاهی که دانسته باشد که این نسبت بحال او اصلح است و داعی آن
بآن متصف خواهد بود تا بآنکه بخیل بوده باشد که خدای تعالی او را مالی بدهد و چون دعای سلیمان بر وجه اصلح بود
از جهت حق تعالی اجابت آن نمود و فرمود که فَسَخَّرْنَا پس رام کردیم لَهُ الرِّيحَ مر او را باد بر وجهی که
تَجْرِی بِأَمْرِهِ میرفت بامر او رُخَاءً از روی نرمی و خوشحالی بی آنکه او را متحرک و مضطرب سازد
یا فرمان بردار که اصلا مخالفت او نمیکرد حَيْثُ أَصَابَ هر جا که قصد کرده بود مرویست که حق تعالی بر وجهی
باد را مسخر او کرده بود که روزی در صباح او را از ایلیا برداشت و در وقت چاشت بقزوین آورد و در شبانگاه
بکابل رسانید وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را جنس دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده که بر وفق مدعای او
عمارتها میساختند از شهرهای بزرگ و قلعهای بلند و از جمله بیت المقدس است وَغَوَّاصٍ و هر شناورنده
و برنده در دریا بجهت آن انواع جواهر بیرون می آوردند وَآخَرِينَ و دیگر مسخر گردانیدیم دیوان دیگر را مُقَرَّنِينَ
که باهم بسته شده بودند دو دو و سه سه و چهار چهار فِي الْأَصْفَادِ در غلهای آهنین یعنی عملهٔ شیاطین و
متمردان ایشان را در بند کشیدی تا شر ایشان بمردم نرسد و چون حق تعالی بجهت صلاح دین و دنیا پادشاهی
چنین بوی ارزانی فرمود او را گفت هَذَا پادشاهی باین عظمت و شوکت عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو

فامنن

فامنن پس عطا کن ازان بهر که خواهی او امسك یا منع بخشش کن و باز دار آنرا از هر که خواهی یعنی تصرف
کردن دران بمشیت تست بغیر حساب در حالتی که از اعطای حساب است و امساک یعنی روز قیامت
محاسب نخواهی شد بر عطا و امساک آن وان له عندنا و بدرستی که مر سلیمانرا نزدیک ما لزلفی هر آینه
قرب مرتبه است یعنی مقرب درگاه صمدیت و از نزدیکان بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته
وحسن مآب و مر او راست نزدیک ما نیکویی بازگشت که در جانب جنانست و بعد از ذکر امتحان سلیمان
در بیان ابتلای ایوب میفرماید واذکر عبدنا ایوب و یاد کن ای محمد بنده ما را که ایوب بن عیص است
واو در زمان یعقوب پیغمبر بود و دختر او را که لیا نام داشت بعقد خود در آورده بود اذ نادی ربه چون بخواند
پروردگار خود را یعنی بعد از انکه بجهت ترک مندوب خود را از و سلب کرده بود و او را ممتحن ساخته چنانکه در سوره
انبیا مذکور شد از روی مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرد باواز بلند که انی مسنی الشیطان
بدرستی که برساند مرا الشیطان لعین بنصب وعذاب برنج بدن و فوت مال یعنی وسوسه میدهد
ومیگوید که چه کردی که حق سبحانه نعم مالیه و بدنیه از تو باز گرفت و این سختیها و محنتها بر تو گماشت و مدعای شیطان
آن بود که از مرض و محنت خود شکایت کند بجهت این نام او از زمره صابران محو شود و گویند شیطان مردمانرا
میگفت که اگر در ایوب طریق رشد و صواب بودی باین بلا مبتلا نشدی و جمیع مردمانرا از صحبت او متنفر
میمنود و زن او را وسوسه میداد و او را از خدمت او منع میفرمود و چون کار ایوب باینجا رسید بحق
سبحانه استغاثه کرد و وسوسه شیطان و اضلال او را بحضرت ذو الجلال رفع نمود نه که بجهت مرض و فوت
اولاد و اموال شکایت نمود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ایوب هفت سال در
زندان بلا و امتحان محبوس بود و درین مدت اصلا شکایتی ازین مر صادر نشد و چون ابلیس در صدد آن شده
که نوعی کند که از و شکایتی از مرض و محن ظاهر شود ایوب شکایت او را بعرض رسانید تیر دعای او مستجاب
شده جبرئیل را باو فرستاد و او را این خطاب کرد ارکض برجلك بزن پای خود را بزمین
ایوب بفرموده او پای بر زمین زد دو چشمه از زیر قدم او روان شد یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود که ای
ایوب هذا این چشمه گرم مغتسل جای غسل کردنست و چشمه دیگر بارد و شراب آبی است

عشر

و بعضی گفته‌اند رحمة بنت یوسف بوده و الله اعلم بحقیقة الحال

سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل فرمود و جمیع امراض ظاهری او محو شد و از چشمه سرد بیاشامید
همه علتهای باطنی او زایل گشت و قول اکثر آنست که چشمه یکی بود و لیکن بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل
کردن گرم و بعد از آنکه بدن او را از امراض پاک ساخت وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را أَهْلَهُ کسان او را
یعنی بدل ایشان و اکثر برآنند که مراد بعضی این آنست که فرزندان او را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
و مانند ایشان با ایشان یعنی اولاد او را دو برابر که بودند با وی کرامت کردیم در احادیث آمده که حق تعالی مال
و اهل او را مضاعف گردانید یعنی بعوض یکزن دو زن و بیکفرزند دو فرزند و یکمال دو مال با وی عطا فرمود
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی میفرماید که اولاد ایوب آنچه پیش از امتحان مرده بودند
و آنچه در اثنای امتحان فوت شده بودند همه را با ضعف آن با وی عطا فرمودیم رَحْمَةً مِنَّا بجهت بخشش از ما
وَذِكْرَىٰ و بجهة یاد کردن و پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول را یعنی تا عاقبت صبر را نظر کرده در
مصیبت صبوری کنند و شکیبا ورزند و بوسیله آن بفرج و مکان فرج برسند مرویست که ایوب بعد از صحت یافتن
نعمت هفت روز امت خود را طعام داد و ایشان را بشکرگذاری و صبر امر فرمود آورده اند که در زمان مرض ایوب
زوجه او لیا بنت یعقوب بمهمی رفته بود و دیر آمد ایوب سوگند خورد که چون عافیت یابد او را صد چوب بزند
چون به شد خواست که سوگند خود را راست گرداند چون او را بسیار دوست میداشت بجهت آنکه در ایام بیماری او آنچه
قاعده خدمتگاری بود دقیقه فروگذاشت نکرده بود این امر برو دشوار مینمود حق تعالی سوگند او را راست گردانید بآن
زوجه و خطاب کرد با وی که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته از چوب او ضربا گیاه خشک شده
یا از شاخهای باریک که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زن خود را بآن دسته گیاه بیکبار وَلَا تَحْنَثْ
و بزه کار مشو در سوگند خود یعنی مخالفت سوگند مکن و از ابن عباس منقولست که سبب سوگند او آن بود که ابلیس خود را
بصورت طبیب بزن او نمود و او دوای ایوب از و طلبید ابلیس گفت من دوای او میکنم بشرط آنکه چون به شود گوید
که من شفا باو داده ام نه غیر من زن قبول این معنی نموده این کلام را بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شد سوگند
خورد که او را صد چوب بزند عبادة مکی روایت کند که سفیان ثوری مرا گفت که از ابی عبدالله صلوات الله علیه
بپرس که چه میگویی در حق مرد زانی که مریض باشد و بسبب حد زدن خوف موت او باشد من بعرض رسانیدم

فرمود که

35

فرمود که مرد مستحق را نزد حضرت رسول صلعم آوردند که با زنی مریضه زنا کرده حضرت فرمود تا صد چوب گیاه
خشک حاضر کردند و یکبار آن مجموع را بر زانی زدند و یکبار بر زانیه و ایشانرا رها کرد پس این آیه را برو خواند
که خذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا کننده
در آنچه بنفس و مال و ولد او رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع
کننده بود بدرگاه ما بالکلیه روی بجانب ما آورده و بعد از آن اخلاق حسنه انبیای دیگر را بیان میکند تا بندگان
اقتدا بایشان کنند و بثواب جزیل و ذکر جمیل برسند و میفرماید وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن ای محمد بندگان
ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل را وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق نبی را وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ او یعقوب نبی را أُولِي لي
الْأَيْدِي که خداوندان دستها بودند وَالْأَبْصَارِ و دیدها یعنی اعمال شریعت بودند و معارف آلهیت
و اعمال بدنی با علوم یقینی قلبی جمع کرده بودند و یا آنکه خداوندان نعمتها بودند بر بندگان بجهت آنکه ایشانرا بخوان
احسان میخواندند و ارباب عقول بودند و افهام زاکیه إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما پاکیزه گردانیدیم ایشانرا
از برای خود بِخَالِصَةٍ بسبب خصلتی که خالص بود از آمیختن علایق دنیوی و آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن
ایشانست سرای آخرت را و فراموش کردن سرای دنیا و گفته اند که معنی آنست که ما ایشانرا خالص کردانیدیم
به ثنای نیکو در دنیا وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا و بدرستی که ایشان نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ هرآینه از جمله برگزیدگانند
بنعمت نبوت و قرب بارگاه صمدیت الْأَخْيَارِ بسیار نیکوکاران یا بهترین ابنای جنس خودند وَاذْكُرْ كر
و یاد کن برای امت إِسْمَاعِيلَ اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود
چنانکه گذشت و در آخر خلافت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و ذا الکفل را که ابن عم الیسع بود و صد
پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند او کافل مردی صالح شده بود که هر روز صد رکعت نماز میگزارد
و در نبوت او اختلافست و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبر بود و نام او بشر است و بعد از پدر مبعوث
شد باهل شام وَكُلٌّ و همه ایشان مِنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگانند هَذَا اینکه گذشت از ذکر پیغمبران
و صفات ایشان ذِكْرٌ شرفی بزرگست مر ایشانرا و ذکری جمیل و ثنای نیکو که همیشه بندگان ذکر ایشان میکنند
و ایشانرا بآن میستایند وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزکارانراست لَحُسْنَ مَآبٍ هرآینه نیکویی

بازگشتن که آن جَنّاتِ عَدْنٍ بوستانهای با قامت است مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده شده است عشر
لَهُمُ الْأَبْوابُ برای ایشان درهای آن بوستانها یعنی چون بدرهای بهشت رسند انتظار گشودن آن
نکشند بلکه درها را گشوده بینند و بی تاخیر دران درآیند مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان باشند بر تختها فِيها دران بوستانها
همچنانکه پادشاهان و منعمان يَدْعُونَ فِيها بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرابٍ میخوانند دران بوستانها
یعنی امر می کنند خادمان خود را امر اراده گوا که بسیار و شراب گوارا نزد ایشان حاضر خواهد بود بی آنکه کسی اورا
حاضر سازد وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشد قاصِراتُ الطَّرْفِ زنانی که کوتاه کننده چشمها باشند
بر شوهران یعنی بر غیر شوهران خود نظر نکنند أَتْرابٌ همسال یکدیگر باشند یعنی همه یکسن باشند و در حسن
و مقدار خوبی نیز مانند هم باشند که هیچکدام بر دیگری فضل نداشته باشند تا طبع شوهران از بعضی متنفر نباشند و
هنگامی که بهشت درآیند و انواع فواکه و اشربه و حور العین و سایر نعمتهای لذیذه ببینند ملائکه بایشان گویند که
هذا ما تُوعَدُونَ این آنچیزیست که وعده داده میشدید بآن لِيَوْمِ الْحِسابِ از برای روز حساب یعنی
که جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده بعد از ان بهشتیان از روی خوشحالی و سرور بایکدیگر گویند که إِنَّ
هذا بدرستی که اینکه می بینیم از انواع نعمتها لَرِزْقُنا هر آینه روزی ماست که حضرت منان بما ارزانی داشته
ما لَهُ مِنْ نَفادٍ که مر اورا نیست هیچ انقطاعی و زوالی و اکثر مفسران بر آنند که این کلام حق تعالی که از روی امتنان
میفرماید که این نعم بهشت روزی ماست که بلطف محض و محض لطف که به بندگان خود عطا فرموده و اصلا آنرا
فنایی و زوالی نیست بلکه آنچه بهشتیان تناول کنند فی الفور مثل آنرا با او فرمیم هذا این نوع کلام احوال اهل
بهشت است یا حال اهل بهشت اینست و بعد از ان از احوال اهل دوزخ خبر میدهد وَإِنَّ لِلطّاغِينَ و بدرستی
که مر کافرانرا یعنی نافرمانانرا لَشَرَّ مَآبٍ هر آینه بدی بازگشتست که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَها در آیند
دران و آتش آنرا فراش و بستر خود کرده اند فَبِئْسَ الْمِهادُ پس بد فراش و آرامگاهیست دوزخ هذا
این عذابست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند اهل طغیان آنرا حَمِيمٌ و آن آب گرم جوشان است
که چون نزد لب آرند روی ایشان بسوزد و چون بخورند رودها پاره پاره گردد وَغَسّاقٌ و چرک سخت گندیده که
از پوست و گوشت دوزخیان و از فرجهای زانیان سیلان کند و آنرا جمع کرده بدیشان خورانند

دوزخ

بسم الله الرحمن الرحيم

36

و نیز از ابن عباس نقل است که بشدت برودت دوزخیان را بسوزد چنانکه جحیم بصورت حرارت
میسوزانند و بروایت کعب الاحبار چشمه ایست در دوزخ که از ریش حیات و عقارب دوزخ روان کرده
و مرویست که سختی عفونت غساق بمرتبه ایست که اگر قطرهٔ از آن در دریای مشرق باشد اهل مغرب
از رفتن آن متنفر شوند و اگر در مغرب باشد اهل مشرق از عفونت آن متاذی شوند و این یکنوع عذابست
وَآخَرُ و عذابی دیگر و اینها را که در شدت و سختی مِنْ شَكْلِهِ از مثل عذاب مذکور باشد أَزْوَاجٌ انواع
گوناگونست یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع عذاب مختلف بود در شدت عذاب و سختی الم مانند
یکدیگر باشند نه آنکه یکی از دیگری آسان باشد آورده اند که چون رؤسای کفار را بدوزخ آرند پیروان
ایشان را نیز تابع ایشان گردانیده در دوزخ داخل سازند رؤسا با خازنان گویند که اینان کیستند
که در عقب ما آمده اند خزنه گویند هَذَا فَوْجٌ این گروهی اند مُقْتَحِمٌ که برنج و سختی در آینده کانند در دوزخ
مَعَكُمْ با شما لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشان را اوا دآنست که در تنگنای عذاب هیچ فرجی و گشایش
مباد ایشان را إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ بدرستی که ایشان در آینده کانند در دوزخ چون اتباع از متبوعان خود
این کلمه شنوند قَالُوا گویند ایشان بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما سزاوارترید بآنکه در حق شما گویند لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا
مباد بشما چه هم ضال بودید و هم مضل أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید عذاب را یعنی موجب آن لَنَا
و ما را و آنست که شما الزام کردید ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقابست و بسبب این
اغوا و اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ و در حدیث آمده که دوزخ بر
دوزخیان تنگ شود و ایشان را تنگ فرا گیرد چون آهن نیزه را تنگ گرفته و بآن چسپیده بعد از آن
زبان بنفرین ایشان گشوده قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت از
برای ما هَذَا این عذاب را یعنی سبب آن را که اضلالست فَزِدْهُ پس زیاده کن آنرا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی
دوباره فِي النَّارِ در آتش دوزخ یکی بجهت ضلالت و دیگری بسبب گمراهی ما آورده اند که صنادید قریش
چون ابوجهل و ولید مغیره و غیر آن هرگاه که اهل ایمان را بدیدندی چون صهیب و خباب و بلال را دیدندی
میگفتند ایشان از اذال و مردود انند و از اشرار مردمان و سزاوار آتش نیران و این هنگام

که بدوزخ درآیند و ایشانرا نبینند بجست وجوی ایشان مشغول شوند وَقَالُوا و گویند با یکدیگر مَا لَنَا لَا نَرَىٰ
چیست ما را که امروز نمی‌بینیم رِجَالًا مردمانی را که كُنَّا نَعُدُّهُمْ بودیم که در دنیا بشمردیم ایشانرا مِنَ الْأَ
شْرَارِ از جملهٔ بدکاران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که بشیعیان خود میفرمود که مراد کفار از رجال
درین آیه شمایید بخدا سوگند که کفار هیچیک از شما را در آتش دوزخ نخواهند دید و بعد از تفحص بسیار چون اهل ایمانرا
نه بینند سرزنش خود کنند و گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا ما فرا گرفته بودیم ایشانرا در دنیا از اهل سخریت یعنی ما با ایشان
بجوا سخریت و استهزا میکردیم أَمْ زَاغَتْ آیا ایشان در دوزخند یا کردیده است دیدهٔ ما عَنْهُمُ
الْأَبْصَارُ از ایشان دیده‌های ما یعنی چشم ما بر ایشان نمی‌افتد و در اخبار آمده که حق تعالی آن گروه مؤمنان
را در غرفهای بهشت بکفار نماید تا جازم شود با ایشان با آنکه ایشان در دوزخ نه‌بینند حسرت ایشان
بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لَحَقٌّ هر آینه راست است
و درست تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جدال و نزاع کردن اهل دوزخست با یکدیگر و ماجرای ایشان و بعد از آن
خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکند و میگوید قُلْ بگوای محمد مشرکانرا إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من
شما را مُنْذِرٌ بیم کننده‌ام از معاصی و ترساننده از عذاب الهی وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای که سزاوار
پرستش باشد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای بحق الْوَاحِدُ که یگانه است در ذات و صفات چه شرکت قبول نمیکند و
کثرت در وحدت او راه نیابد الْقَهَّارُ قهر کننده بر هر شیء که بقدرت کامله شکنندهٔ متکبران و جباران
است رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها و زمینهاست
از جن و انس و سایر حیوانات و نباتات بلکه همه عالم از آن اوست الْعَزِيزُ غالب بر عذاب کافران که هرگز
مغلوب نشود و در آن الْغَفَّارُ آمرزندهٔ گناه که با و التجا نمایند از عاصیان اهل ایمان قُلْ بگوای محمد امت
خود را هُوَ آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و یا آنچه میگویم از دعوی رسالت
و بیان وحدانیت حضرت عزت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست و امری خطیر أَنْتُمْ شما از فرط
جهالت و غفلت عَنْهُ مُعْرِضُونَ از آن روی گردانندگانید و بآن تکذیب کنندگان مَا كَانَ
لِيَ نبود مرا قبل ازین مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بکلام گروه برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که

ساکنان

ساکنان آسمان بودند که بلندترین جهان بودند إِذْ يَخْتَصِمُونَ وقتی که گفت و شنید میکردند یعنی ملائکه بگفتار
أَتَجْعَلُ فِيهَا قایل میشوند و آدم بجهت تنبیه بر افضلیت خود میگفت أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ و ابلیس بسبب امتناع
سجده بقول أَنَا خَيْرٌ ناطق میگشت پس در ثبوت نبوت من دلیلی ازین روشن‌تر نیست که الحال قصهٔ ملأ اعلی
بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی استماع از استادی پس ازین معلوم
میشود که این قصه از عالم قدس بواسطهٔ جبرئیل بمن نازل شد إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده نمیشود بسوی من
إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر بجهت آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ پیغمبر بیم کننده‌ام آشکارا و ترساننده و واضح عشر
تا شما را از ظلمت ضلالت رهاینده بنور هدایت راهنمونی کنم و از وادی جهالت بسر حد معرفت رسانم
و بعد از اجمال اختصار بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که إِذْ قَالَ رَبُّكَ و یاد کن
ای محمد که چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ بدرستی که من آفریننده‌ام
بَشَرًا آدمی را که بصفات چند او را بشما گفته بودم مِنْ طِينٍ از گل و ادا دست فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
پس چون تمام گردانم خلقت قامت او را و خلعت صورت زیبا در و پوشانم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم
در و مِنْ رُوحِي از روح خود بجهت تکریم و تعظیم آدم است یعنی چون بعد از تسویهٔ آدم روح بقالب وی
در آورم و او را زنده گردانم فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای او سَاجِدِينَ در حالتی که سجده کننده
گان باشید از روی تبجیل و تکریم او و چون قالب او ساخته و پرداخته شد و روح با و تعلق گرفت
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان بتمامی مر آدم را
علیه السلام و هیچ کس از ایشان از سجده ابا ننمودند إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ مگر ابلیس که بزرگ داشت خود را
و در امر سجود اطاعت نکرد وَكَانَ و بود در ازمنهٔ ماضی و یا گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از
ناگروندگان و نافرمانان و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قَالَ گفت حق سبحانه با و يَا إِبْلِيسُ مَا
ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیزی را که آفریده‌ام بِيَدَيَّ
بدست قدرت خود أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی تو بدون استحقاق و بلند ساختی خود را فوق قدر خود
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ آیا هستی از جماعتی که بلند مرتبه‌اند و مستحق تفوق و گویند که بعضی ملائکه هستند که متجرد

در مطالعهٔ جمال الهی و بجهت شدت توجه و استغراق تام با و سبحانه مامور نشدند بسجود و قول او سبحانه که گفت
من العالین اشارتست بایشان و خطاب شق ثانی کرده که آن استحقاق تفوق است قال انا خیر منه
گفت من بهترم ازان مخلوق زیرا که خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش که در غایت لطافت
و نورانیت و غلبت وخلقته و آفریدی او را من طین از گل که در نهایت کثافت و ظلمانیت
و مغلوبیت و هرگاه که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده بر مفضول کند و شک نیست که ابلیس
درین امر مغلط خورده چنانکه تفصیل آن در سورهٔ اعراف گذشت و لهذا حق تعالی در جواب او قال گفت
فاخرج منها بیرون رو از آسمانها و یا از بهشت فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شدهٔ از
رحمت و دور مانده از رتبهٔ کرامت وان علیک لعنتی و بدرستی که بر تست راندن من ترا از رحمت
خود و خشم و غضب من بتو الی یوم الدین تا بروز جزا مراد دوام خلود لعنت بر وجه صحبت پیوسته
که در روز قیامت لعنت برو مضاعف شود بر وجهی که لعنت دنیا در جنب او هیچ نماید و در روایت آمده
که حق تعالی خلقت او متغیر ساخت با نوجه که سفیدی او را بسیاهی و نورانیت او را بظلمت بدل کرد و او را
بقبیح ترو جهی مصور ساخت قال گفت ابلیس که رب ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود محروم
گردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه ساختی فانظرنی پس مهلت ده مرا یعنی شربت مرگ مچشان
الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قال گفت خدای در جواب او فانک من
المنظرین پس بدرستی که تو از جملهٔ مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقتی که عشر
معلوم و معین است نزد من مراد زمان نفخهٔ اولی است که همه خلایق دران وقت شربت مرگ بچشند و
چون ابلیس وعدهٔ مهلت شنید قال گفت بحق سبحانه که فبعزتک پس سوگند بغالبیت و قهاریت تو که
بهر وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان را الا عبادک
منهم مگر بندگان تو از فرزندان او المخلصین که پاک کرده شدگانند یعنی ایشان را پاکیزه
گردانید از شرک و خطیئت و عصیان که مرا بر ایشان راهی نیست مراد جمعی اند که بصفت عصمت
متصفند چون انبیا و ائمهٔ هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بعد ازان حق سبحانه در جواب او

قَالَ فرمود فَالْحَقُّ پس من که خدای بحقم نه باطل وَالْحَقَّ و درستی و راستی از من است اَقُولُ میگویم راست
و درست لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ هرآینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از جنس تو یعنی از تو و از سایر شیاطین
وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنهای که پیروی تو کرده باشند مِنْهُمْ از آدمیان اَجْمَعِينَ همه ایشان
بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود که قُلْ بگو ای محمد با کفار مکه مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ نمی طلبم از شما
بر تبلیغ رسالت حق خود و هدایت شما براه حق مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی یعنی مالی که بمن دهید وَمَا اَنَا
و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از جملهٔ تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت
آن نداشته باشند از خود ظاهر کنند و شما دیده اید که من هرگز دعوی چیزی نکرده ام که نزد من نبوده
پس از سر تحقیق بدانید اِنْ هُوَ که نیست این قرآن اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از جانب او سبحانه
لِلْعَالَمِينَ مر جمیع آدمیان را از جن و انس در کشاف آورده که متکلف را سه علامت است یکی آنکه نزاع
کند با کسی که برتر از او باشد دویم آنکه فرا گیرد چیزی را که مقدور او نباشد که بآن برسد سیم آنکه گوید
چیزی را که نداند بعد از آن از روی تهدید خطاب با کفار میکند و میگوید وَلَتَعْلَمُنَّ و هرآینه البته
بدانید نَبَاَهُ خبر قرآن را یعنی صدق آنچه در وست از وعد و وعید یا عالم شوید بصدق خبر محمد بَعْدَ
حِينٍ بعد از هنگامی که وقت مرگست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام که آن روز بدر است

سورة الزمر مكية وهي خمس وسبعون ايات

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله روایت کند که هر که سورة الزمر را بخواند حق تعالی او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خائفین
و خاشعین را در نامهٔ اعمال او ثبت کند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که الزمر را
قرائت نماید حق تعالی شرف دنیا و آخرت را باو عطا فرماید و او را بر سایر مردمان غالب گرداند
بوجهی که هر که او را ببیند هیبت و سطوت او بر دل او نشیند و اگرچه مال و عشیره نداشته باشد و
بدن او را بر آتش دوزخ حرام گرداند و هزار مدینه از برای او در بهشت بنا کند که در هر مدینه
هزار قصر باشد و در هر قصری هزار حور و روی او را نورانی گرداند

بسم الله الرحمن الرحيم

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله مِنَ اللَّهِ از جانب خدای تعالی
الْعَزِيزِ که غالبست بر خلایق در جمیع احوال و متعالی از اشباه و امثال الْحَكِيمِ دانا در همه افعال و اقوال إِنَّا
أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو این کتاب را که قرآن است بِالْحَقِّ براستی و درستی
نه بباطل و کجی و یا بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس پرستش کن خدای را
مُخْلِصًا در حالتی که پاکیزه کننده باشی لَهُ الدِّينَ برای او پرستش را ظاهر خطاب متوجه بحضرت است
از روی حقیقت و مراد امتست یعنی ای امت مرحومه طاعت خود را از شرک و ریا پاک دارید أَلَا لِلَّهِ بدانید
که مر خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدنی پاک از شرک یعنی مر او راست که طاعت او خالص باشد
از ریا و شرک زیرا که منفرد است در الوهیت و یکتا در مرتبه ربوبیت پس در تهدید اهل شرک میفرماید که
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایانی
که دوستی ایشان با آنها از حقیقت نه عم معبود نیست در حق ایشان از ملائکه و عیسی و اصنام و شمس و قمر
و شجر و حجر و غیر آن و میگویند باعتقاد باطل مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه
نزدیک گردانند ما را إِلَى اللَّهِ بسوی رحمت خدا زُلْفَى نزدیک گردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشان را
بجهت آنست که شفاعت ما کنند و بسبب آن مقرب درگاه الهی شویم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای
تعالی حکم کند بحق بَيْنَهُمْ میان مشرکان بد اعتقاد در روز معاد فِي مَا هُمْ فِيهِ در آنچیزی که ایشان در ان
يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و ظاهر سازد و بطلان همه را یعنی مدعای هر یک از یهود و نصاری و مجوس
و سایر مشرکان آنست که معبود او حق است و غیر آن باطل پس حکم کند حق سبحانه میان ایشان در روز
موعود و باز نماید بطلان هر یک را از معبودان ایشان و همه آن مشرکان را براه دوزخ امر کند إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي بدرستی که خدای تعالی راه ننماید بطریق اهل بهشت یا حکم نکند با هتدا و یا لطف نکند بجهت
اصرار و تصمیم کفر با وجود تمکین و قدرت و عقل و نصب ادله پس در وادی ضلالت بگذارد مَنْ هُوَ
آنکسی را که او كَاذِبٌ دروغ گوی است در دعوی شفاعت آلهه كَفَّارٌ ناسپاس در حق منعم حقیقی
خود که منکر وحدانیت او میند پس بجهت رد دعوی کسی میکنند که میگویند که الملائکة بنات الله و المسیح ابن الله

وغیر

وعزیر بن الله و میفرماید که لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل فرض أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی
چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و گمان می برند لَاصْطَفَىٰ هر آینه برگزیدی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه
خواستی چه غیر ازو هیچ موجودی نیست مگر که مخلوق اوست و لیکن چون میان والد و مولود جنسیت شرطست
و مخلوق مماثل خالق نیست پس هیچ شبهه سُبْحَانَهُ پاکست او از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خدای
یگانه الْقَهَّارُ قهر کننده و درهم شکننده جمیع رقاب جبابره بعد از ان بجهت تنبیه بر نفی احتیاج بشریک میفرماید که
خدای بحق آنکس است که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ براستی
نه بباطل و بازی بلکه در آفریدن آنها چندین هزار آثار قدرتست تا در ان تفکر کنند و پی بمعرفت او برند يُكَوِّرُ
اللَّيْلَ درمی آورد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز یعنی پرده ظلمت شب نور روز را می پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ
و درمی آورد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب یعنی بشعاع ضیاء روز ظلمت شب را پنهان میسازد و یا شب را بروز می افزاید
و روز را میکاهد و روز را بشب میفزاید میسازد و شب را کم میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب
و ماه را یعنی جاری ساخت این را بر یک طریق كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میرود در فلک خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى
تا زمانی که نام برده شده یعنی وقتی معین که منتهی دور اوست در سیر هر روزه یا هر ماهه یا هر ساله تا وقت
انقطاع سیر او بروز قیامت أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدای غالبست بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب
اویند الْغَفَّارُ آمرزنده با وجود شرک و معصیت سلب نعمت نمی نماید از بنی آدم و بعقوبت تعجیل نمی نماید خَلَقَكُمْ
آفرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا پس آفرید از ان یعنی
از پهلوی چپ او یا از فضله طین او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا را چون ایجاد ابدان و افاضه روح در ان اعظم نعم است
از نعمت اول بیان آن نمود و بعد از ان شروع در تعمیم دیگر کرده فرمود که وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد آب را
که سبب سبزی نباتاتست تا ماکول حیوانات باشد و بعد از ان آفرید لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ برای شما از چهارپایان
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت چیز را که زوج یکدیگر اند یعنی نر و ماده از شتر و گاو و میش و بزینه و یا معنی آنست که
حق تعالی این هشت چیز را از بهشت بر زمین فرو فرستاد و بعد از ان در تفصیل خلق بنی آدم میفرماید يَخْلُقُكُمْ
می آفریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفرینشی پس از

آفریدن یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه را مضغه و پس ازان استخوان و بعد ازان پوست دران می پوشاند

پس تسویه آن میکند فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مثیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است ذَالِکُمُ

الخ خلق این اشیا کرد اللّٰهُ رَبُّکُمْ خدائیست که آفریدکار و پروردکار شماست لَهُ الْمُلْکُ مر اوراست

پادشاهی مطلق بر همه مخلوقات لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبود مطلق مکر او فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس کجا کردیده

میشوید از راه حق که توحیدست و میل بشرک میکویید با وجود این دلایل روشن إِنْ تَکْفُرُوا اکر کافر شوید ای

اهل مکه یا کفران نعمت او کنید فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است عَنْکُمْ از ایمان

یا از شکر کذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر با و نمیرساند بلکه ضرر آن بشما راجع خواهد شد وَلَا یَرْضَیٰ

لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ و نمی پسندد مر بندکان را از کفر و کفران و امر بآن نمی نماید چه آن متضمن ضرر عباد است

و این قبیح است و او سبحانه از قبیح مبراست وَإِنْ تَشْکُرُوا و اکر سپاس داری کنید بر نعمت ایمان

و غیر آن یَرْضَهُ لَکُمْ [بدون الواو] بپسندد آنرا از برای شما زیرا که شکر کذاری سبب مزید نعمتست وَلَا تَزِرُ

و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفس که بردارنده بار خود است وِزْرَ أُخْرَىٰ بار کران نفس دیکر را یعنی حق سبحانه

و تعالی بکناه زید و عمر را نکیرد چه آن عدولست از عدل پس هر کس که مواخذست بکناه خود ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّکُمْ

پس بسوی پروردکار شماست مَرْجِعُکُمْ جای باز کشت شما یعنی مرجع نیک و بد شما بسوی آفریدکار شماست

فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده که در دنیا میکردید إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی

که او سبحانه داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از اسرار مخفیه پس چکونه اعمال شما از وی پوشیده

شود آورده اند که عتبه بن ربیعه یا ابو حذیفه ببلیت کرفتار شد بخدای انابت کرده ترک بت پرستی کردند

و چون بلیت به نعمت بدل شد عرتد شدند و باز مشرک کشتند و مردمانرا اضلال کردند حق تعالی این آیه فرستاد

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون رسید آدمی را یعنی عتبه یا ابو حذیفه را ضُرٌّ ضرری از مرض و قحط و شدت و غیر

آن از انواع محنت دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردکار خود را مُنِیبًا إِلَیْهِ در حالتی که باز کردنده است بسوی او

و استغاثه نماینده بدرکاه او و ترک کننده عبادت غیر او ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرمود حق تعالی

او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزد خود یعنی آن زحمت را بنعمت بدل نمودی بآن نعمت مشغول شده و بآن مغرور کشته

نَسِیَ مَا کَانَ فراموش کرد آنچه را یعنی آن ضرری را که بود یَدْعُوا اِلَیْهِ که میخواند خدا را بسوی دفع آن مِنْ قَبْلُ
پیش از وصول این نعمت وَجَعَلَ لِلّٰهِ وگردانید مر خدا را اَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی ساخت
در عبادت لِیُضِلَّ تا گمراه گرداند مردمان را عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه خدا که طریق اسلام است قُلْ بگو یا محمد این کافر جاحد را
از روی تخویف تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ برخوردار باش بنا گرویدن و کفر خود قَلِیْلًا در زمان اندک که دنیاست چه
آن در جنب آخرت در نهایت قلت است یعنی درین زمان حقیر متمتع شو از نعمت خدا که عنقریب زوال خواهد یافت
بعد از آن اِنَّکَ بدرستی که تو مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ از جمله یاران دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و عذاب الیم
پس آیا این کافر معاند بهتر است اَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او قَانِتٌ ایستاده دعا کننده باشد در اثنای صلوات
یا بهمیشه ایستاده بوظایف طاعت و عبادت اٰنَآءَ الَّیْلِ در ساعتهای شب و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست مراد ازین متهجد است که در نماز شب قنوط بخواند سَاجِدًا در حالتی که سجده کننده است مر خدا را
وَقَآئِمًا و قیام نماینده یعنی گاهی در نماز سجده کند و گاهی بقیام مشغول شود یَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ ترسد از عذاب
آخرت ای وَیَرْجُوْا و امیدوار رَحْمَةَ رَبِّهٖ بخشش آفریدگار خود یعنی با وجود کثرت طاعات و عبادات
متردد است میان خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری نمی بیند چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن را با رجا
وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچیک بر دیگری راجح نباید چه رجحان رجا منشأ ایمنی از عذابست
و ترجیح خوف باعث نومیدی از رحمت و هر دو مذموم اند نزد حضرت عزت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ
و انکار هَلْ یَسْتَوِی آیا برابر باشند الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ آنانکه میدانند دلایل توحید را و بوحدانیت او
معتقد اند وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ و آنانکه علم ندارند بیگانگی او و از سر جحود و عناد پای از شناسائی یگانگی کو بفشانند
یکتائی خدای ننند اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند باین آیات و دلایل واضحات اُولُوا
الْاَلْبَابِ خداوندان عقل خالص از شوب وهمهای فاسده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
مرویست که فرمود که الذین یعلمون در شان ماست والذین لا یعلمون نامزد دشمنان ما و اولوا الالباب
در خور شیعیان ما ماییم که بحلیه علم مزین و بزینت دانش محلولیم و دشمنان ما اند که در بادیه جهالت سلوک نموده اند
و راه ضلالت و مخالفت پیموده اند و شیعیان ما اند که بعقول صافیه حق را از باطل تمیز کرده مهتدی شده اند و متمسک

بطریق مستقیم و صراط قویم کشته اند در خبرست از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه که شبی با قنبر در کوچه کوفه
میگذشت بدر سرای رسیدند یکی این آیت میخواند که أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ
ویرجو رحمة ربه قنبر گفت من آنجا توقف کردم امیر المؤمنین چون پارهٔ راه برفت باز نگریست گفت ای قنبر چرا ایستادهٔ
گفتم یا امیر المؤمنین آواز حزین ازین خانه بگوشش من میرسید گفت ای قنبر خواب کردن از سر یقین بهترست
از عبادت در حالت شک من ازین تعجب کردم و در آن سر از ان کردم و بگذشتم روز دیگر آنجا رفتم سرای منافق
بود گفتم یا امیر المؤمنین تو چه دانستی که آن آواز منافقست فرمود که راعی چگونه رعیت را نشناسد و عالم بجز این
علوم اسرار نباشد بعد ازان خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرده میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل ایمان که
حق سبحانه و تعالی میفرماید يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا ای بندگان من آن بندگانی که گرویده اند بوحدت ما
و به نبوت تو تصدیق کرده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود بلزوم طاعت بر وجه قربت و دوری
از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که کرده اند کردارهای نیکو فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین جهان یا احسان
نموده اند بغیر خود از دادن تصدقات واجبه و مندوبه حَسَنَةٌ مثوبت نیکوست در آخرت بعد ازان
بجهت مبالغه در ارتکاب طاعات میفرماید وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ و زمین خدا گشاده است یعنی هر که متعسر
باشد که در موطن خود باعمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعت و عبادت مشغول شوند و اظهار شعار اسلام
کنند باید که ازانجا مهاجرت کنند و خود در ابلاد اسلام رسانند و بفراغت تمام بعبادت خدا مشغول گردند و اگر
از وطن خود برکندن و ببلدهٔ غربت رفتن موجب مشقت عظیم است از جهت بعد ازان تسلی ایشان داده
میفرماید إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ جز این نیست که تمام و کمال داده میشوند صبر کنندگان بر مهاجرت و مفارقت
وکربت بلیت أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شمارهٔ عشر
آن نگاه داشتن اصبغ بن نباته روایت کرده که با حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بعیادت حضرت
امام حسن علیه السلام رفتیم امیر المؤمنین فرمود که چگونهٔ یا بن رسول الله گفت الحمد لله که خود را بهتر می یابم بعد ازان فرمود
که مرا بازنشانید چون آنحضرت را بازنشانیدند فرمود که شنیدم از جد خود رسول خدای که میگفت ای پسر من بدرستی
که در بهشت درختی است که آنرا شجرة البلوی میگویند و آنرا نامزد اهل بلا کرده اند و نصب نکنند از برای ایشان ترازوی

اعمال را

اعمال او نشر نکنند و برای ایشان ترازو و دیوان افعال بلکه فرد جبر را بحساب بدیشان ریزان سازند بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و عیاشی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده و نیز آنحضرت فرموده که روز قیامت نصب ترازوی اعمال
کنند برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای عمل ایشان را بالتمام و کمال بایشان دهند و از برای بلاکشان صابر
هیچ میزان نصب نکنند و دیوانی وضع ننمایند بلکه فردهای ایشان را بحساب بر ایشان فرو ریزند و کار ایشان بجزا
رسد که اهل عافیت بالمی و اذیتی مبتلا نبوده باشد تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان را بمقراض پاره پاره میکردندی
تا امروز با اهل بلا در مرتبت درجه سلوک نمودندی در خبر است که روز قیامت جماعت غازیان را که در دنیا شربت
شهادت چشیده باشند بدخول بهشت امر فرمایند چون بدر بهشت رسند جماعتی را ببینند در صدر بهشت نشسته باشند
گویند خداوندا ما فرزندان را یتیم کردیم و زنان را بیوه و جان خود فدا کردیم و اینها پیش از ما ببهشت رسیده اند
خطاب آید که ایشان درویشان امت محمد اند صلی الله علیه و آله شما در جمیع عمر خود یکبار به تیغ کفار شهادت
یافتید و ایشان در روزی صد بار به تیغ ابتلا و تیر امتحان کشته میشدند مرتبه شهادت شما بمرتبه ایشان نمیرسد
آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت را گفتند ترا چه بر آن داشته که بدعت کیشی میکنی که مخالف آیین آباست چرا
اقتدا باشرف قوم خود نمیکنی و بعبادت اصنام میل نمیکنی تا از این محنت و تشویش رهایی یابی آیه آمد قُلْ بگو ای محمد
مشرکان مکه را اِنِّیٓ اُمِرْتُ بدرستی که من امر کرده شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ بآنکه پرستش نمایم
خدای بحق را مُخْلِصًا در حالتی که پاکیزه کننده باشم لَهُ الدِّیْنَ برای او دین را از لوث شرکت یعنی مأمورم
بآنکه موحد باشم و معترف بتوحید او وَاُمِرْتُ و فرموده شده ام باخلاص مذکور لِاَنْ اَكُوْنَ بجهت آنکه
باشم اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ اول گردن نهادگان یعنی مقدم ایشان باسلام در دنیا و اسبق از جماعتی که ایشانرا
بدین اسلام دعوت میکنم قُلْ بگو ای محمد مر این کفار را که در صدد آنند که ترا از دین بگردانند اِنِّیٓ اَخَافُ
بدرستی که من میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را بآنچه که توحید را بگذارم و دین
شما را اختیار کنم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ از عذاب روزی که بزرگ است یعنی روز قیامت که در و اهوال عظیم است
قُلِ بگو ای محمد مر این مشرکان را که اللّٰهَ اَعْبُدُ خدای بحق را می پرستم و بس مُخْلِصًا لَهٗ دِیْنِیْ در حالتی

که پاک کننده ام دین خود را از شرک وطاعت خود را از ریا فَاعْبُدُوا پس پرستید ای مشرکان مَا شِئْتُمْ
مِنْ دُونِهِ آنچه خواهید بجز از خدای از بتان این آیه بآیة السیف منسوخست مشرکان بعد از شنیدن این کلام و نومید
شدن ایشان از میل پیغمبر بدین ایشان گفتند ای محمد زیان کردی که کیش ما را اختیار نکردی و مذهب تازه را اختراع
کردی آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد با اهل شرک که اِنَّ الْخَاسِرِینَ بدرستی که زیانکاران اَلَّذِینَ خَسِرُوا آنانند که
زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود وَاَهْلِیهِمْ و در کسان خود یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت چه در آن
روز نفع خود و نفع نگیرند و از اهل خود نیز انس نگیرند همچنانکه در دنیا چه حق تعالی ایشان را از هم متفرق سازد گویند
خسران ایشان باین وجه است که نفسهای خود را آتش زده در طبقات دوزخ بینند و اهل خود را که ایمان آورده باشند
در بهشت یابند و اینهنگام نه از نفس خود منتفع شوند و نه اهل ایشان بفریاد ایشان رسند پس نسبت باین هر دو
زیان زده باشند اَلَا ذٰلِكَ بدانید که آن زیان مذکور هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ آن زیان ظاهر و هویداست
که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نباشد لَهُمْ مر آن خاسرانراست مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ
از زبر ایشان سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایبانها از آتش طایفهٔ
دیگر را که زیرتر از ایشان باشند که منافقانند چه اهل نفاق در درکه آخرین از درکات دوزخ خواهند بود
و اهل کفر بر زبر ایشان و یا معنی آنست که مر ایشانراست طبقهای آتش نیران که زبر ایشان باشد و فرشهای
گسترده از آتش سوزان از زیر ایشان ذٰلِكَ آن عذابی که وصف کرده شد یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ میترساند
خدای تعالی بآن عِبَادَهُ بندگان خود را الجهت رحمت و اسوه خود در شان ایشان تا به پرهیزند از آن
آتش و با وامر او قیام نمایند یَا عِبَادِ ای بندگان من چون عقوبتی چنین در عقب شماست فَاتَّقُونِ
پس بترسید از من آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابا ذر غفاری زبان
بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله گشودند و باعتقاد تمام بوحدت الهی اعتراف کردند و از کیش آباء خود تبرا نمودند حق تعالی
این آیت فرستاد وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ و آنانکه اجتناب کردند از شیطان که در غایت
طغیانست و عدوان و سایر شیاطین که مضلات دینند یعنی اینجماعت که دور شدند اَنْ یَعْبُدُوهَا
از آنکه بپرستیدند آنها را و تبعیت آنها نکردند وَاَنَابُوا اِلَی اللّٰهِ و بازگشتند بسوی خدا و از سر یقین روی دل

بجانب

بجانب او آورند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژده ثواب و آن در حین حیوتست بزبان پیغمبر یا وقت وفات
بشارت فرشتگان و یا بعد از ممات بخطاب الهی بر دخول جنان خلاصه معنی آنست آنانی که مجتنب شدند از
عبادت هر چه دون خداست ایشانراست مژده ثواب فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ آنانکه می شنوند گفتار حق را فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی میکنند نیکوتر آنرا یعنی
عمل میکنند بآن از طاعات و عبادات بآن از قولی که اقرب و اصوب بغور است و سدی گفته که اتباع قول میکنند
که احسن آنچیزیست که مامورند بآن از طاعات و عبادات و ابو درداء گفته که اگر بجهت سه چیز نمی بود نمیخواستم
که یکروز زنده بمانم یکی تشنگی در حین گرما یعنی روزه داشتن در آن و دیگر سجده کردن در جوف لیل سیم مجالست
کردن با جماعتی که بتبعیت بهترین کلام کنند و با آنکه بشنوند امر قرآنرا و احسن عملی را اختیار کنند همچنانکه اختیار عفو
کنند بر قصاص که افضل از آنست بقوله تعالی وان تعفوا اقرب للتقوی و بتبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است از
صدقه علانیه قوله تعالی وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و بر همین قیاس تابع محکم شوند از منسوخ و عزیمت
اختیار کنند دون رخصت أُولَٰئِكَ آنگروه که تابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه
نموده است خدای ایشانرا بمقصد نجات و ایشان بآن مهتدی شده طریق صواب را که موجب وصول ماست
بحسن مآب اختیار نموده اند وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ و آنگروه ایشانند خداوندان عقول صافیه
از شایبه اوهام فاسده و تخیلات باطله که از تسویلات شیطانی میگردد پس بر سبیل تهدید میفرماید أَفَمَنْ
حَقَّ عَلَيْهِ آیا آنکس که واجب شد برو كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه و سخن وعید که مثبوتست بر عذاب الیم یعنی
قول لاملان جهنم تا آخر و حدیث هؤلاء اهل النار ولا ابالی باشد که چون کسی که مستوجب جنان و سزاوار روضه
رضوانست یعنی شخصی که مستحق عقوبتست هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار جنتست أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ آیا تو ای
محمد میرهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی قادر نیستی که بوسیله ادخال ایمان در قلوب دوزخیان
ایشانرا از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشانست و بر تو حرجی لازم نمی آید چه بر تو
همین تبلیغ است و بس و از ابن عباس مرویست که این آیه در شان ابو لهب و پسرش عتبه و بعد از ذکر
وعید در بیان وعده میفرماید لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه پرهیزیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود

بوسیلهٔ قبول ایمان و بسبب طاعت لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت غُرَفٌ غرفها یعنی منزلهای بسیار بلند مِنْ
فَوْقِهَا از بالای آن غرفها غُرَفٌ غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده و مستحکم گردانیده بلا قصور و اعوجاج
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعده داده شده است این غرفها و انهار
آن با اهل ایمان وَعْدَ اللَّهِ وعده دادن یعنی وعده حق تعالی باشد لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نمیکند خدای عشر
وعدهٔ خود را پس البته محقق الوقوع باشد و تخلف آن از قبیل محال ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کند که چون اهل بهشت ببهشت درآیند از بالای سر خود غرفها بینند که بعد مسافت میان ایشان و آن غرفهای
دیگر چون بعد زمین باشد نسبت بآسمان و اهل آن بنا بستارهای درخشنده گفتم یا رسول الله این منازل انبیاست
گفت از اهل مراتب و درجات صالحان هست نیز باشد و بعد از ذکر دعوت مردمان بتوحید در بیان دلایل وحدت
میفرماید أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی خطاب بحضرت رسول است و مراد جمیع مکلفین است و استفهام برای تقریر
یعنی البته می بینی آنکه خدای أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی یعنی آب باران فَسَلَكَهُ
پس درآورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمهای نبع و کاریزهای جاری که در زمین است ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ
پس بیرون می آورد از آن آب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ که گوناگونست رنگهای آن از حمرت
و خضرت و بیاض و صفرت و غیر آن و گویند مراد بالوان اصناف مختلفه است چون گندم و جو و برنج و کنجد و غیر آن
ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میکند آن زرع را بعد از خضرت و نضارت فَتَرَاهُ پس می بینی آنرا مُصْفَرًّا زرد
شده پس از طراوت و تازگی آن ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند آنرا خدای حُطَامًا ریزه ریزه در هم شکسته
و خورد و مرد گشته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انزال باران و اخراج زروع مختلفه بآن و تقلب آن از حالی بحالی
لَذِكْرَىٰ هر آینه یادکرد و پندیست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را که در آن تفکر نمایند و عارف شوند
بصانع محدث و قدرت او و بمبدأ و معاد و یا تشبیه نمایند احوال دنیوی را بآن زرع تر و تازه و بر آن اعتماد کنند
چه در اندک وقتی نمو آن بذبول مبدل شود و سخت زوال پذیرد و چون افهامی که مشغول بند بلوث اوهام در این تفکر
نمیکنند تا عارف شوند بوجود صانع علام از جهت میفرماید أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا پس آنکسی که گشاده کرده است
خدای صَدْرَهُ سینهٔ او را و فراخ گردانید دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام بوسیلهٔ استعمال قوت

عقلیه در دلایل بینه و حجج واضحه و بواسطه استعداد تمام او بالطاف الهیه همچو کسی است که سینه او تنگ است از قبول حق
بجهت اصرار او بر عناد و انکار و عدم تدبر در دلایل و معجزاتی که موصل است بمعرفت پروردگار و صدق نبوت سید
مختار خلاصه معنی آنست که آنکسی که خدای تعالی بسبب اهلیت و استعداد لطف در حق او الطاف عمیم خود فایض
سازد بر وجهی که سینهٔ او منشرح شود بقبول ایمان همچو کسی نباشد که بجهت عدم استعداد لطف و نظر الطاف از و باز
گیرد و او را در مضیق کفر بگذارد چه میان این هر دو بعد المشرقین است فَهُوَ پس آنکسی که سینهٔ او فسیح است و دل او
وسیع از برای قبول ایمان عَلَى نُورٍ بر روشنی معرفتست یعنی برادراک وحدت یا بر یقین و بصیرت مِن رَبِّهِ
از پروردگار خود ابن مسعود روایت کند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود ما گفتیم
یا رسول الله انشراح صدر بچه معنی است فرمود که نور معرفت الهی است در دل بندهٔ مؤمن بر وجهی که دل او روشن و فراخ
گرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست گفت آنکه آن بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد و توجه تمام نماید بتهیهٔ
اسباب خلود و پیش از مرگ مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه و عمار یاسر علیه الرحمه است بجهت کمال معرفت و یقین آنحضرت است که قایل این کلمه گشته که لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا پس در بارهٔ ابی لهب و فرزند بی ادب وی و جمعی که تابع ایشان بودند میفرماید که فَوَيْلٌ
پس چاه ویل که در قعر جهنم باشد یا شدت عذاب و سختی آن لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مر جماعتی راست که سخت است
دلهای ایشان مِن ذِكْرِ اللَّهِ از جهت یاد کردن خدای که کلمهٔ توحید است یعنی هرگاه که نزد ایشان یاد خدا کنند بوحدانیت
بسبب آن زیاده گردد قساوت در دلهای ایشان کقوله تعالی فزادتهم رجساً الی رجسهم پس اصلا متعظ نمیشوند
از ترغیب و منزجر نمیشوند از ترهیب أُولَئِكَ آنگروه سنگدل فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و آشکارا اند
بر وجهی که ضلالت ایشان بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست ابو سعید خدری از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت
کرده که حاجت از رحم دلان امت من طلب کنید که خدای تعالی رحمت در دل ایشان وضع کرده و از ارباب قلوب
قاسیه طلب حاجت مکنید که حق تعالی غضب و خشم خود را در ایشان مرکوز ساخته و نیز از آنحضرت مرویست که خدای دوست
دارد هر دلی که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردمان را خیر تعلیم نماید و بدعوت خدا دعوت کند و دشمن دارد
هر دلی را که غافل باشد و اوقات را ببازیچه صرف نماید و همه شب در خواب گذراند بی ذکر خدا مالک دینار گوید که

حق تعالی بر هیچ قومی خشم نگرفت و رحمت خود از ایشان باز نگرفت مگر بعقوبت ایشان آورده‌اند که روزی اصحاب
بجناب نبوت مآب عرض کردند که مالی بسیار و ملالی بیشمار بما طاری شده خواهش ما آنست که بگفتار رغم زدا سخنی
ادا نمایی تا رنج بفرح مبدل شود و زنگ کدورت از صفحهٔ خاطر ما زدوده گردد آیت آمد که اَللّٰهُ نَزَّلَ خدای فرو فرستاد
اَحْسَنَ الْحَدِیثِ نیکوترین سخنی را کِتَابًا مُتَشَابِهًا کرآن کتابیست متشابه بیکدیگر یعنی بعضی ازو به بعضی است
در جزالت لفظ و تجاوب نظم و تناسب اسلوب و جودت معانی و دلالت بر اعجاز حضرت و اشتمال این بر منافع دنیوی
و اخروی و یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف کلام نیست مَثَانِیَ و مثنی و مکرر است
یعنی مشتمل است بر تکرار قصص و اوامر و نواهی و وعد و وعید و مواعظ و نصایح یا مجموعیست بر مزدوجات امور متقابل چون
امر و نهی و وعده و وعید و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر و غیر آن و با هرچند تلاوت
مکرر میگردد و مورث ملال و کلال نمیشود بلکه هرچند خوانده میشود ذوق تلاوت آن زیاده میگردد و فایدهٔ
تکرار آن اینست که نفوس بسیار متنفر اند از ذکر وعد و وعید و موعظه و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در نفوس
رسوخ پیدا نکند و هیچ نفس عمل بآن ننماید و از اینجاست که حضرت رسالت سه چهار مرتبه مواعظ و نصایح را بر اصحاب
تکرار میفرمود و سعی مینمود تا آن در قلوب ایشان مرکوز شود و در صدور ایشان مغروس گردد و دیگر از صفات
قرآن اینست تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد ازو یعنی بجهت شدت از خوف وعیدی که در وست و بسیار منقبض
میگردد و بهم میجهد جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ پوستهای آنانکه میترسند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود
ثُمَّ تَلِینُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستهای ایشان و دلهای ایشان إِلَى
ذِکْرِ اللهِ بسوی یاد کردن خدا یعنی چون آیات رحمت و مغفرت را میشنوند پوستها و دلهای ایشان نرم میشود
و آن خشیت و قشعریرت که بسبب آیات وعید طاری شده و از ایشان زایل میگردد و از ابن عباس روایت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه بلرزد پوست بندهٔ مومن از ترس ریزان شود ازو گناهان همچنانکه ریخته
میشود برگها از درخت خشک زید بن اسلم از ابی بن کعب نقل کرده که روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رفتیم او بقرآن خواندن مشغول بود در اثنای آن جمعی را رقت آمد فرمود که غنیمت دانید دعا کردن نزد گریستن
که باجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهی است و نجات از عقوبت پادشاهی عبدالله زبیر گفت

از اسمای

بسم الله الرحمن الرحیم

از اسماء بنت ابی بکر پرسیدم که اصحاب رسول نزد استماع قرآن چگونه بودندی گفت چنانکه خدای تعالی وصف ایشان
کرده چشمهای گریان و اعضای لرزان گفتم اکنون جمعی پیدا شده اند که چون قرآن بشنوند می افتند و فریاد میکنند
و غشی میکنند گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این فعل ابلیس است و اگر میخواهید که بدانید که این بیخودی از جانب
شیطان است آنکس که قرآن بشنود و از خود بیخود شود او را بر بالای دیواری باریک بدارند اگر قرآن بخوانند و آنکس از آن
دیوار افتد درست است والا که از آن دیوار نیفتد از فعل شیطانست ذٰلِكَ این کتاب بزرگوار که موصوفست
بصفات مذکوره هُدَى اللّٰهِ راه نمودن خدایست یعنی ارشاد هر بنده که آن از جانب خدای است يَهْدِي بِهِ راه راست
مینماید یعنی توفیق ایمان میدهد بسبب آن مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از کسانیکه تامل نمایند در ادلهٔ واضحه و تفکر کنند
در حجج معجز آن یا توفیق طاعت میدهد وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد خدای یعنی فرو گذارد او را بسبب
جحود و عناد با وجود ظهور دلایل بر وحدت و آیات وعید بر معصیت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ
هیچ راه نماینده که او را از ضلالت نجات دهد مراد کفار فجار اند که بسبب اصرار انکار اصلا التفات بادلهٔ توحید و
آیات وعید نمیکنند پس بر سبیل تهدید میفرماید أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا پس کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود
سُوءَ الْعَذَابِ از بدی عذاب و شدت عقاب که آن زبانهٔ آتش دوزخست یعنی روی خود را سپر
آتش سازد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت بجهت آنکه دست و پای او در زنجیر آتش باشد و ممکن نباشد او را که از
خود دفع آتش کند مگر بروی چون کسی بود که ایمن باشد از عذاب و نکال و در جنت قرار گرفته باشد فارغ البال
نزد کلبی مراد ابوجهل است او را دستها بر گردن بسته بدوزخ برند و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد و از
خود دفع کند و عطا گفت مراد کسی است که سرنگون او را در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش آنرا مس کند روی او باشد
پس از آن از قول خزنهٔ دوزخ نسبت بکفار خبر میدهد وَقِيلَ و گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند لِلظَّالِمِينَ
مر ستمکاران را از نکوه و زجر ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بچشید جزای آنچه بودید که کسب میکردید از تکذیب
پیغمبر و بعث و نشور در محشر پس مبالغه در تهدید کفار میکند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنانکه
بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بایشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
از آنجا که شعوری نمیداشتند بآن و وقوع آن در خاطر ایشان نمیگذشت بلکه در حالت امنیت و رفاهیت و

و غفلت عذاب بر ایشان نازل شد بر طریق فجات فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ پس چشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری
و رسوایی فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و جلای وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب
سرای دیگر یعنی عقوبت آخرت که برای ایشان آماده است أَكْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا بجهت شدت
و دوام آن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظر اند هر آینه عالم خواهند بود بآن و عبرت
خواهند گرفت از آن وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بتحقیق که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان فِي هٰذَا الْقُرْآنِ
درین کتاب که قرآنست مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر شی که محتاج الیه مردمانست در امر دین مراد ذکر امم ماضیه است
یعنی در قرآن احوال ماضیه را بیان کردیم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که ایشان پند پذیرند یعنی تا در آن تامل
نموده عبرت گیرند از آن قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که آن قرآنیست بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ که نیست
خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق بلکه طریق مستقیم است که موصل است بحق پس هیچ اختلالی و تناقضی و اختلافی در معانی
آن نیست و هیچ شک و شبهه نیست در حقیقت آن پس آنرا منزل ساخت لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا شاید که
ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان بسبب تامل و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام و اهل توحید
مثل میزند و میگوید ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای تعالی مثلی را برای مشرکان و موحدان اما از برای مشرک
مثل زد که رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ یعنی مردی برادر و شریکان باشند یعنی بنده را که مولای متعدده داشته باشد
مُتَشَاكِسُونَ که مخالفت کننده باشند باهم بجهت بدخویی و باهم نسازند در شرکت آن بنده پس هر شریکی او را
کاری فرماید و آن کار تمام ناکرده شریکی دیگر کاری باو رجوع کند و او هیچکدام با تمام نتواند رسانید و شریکان بجهت
این از او راضی نباشند وَرَجُلًا سَلَمًا و اما از برای موحد مثل مردی است که وارسته باشد از شریکان و خالص
باشد لِرَجُلٍ جهة مردی یعنی بنده که مخصوص یک مولا باشد و او را در انجاح مقاصد و مرام خشنود تواند ساخت
هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در صفت یعنی البته مانند یکدیگر نباشند
چه یکی بسبب تنازع مالکان مضطر و عاجز باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری مولا از و خشنود بود یعنی هیچ بنده
مشترک باشد میان شرکا و مستغرقست بخدمتکاری هر یک از ایشان و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام قیام
نماید و بچه نوع همه را خشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید مشرک نیز توزیع و تقسیم عبودیت نموده از برای آلهه

مختلفه

مختلف سرگردان شده نمیدانند که کدام از ایشان را عبادت کنند و اعتماد بر ربوبیت کدام نمایند و از کرا انجاح مقصود کنند
همچنانکه بنده مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و جد ما لا کلام کمر خدمتکاری بر میان بسته بچیزی که رضای مولای اوست
قیام مینماید و از آنچه سبب کراهت اوست محترز میشود بجهت این آنچه مراد اوست حاصل میکند همچنین موحد
بالکلیه و من جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود حق آورده بعبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده
و چیزی که سبب خشنودی معبود اوست استعمال میکند و از آنچه منشأ سخط اوست احتراز میکند و بواسطه این انقیاد
و اطاعت بنعمت عاجل و ثواب آجل میرسد ابو الحسن حسکانی باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه روایت کند که آنحضرت فرمود که انا ذلک الرجل السلم لرسول الله صلی الله علیه و آله یعنی من آن مردم که بخلوص
تمام بخدمتکاری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اقدام مینمایم و عیاشی باسناد خود از ابی خالد روایت کرده
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود الرجل السلم للرجل علیٌ حقاً و شیعته یعنی آن مردی که خالص است از غیر
مالک خود و خدمت او منسوب بخدمت غیری نیست امیر المؤمنین است و شیعیان او و چون این ضرب المثل
سبب هدایت بندگان است بایمان که اعظم نعم است از جهت مقرر مینماید که الحمد لله همه ثنا و ستایش مر خدای
راست برین مثل چه بسبب آن شما را از ظلمت شرک خلاص داده و بنور توحید راه نمونی کرده باستحقاق حمد
و خدا اوراست که در خدای شریک ندارد نه غیر او را چه او منعم بالذات است و مالک علی الاطلاق بل اکثرهم لا
یعلمون بلکه بیشتر ایشان نمیدانند این معنی را و بجهت فرط عناد غیر را با او شریک میسازند و آورده اند که کفار
مکه میگفتند که انتظار میکشیم که محمد بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم آیه آمد که انک میت بدرستی که تو متصفی
بصفت موت و انهم میتون و بتحقیق که کفار نیز مرده خواهند شد یعنی مآل تو و ایشان موتست پس انتظار
مرگ و شماتت باقی بقای معنی نداشته باشد ثم انکم پس از موت بدرستی که شما ای مؤمنان و کافران یوم
القیمة در روز رستخیز عند ربکم نزد پروردگار خود تختصمون خصومت خواهید کرد در امر دین
پس تو یا محمد حجت آوری بر ایشان که من در توحید حق بودم و شما در شریک بر باطل و من تبلیغ رسالت نمودم و شما را
براه راست دعوت کردم و شما طریق لجاج و عناد پیش گرفته تکذیب من کردید و ایشان با باطل اعتذار آورند
و گویند ما اطاعت رؤسای و پیشوایان خود کردیم و اقتدا به پدران خود نمودیم ابو سعید خدری گفت روز جمل و صفین

عشر

الجزو الرابع والعشرون

دانستم که این خصومت در میان ما نیز باشد و ابو العالیه بر آنست که این آیه مخصوص باهل قبله است فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست

ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گفت عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی او را شریک و ولد و زن نسبت داده

وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و تکذیب نمود بسخن راست یعنی بتوحید و قرآن إِذْ جَاءَهُ در وقتی که آمد باو و آنکه تأمل و

تفکر نماید در آن أَلَيْسَ آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى

لِلْكَافِرِينَ مکانی و مقامی برای ناگرویدگان و منکران بجهت جزای عقیدهٔ فاسده و اعمال قبیحه یعنی سقر مقر آنانست

که افترا کردند بر خدا و دروغ دانستند توحید و با قرآن را و این قول جاحدانست وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ

و آنکسی که آورد سخن راست را وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق نمود یعنی سایر مؤمنان باو أُولَئِكَ آن گروه عالیشان

هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران نزد ایشان نزد سدی مراد از صدق اول جبرائیل است که قرآن را از جانب

حضرت عزت آورده و بصدق ثانی حضرت رسالتست که تصدیق بآن و تلقی بآن فرموده و گویند جاء بالصدق

انبیااند و صدق به امم ایشان و حافظ ابو نعیم از ابن عباس و مجاهد از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم روایت

کرده اند که جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله و صدق به امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خبر است که شب

معراج چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله باسمان بردند ملکوت سموات را بر وعرض کردند خطاب باو رسید

که برو و قوم خود را بانچه مشاهده کردی خبر ده گفت خدایا قوم مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب حضرت عزت

خطاب آمد که یصدقک علی و هو الصدیق الاکبر یعنی علی بن ابی طالب تصدیق تو خواهد کرد و حال آنکه او صدیق اکبر است

و از موافق و مخالف نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که الصدیقون ثلثه حزقیل مؤمن آل فرعون

و حبیب النجار صدیق آل یس و علی بن ابی طالب صدیق آل محمد مرویست که رسول خدای جمعی را بغزایی میفرستاد

حضرت امیر المؤمنین علی را بر ایشان امیر کرد و بعد از آن فرمود کیست که فضل پسر عم مرا از قرآن بگوید عمار

یاسر برخواست و گفت من بگویم یا رسول الله فرمود بگو عمار رحمه الله گفت قال الله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق

به رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صدقت یا عمار راست گفتی ای عمار زید بن حسان روایت کرده که در بدایت

اسلام نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا محمد چه میگویی گفت اقول لا اله الا الله و انا رسوله خدا

یکیست و من فرستاده اویم گفتم من یصدقک علی هذا که ترا تصدیق میکند برین قول فرمود صبی و امرأة

کرد

کودکی و زنی یعنی علی و خدیجه و از ینجاست که آنحضرت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات میدادند
برای آنکه درین هفت سال نماز هیچ کس را بآسمان نبردند الا نماز من و علی را لَهُمْ مرآن مؤمنان مصدق راست بهشت
مَا يَشَاؤُنَ آنچه خواهند و آرزو کنند از جلایل نعمت و عظایم کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود
ذٰلِكَ آن ثواب عظیم و نعمت جسیم جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداشت نیکوکاران که اهل تصدیق اند و کننده افعال حسنه
لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ تا بپوشد خدای تعالی از یشان بسبب ایمان نیکوکاری أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه
کرده باشند یعنی محو کند از یشان عذاب شرک و معاصی که کرده باشند آنرا قبل از ایمان آوردن و عملهای
نیکو کردن تخصیص اسوء بجهت مبالغه است چه تکفیر موجب آن فرع است که در اسوء کمتر باشد یا اشعار است بآنکه
ایشان بجهت استعظام ذنوب می پندارند که مقصر و مذنب اند و اگرچه فی الحقیقة فاعل این نباشند همچنانکه
روش اهل عصمت است وَيَجْزِيَهُمْ و پاداشت دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ مزد کردار ایشان بِأَحْسَنِ
الَّذِي به نیکوترین وجهی و چیزی که كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل کردند مراد از احسن مطلق محاسن اعمالست
و تعبیر آن با حسن بجهت کمال اخلاص ایشانست و دران زیادتی ثواب آن یا مراد از ان مجموع فرایض و سنن
باشد که مزیت حسن دارند بر مباحی که بآن مستحق ثواب نمیشوند آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله چون ذکر آلهه باطله میکرد کفار تخویف او میکردند و میگفتند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب خدایان
ما ضرری بتو خواهد رسید که هیچکس آنرا کفایت نکند حق تعالی این آیه فرستاد أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست
خدا کفایت کننده مراد تقریر و اثباتست یعنی البته کفایت کننده است عَبْدَهُ بندهٔ خود را که محمد است
از جمیع انواع ضرر که وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بآنانکه می پرستند بجز
از خدای بحق و میگویند آلهه ما بتو ضرر خواهند رسانید و در بعضی روایت آمده که چون خالد بامر پیغمبر صلی الله علیه و آله
قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند ای خالد از عاقبت این عمل بترس که شان عزی نسبت به بتان دیگر ارفع است
مبادا که بتو و محمد آسیبی رساند خالد التفات بگفتار ایشان نکرده تبر را بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانک
یا عزی لا سبحانک سبحان من اهانک یعنی کفو ناسپاسی مر ترا است نه پاکی و پاکیزگی چه پاکی و پاکیزگی کسی راست
که ترا خوار و بیمقدار گردانید پس حق تعالی حبیب خود را وحی کرد که من کافی مهمات توام و نگهدارنده از جمیع

آفات واذیات وکفار بجهت کمال سفاهت تخویف تو میکنند از ضرری که از ممر بتان بتو رسد و شبهه نیست در آنکه
اسناد اضرار و ایذا بجمادات از فرط جهالت و حماقت است وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که گمراه سازد خدای یعنی
او را در وادی کفران و شقاوت خذلان بحال خود واگذارد بجهت اصرار انکار و عدم التفات او در دلایل وحدت
پروردگار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست آن گمراه را هیچ راه نماینده که او را براه راست آرد و یا آنکه هر کرا خدای
از طریق بهشت بگرداند بسبب کفر و معصیت او پس هیچکس او را ببهشت دلالت نکند وَمَن يَهْدِ اللّٰهُ
و هر کرا خدا راه نماید او را بتوحید بواسطهٔ تفکر و تدبر او در آیات وحدة فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ پس نیست او را هیچ
گمراه کننده که او را از آن راه بگرداند أَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ آیا نیست این نیز بر وجه تقریر است یعنی البته هست
خدای تعالی غلبه کننده بر مشرکان و مغلوب سازنده ایشان ذِي انتِقَامٍ خداوند کینه کشیدن از کافران
و معاندان و سایر دشمنان خود درین کلام وعید کفار قریش است پس بجهت وضوح برهان بر تقریر خالقیت
خود میفرماید که وَلَئِن سَأَلْتَهُم و هر آینه اگر بپرسی از مشرکان مکه مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که که آفرید آسمان و زمین را و از عدم بوجود آورد لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خدا با وجود جحود و عناد ایشان
چه بجهت دلیل واضح بر تفرد او بخالقیت هیچ انکار آن نمیتوانند نمود و چون باین معترف شوند قُلْ بگو بایشان
که أَفَرَأَيْتُم آیا می بینید مَّا تَدْعُونَ آنرا که میخوانید مِن دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای از بتان و سایر
آلهه باطله یعنی میدانند آنها را که إِنْ أَرَادَنِيَ اللّٰهُ اگر اراده کند خدای بمن بِضُرٍّ ضرری و سختی و یا برساند
بمن اذیتی و محنتی از مرض و فقر و سایر عرض هَلْ هُنَّ آیا باشند ایشان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان
ضرر نسبت بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد خدای بمن نعمتی و منفعتی از صحت و غنا و غیر آن هَلْ هُنَّ آیا باشند
آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان منفعت و نعمت او از من و چون شما مقر شدید بر خالقیت او
و معترف بر عجز آلهه خود از دفع ضرر و نفع پس ترک عبودیت خدای که خالق عالم و قادر علی الاطلاق است
و پرستیدن جمادی که عاجز مطلقند غایت سفاهت و جهالت است از مقاتل مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چون از مشرکان این سوال کرد ایشان ساکت شدند و از جواب عاجز گشتند حق تعالی فرمود که
قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را که حَسْبِيَ اللّٰهُ کافی و پسندیده است مرا خدا در ایصال منفعت و دفع مضرت

علیه

عَلَيْهِ بر و نه غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان و کارهای خود را باو باز میکذارند بجهت
علم ایشان بانحصار خالقیت و قادریت پس بجهت تهدید ایشان میفرماید قُلْ بگو ای محمد مر مشرکان قبیله
خود را يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که هستید یعنی عداوتی که متمکنید دران و آنچه
امکان سعی است در اهلاک و تضعیف من بکوشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام بر حالت تمکن خود
و بجد و جهد تمام دران میکوشم یعنی در اظهار کلمه توحید و اعلای دین اسلام فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید
مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید باو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را مراد روز بدر است که خدای ایشان را
بقتل رسانید و رسوا کردانید وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی که دایم باشد یعنی عذاب عشر
دوزخ که اشد عذابست إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو این کتاب که
قرآنست لِلنَّاسِ برای هدایت همه مردمان بِالْحَقِّ و فرستادنی براستی و درستی یا بسبب بیان حق چه
مناط مصالح معاش و معاد است فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بقرآن یعنی بر وفق امر و نهی آن عمل کند یا
در دلایل آن تفکر کند فَلِنَفْسِهِ پس برای نفس اوست فایدهٔ عمل آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که کمراه کردد یعنی از احکام
قرآن دور شود و عمل بآن نکند فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که کمراه شود عَلَيْهَا بر زیان نفس خود که وبال
و نکال آن برو راجع شود وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِوَكِيلٍ نگاهبان یعنی اجبار کننده ایشان
بایمان و حافظ آن بر قلوب ایشان بروجهی که نکذاری که در ضلالت افتند و از حق منصرف شوند چه این از تحت
قدرت تو بیرون است بلکه بر تو نیست بغیر از رسانیدن چه مبنای تکلیف بر اختیار است نه باجبار پس بجهت
تنبیه مشرکان بر قدرت خود بر بعث میفرماید که اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند جمیع نفسها را
حِينَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان یعنی نزد انقضای آجال قطع حیوة ایشان میکند وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ
و فرا میکیرد نفسهای که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب آن یعنی قطع تصرف و تدبر آن میکند از آن نه قطع
حیوة فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در انجهان آن نفوس که قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده شده است
بر و مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ و میفرستد نفوس دیگر را که از آن زندگانست با بدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ
مُسَمًّى تا وقت نام برده باشد یعنی هنگام اجل و از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و روح

هر دو هست و میان ایشان شعاعی است بمثابهٔ شعاع آفتاب نفس آنست که عقل و تمیز بآن متعلق است و روح
نفس و تحرک بآن قایم است هرگاه بنده بخواب رفت خدای تعالی قبض نفس او میکند و روح او را بحال خود
میگذارد و وقتی که مُرد قبض هر دو مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس مؤید اینست
که عیاشی از حسن محبوب نقل کرده و وی از عمرو بن ثابت بن ابی مقدام و او از پدر خود و او از امام محمد باقر
صلوات الله علیه که فرمود که هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او عروج میکند و روح در بدن میماند و میان نفس و روح
او شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق بگیرد بقبض ارواح روح او اجابت نفس
باسمان میکند و اگر اذن او متعلق شود ببقای روح نفس اجابت روح میکند اینست قول الهی که میفرماید اَللّٰهُ
یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا و هرگاه که نفس نایم ملاحظهٔ ملکوت سموات میکند آنچه در خواب می بیند قابلیت
تاویل و تعبیر دارد و اگر آنچه میان آسمان و زمین است مشاهده میکند آن از تخیلات شیطان است و صالح تخیلات
تاویل نیست اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که درین توفی و امساک و ارسال لَاٰیٰاتٍ هر آینه علامات و اضحات
بر کمال قدرت و دلالات لایحه بر حشر و نشر در روز قیامت لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُوْنَ مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند
درین امر و ازین استنباط کنند که امانت بمثابه نوم است و احیا مماثل تیقظ پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور باشد
و در توریه مذکور است که ای فرزند آدم بر طریقی که در خواب میروی بمیری و بر طرزی که بیدار میشوی زنده گردی و کافران
با وجود این دلایل باهره که بر کمال قدرت بابعث و نشور در نهایت انکارند و غایت جحود و اصلا از ظلمت کدهٔ
شرک قدم به بیرون نمی نهند تا خود را بهوشیاری بمنزل ایمان رسانند اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز
از خدای شُفَعَآءَ شفیعان که درخواست ایشان کنند نزد خدا قُلْ بگوای محمد بر وجه ملامت و توبیخ مشرکان را
اَوَلَوْ کَانُوْا آیا شفاعت کنند بتان و اگرچه باشند لَا یَمْلِکُوْنَ شَیْئًا هیچ وجه مالک نشوند چیزی را
از شفاعت وَلَا یَعْقِلُوْنَ و ندانند پرستندگان خود را بجهت جمادت و از جمادت شعور و قدرت مسلوب
یعنی چونکه عالم و قادر نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قُلْ بگوای محمد مر ایشان را که
لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیْعًا مر خدا راست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعتست و بی اذن او هیچکس شفاعت
نمیتواند کرد چه شفاعت موقوف بدو شرط است یکی آنکه مشفوع له مختار مشفوع عنه باشد و دیگر آنکه شفیع

ماذون

ماذونٌ له باشد واین هر دو اینجا مفقود اند پس آلهه باطله رتبه شفاعت نداشته باشند پس تقریر مالکیت خود میکند
در شفاعت لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مراد وراست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ
پس بسوی حکم خدا باز گردانیده خواهید شد یعنی در قیامت نیز مالکیت و حاکمیت او را ثابتست و هر گاه او
در دنیا و عقبی مالک علی الاطلاق باشد پس بدون اذن او هیچ کس شفاعت نتواند نمود و بی رضای او شفاعت نتوانند
کرد پس از بدی اعتقاد و شدت عناد ایشان خبر میدهد وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی
وَحْدَهُ در حالت یکتائی بدون ذکر آلهه ایشان مراد کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است یعنی هر گاه این کلمه را از اهل شنوند
اشْمَاَزَّتْ بر مید و منقبض گردد از ان قُلُوْبُ الَّذِيْنَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ ایمان نمی آرند و نمی گروند
بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر که مراد دار عقباست یعنی از خشم و کینه برگردند چنانکه اثر آن در بشرهٔ ایشان پدید
آید و قبض بر پیشانی ایشان ظاهر گردد وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِيْنَ و هر گاه که یاد کرده شوند آنانکه مِنْ دُوْنِهٖ غیر از خدایند
یعنی معبودان باطلهٔ ایشان اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ انگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بر وجهی که اثر
خوشحالی بر بشرهٔ ایشان پیدا شود و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا غمگین میشوند بذکر
اولیای که حضرت رسالت و اهل بیت اطهار او صلوات الله علیهم نیز خشم آلود و غضبناک میشوند و چون
کفار از ذکر ادلهٔ توحید و مواعظ اصلا بآن التفات نمیکردند و در عناد و انکار می افزودند و حضرت رسالت
بجهت کثرت عناد ایشان ازین جهت حق تعالی بعد ازین او را امر کرد بانکه روی نیاز بدرگاه ما آورد و
زبان بدعا گشوده قُلِ اللّٰهُمَّ بگو ای معبود بحق فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها
عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ای دانندهٔ آنچه غایبست علم آن بر جمیع خلقان و آنچه مشاهد است بر ایشان
یعنی ای دانای هر پوشیده و آشکارا اَنْتَ تَحْكُمُ تو بتنهای حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان
خود در عقبی فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ در آنچه هستند که در ان يَخْتَلِفُوْنَ اختلاف میکنند از امر دین و
دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام وصف حال مخالفانست و اعدای حضرت
رسالت و اهل بیت او و وعید ایشان مرویست که ربیع بن خثیم از زهاد زمانه بود در روزی از واقعهٔ
حضرت امام حسین صلوات الله علیه خبر داد و لعنت کرد بر قاتلان او و گفت آه کشتند آنکس را که پیغمبر خدا

اورا بر سر زانو نشانده و دهن خود را بر دهن او نهاد و بعد از آن این آیه را تلاوت کرد که اللّهم فاطر السموات
والارض تا آخر پس بجهت زیادتی مبالغه در تهدید ایشان میفرماید وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و اگر آنکه باشد مر آنان را
که ستم کردند و از جاده حق در گذشتند مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین هست از مالها جَمِیْعًا همه آن وَمِثْلَهٗ
مَعَهٗ و مانند آن با آن یعنی اگر دو چندان آنچه در دنیاست مر ایشان را باشد لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه فدیه
دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بآن مِنْ سُوْٓءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز
رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از جانب خدا از انواع عذاب و اصناف عقاب
مَا لَمْ یَکُوْنُوْا یَحْتَسِبُوْنَ آنچه نبودند که گمان داشته باشند که بایشان رسید با آنکه هویدا گردد از خدا
و ای آنچه مظنه ایشان نبوده باشد که آن سیئاتست بلکه آنها را حسنات پنداشته باشند و حال آنکه
سیئات بوده باشد بجهت آنکه نه بر آن وجه بوده باشد که خدای فرموده از سفیان ثوری روایت کرده اند
که هر گاه که این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریا یعنی وای مر اهل ریا کاران را که اعمال خود را نیکو پنداشته باشند و خدا
بجهت عدم اخلاص خلاف آن بر ایشان ظاهر کرده و محمد بن منکدر در حین موت جزع میکرد پرسیدند که سبب
جزع چیست گفت میترسم که فردا ظاهر شود بر من آنچه که آن را در حساب نمیداشتم پس این آیه بخواند که وَبَدَا لَهُمْ
و آشکارا گردد مر ایشان را در حین عرض صحایف اعمال سَیِّئَاتُ مَا کَسَبُوْا و ای آنچه کرده باشند از انواع
عذاب وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه نماید بدیشان مَا کَانُوْا بِهٖ و ای آنچه بودند که بآن یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا
میکردند از وعید و انذار خاتم انبیا پس در بیان عکس اینحال میفرماید که فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ ضُرٌّ پس هر گاه برسد
کفار را از ذکر خدا که کلمهٔ توحیدست متنفر شوند و از ذکر آلههٔ خود خوشحال گشتند پس چون رسید آن آدمیان را یعنی
هر یک از آن کفار را ضُرٌّ سختی از فقر و فاقه و مرض دَعَانَا خواندند ما را و دفع آن را از ما درخواست کنند یعنی حال خود
منعکس ساخت و بنقیض مطلوب خود میل نمود ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنٰهُ پس چون ما دادیم او را از روی تفضل نه بر وجه
استحقاق نِعْمَةً مِّنَّا بخششی از جانب خود یعنی فقر او را بثروت و مرض او را بصحت بدل کردیم همانطریق جحود و عناد
و انکار پیش گرفته قَالَ گفت اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ جز این نیست که داده شده ام بآن نوع نعمت چیزی دادند مرا از رو
عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی این نعمت بجهت معرفت من بوده کسب و کیاست و کفایت من در تحصیل آن حاصل شده

بالهمت

تا بجهت علم خدای باستحقاق من و با علم من بفضل و استحقاق خود این نعمت مرا دست داد پس رد قول او نموده باین قول که
بَلْ بلکه چنین نیست که میگویند بلکه هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت امتحان و آزمایش است او را ظاهر کرده که او شاکر است یا کافر
یا نیست آن نعمت بمکر عقوبت بجهت سبب آن از منعم حقیقی خود وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ ن
نمیدانند و تمیز نمیکنند بلا را از نعما و بالضد اند که همه صنوف نعمت از جانب حضرت عزت است قَدْ قَالَهَا بدرستی که
که گفته اند مقاله را یعنی کلمه انما اوتیته علی علم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم
او چه قارون بکلمه انما اوتیته علی علم عندی قایل شد و قوم او تصدیق او کردند فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس باز نداشت
از ایشان عذاب مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند و جمع مینمودند از امتعه و اموال بلکه عشر
موجب وبال و سبب نکال ایشان رسید فَأَصَابَهُمْ پس برسید ایشان را سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا جزا و عقوبت
بدیهای که کسب نمودند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و طریق کفر و ناسپاسی پوییدند مِنْ هَؤُلَاءِ ازین
مشرکان که معاصر تو اند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بایشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عقوبت
بدیهای آنچه کرده اند همچنانکه با امم سابقه رسید وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب
بایشان بوجهی که تعذیب ایشان را فوت سازند یا بگریزند و از تحت قدرت ما بدر روند مرویست که بعد از نزول این آیه هفت
سال آنها را بشدت قحط و غلای مبتلا ساخت و صنادید ایشان را در روز بدر بقتل رسانید و بعد از آن هفت
سال دیگر ارزانی و رفاهیت را بایشان کرامت فرمود تا عارف شوند بآنکه قبض و بسط روزی بید قدرت
اوست و قاهریت و غاهریت مطلقه مخصوص باوست ولهذا بعد ازین میفرماید که أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند نظ وفا درثبت
أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ آنکه خدای تعالی گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد نه بجهت رفعت
قدر و استحقاق او بلکه بمحض تفضل و مشیت او سبحانه وَيَقْدِرُ و تنگ میکند روزی را بر هر که میخواهد نه بجهت مذلت
و خواری بلکه بر وجه حکمت و مصلحت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در بسط و قبض ارزاق لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر کمال قدرت و اراده او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که گرویده اند بوحدت او سبحانه و اعتقاد دارند
بآنکه اوست منعم حقیقی نه غیر او آورده اند که جمعی از مشرکان که قتل و زنای بسیار از ایشان صادر شده بود و انواع
ملاهی و مناهی بظهور آمده بحضرت رسالت گفتند که از ما آثام عظیمه و خطای کبیره بفعل آمده و تو دعوی میکنی که هر که

شرک آرد و خون ناحق ریزد خدا او را نیامرزد پس ما اسلام نمی آریم مگر بشرط آنکه خدا نامه سیاه ما را با آب مغفرت
بشوید و جمیع گناهان ما را بعد از اسلام بیامرزد و این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد بدیشان که خدای میفرماید یا عِبادِیَ
ای بندگان الَّذِینَ أَسْرَفُوا آنانکه اسراف کرده اند بارتکاب ذنوب کبیره عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود
یعنی افراط نموده اند و از حد گذرانیده معاصی را لا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا بیامرزد گناهان را تمام از صغیره و کبیره از چه از حد متجاوز
باشد بغیر از شرک که او آمرزیده نشود لقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و باجماع جمیع امت مشرک اگر بعد از
اسلام نیز بمیرد در تحت این آیه داخلست بعد از آن بجهت مبالغه غفران میفرماید إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ
اوست آمرزنده گناهان الرَّحِیمُ مهربان بر بندگان نزد بعضی این آیه در باره وحشی که قاتل حمزه است نازل شده
در حینی که خوف عدم قبول توبه مانع اسلام او میشد چون این آیت آمد اسلام آورد و بعد از آن اصحاب از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که این آیه مخصوصست بوحشی یا همه اهل اسلام درین شریکند فرمود که این آیه عامست
و شامل جمیع مسلمانان و این قول صحیح نیست زیرا که آیه در مکه نازل شد و وحشی بعد از چندین سال که از نزول
این آیه برآمد مسلمان شد لیکن محتملست در وقتی که این آیه بگوشش او رسیده باشد اسلام آورده باشد اما در عمومیت
آن شبهه نیست در بعضی روایت واقع شده که این آیه در شأن عیاش بن ابی ربیعه است و ولید بن ولید و جمعی از
نفر ایشان نازل شد وقتی که بعد از اسلام بجهت تعذیب کفار مر ایشان را مرتد شدند و باز قصد اسلام کردند اما بجهة
خوف عدم قبول توبه اهمال میکردند بعد از نزول این آیه اسلام آوردند و از بلدهٔ شرک طریق مهاجرت اختیار کردند
و این آیه نافی عموم آن نیست چه خصوص مورد نفی عموم آیه نمیکند چنانکه در علم اصول مقرر شده و بدانکه باجماع امت
جمیع گناهان تائب موحد مغفور است و در غیر او متعلق بمشیت او سبحانه اگر خواهد بعدل خود او را عذاب
نماید و اگر نه بفضل خود او را بیامرزد لقوله و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و اینکه بعضی تخصیص آیت باهل توبه میکنند بر
خلاف ظاهر است و مخالف مذهب حق بدانکه امیدواری بمغفرت جمیع ذنوب در این آیه بچند چیز است یکی آنکه فرموده
یا عبادی نگفت ایها العصاة که مشعر بر قهر است دوم اسرفوا گفت نگفت اخطئوا چه اول بر رفق عتابست
دون ثانی سیم آنکه فرمود لا تقنطوا که صریحا دلالت بر نهی قنوط که مستلزم تحریم یأس است از مغفرت و عدم جواز

après quelques uns [illegible]
en faveur de

restreint à
[illegible] conforme
cela n'est pas [illegible]
comprend tous les [illegible]

و نیل

50

نومیدی از رحمت چهارم اکتفا بذکر لا تقنطوا نکرده بلکه مبالغه و تاکید و تفصیل آن نموده بقوله إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا پنجم وضع مظهر نموده در موضع مضمر و فرموده که إِنَّ اللَّهَ نگفت إنه تا اسناد مغفرت بصریح اسم خود کرده باشد
نه بضمیری که راجع باسم او باشد ششم آنکه استیعاب مغفرت نموده بجمیع ذنوب و آنرا مخصوص ساخته به بعضی هفتم
آنکه او موکد ساخته بقول إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ جهت مبالغه و الحاح او دران هشتم آنکه ضمیر هو میان اسم
و خبر آورده که مفید حصر بمغفرت و رحمت است یا قرینه باشد بنهایت تاکید نهم آنکه مغفرت را بر رحمت مقدم داشته
بجهت شدة عنایت او بآن دهم آنکه رحمت را بآن منضم ساخته نه با فی صفات یا اشارت باشد باستیعاب رحمت
و شمول آن بر کافهٔ بریت و ایما بمضمون ان رحمتی سبقت غضبی و تنبیه بوعده رحمت بعد از مغفرت از ثوبان مولای
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و آنچه در وست مرا باشد بعوض این
آیت و از حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه منقولست که فرمود که نیست آیتی که رحمت و مغفرت در و واسع تر باشد
اکثر از آیت یا عبادی تا آخر در خبر است که عبد الله مسعود روزی بمسجد در آمد شنید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل
و اغلال و اصناف عقوبت و نکال میکند بانگ برو زد و فرمود که چرا مردم را از رحمت واسعه حضرت عزت نومید
میگردانی مگر آیت قل یا عبادی الذین اسرفوا نخوانده آورده اند که زید بن اسلم زاهد زمانه بود و عابد یگانه و در عبادت
و طاعات جهدی تمام کردی و سعی بالکلام بجای آوردی اما مردمان را بسیار تخویف نمودی و از رحمت خدای نومید
میگردانید چون وفات کرد گفت خدایا مرا در نزد تو چه منزلت است خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عبادت
که کردم کجا شد فرمود که چون بندگان مرا از رحمت من نا امید گردانیدی امروز من نیز ترا از رحمت خود نا امید
گردانم و ترا بسلاسل کشم معمر از زهیر روایت کرد که روزی یکی از صحابه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد گریان
آنحضرت فرمود که چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده و میگرید و از بسیاری گریه مرا بگریه در آورد حضرت فرمود
که وی را در آورند چون در آمد سلام کرد حضرت بعد از جواب سلام فرمود که ای جوان چرا گریه میکنی گفت از گناه خود
و از خشم خدای خود میترسم رسول فرمود که موحدی یا مشرک گفت موحد فرمود که گریه مکن که خدای ترا بیامرزد
اگر چه مثل هفت آسمان و زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیم تر است رسول فرمود که گناه
عظیم را خدای کریم بیامرزد پس فرمود که ای جوان بگو گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم میدارم زیرا که از عرش

عظیم گناه من عظیمتر است و از کرسی ثقیل تر فرمود که گناه تو عظیم تر است یا خدا گفت خدا فرمود پس گناه عظیم را
خدای عظیم بیامرزد پس فرمود که بگو تا چه گناه کردی که باین مرتبه نومید شده از مغفرت خدای گفت یا رسول الله
من نباش بودم و هفت سالست که گور میشکافتم و کفن مرده را می بردم اتفاقا روزی دختری از انصار وفات
کرد من گور او را بشکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم شهوت نفسانی بر من غالب شد و مرا بران داشت که با او
مواقعه کردم چون ازان عمل فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین اندیشه نکردی که مرا برهنه
کردی و این رسوای بمن آوردی و در میان مردگان مرا پلید کردی پیش خدا و رسول او چه جواب خواهی گفت
چون حضرت رسول این سخن بشنید فرمود که این فاسق را بیرون کنید که از و بدوزخ نزدیکتری نیست جوان از آنجا بیرون
آمد و روی به بیابان نهاد و روز و شب تضرع و زاری میکرد دیگر روز گفت خدایا بحرمت انبیای مرسلین که توبه مرا
قبول کن و از سر گناه من درگذر اگر توبه من قبولست و انابت مقبول رسول خود را باز نمای و از حال من او را خبر ده
و الا آتشی در من انداز تا بسوزم در حال جبرئیل از نزد ملک جلیل آمد و گفت یا رسول حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید
که من توبه آن جوان را قبول کردم و از سر جمیع گناه او درگذشتم او را باز طلب که آتش وعیدی در کانون سینه او افروخته
بآب وعد منطقی ساز و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نه حضرت او را طلبیده مژده غفران و آمرزش بدو
رسانید مرویست از مالک دینار که مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده بود و در مدت عمر خود هرگز
روی با قامت عمل خیری نیاورده و شبی اندیشه و تری نکرده صبحای روزگار از و حذر کردندی و دوری جستندی
ناگاه موکل قضا دست مطالبت بدامن عمرش دراز کرد او چون دریافت که وقت رحلت است نظر در جریده
اعمال خود کرد خطی که رقم رجای داشته باشد ندید و بجویبار عمل خود نگریست شاخی که دست امید دران توان زد
نیافت آهی از میان جان برکشید و گفت یا مَن له الدنیا و الآخرة ارحم علی من لیس له الدنیا و الآخرة یعنی
ای آنکسی که دنیا و آخرت ازان تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت این کلمه بگفت و جان بداد اهل
شرف بوفات او شادی کردند و از مردن او فرحان شدند و او را در مزبله انداختند و خس و خاشاک برو
ریختند و آن موضع را از خاک برساختند شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان درگذشته و در میان
مزبله گذاشته اند برخیز و وی را از آنجا بیرون آر و غسل بده و کفن بکن و نماز بر وی بگزار و در مقبره صلحا و اتقیا دفن کن گفت

خداوندا

خداوندا به بدنامی و بدکاری در میان خلق مشهور بود چه چیز او را بدرگاه کبریای تو آورده که سزای چنین کرامتی
شده آواز آمد که او چون بحالت نزع رسید جرائد اعمال خود را مطالعه کرد همه خط خطا دید مفلس وار بدرگاه
ما بنالید و عاجز وار ببارگاه ما نظر کرد و دست در فضل ما زد ما بر دردمندی او رحمت کردیم و گناهان او را کان لم
یکن انگاشتیم و از عذاب الیم و عقاب عظیم نجاتش دادیم و بنعیم مقیم رسانیدیم کدام درد زده بدرگاه ما نالید
که ما شفا ندادیم و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادکامی در وی نپوشانیدیم و شک نیست که غفران معصیت
و قبول طاعت متفرع است بر محبت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و سایر ائمه معصومین چه بدون ولای اهل
بیت هیچ گناهی مغفور نمیشود و هیچ طاعتی سمت قبول نمی پذیرد چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که علی بن
ابی طالب حجتی علی خلقی و امیری علی علمی ادخل الجنة من احبه و لو عصانی و لا ادخل الجنة من اکرهه و لو اطاعنی یعنی حق تعالی
فرمود که علی بن ابی طالب راه نماینده است که من نصب کننده اویم بر خلقان و او حاکمی است که منصوب است از
جانب من بر خزاین علم من بهشت در آرم هر که او را دوست دارد اگرچه عصیان نموده باشد در حق من و بهشت
نرسانم هر که او را دشمن دارد اگرچه طاعت من کرده باشد و از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام منقولست که حبنا
اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الریح الشدید عن الشجر یعنی دوستی ما که اهل بیتیم همه گناهان را از بندگان
فرو ریزاند چنانکه باد سخت برگ را از درخت فرو ریزد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمود
که شیعه ما را در روز قیامت او را در موقف حساب بدارند حق تعالی وی را بگناهش عارف گرداند چون معترف شود
آن سیئات را بحسنات بدل کنند و آنرا بمردمان بنمایند چون مردمان آنرا ببینند از روی تعجب با خود گویند که آیا این
بنده معصوم بوده که اصلا گناهی از وی صادر نگشته بعد از آن او را ببهشت امر فرمایند اینست قوله تعالی اولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات چون نامه جرم ما بهم پیچیدند ٭ بردند بمیزان عمل سنجیدند ٭ بیش از همه کس گناه ما بود ولیک
ما را بمحبت علی بخشیدند وَأَنِيبُوا و رجوع نمایید از شرک و سایر معصیت و بجد تمام متوجه شوید إِلَى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار
خود بوسیله طاعت و توحید و توبه وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید و انقیاد نمایید مر او را هر چه امر کند بشما مِنْ
قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب الهی ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید
یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن عذاب نصرت دهد وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و پیروی کنید

به نیکوترین آنچه فرستاده شده است بسوی شما مِن رَبِّکُمْ از جانب پروردگار شما یعنی متابعت مامورات
کنید و ترک منهی عنه نمایند و پیروی عزایم و محکمات کنید نه رخص و متشابهات یا تابع ناسخ شوید نه منسوخ و یا پیروی
چیزی کنید که اقرب باشد بنجات مانند تقدیم واجب بر سنت و عفو از انتقام و غیر آن مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَکُمُ
الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب بَغْتَةً ناگهان و بیگمان توقع آن وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ و شما
ندانید وقت نزول آنرا تا بتدارک آن کوشید پس پیروی احسن طاعات کنید اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ بجهت کراهت
و نخواستن آنکه گوید نفسی نزد دیدن عذاب یَا حَسْرَتٰی ای ندامت و پشیمانی من عَلٰی مَا فَرَّطْتُ بر تقصیر کردن
من فِیْ جَنْبِ اللّٰهِ در جانب خدای یعنی در حق او یا در امر یا در طلب قرب و جوار او و از ائمه انام علیهم السلام مرویست
که مراد بجنب الله طریقی است که موصل است برضای او و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه فرمود نحن جنب الله یعنی مائیم آن طریقی که مودیست بجانب خدا که مقام رضاست پس هرکه
دست اعتصام بحبل المتین ما نزند فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا وَاِنْ کُنْتُ و بدرستی
که بودم در دنیا لَمِنَ السَّاخِرِیْنَ هرآینه از افسوس کنندگان و استهزا کنندگان بکتاب خدا و رسول و اهل
بیت او آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود عالم که همه اوقات خود را صرف علوم نمودی ابلیس ملعون نزد
او آمد که چرا نفس خود را صرف تیز ریاضت کرده و از تمتعات دنیا بهره نمیگیری و از مستلزات آن لذت
نمی یابی و چون توبه کنی مکفر گناهانست پس بعد از آنکه از نعیم دنیا محظوظ شده باشی تائب شو تا از نعیم هر دو جهان
لذت یافته باشی او بوسوسه ابلیس از راه رفته قدم در وادی فسق و فجور نهاده مال خود را صرف ملاهی کرد در وقتی
که احوال او بود ملک الموت پیش او آمد و چون او علامت مرگ را مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتا علی ما فرطت
فی جنب الله افسوس که عمر خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را بهیزم عصیان برافروختم و در
اثنای این حسرت و ندامت قبض روح او شد و بعذاب ابدی پیوست و حق تعالی درین آیه پیغمبر خود را
از حسرت و ندامت او اخبار نمود تا هیچ نفسی بغرور وسوسه شیطان فریفته نشود و براندیشد از ان ساعتی که
او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین اَوْ تَقُوْلَ یا گوید لَوْ اَنَّ اللّٰهَ
هَدٰانِیْ اگر خدا راه نمودی مرا بحق لَکُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ هرآینه می بودم از پرهیزکاران و آلوده نمیشدم

نزکی

62

بسم الله الرحمن الرحیم

بشرک و عصیان و هدایتی که او تمنا کند یا آنست که بر وجه الجا باشد و این از حکمت و مصلحت خارجست و یا بر سبیل
الطاف و این بجهت عدم استعداد و اهلیت الطاف از دایرهٔ لطف بیرونست یا طریق وحی و این بجهت
عناد و انکار از آن اعراض کرده باشد پس این قول او بر وجه تحیر و دهشت گوید در امر خود و یا بجهت تعلل و اعتذار
که فایده بدو نرساند حاصل که هر تمنای که کند هیچ ثمره باو عاید نشود خواه آنکه تمنای او قول مذکور باشد اَوْ تَقُولَ یا گوید
حِینَ تَرَی الْعَذَابَ هنگامی که بیند عذاب را لَوْ اَنَّ لِی کَرَّةً اگر آنکه بودی مرا باز گشتنی بدنیا فَاَکُونَ
پس بودمی از آنجا مِنَ الْمُحْسِنِینَ از نیکوکاران و گفته اند که چون عاصی در دنیا نظر در آیات عقل نکرده باشد و از دلایل
قرآنیه اعراض نموده مشغول بباطل دنیویه شده باشد در آن وقت توهم کند که خدا او را راه طاعت ننموده و بظن فاسد
خود گوید لو ان الله هدانی و لهذا حق تعالی رد قول او کرده گوید بَلَی قَدْ جَاءَتْکَ آیَاتِی آری آمد بتو آیتهای کتاب من ت
یعنی بادلهٔ قرآنی ترا راه نمودم فَکَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا بدروغ نسبت دادی وَاسْتَکْبَرْتَ
و تکبر و سرکشی نمودی از قبول آن بر وجه عناد و کفر بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی وَکُنْتَ مِنَ
الْکَافِرِینَ و بودی از ناگرویدگان بعد از آن تکذیب ناگرویدگان و مکذبان نموده میگوید وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ
و در روز رستخیز تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا ببینی آنانرا که دروغ بستند عَلَی اللّٰهِ بر خدای بانبوجه که او را متصف ساختند
باتخاذ ولد و شریک و گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و الله امرنا بها وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ در حالتی که رویهای ایشان
سیاه باشد پیش از آنکه ایشانرا بدوزخ برند یا اهل کقوله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم اَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ آیا نیست عنر
در دوزخ مَثْوًی لِلْمُتَکَبِّرِینَ جای آرامگاه گردن کشانرا که بجهت تکبر اطاعت خدا و رسول نکردند عیاشی باسناد
خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که خیثمه گفت من از آن حضرت شنیدم که فرمود هر که حدیثی را
بما نسبت دهد اگر در آن صادق است پس مصدق خدا و رسول است و اگر کاذبست پس افترا کرده بر خدا
و رسول خدا زیرا که ما حدیثی را که بیان میکنیم قال الله تعالی و قال رسول الله پس این آیه تلاوت فرمود که یوم القیمة
تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و سوره کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که مراد از این
آیه هر امامیست که نسبت امامت بخود دهد و حال آنکه خدا او را منصب امامت نداده باشد من گفتم اگرچه از نسل
علوی باشد فرمود بلی اگرچه علوی یا فاطمی باشد و بعد از ذکر حال مشرکان بیان حال متقیان میفرماید وَیُنَجِّی اللّٰهُ و نجات

دهد خدا از عذاب جحیم الَّذِینَ اتَّقَوْا آنان را که پرهیز کردند از شرک و معاصی بِمَفَازَتِهِمْ بسبب ایمان و طاعت
که اسباب فوز و رستگاری اند و حفص بمفازاتهم خوانده یعنی بعمل صالح که سبب فلاح و نجات است از آتش دوزخ لَا یَمَسُّهُمُ
السُّوءُ نرسد بایشان بدی و سختی وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از دنیا فوت نعمت و لذت و بعد از
ذکر وعد و وعید ذکر قدرت خود میفرماید اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزهای که موجود است وَكِيلٌ نگهبان است قایم بحفظ آن و متصرف در آن و چون او مبدع
جمیع ممکنات است و اقتدار و تمکین و تیسیر اسباب پس او را مدخل در افعال عباد باشد ازین جهت قادر بر جمیع
چیزها باشد لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی او مالک
جمیع امور علویات و سفلیات و غیر او را در آن تصرف نیست همچنانکه کسی کلید خزاین در دست او باشد
و غیری را در آن دخل نبود از ابن عباس مرویست که مفاتیح زمین ارزاق و رحمت پس ابواب ارزاق هر که خواهد
بگشاید و هر که مصلحت نبیند ببندد و گویند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف
اوست و هر گاه خواهد که باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات برویاند حارث همدانی روایت کند که من از
حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه شنیدم که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله پرسیدم که مقالید
آسمان و زمین چیست فرمود که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء
قدیر یعنی این کلمات با برکات که متضمن توحید و تمجید و تحمید و تکبیر است مفاتیح خیرات و برکات آسمان و زمین اند
هر که این کلمات را در بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید اول او را از شر ابلیس و لشکر او نگاه دارد
دوم قنطاری خرد بدو دهد که از کوه احد بزرگتر باشد سیم او را بدرجه نیکوکاران رساند چهارم حور العین را جفت
گرداند پنجم دوازده هزار فرشته را بفرماید که این کلمات را از و شنیده بر ورقی بنویسند تا روز قیامت برای او
گواهی دهند ششم ثواب خواندن توریة و انجیل و زبور و قرآن بدو دهند و چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده
باشد و اگر در آن ماه بمیرد از جمله شهدا باشد پس در بیان حال کفار میفرماید وَالَّذِینَ كَفَرُوا و آنانکه کفر ورزیدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدای یعنی بدلایل قدرت او سبحانه در امر آسمان و زمین و با بکلمات کلمه توحید و تمجید

اولئك

اولٰئک هم الخاسرون آنگروه ایشانند زیانکاران چه نعمت جنان را بعقوبت نیران فروخته اند و سعادت
سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده و بعد از ذکر آیات وحدت و ادلهٔ قدرت بیان مواعید امر میفرماید قل
بگوای محمد باهل شرک که ترا بدین خود دعوت میکنند افغیر الله آیا پس از غیر خدای بحق تامرونی اعبد
میفرمایید مرا که پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضحه دلالت کند بر وحدت و قدرت او سبحانه ایها الجاهلون
ای نادانان بعواقب امور خود و بعجز معبودان خود در رسانیدن نفع و ضرر و دیدن و شنیدن پس از کفار اعراض
نموده بپیغمبر خود خطاب میکند ولقد اوحی الیک و بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو والی الذین
من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران دیگر یعنی وحی من متوجه شده بهر فردی از افراد شما که پیغمبرانید
با آنکه سوگند بعزت و جلال من لئن اشرکت هر آینه اگر شرک آوری بر سبیل فرض اگرچه محالست لیحبطن
عملک هر آینه باطل باشد کردار تو ولتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران درین کلام تنبیه
بندگان میکند که هر که شریک سازد و غیر خدا را در عبادت پس عبادت او نه بر وجهی خواهد بود که بآن مستحق ثواب شود
چه مرتبست بر خلوص عمل نه بر عملی که منسوب بغیر باشد حاصل معنی آنست که اگر شرک آوری ای بنده فنا حاین بوت
هیچکدام از اعمال تو بدرجهٔ قبول نرسد و ثوابی بران مرتب نشود تابع اهل شرک مشو و باغوای ایشان از راه مرو
بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن وکن من الشاکرین و باش از جملهٔ سپاس داران بر نعمت توحید
و اخلاص عبادت وما قدروا الله و تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند خدا را در نفسهای خود حق قدره سزای
عظمت و بزرگواری او زیراکه روی بعبادت غیر او آورده اند و اعتقاد شرکت در حق او یا وصف نکردند او را
آنچه حق وصف او باشد بجهت آنکه ایجاد او را حمل بر عبث کردند در اعادهٔ اجسام اسناد عجز باو نمودند آورده اند
که جبرئیل امین نزد سید المرسلین آمد و گفت یا ابا القاسم چگونه کفار اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم او را فرو گذاشت
میکنند و حال آنکه در روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهند و این هفت زمین را بر اصبعی و کوهها را بر
اصبعی دیگر و سایر خلق را بر دیگری و همه را بحرکت در آورد و گوید انا الملک منم پادشاهی که غالب مطلقم بر همه
اشیا آنحضرت ازین کلام تعجب نموده تبسم فرمود جبرئیل این آیه را برو خواند که والارض جمیعا و زمین
همان قبضته یوم القیمة در قبضهٔ اقتدار اوست در روز رستخیز والسموات مطویات بیمینه

وآسمانها همه در پیچیده شده بدست قدرت او عبدالله عمر نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی روز قیامت
آسمانها را درهم پیچیده و بدست گرفته گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون و شبهه نیست که مراد از امساک سموات
وارض باصابع و تحریکان نه بمعنی حقیقت است بلکه بر سبیل تخیل است همچنانکه یمین و قبضه که بر سبیل تمثیل است مقصود
ازان اظهار قدرت باهره اوست سبحانه و تنبیه بر آنکه افعال عظام که افهام دران حیرانند و اوهام بر رسیدن آن سرگردان
است نسبت بقدرت کامله سبحانی در غایت سهولت است و کمال آسانی پس خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود
عظم و سختی آن نسبت بقدرت او مانند چیزیست که قابض بکف خود قبض آن کند و همه آسمانها نسبت با قتدار او مثل
آنچیزیست که شخصی آنرا بدست خود گرفته درهم پیچد و هرگاه قدرت او مشابه باشد سُبْحَانَهُ منزه و پاکست ذات
او سبحانه وَتَعَالَىٰ و باینده است قدر او عَمَّا يُشْرِكُونَ ازانچه شرک می آورند باو و آنرا شریک وی میسازند و بعد از
اظهار کمال قدرت خود نسبت بجمیع مقدورات که از جملهٔ آن بعث و نشور است خبر میدهد از ایقاع قیامت وَنُفِخَ فِي
الصُّورِ و دمیده شود در صور که آن شاخی است که اسرافیل آنرا در وقت قیام قیامت در دمد و حکمت درین
آنست که تا عقلا در دار تکلیف خود را باین علامت بشناسند و مستعد رفتن شوند همچنانکه بوق رحیل که علامت رفتن
کاروانست و مراد باین نفخهٔ اولی است که آنرا نفخهٔ صعق نیز گویند زیرا که چون دمیده شود فَصَعِقَ پس بیهوش
شوند یعنی بمیرند از شدت صیحه که ازان صور بیرون آید مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَن فِي
الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه را که خدا خواهد که جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل انس مالک روایت کند که رسول فرمود که در وقتی که همین چهار کس بمانند حق سبحانه خطاب کند که از
مخلوقات که مانده است عزرائیل گوید بار خدایا تو عالمی که ما چهار کس مانده ایم گوید جان اسرافیل و میکائیل را نزع کن
پس از نزع روح ایشان گوید حُت یا ملک الموت عزرائیل بمیرد بعد ازان همین جبرئیل بماند حق تعالی باوی گوید که
که باقی مانده گوید ایتها الباقی بقاءه وجهک الدائم الباقی وعبد المیت الفانی پس حق تعالی گوید ای جبرئیل از مرگ چاره
نیست جبرئیل سجده کند و پر برهم زند و گوید سبحان ربی و تعالیت یا ذالجلال والاکرام آنکه جان بجان آفرین
تسلیم کند و جز ذات واجب الوجود نماند ابوهریره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرد که الا من شاء
شهیدانند که روز قیامت تیغها در گردن افکنده در پیرامون عرش استاده باشند و بروایت ضحاک رضوان باشد

دخور بهن

و حور عین و خزنهٔ دوزخ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور أُخْرَىٰ نفخهٔ دیگر و این را نفخهٔ بعث
گویند بعد از این نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان قِيَامٌ بپای ایستادگان باشند و از قبور خود
بر خواستگان يَنظُرُونَ نگرند از اطراف و جوانب مانند متحیران یا انتظار کشند که چه با ایشان کنند و بچه مامور شوند
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن گردد زمین عرصهٔ محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن مراد عدالت و حکم
صواب و تسمیهٔ آن بنور جهت ظهور حقوق است و رفع ظلمت بسبب آن و گویند مراد بنور نور علم است یا نوریست
که خدای تعالی بیافریند و بسبب آن زمین عرصات بی آفتاب و ماه روشن شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ
و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در زمین محشر وَجِيءَ
بِالنَّبِيِّينَ و بیاورند پیغمبران را بجهت دعوی ابلاغ امتان یا الزام حجت بر ایشان وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را
بواسطهٔ صحت دعوی پیغمبران و تکذیب امتان مراد فرشتگانند که بر آدمیان موکلند و نیک و بد ایشان را می
نویسند یا عدول المؤمنین و یا شهیدان که بجهت شرافت و مزیت مرتبه آنها را رفیق انبیا کردانند وَقُضِيَ
بَيْنَهُم و حکم کرده شود میان بندگان بِالْحَقِّ بعدل و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقص
ثواب و زیادتی عقاب بلکه مثوبت اضعاف طاعت باشد و عقوبت بمقدار معصیت وَوُفِّيَتْ و تمام
داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است از طاعت و معصیت وَهُوَ أَعْلَمُ عشر
و خدای داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه کرده اند بندگان از نیک و بد پس هیچ چیز از افعال ایشان
از و فوت نخواهد شد و هر یک را مناسب کردار خود جزا خواهد داد بدین تفصیل که وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و رانده شوند بعنف و مذلت آنانکه نگرویدند بخدا و رسول إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه یعنی فوجی
بعد از فوجی و جوقی در عقب جوقی مراد آنست که هر طایفه با پیشوای خود حشر کرده شوند و براه دوزخ کشند
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا گشوده شوند درهای آن برای دخول ایشان
در آن وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ یعنی مالک و تابعان او از روی توبیخ با ایشان
گویند بعد از آنکه رسیده باشند بدرهای دوزخ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ پیغمبران از جنس شما
بفرموده حق يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ که میخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما را یعنی ادله که شما را

بموقف رسانند با آیتهای کتب او وَيُنذِرُونَكُمْ وبیم کنند و بترسانند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از رسیدن بدین
این روز که روز دخول شماست بدوزخ قَالُوا گویند ناگرویدگان مر ایشان را بَلَىٰ آری آمدند بما پیغمبران و مارا ازین
روز ترسانیدند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدا بوقوع عذاب و فرا بو رود عقاب
عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان یعنی چونکه ما با وجود آیات و دلالات بر وحدت الٰهی از طریق شرک بر نگشتیم
پس بجهت این مستوجب کلمه عذاب شدیم و چون خزنه از ایشان این جواب بشنوند قِيلَ گفته شود یعنی گویند
مر ایشان را ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ در آیند بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشید در ان فَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان را و معاندان را دوزخ و چون مقصود اصلی درین مقام وعید
منکرانست ازین جهت وعده مؤمنان را از ان فرو گذاشته میگوید وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ و برانند بلطف
و ملایمت آنان را که پرهیز کردند از عذاب یعنی ملائکه شتاب زدگی نمایند برفتن ایشان إِلَى الْجَنَّةِ
بسوی بهشت زُمَرًا فوج فوج بر تفاوت مراتب ایشان در شرافت و علو طبقه و گویند مراد راندن مراکب اهل
تقوی است یعنی ملائکه متقیان را سواره به بهشت روانه کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند به بهشت بسعادت ابدی
و دولت سرمدی فایز گردد وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشوده شده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان بآن
تا انتظار گشودن نکشند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت که بهشت را هشت در است یکی از انرا
باب الصایم گویند و داخل نشوند در ان مگر روزه داران تشنه جگر چون متقیان بدر بهشت رسند موکلان بهشت
باستقبال ایشان بیرون آیند وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا و گویند مر ایشان را خازنان یعنی رضوان و اتباع او
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت از جانب خدا بر شما باد طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا
از معاصی و مآثم لاجرم باین مرتبه بلند و درجه ارجمند رسیدید یا آنکه پاکیزه شدید بمغفرت قبل از دخول جنت
و از ابن عباس منقولست که طبتم بآن معنی است که پاکیزه است شما را ازین مقام مسرت و فرجام از حضرت
امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه منقول است که چون بهشتیان آنجا رسند بر در بهشت درختی بینند که از زیر
آن دو چشمه بیرون آید ایشان را گویند که بدین چشمه غسل کنید چون غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف
شود و هرگز مویهای ایشان ژولیده نشود و اعضا چرکین نشود و از دیگر چشمه ایشان را آب دهند باطن ایشان از

نجس

جمیع حقد و حسد و غش و غل پاک گردد و بعد از آن هیچ حدثی از ایشان صادر نشود و لون ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب
تغیر باشد از ایشان بظهور نرسد بجهت این ملائکه با ایشان گویند که طبتم یعنی ظاهر و باطن شما پاک شد فَادْخُلُوهَا
پس در آیید در بهشت خَالِدِينَ جاویدماندگان آورده اند که چون متقیان به بهشت درآیند ملائکه بگرد ایشان
درآیند چنانکه خویشان متعلق کسی از سفر رسیده باشد آنگاه یکی از غلمان برود و زنان او را که حور العین باشند
خبر دهد ایشان را که باستقبال تا بدر سرای بیرون آیند و بروی سلام کنند و چون در سراهای ایشان داخل شوند تختها
بینند از مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها نهاده برای آسایش و دیوارها خشتی
از زر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زبرجد سبز چون آنجا رسند بران تختها نشینند و تکیه زنند
و چون چشم ایشان برین زیب و زینت افتد گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و فرشتگان
با ایشان گویند که تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملائکه کنند وَقَالُوا و گویند الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي همه ستایش مر خدا راست آن خدای که صَدَقَنَا راست کرد با ما وَعْدَهُ وعدهٔ خود را از ثواب
و حسن مآب که بر زبانهای پیغمبران بما گفته بود وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و بمیراث داد بما زمین بهشت را تا بر وجه اقتدار
نَتَبَوَّأُ جای بگیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر جا که میخواهیم اشارتست بکثرت قصور و
منازل پر سرور و در حدیث آمده که کمترین ملک بنده در بهشت هشت مقابل دنیا باشد و در خبر است
که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد که در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مؤمن و خواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام
نیاورد بندهٔ مؤمن منزل او را بمیراث بردارد پس معنی آیه اینست که حق تعالی بمیراث دهد منزل کافر را به بندهٔ مؤمن
فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس نیکوست مزد کارکنندگان و پاداش نیکوکاران وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ
و ببینی ای محمد فرشتگان را وقتی که در مقعد صدق برتبهٔ قرب رسیده باشی و بهر طرف نگری ملائکه را بینی حا فین
در حینی که فرو گرفتگان باشند مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ از گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجانب عرش
و بر سبیل لذت نه بر طریق تکلیف عبادت يُسَبِّحُونَ تنزیه خدا کنند و پاکیزگی او را یاد کنند تنزیهی مقترن
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ناروا کنند از ذات خدای
و وجه اظهار صفات ثبوتیه او نمایند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود

بِالْحَقِّ براستی یعنی هرکس بمقامی و منزلی که فراخور او باشد از بهشت و دوزخ فرود آورده یا حکم کند میان ملائکه
باقامت ایشان در مقامی که برحسب تفاضل ایشان باشد وَقِيلَ و گفته شود یعنی مؤمنان گویند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ سپاس مر خدایراست که آفریدگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک
از ما بمنزلی که فراخور اعمال ماست با فرشتگان گویند شکر و سپاس مر خدایراست که بروفق فضیلت از برای ما مقامی و
مرتبه تعیین فرموده سورة الغافر ثمانون وخمس آیات ——— از جمله اخباری که عموم دلالت
میکند بر فضل حوامیم روایت انس مالکست از حضرت رسالت که حوامیم زیور قرآنست و بروایت دیگر هر چیز را میوه
ایست و میوه قرآن حوامیم است چه این سورها روضهای زیبا و معمور اند که متصلند بیکدیگر هر که در مرغزار بهشت خواهد
که چرا کند باید که همیشه حوامیم را بخواند و ابن سلمی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نقل نموده که حوامیم ریحان قرآنست
پس در تلاوت آن شکر نمایید و در حفظ آن بتحقیق که چون بنده مؤمن بقرائت حوامیم را قرائت نماید از دهن او بوی مشک
اذفر و عنبر اشهب بیرون آید و از حضرت رسالت نقل است که هر که خواهد در ریاض بهشت بچرد باید که حوامیم را
در نماز شب بخواند ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که هر که حوامیم را قرائت کند
حق تعالی بر و رحمت کند و همه همسایها و اصدقا و معارف و خویشان او را از برکت تلاوت حوامیم مستغرق رحمت
خود گرداند و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار نمایند و از ابن عباس مرویست که حوامیم هفت اند
و ابواب دوزخ هفت که آن جهنم و سقر و سعیر و لظی و حطمه و هاویه و جحیم است هر که این سورها را بخواند هر سوره
از آن بصورتی برآمده بر دری از درهای دوزخ بایستد و نگذارند که او را بدوزخ برند و نیز از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مرویست که هر چیز را لبی و خلاصه هست لب این قرآن حوامیم است و بعضی از تابعین حوامیم را عرایس
القرآن میگفته اند اما خصوصًا ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هر بنده مؤمن که سورة
المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد و مؤمنی الا که بر و صلواة فرستند و از برای او استغفار کنند و ابو
الصباح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کند که هر که سورة المؤمن در هر سه روز یکبار بخواند حق تعالی جمیع گناهان ما تقدم او را
نامغفور ابیامرزد و تقوی را لازم او گرداند یعنی جنت را با و کرامت کند و از جمله فضایل این سوره آنست که در و آیات متنوع نیست
و بدانکه حق تعالی اختتام سورهٔ زمر کرده بذکر ملائکه و جنت و نار و افتتاح اینسوره نیز تمثیل او نموده میفرماید که

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم

حم علما را درین کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که حم
اسمی است از اسمای الهی و مفتاح خزاین او و ابن عباس گفته که حم بزرگترین نام خدای تعالی است و از عطای خراسانی نقل است
که حم مفاتیح اسمائیست که در اوایل آن حا و میم باشد چون حلیم و حمید و حامد و حی و حق و حکیم و حاکم و حفیظ و حافظ و حنان
و ملک و مالک و مجید و ماجد و مبدی و معید و مهیمن و منان مؤید اینست و انس روایت کرده که روزی اعرابی از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که حم چه چیز است که در لغت ما نیست فرمود که مبادی اسمای مفاتیح سورهاست
و کلبی گفته که معنی حم اینست که حُمَّ و قضی ما هو کاین یعنی مقدر و منقضی گشته آنچه بوده است و خواهد بود و قرطبی برانست
که حم قسم است بحلم و ملک حق تعالی و درین تقدیر است که اقسم بحلمی و ملکی لا اعذب من عاذ بی و قال
لا اله الا الله مخلصا من قلبه یعنی سوگند میخورم بحرمت بردباری و بعز و جلال پادشاهی خود که عذاب نکنم آنکس را
که پناه بمن آورد و بخلوص اعتقاد بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر گردد و گویند حا اشارتست بحکم حق که خطا منع در بر و کشیده
نشود و میم ایماست بملکت که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن نرسد و یا حا اشارتست بحکمت و میم بمنت
یعنی حق تعالی را بر مؤمنان منت است به تنزیل حکمت و گفته اند که چون حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و اسم محمد
پس اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد یعنی حق تعالی
قسم یاد کرده بسر حرفین در اسمین بر حقیت نزول قرآن بر ثقلین و ثعلبی آورده که حروف تهجی در لغت قد وه برای
تنبیه است مانند الا که موضوعست از برای آن پس حا و میم برای تنبیه است و اعلام باشد سامع را از خواب غفلت
برانگیزاند و استماع کلام عظیم و ملک قدیم کند و باقی وجوه حامیم در منهج الصادقین مذکور است تنزیل الکتاب
فرو فرستادن قرآن من الله از جانب خدا اینست که مستحق عبودیت است العزیز غالب در پادشاهی خود
العلیم دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم غافر الذنب آمرزنده گناه کسی که بخلوص عقیدت و پاکیزگی طویت کلمتین
شهادتین قایل شود و بر وجه مامور بعبودیت و طاعت او قیام نماید و چون ذنب اسم جنس است پس معنی آنست
که او سبحانه از روی تفضل آمرزنده جمیع ذنوب ماضیه و مستقبله اهل ایمانست و قابل التوب و پذیرنده
توبه از عصیان مؤمنان شدید العقاب سخت عقوبت هر کسی که ابا کند از ایمان که مجتنب نشود از عصیان

وطغیان و ذکر این صفت بعد از مغفرت جهت آنست که تا بنده بجهت اعتماد بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم
میان خوف و رجا باشد ذِی الطَّوْلِ خداوند نعمت واسعه ممتده بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس
منقولست که او سبحانه غافر الذنب است هر کسی را که گفت لا اله الا الله شدید العقاب است هر کسی را که نگفت لا اله الا الله
ذی الطول است یعنی غنی و بی نیاز است از کسی که نگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق عبادت باشد
الا او که موصوفست باین صفات إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه پس مطیع را بدرجات ثواب رساند
و عاصی را بعقبهٔ عقاب کشد و چون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب خدای که متصف باین صفاتست پس
واجب الاتباع والانقیاد خواهد بود مَا يُجَادِلُ جدال و خصومت نکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای که
قرآنست إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه نگرویدند بخدا و انکار نعمت او کردند و مراد ازین مجادله باطله است که
آن دفع حجج قرآنیه است و او خاص براهین آن و اطفاء نور آن از روی عناد و جحود و لجاج کقوله تعالی وَجَادَلُوا
بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ و اگر نه جدالی که از برای حل عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و قطع تشبث اهل
زیغ بآن و حل مشکلات آن از اعظم طاعاتست و چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق ایشان در نعم
الهی بر کفر و انکار مصر بودند از جهت در صدد تهدید ایشان در آمده میفرماید که فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید فریب
ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ گردیدن کاروان فِي الْبِلَادِ در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه
و مکاسب رایجه یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشان را فرو گذاشت
خواهم کرد چه امهال موجب اهمال عقوبت ایشان نیست بلکه باعث ازدیاد آنست بعد از آنکه بکثرت نعم دنیویه
مغرور گشته بامتعهٔ فانیه مغرور شده باشند بچنگال عقوبت من گرفتار خواهند گشت و وبال تکذیب و نکال و جدال
بر ایشان خواهد رسید همچنانکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح نوح را
وَالْأَحْزَابُ و گروهی چند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون گروه عاد و ثمود و غیر
آن وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند گروهی از ایشان بِرَسُولِهِمْ به پیغمبری که فرستاده شده بود با ایشان
لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و ایذا رسانند و او را مقتول سازند وَجَادَلُوا و مجادله و مخاصمت کردند با رسولان من
بِالْبَاطِلِ سخن باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ تا زایل

کردانند

وقف

گردانند و ناچیز سازند بآن سخن بیهوده سخن حق را که واجب الاتباع بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشانرا و هر گروهی را از
ایشان بنوعی معاقب ساختم فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من ایشانرا وَكَذَٰلِكَ
و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه انبیا حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَةُ رَبِّكَ حکم پروردگار
تو بعقاب و عذاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شدند از قوم تو و تکذیب تو کردند أَنَّهُمْ أَصْحَابُ
النَّارِ آنکه ایشان یاران دوزخند و ملازمان آتش یعنی همه اهل کفر از امم سابقه و لاحقه از اصحاب دوزخند
و از کذب و جدال و ترک اطاعت ایشان گرد نقصی بر دامن کبریای او نمی نشیند چه طایع و عابد و مسبح و
حامد او سبحانه از حد و حصر متجاوزند و از الجمله الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را برای امر و
امتثال او سبحانه وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که همیشه بطواف آن مشغولند يُسَبِّحُونَ
تنزیه میکنند و به پاکیزگی اقدام مینمایند تنزیهی که پیوسته است بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود وَيُؤْ
مِنُونَ بِهِ و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او یعنی حاملان عرش و کروبیان که اخص
خواص ملائکه اند بذکری که جامع صفات جلال و اکرام او سبحانه باشد رطب اللسانند و مصدق وحدانیت
حضرت سبحان پس از جدال و ترک عبادت مشرکان که اخس مخلوقاتند چه زیان و در بعضی از تفاسیر از شهر بن حوشب
نقل کرده اند که حمله عرش هشت اند چهار میگویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ
عِلْمِكَ و چهار دیگر میگویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ و در کشاف
آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند میسره از
پیغمبر روایت کند که پایهای حمله عرش در طبقه آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته و دستهای
ایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته و دایم در خشوع و خضوع‌اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته و اصلا
چشم را بالا نمیکنند و نیز از آن حضرت منقول است که تفکر مکنید در عظمت پروردگار لیکن تفکر کنید در آنچه آفریده
از اصناف ملائکه پس بتحقیق که اسرافیل یکی از فرشتگانست گوشه از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو
قدم او در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از هفتم آسمان بیرون رفته و بجهت عظمت و جلال حق سبحانه و تعالی بر جهی
خود را چنین میبازد و فروتنی مینماید که گویا جثه او کمتر از مرغی میگردد که کوچکتر از گنجشک است و این حمله عرش از اهل عفت

آسمان خاشع‌تر اند و اهل آسمان هفتم از اهل آسمان ششم خایف‌تر و ششم از پنجم ترس‌کارترند و بر همین قیاس
تا بآسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملائکه و عرش الهی هفتاد هزار حجاب است و جمیع فرشتگان در پس این
حجابها به تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید مشغول‌اند و نیز از وهب منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هزار صف ملائکه اند
که مشغول‌اند بعبادت باین طریق که دستهای خود بر گردنهای خود و برفع صوت تهلیل او سبحانه میکنند و در میان طبقات
آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشان را بجز خدا نداند و همه به تسبیح و تهلیل و تحمید او سبحانه مشغول‌اند و در نهج البلاغه
مذکورست که بعضی از ملائکه همیشه ساجدانند که رکوع نمی‌کنند و این مرتبه مقربان احدیتست و بعضی دیگر راکع‌اند که از قیام
و انتصاب بهره ندارند و این صفت حمله عرش است و برخی دیگر صف زده‌اند که از صفوف خود زایل نمیشوند و این
رتبه حافین من حول العرش است و بعضی دیگر تسبیح کنندگانند و از آن ملال نمیگیرند و ایشان صد هزار صف ملائکه اند
که در پس حافین من حول العرش ایستاده اند و دستهای راست بر چپ نهاده اند و دستهای چپ بر راست و هر یکی
بلغتی به تسبیح او سبحانه اشتغال دارند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت نسیان مانع عبادت ایشان
نمیشود زیرا که اینها از لوازم حق اجسام حیوانیه است و ملائکه از آن مبرا اند و در روایت آمده که حق تعالی عرش را از یک
جوهر سبز خلق نموده و ما بین هر قایمه عرش تا قایمه دیگر چندان است که مرغ سریع السیر به بیست هزار سال
و بروایت دیگر به هشتصد هزار سال قطع نتواند کرد و این روایت اخیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است
و در خبر آمده که حق تعالی عرش را پیدا فرمود خطاب بجمیع ملائکه کرد که او را بردارند ایشان از حمل آن عاجز آمدند (ترسیدند) پس
بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل امر فرمود که عرش را بردارید و بر دوش حاملان عرش نهید جبرئیل
گوشه بر گرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر برگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر و گفت لا اله
الا الله و عزرائیل طرف دیگر را و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بر دوش حمله نهادند چون گرانی عرش
بدوش حمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس هر بنده
مؤمن که یکبار این کلمات بگوید ثواب حمله عرش و جمله ملائکه در نامه او بنویسند و اشغال دنیا و عقبی بر وی سهل
گردد و مستغرق رحمت الهی گردد و جابر بن عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله آن با شما بگویم بدانید که خدای

تعالی عرش را از جوهری سبز خلق نموده و او را هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار سر است و بر هر سری
هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار دهان و در هر دهانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار زبان
و از هر زبان هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب آنرا بامتان من میدهند
و عظمت آن بمرتبه ایست که خرقایل که فرشته ایست که او را هشتاد هزار پر است و از هر پری تا پری دیگر
او هشتاد هزار ساله راه است بخاطر او رسید که طول عرش را بداند استعانت طلبید از خدای تا پرهای او را
مضاعف گرداند حق تعالی صد و شصت هزار پر دیگر بوی داد و هشتاد هزار سال به پرید آخر از پریدن سست
شد و باز توفیق طلبید هشتاد هزار سال دیگر به پرید بار دیگر از پریدن سست شد باز از خدا مدد طلبید از جانب
عزت باو خطاب رسید که ای خرقائیل تا انقراض عالم اگر پرواز کنی از یکقایمه عرش من نپریده باشی آن فرشته گفت
سبحان الله ربی الاعلی و بحمده و حق تعالی ایشان را امر کرد که این تسبیح را در سجود بگویند تا ثواب خرقائیل ایشان را
باشد و عظمت حاملان عرش بر وجهی است که از دوش تا گوش ایشان هفتاد هزار ساله راه است از حضرت
امام جعفر صلوات الله علیه منقولست که هیچ چیز از عرش خایف تر و خاشع تر نیست و از جمله کلمات او نیست
که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله آورده اند که چون حق تعالی عرش را
بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه و تعالی ماری را بیافرید تا عرش را بگرد
دم خویش درآورد و هنوز از عرش چهار دانگ او زیاده آمد و عرش هفتاد هزار بال دارد و او هفتاد
هزار روی دارد و در هر روی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح
خدا میکند و ثواب آنرا بشیعیان آل محمد میدهند و حاملان عرش بعد از تمجید پروردگار خود حسن عاقبت
مؤمنان را از او سبحانه استدعا میکنند وَيَسْتَغْفِرُونَ و طلب آمرزش میکنند از و لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان
آورده اند و استغفار ایشان بدین طریقست که از روی نیاز میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ
فرا رسیده بهمه چیزی رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا
پس بیامرز آنانی را که میدانی که توبه کرده اند و از شرک و معاصی دور شده اند وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ و پیروی کرده اند
راه ترا که طریق ایمانست وَقِهِمْ و نگاه دار ایشان را عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش سوزان بدانکه استغفار فرشتگان

برای تابعانست تا که ایشان موعودند بغفران که زیادتی ثوابست ومزیت درجه ایشان رَبَّنَا ای پروردکار ما
لطف کن بر تابعان وَأَدْخِلْهُمْ ودر آر ایشانرا جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای باقامت که بهشت
وایمست الَّتِي آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشانرا بر زبانهای پیغمبران وَمَنْ صَلَحَ
ونیز درار با ایشان در بهشت کسی را که عمل شایسته کرده باشند مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ
وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ایشان تا تابعان بدیدار ایشان مستانس شوند وسبب زیادتی مسرت ایشان
إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْعَزِيزُ تویی غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نمیشوی الْحَكِيمُ دانا که هرچه کنی بر وفق حکمت
ومصلحت باشد واز جمله آن وفای بوعده است پس تابع بر وعده خود ایشانرا در بهشت درآور وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ
ونگهدار ایشانرا از عقوبات که جزای بدیهاست ویا اگر نگهدار وصلحای اهل ایمانرا از خطیئات وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ
وهر کرا که نگهداری از عقوبات يَوْمَئِذٍ در روز جزا فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی [illegible] روضه جنت رسانیدی
یا هر کرا بازداری از معاصی در دنیا پس رحم کردی برو در روز جزا واز عذاب رها نیدی وَذَلِكَ وآن بازداشتن
تو از عقوبت ومعصیت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست که فیروزی بزرگ وظفری بزرگوار چه آن موجب سعادت
جاوید ابدیست ونعمت نامتناهی بعد ازان حال شرک وجدال را در روز جزا بیان میکند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
که آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا وتصدیق ننمودند بنبوت خاتم الانبیا يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ
درآیند وبانفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب وملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم
ملائکه ایشانرا ندا کنند لَمَقْتُ اللَّهِ هرآینه دشمنی خدا مر شما را أَكْبَرُ بزرگترست مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ
ونفسهای خود را درین روز که خدای شما را دشمن است إِذْ تُدْعَوْنَ وقتی که خوانده میشدید إِلَى الْإِيمَانِ بسوی
گرویدن بخدا فَتَكْفُرُونَ پس شما نگروید بدان قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی عشر
ما را دو نوبت اولی نزد انقضای آجال ونوبت ثانیه در قبر بعد از زنده برای سوال وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ وزنده
گردانیدی ما را دو بار اول در قبور دویم بار در وقت بعث ونشور وبروایت ابن عباس اماتت اول در اصلاب
آباست وقتی که نطفه بودیدو اماتت دویم در دنیا واحیای اول در دنیا برای تکلیف واحیای دویم در قیامت
برای ثواب وعقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی وبعد از احیا بمیرانیدی ودر بیان آورده اند که امات

اولی در وقتی بود که ذریت آدم را از ظهر او بیرون آوردند و میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید و اماتت ثانیه در دنیا و احیای
اول در وقتی که در رحم نطفه بودند و احیای دویم در بعث و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران و مختار بلخی اصح اقوال
است زیرا که آن منقولست از اهل البیت علیهم السلام پس آیه دالست بر سوال قبر و اخباری که از موافق و مخالف
منقولست مؤید این قول است حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بآنچه در دنیا منکران بوده باشند
از سوال قبور و بعث و نشور و سوال و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان خود که از الجمله
تکذیب بعث و نشور و سوال قبر بود فَهَلْ اِلٰی خُرُوجٍ پس بسوی بیرون آمدن از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی
هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب پس هیچ طریقه هست که بدان سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شده ببهشت رسیم مراد
ایشان ازین قول قبول ایمان و توبه است و این کلام را از فرط ناامیدی و تحیر گویند پس فرشتگان بایشان گویند
ذٰلِكُمْ این عذاب و نکال شما بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ بسبب آنست که چون خوانده میشد خدای وَحْدَهُ در حالت
یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل میشدند كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الآلهة الهًا واحدًا
وَاِنْ يُشْرَكْ بِهِ و اگر شرک آورده میشدند بخدای یعنی چون ابنای جنس شما شرک بخدای آوردند تُؤْمِنُوا بگرویدید
شما بآن شرکا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ پس امروز فرمان روایی و کارگذاری اهل حق و باطل مر خدای راست که مستحق عبادتست
و لهذا حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی الْعَلِيِّ خدای که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک با و
دهند و اسناد اشباه و انداد با و کنند الْكَبِيرِ بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت غیر برا با و برابر کنند پس در
بیان وحدت و کمال قدرت خود در آمده میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که بقدرت کامله خود يُرِيكُمْ
مینماید شما را اٰيَاتِهِ نشانهای خود را که دالست بر وحدت و قدرت او وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو میفرستد برای شما
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان رِزْقًا روزی را یعنی باران که سبب روزیست یا ملائکه را که تدبیر ارزاق و اشتغال مینمایند
وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند نپذیرد و عبرت نگیرد باین آیتها اِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که باز گردد بخدا یعنی از انکار و معصیت
بازگشته روی بطاعت و عبادت آورده فَادْعُوا اللّٰهَ پس بخوانید خدا را و پرستش او نمایید مُخْلِصِينَ در
حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ اگر
چه کراهت داشته باشند ناگرویدگان اخلاص شما را چه ایشان برغبت ایمان کافرند و شما بران شاکر پس بجهت

این ایشان از شما مستقر باشند رفیع الدرجات بردارنده درجهای مخلوقاتست بقدر معرفت و طاعت
یعنی هر چند معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجات ونسبت بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا را بر
درجات اولیا بلندتر کردانند و درجات اولیا را بر غیر ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان قیاس نسبت تفاوت
درجات ثواب میان ایشان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود و یا معنی آنست که خدای بردارنده آسمانست
فوق آسمان دیگر تا بعرش ذو العرش خداوند عرش عظیم است و خالق آن و یا خداوند سلطنت و پادشاهی
و هر کاه که درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت او باشد
و عرش که اصل عالم جسمانیست در قبضهٔ اقتدار او پس چگونه غیری لاف شرکت او تواند زد و بچه نوع شخصی دعوی
برابری با او تواند نمود و بعد از توحید تمهید نبوت میفرماید یلقی الروح می افکند وحی را من امره از فرمان خود
و تسمیه وحی بروح بجهت آنست که آن سبب حیوة قلبست با شرع همچنانکه روح سبب حیوة بدنست یعنی القا میکند امر
خود را علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان خود و گفته اند مراد بروح قرآنست و سایر کتب منزله
و نزد جماعتی جبرئیل است یا نبوت و بهر حال معنی آنست که رتبهٔ رسالت را بهر که میخواهد از اهل استحقاق عطا میفرماید
لینذر تا بیم کند آنکس را که وحی با و منزل شده مردمان را یوم التلاق از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که
ارواح با اجساد ملاقات کند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین با هم جمع شوند یا مخلوق با خالق
یا معبودان با عابدان یا مظلومان با ظالمان یا هر عاملی که ملاقات کند با عمل خود و بر جمیع تقادیر مراد روز قیامتست
یوم هم روزی که بندگان بارزون بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکارا باشند و برهنه بر وجهی که هیچ چیز نباشد
که ساتر ایشان بود چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند برهنه و تهی پای و ختنه ناکرده لا یخفی پوشیده
نشود دران روز علی الله منهم بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی
یعنی او بهر یک از اعمال و احوال رسیده باشد پس بر وفق عمل همه را جزا دهد آورده اند که حق سبحانه دران روز
همه مردمان را در تلی سفید که مانند نقرهٔ خام باشد جمع کند پس اول چیزی که بآن تکلم کند این باشد که ندا کند بهم لمن
الملک الیوم مر کراست پادشاهی و فرمان روایی امروز چون همه کفار درانروز بوحدانیت علم ضروری حاصل
شده باشد پس در جواب با جمیع مؤمنان متفق الکلمه شده گویند لله الواحد مر خدایراست که یکتاست

بسم الله الرحمن الرحیم
یا امیر المؤمنین ادرکنی

وبیهمتا در کارگذاری وفرمان دهی القهّار شکننده جمیع منازعان ومدعیان پادشاهی مرویست که چون ندای
لمن الملک الیوم برآید هیچکدام از اهل محشر را طاقت جواب نماند پس او سبحانه بذات خود جواب مذکور داده گوید
لله الواحد القهار وفایده این اخبار اظهار وحدانیت وکمال سلطنت قاهره است وبروایت محمد بن کعب این ندا
میان دو نفخه باشد هنگامی که همه خلق فانی شده باشند وچون هیچ مجیبی نبوده باشد مگر ذات بیزوال او پس هم خود جواب
دهد که لله الواحد القهار واین کلام او خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق
باشد ودر حین بروز عباد از قبور وتخصیص پادشاهی باین روز با کمال آن حال در ابد وازل ناطق است بالجهة
آنست که دران روز هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند همچنانکه بحسب ظاهر درین روز این دعوی بعضی کنند
وبعد از تقریر اختصاص ملکیت بخود تعداد نتایج آن میکند ومیگوید اَلْیَوْمَ تُجْزیٰ امروز پاداشت داده شود
کُلُّ نَفْسٍ هر کسی بِمَا کَسَبَتْ بآنچه کسب آنکرده از اعمال حسنه وافعال سیئه لَاظُلْمَ اَلْیَوْمَ هیچ ستمی نیست
درین روز پس ثواب کسی کمتر از عمل شایسته او باشد ونه عقاب شخصی زیاده بر فعل ناشایسته او ونه کسی را بگناه
دیگری مواخذه کنند ونه نیکی را پاداشت بدی دهند اِنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود
شمار است یعنی مشغولی او بحساب شخصی باز ندارد او را از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه کرده
هر یکی را باستحقاق خود رساند ودر خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که حق تعالی دران روز میفرماید
که دران روز که منم پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچکدام بهشت ودوزخ را که ستمی بر غیر کرده
باشد که ببهشت ودوزخ درآید تا که انتقام آن ظلم نکشم بعد از آن این آیت تلاوت کرده که الیوم تجزی
کل نفس الا آخر بعد از آن آنحضرت را امر بتخویف عباد مینماید ومیفرماید از حال این روز که وَاَنْذِرْهُمْ
وبترسان کافرانرا یَوْمَ الْاٰزِفَةِ از روز قیامت وتسمیه آن بآزفه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست
چه ازف بمعنی قربت است اِذِ الْقُلُوبُ آنوقتی که دلهای مردمان لَدَی الْحَنَاجِرِ نزدیک حنجرهای ایشان
بود یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود میل نموده بحلقها درآیند وهمانجا بمانند نه باز توانند گشت تا اصحاب
آنها بیاسایند ونه برآیند تا خلاصی یابند کَاظِمِینَ در حالتی که پر برآمدگان باشند از غم واندوه وخشم
فرو خورندگان درآن روز مَا لِلظَّالِمِینَ نیست مر آن ستمکارانرا دران روز مِنْ حَمِیمٍ هیچ خویشی مشفق

که عذابرا ازیشان دفع نماید وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه درخواه کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعت
او بجیز قبول رسد وشبهه نیست در انکه محبت و رضای او سبحانه باهل شرک مستغنی است پس محبت و رضای شفیعان
نیز ازیشان مسلوب باشد وچنین ایشانرا هیچ شفیعی نباشد کقوله ولا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله وما للظالمین
من انصار يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میداند چشمی را که خیانت کننده است وآن عبارتست ازانکه دزدیده بچیزی
نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن بآن ابن عباس گفته که خیانت چشم آنست که مردی درمیان جمعی نشسته باشد
وزنی برایشان بگذرد واو به پنهانی درو نگرد و بنا بر حدیث مشهور که النظرة الاولی لک والثانیة علیک
خیانت بنظر ثانیه است نه باولی و قول اول اعمست واقوی وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ومیداند آنچیزی را که پوشیده
گردانیده است سینها یعنی علم او محیط است بضمایر وسرایر مخلوقات بعد از ان مشرکانرا تهکم میکند بانکه
وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وخدای تعالی حکم میکند براستی در جزای بدکار و نیکوکار زیرا که مستغنیست از ظلم و تعدی
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ وآنانرا که میخوانند یعنی می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ
بِشَيْءٍ حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جماد ند پس چگونه حکم کردن ازیشان متصور شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بحق
عشر هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بگفتار بندگان الْبَصِيرُ بیناست بکردار ایشان که از جمله آن خیانت چشم است
و بعد ازین جهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میگوید که أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و بسفر نمیروند مشرکان قریش فِي
الْأَرْضِ در زمین شام و یمن برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانی که بودند پیش ازیشان از اهل تکذیب و عناد چون قوم عاد و ثمود و اصحاب
موتفکه که دیار آنها در ممر ایشانست كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان سخت تر ازیشان قُوَّةً
از روی قوة و توانایی یا از وجه قدرت و تمکن وَآثَارًا و از روی علامت و نشانهای اثر دارتر فِي الْأَرْضِ در زمین
که حدود ایشانست چون قلعها و حصنهای مرتفعه و شهرهای عظیمه و سایر علامتی که دالند بر قوت و قدرت ایشان
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس با وجود اینحال بگرفت خدای ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان از کفر و عناد
و تکذیب و بانواع عقوبت و نکال اهلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ از
عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که ازیشان دفع عقاب کند و منع نزول عذاب نماید ذَلِكَ

این گرفتن و عذاب کردن بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می آوردند بایشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای بینه و معجزات ظاهره یا احکام واضحه فَكَفَرُوا پس نگرویدند بآن و انکار
ایشان کردند فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشانرا بعقوبت اِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است
و متمکن بر هر امر ممکن که از جمله اخذ کردن و هلاک ساختن بجهت اهل شرک و تکذیب است شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت بر ایشان بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان قصه موسی و فرعون بیان میکند وَلَقَدْ
اَرْسَلْنَا مُوسٰى و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بِاٰيَاتِنَا بنشانهای خود یعنی آن نه معجزه که باو عطا فرمودیم
وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهر و هویدا که بآن بر خصم غالب شد و آن عصاست و یا شکافتن دریا و یا مراد
باول ادله توحید باشد و بثانی معجزه موسی یا دلایل توحید و معجزات غالبه فرستادیم اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لاف ربوبیت میزد وَهَامَانَ و بهامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و
بقارون که   او بود و چون تجبر و عناد این سه کس بیشتر است از جهت تخصیص این سه کس کرد بذکر با آنکه
موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود القصه موسی ایشانرا بحق دعوت کرده اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب
او کردند و انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ که جادوی کننده است یعنی آنچه از خارق عادت
بما مینماید از روی سحر است كَذَّابٌ دروغ گوی است در آنچه میگوید که خدای هست و من فرستاده اویم
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بدیشان دین درست و راست که توحید است مِنْ عِنْدِنَا از
از نزدیک ما قَالُوا گفتند باتباع خود اُقْتُلُوا بکشید اَبْنَاءَ الَّذِينَ اٰمَنُوا پسران آنکسی را که ایمان آورده اند
مَعَهُ با موسی و پیش ازین مذکور شد که قبل از ولادت موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال
از بنی اسرائیل شخصی پیدا شود که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنابرین فرعون حکم کرده بود که هر پسری که
از ایشان متولد شود بکشند و چون درین وقت موسی دعوت نبوت کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند
که پسران بنی اسرائیل را بقتل رسانند تا شکسته و پریشان حال شده معاونت ننمایند پس اعوان را بقتل امر
فرمودند و از ابن عباس نقلست که معنی آنست که باز رجوع کنید بر ایشان بکشتن همچنانکه پیش ازین ایشانرا
میکشتید وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب

این او شدند حق تعالی ایشانرا بارسال دم و ضفادع و طوفان و جراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت

مبتلا ساخت و این کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست کید ناگرویدگان بنت بانبیا

و سایر مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در سرای بطلان یعنی کید ایشان ضایع و باطل شد و فایده مرایشانرا از ان

حاصل نگشت القصه فرعون با آنکه میدانست که موسی پیغمبرست و از قتل او ضرر کلی متصورست اما بجهت خوف

ظهور عجز او بر مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد قتل او میشد و ارکان دولت این رای نمی پسندیدند و

منع او کرده میگفتند که او مردی ساحرست و پیداست که از دست او چه خیزد و اگر او را بکشی رعایا خواهند

گفت که فرعون بجهت آنکه با و معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مرقوم

خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ بگذارید مرا که تا بکشم موسی را ایشان گفتند مبادا شکایت خود را با خدای

خود کند و از و خللی بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم تا که شکایت من با خدای خود کند وَلْيَدْعُ رَبَّهُ

و گو بخوان خدای خود را تا ضرری بمن رساند یا مرا منع کند از کشتن او پس گفت اگر نکشم او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی

که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه مبدل و متغیر سازد کیش شما را و او را از پرستش من باز دارد أَوْ أَنْ

يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا کرداند بسبب دعوت فِي الْأَرْضِ در زمین مصر الْفَسَادَ تباهی فتنه و آشوب وحفص

بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی سازد موسی درین بلد فساد را چه در وقتی که توابع او بسیار شوند با شما در مقام

مقاتله در آیند و بین الفریقین محاربه و مقاتله واقع شود و آن منجر بتعطل مزارع و مکاسب و معایش شود

و نظام امور هرج و مرج گردد و چون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان شادان گشتند

وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر قوم خود را إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار خود

و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بجهت تکبر و استکبار لَا يُؤْمِنُ که نمیگرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ

بروز شمار تا شر او را از من دفع کند و چون مبالغه فرعون درین باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان بی تاب شدند

و کشتی صبر ایشان بگرداب اضطراب افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده بود بموسی صح مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ

از خویشان فرعون یعنی خربیل که مدتی مدید بود که يَكْتُمُ إِيمَانَهُ می پوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او

و گویند که این مرد مومن از بنی اسرائیل بود که نام او حبیب یا شمعون و اصح و اشهر خربیل است که ابن عم

فرعون است

فرعون است و در روایت واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان آورد و تقیه میکرد و از ابو عبدالله جعفر بن
محمد الصادق صلوات الله علیهما مرویست که تقیه از دین منست و دین پدران من و دین ندارد هر که او را تقیه نیست
و تقیه سپر خدا است در زمین او که بآن سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع میشود زیرا که مؤمن آل فرعون
اگر اظهار اسلام میکرد کشته میشد و از ابن عباس مرویست که از آل فرعون بود آسیه که زن فرعون بود و کسی دیگر ایمان
بموسی نیاورد حاصل که چون خربیل دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از روی انکار گفت که اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا
آیا میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید اَنْ یَقُولَ برای آنکه میگوید که رَبِّیَ اللهُ آفریدگار من خدای بحق است
نه غیر او وَقَدْ جَاءَکُمْ و حال آنکه آورده است بشما بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات روشن و هویدا مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار
شما که دلالت تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها و ید بیضا و غیر آن و با وجود این همه براهین ظاهره
در امر او تامل و تفکر مینمایید وَاِنْ یَکُ کَاذِبًا و اگر او باشد دروغ گوی فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ پس بروست دروغ او
و نکال و عقوبت آن که از وست وَاِنْ یَکُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی لا اقل یُصِبْکُمْ برسد بشما
بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ پاره از آنچه شما را از آن وعید مینماید یعنی اگر ما بفرض همه بشما نرسد پس بلاشبهه بعضی از آنها
بشما رسد خلاصه کلام آنست که او شما را بهلاکت دنیا و عقوبت عقبی وعید مینماید پس اگر صادق باشد درین
امر لا اقل هلاکت دنیا که بعضی از آنست بشما رسد اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی راه راست نمینماید یعنی
توفیق نمیدهد براه صواب بوسیله بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ
کسی را که از حدود گذشته است و بنهایت طغیان رسیده کَذَّابٌ دروغ گوی در دعوی خدای و میتواند بود که
مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدای راه صواب نمی نماید آنکس را که از حد خود قدم بیرون نهاده است و بدروغ
دعوی نبوت میکند و مراد آنست که اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد خود در دعوی نبوت کاذب خدای
او را راه راست نخواهد نمود و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست یَا قَوْمِ لَکُمُ الْمُلْکُ
الْیَوْمَ ای گروه من شما راست پادشاهی و سلطنت امروز ظَاهِرِینَ در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل و
مسلط بر ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین مصر بر وجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فَمَنْ یَنْصُرُنَا پس کیست که یاری
دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللهِ از عذاب خدای اِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما بجهت قتل موسی یعنی

مقتدی امری میشود که سلطنة زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا بر این
آن تکذیب دیده و دست تعدی از و کوتاه کشید و چون این نصیحت را بسمع ایشان رسانید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون
خربیل را و جمعی دیگر را که در نزد او بودند مَآ اُرِيكُمْ دلالت نمیکنم شما را بر آن اِلَّا مَآ اَرٰى مگر آنچه مصلحت می‌بینم و صواب
میدانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سریرهٔ من درین امر ظاهر قول
موافقت و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب میدانم بشما میگویم وَمَآ اَهْدِيكُمْ و راه نمینمایم شما را
اِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی که عالمم بصواب و بدان شبهه نیست که فرعون درین دعوی کاذب بود
و بیقین میدانست که موسی در دعوی نبوت صادق است بجهت ظهور معجزات باهر در ید او و از بیم در باطن
خود خوفی عظیم داشت از جانب او لیکن اظهار تجلد میکرد تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود و اگر نه بجهت خوف
او می بود چرا مشورت میکرد در قتل کسی که او میدانست که او در صدق هدم پادشاهی اوست و ارادهٔ آن دارد
که طنطنه و کوکبه او را در هم شکند القصه خربیل بعد از شنیدن این سخن از فرعون بجرا ایمان او در تموج آمده بانذار
قوم مشغول شد همچنانکه مبین ما بعد و قَالَ الَّذِىٓ اٰمَنَ و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی خربیل يٰقَوْمِ اِنِّىٓ
اَخَافُ عَلَيْكُمْ ای گروه من براستی که میترسم بر شما بجهت تکذیب شما موسی و قصد قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْاَ
حْزَابِ مثل روزهای هلاکت امم ماضیه یعنی از عذابی مانند عذاب جماعتی باشد که قبل ازین تکذیب رسل خود عشر
کردند مِثْلَ دَاْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای عادت گروه نوح که طوفان بود وَعَادٍ و مانند جزای
داب قوم عاد که بباد صرصر مستاصل شدند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحهٔ واحده فجاةً هلاک شدند و اصحاب وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
ایکه که بعذاب ظلمت گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْمًا و نیست که خدای تعالی خواهد
لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکرد بلکه تدمیر ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان
بجهت اعمال قبیحه مستوجب آن میشوند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید بعد از تخویف از عقوبت
دنیویه و تحذیر ان از عقوبت اخرویه بر بیوجه که يٰقَوْمِ اِنِّىٓ ای گروه من بتحقیق که من اَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم
بر شما يَوْمَ التَّنَادِ از عذاب روزی که ندا کردن یکدیگر را در روز قیامت است که بطریق استعانت
یکدیگر را خوانند و هیچ بفریاد هم نرسند و یا ندا آید که فلان کس سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت با اهل دوزخ

ندا کند

الله

ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا الی آخره و اهل دوزخ با اهل بهشت ندا کنند که افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم
چنانکه در سوره اعراف گذشت و یا هر کس با امام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یوم تولون
روزی که گردانیده شوید از موقف حساب مدبرین در حالتی که بازگشتگان باشید از آنجا بسوی دوزخ و
یا در حینی که فرارکنندگان باشید از راه دوزخ و اگرچه آن فرار فایده ندهد شما را چه شما را بدوزخ کشند ما لکم
نیست شما را دران روز من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که منع آن عذاب نماید
و شما را در حفظ حمایت خود گیرد و من یضلل الله و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت بجهت اصرار انکار
و عناد و استکبار و عدم تامل در حجج روشن و آشکار فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که
او را براه رشد برساند یا هر کسی را که خدای دران روز از راه بهشت بگرداند پس بهدایت هیچ کس به بهشت نخواهد
رسید ولقد جاءکم یوسف و بتحقیق که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام من قبل پیش از موسی
بالبینات بحجتهای روشن و دلایل ناطقه بر صدق قول وهب بن منبه و اکثر مفسران برانند که فرعون
زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود بواسطه آنکه اسبی قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای
یوسف زنده گشت فرعون ظاهرا با او ایمان آورده بود و بعد از فوت او از دین او برگشت و تا زمان موسی
عمر یافت پس جبرئیل گفت یوسف پیش ازین زمان بشما آمد با معجزات بینه که از آنجمله زنده کردن فرس بود
و شهادت طفل بر برائت او از خیانت و نزد دیگران فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود چه حق
تعالی یوسف بن ابرهیم بن یوسف را برسالت بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت
کرد و معجزات بدیشان نمود ایشان نگرویدند پس جبرئیل ازان خبر داد که یوسف بشما مبعوث گشت فما
زلتم فی شک پس همیشه بودید در گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از توحید و احکام دینیه و امور
شرعیه حتی اذا هلک تا آنکه هلاک شد قلتم گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض تقلید لن یبعث
الله هرگز بر نخواهد انگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم
و قول او را نشنیدیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت بجهت خوف آنکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم
پس بر کفر خود ثابت قدم شدید و در ضلالت ماندید کذلک همچنانکه شما بجهت اسراف و شک گمراه

شده پس همچنین یُضِلُّ اللّٰهُ گمراه میگرداند خدای بوادی ضلالت وفرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هرکرا که از
حد درگذشته است از عناد و انکار مُرْتَابٌ شک دارنده درانچه معجزات بینه مشاهده کنند از توحید و نبوت
و بجهت توغل و توهم و تقلید و عدم تامل و تفکر در معجزات با بهره پس فرو میگذارد در گمراهی اَلَّذِیْنَ یُجَا
دِلُوْنَ آنانرا که جدال میکنند با پیغمبران فِیْ اٰیَاتِ اللّٰهِ در دفع آیتهای خدای و پوشیدن بِغَیْرِ
سُلْطَانٍ اَتٰهُمْ بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان كَبُرَ بزرگست خدای ایشان مَقْتًا از روی
بغض و عداوت عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای وَعِنْدَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و نزد آنانکه گرویده اند بخدا و رسول یعنی
خدای بسیار دشمن میدارد جدال ایشانرا و برایشان لعنت میکند و مؤمنان نیز دشمن ایشانند و تبرا
میکنند از ایشان كَذٰلِكَ همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین
یَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای بجهت نشانه کفر عَلٰی كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر دل هر شخصی که از فرمان برداری سر
کشیده باشد جَبَّارٍ گردن کش که خود را از غیر برتر داند تا بآن مهر و علامت فرشتگان امتیاز کنند ایشانرا از مومنان
و چون خربیل بموعظه و سخن و نصیحت را بانجا رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمانرا بامر
دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون بوزیر خود یَا هَامَانُ ابْنِ لِیْ ای هامان بنا کن یعنی امر
نما تا بنا کنند از برای من صَرْحًا بنای بلند افراشته بگچ و آجر لَعَلِّیْ تا شاید که من اَبْلُغُ الْاَسْبَابَ برسم
براههای موصل یعنی اَسْبَابَ السَّمٰوَاتِ براههای آسمان یا بدریاهای آن یا بمنازل آن تا بجهت آن از
آسمانی باسمان دیگر روم فَاَطَّلِعَ اِلٰی پس مطلع شوم و بنگرم بسوی اِلٰهِ مُوْسٰی خدای موسی تا مشرف شوم
بر احوال او و اوضاع او را معلوم کنم بر صحت دعوت موسی و در خبر دادن از خدای آسمان وَاِنِّیْ لَاَظُنُّهٗ
و بدرستی که من هر آینه گمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوت و رسالت یا در آنکه او را خدای هست
که آفریدگار آسمانها است و مراد او ازین گفتار تلبیس بود بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود بر آنکه محالست تا بآسمان
رفتن پس آغاز ساختن بنا کردند موسی ازینحال مناجات کرد بحضرت ذوالجلال خطاب آمد که غمگین مشو
و ببین که با او چه خواهم کرد پس حق تعالی او را بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل آن در سوره قصص
مذکور شده وَكَذٰلِكَ زُیِّنَ و همچنانکه آراسته میکرد شیطان اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار لِفِرْعَوْنَ

یعنی

یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را وَصُدَّ و باز داشت یعنی ابلیس باز داشت
او را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و
تلبیس آن بر قوم با کید او بر ابطال آیات موسی إِلَّا فِي تَبَابٍ مگر در زیانکاری و تباهی وَقَالَ الَّذِي
آمَنَ و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل بعد از تلبیس فرعون يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای گروه من پیروی
کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راست و طریق سداد که آن ایمانست بوحدت
خدای و نبوت موسی يَا قَوْمِ ای گروه من طریق سداد اینست که إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این
زندگانی دنیا دنی مَتَاعٌ برخورداری اندکست که زود انقطاع پذیرد و نهال بقای آن عنقریب بارهٔ حوادث
بریده و بر زو وبال آن باقی خواهد بود وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آنست
سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که هیچوجه آنرا زوال نیست و ازان انتقال نه برخلاف این سرای که
جای ارتحالست و محل ارتحال نه مکان قرار پس مغرور مشوید از متاع فانیه و آنرا بر سرای باقیه اختیار
مکنید مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کردار بد فَلَا يُجْزَىٰ پس پاداشت داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند
آنرا چه زیاده بران ظلم است که ضد عدالتست ازو سبحانه پس بد و روا نباشد وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا
و هر که بکند کرداری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد
چه قبول اعمال فرع ایمانست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
درآورده شوند ببهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی درآیند ببهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند
عشر دران از انواع فواکه طیبه و اطعمهٔ لذیذه و مشارب خوش مزه بِغَيْرِ حِسَابٍ بیحساب و شماره نه باندازه
کردار پس ثواب اعمال حسنه اضعافا مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق چون آل فرعون ازین سخنان
فهم کردند که خربیل بموسی ایمان آورده و از عبادت فرعون دست باز داشته زبان ملامت برو دراز
کردند و گفتند عجبست از تو که فرعون را میگذاری و پرستش کسی دیگر اختیار میکنی خربیل دیگر باره در صدد نصیحت
درآمده گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي و ای قوم من چه رسید بمن و چیست مرا أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ میخوانم
شما را بسوی نجات که سبب رهائی یافتن است از عذاب خدای و آن ایمانست و پیروی پیغمبر وَتَدْعُونَنِي

إِلَى النَّارِ و میخوانید مرا بسوی عملی که سبب وصول است بآتش دوزخ یعنی پرستش فرعون تَدْعُونَنِي میخوانید
مرا لِأَكْفُرَ بِاللهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و شریک گردانم با و مَا لَيْسَ لِي آنچه نیست مرا بِهِ
بخدای او عِلْمٌ دانش یعنی چون علم بربوبیت او ندارم و معبودیت غیر او مراد لیل نیست پس چگونه دیگری را با او
شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ بخدای که غالبست یعنی من شما را بکسی دعوت میکنم
که مستجمع صفات الوهیت است از کمال قدرت و غلبیت و علم و ارادت و تمکن مجازات و بر تعذیب و غفران
نه غیر او که در کمال جهالت اند لَا جَرَمَ لاجرم که نیست که شما میگوئید بلکه ثابت است بلا شبهه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ
آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را خواندن یعنی حق اینست که آلهه شما را سزای پرستش
الوهیت نیست فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ درین سرای و نه در آن سرای دیگر که آفرنیست بجهت بطلان
دعوی آن وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللهِ و اینکه بازگشت همه شما بسوی خدای باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت بجزای
و سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و آنکه اسراف کنندگان و از حد بیرون رفته
گان بسبب شرک و ریختن خون ناحق هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش دوزخ و ملازمان نیران فَسَتَذْ
كُرُونَ پس زود باشد که یاد کنید یعنی روز قیامت که وقت مشاهده عذاب و معاینه عقابست شما را یاد آید
مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه شما را میگویم از نصیحت و موعظ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ و باز میگذارم کار خود را بخدای
و برو توکل میکنم و بلطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بدرستی که خدای تعالی بیناست
بِالْعِبَادِ به بندگان خود یعنی دانا با فعال ایشان از طاعت و معصیت فَوَقَاهُ اللهُ پس نگاه داشت او را
خدای تعالی سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره قتل او و در روایت آمده که
خربیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود در وی بفرار نموده بکوهی رفت که در ان نواحی بود و متحصن گشته
بعبادت و طاعت مشغول شد حق تعالی سباع را بحراست او امر کرد آنها بحوالی او در آمده پاسبانی او میکردند و
این میامن تفویض وی بود و در بعضی تفاسیر مذکور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را بیارند
و لبیاست رسانند ایشان چون آنجا رسیدند وی نماز میکرد و ایشان چون سباع را دیدند هراسان گشتند
و نزد فرعون آمده حال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا که این سخن باستماع مردمان رسد بقتل ایشان

او فرمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بگردکسان فرعون که بقصد گرفتن خرقیل رفته بودند سُوٓءُ الْعَذَا بِ
بدی عذاب که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون جمیع اتباع اویند از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن
ایشانست در دنیا و آتش دوزخ در عقبی چنانکه میفرماید اَلنَّارُ یعنی فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ
یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا در حالتی که عرض کرده میشوند بران آتش غُدُوًّا وَعَشِیًّا در صبحگاه و شبانگاه مراد از عرض
ایشانست در قبور درین وقت و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که این عرض آتش
در دنیاست پیش از انکه قیام قیامت شود زیراکه در قیامت صبح و شام نخواهد بود بعد ازان فرمود که عذاب ایشان
در دنیا منحصر است درین دو وقت و چون قیامت رسد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که یکزمان فتوری دران
واقع نشود و در بعضی تفاسیر مذکور است که مکانی که آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز درین دو
وقت عذاب بدیشان نمایند و موید اینست آنچه نافع از ابن عمر روایت کند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ یا در بهشت نامزد وی باشد هر روز صبح و شام بر وعرض
مینمایند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سُدی از ابن مسعود نقل کرده که چون فرعونیان در دریا غرق
شدند روح ایشانرا در شکم مرغان نقل کردند و هر روز آتش دوزخ را در بامداد و شبانگاه برایشان مینمایند
تا بروز قیامت حماد فزاری گوید که مردی خزاعی را پرسیدند که ما معاینه می بینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا بیرون
می آیند و بجانب مغرب میروند و نماز شام که باز می آیند سیاه اند و در نهایت تیرگی گفت آن مرغانند که ارواح
فرعونیان در حواصل ایشانست و هر روز در وقت صبح و شام ایشانرا بدوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان میسوزد
و سیاه میگردد و بآشیانه خود می روند تا روز قیامت وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وقف و در روزی که قایم شود قیامت
و ارواح ایشان با بدان باز آیند حق تعالی امر فرماید بایشان بتوسط فرشتگان که آَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ
در آیند اتباع فرعون را اَشَدَّ الْعَذَابِ در سخترین عذاب که عذاب جهنم است یا سخترین عذاب جهنم
و حفص اُدْخلوا میخوانند بفتح همزه و کسر خا یعنی که حق تعالی امر کند بملائکه که در ارید فرعونیانرا بعذابی سختر از انچه دران
بردند از عذاب دنیا پس تخاصم اهل دوزخ و ماجرای ایشان میکنند وَاِذْ یَتَحَاجُّوْنَ و یاد کن ای محمد وقتی که تخاصم
کنند دوزخیان فِی النَّارِ در آتش دوزخ و زبان بجدال بگشایند فَیَقُوْلُ الضُّعَفٰٓؤُا پس گویند ضعیفان

وزبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکش بودند یعنی توابع مر متبوعانرا کویند إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم
لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان و فرمان برداران در انچه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول
ما در دوزخ امتثال با مر شما بود و چون بر متبوعان لازمست که از تابعان خود دفع اذیت کنند فَهَلْ أَنْتُمْ
آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندکان و بردارندکان نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش دوزخ یعنی هیچ
میتوانید که چیزی از عذاب ما کم کنید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا کویند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان
إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما و شما هر یک در آتش دوزخ ایم پس چکونه از شما دفع عذاب کنیم و اکر ما را قدرت دفع
بودی اول از نفسهای خود دفع عذاب میکردیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی قَدْ حَكَمَ حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ
میان بندکان خود هر یک را بجای که سزاوارست فرود آورده پس دفع آن عذاب متصور نباشد
وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و کویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع بعد از نومیدی از عذاب از یکدیکر
لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملائکه که موکل ایشان باشند که از برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردکار
خود را و از و درخواه کنید يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبکبار کرداند از ما يَوْمًا بمقداری که یکروز از دنیا مِنَ
الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا اندکی استراحت کنیم و چون خزنه جهنم کلام ایشانرا بشنود قَالُوا کویند بر وجه
توبیخ و الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ آیا نبودی در دنیا تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ آمد بشما پیغمبران فرستاده شده بشما
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر نبوت و توحید قَالُوا بَلَى کویند آری آمدند بما و اظهار
دعوت کردند و معجزات روشن نمودند لیکن ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا کویند
خازنان بر وجه نومید کردانیدن ایشان از اجابت دعا که فَادْعُوا پس بخوانید خدا را و از و تخفیف عذاب
خواهید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اکرچه دانسته که دعای ایشان موجب
تخفیف عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد بر آرند و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْكَا
فِرِينَ و نیست دعای کافران یعنی ناکرویدکان که اهل دوزخند إِلَّا فِي ضَلَالٍ مکر در ضیاع و بطلان و
عدم اجابت بعد از ان خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مؤمنان بر کافران و میکوید که إِنَّا عشر
لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که کرویده اند فِي الْحَيَاةِ

الدنیا

الدُّنْیَا در زندگانی دنیا و آن حجت بینه است و غالب شدن بر محاربت بحسب مقتضای مصلحت و بالطاف نامید و تقویت قلب و بهلاک عدو و انتقام کشیدن از قتله ایشان همچنانکه بقتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند وَیَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهَادُ و یاری میدهیم ایشانرا در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای حقیت اهل ایمان و آنها انبیا باشند و ملائکه و مومنان و نزد جماعة حفظه که گواهی از برای رسولان به تبلیغ و بکفار بتکذیب و گویند مراد گواهی دادن پیغمبران است که ادای شهادت نمایند برای اطاعت مومنان و بر کفر مشرکان و یا مراد امت سید انبیاست صلی الله علیه و آله که بر عناد و انکار اهل شرک گواهی دهند یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِیْنَ در روزی که سود ندهد ستمکارانرا مَعْذِرَ

هُم

عذر آوردن ایشان چه عذر باطل بچیزی قبول نشود وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشانراست لعنت که دوریست از رحمت و مستلزم دوام عقوبت وَلَهُمْ سُوْءُ الدَّارِ و مر ایشانراست سرای بد یعنی سقر که ابعد درکه است و بعد ازان در نصرت قدم موسی میفرماید که وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی و براستی که دادیم موسی بن عمران را الْهُدٰی راه نمودن بآنچه بدان راه یافته شوند در دین و از معجزات نصرت موسی و توریه و احکام شرایع وَاَوْرَثْنَا و بمیراث دادیم از پس موسی بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ فرزندان یعقوب که از توابع موسی بودند یعنی باز گذاشتیم در میان ایشان الْکِتَابَ توریه را که جامع ادله واضحه بود بر وحدت و معرفت صفات حضرت عزت و مشتمل بر احکام شریعت هُدًی بجهت راه حق نمودن وَذِکْرٰی و پند دادن لِاُوْلِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان منتفع میگشتند نه غیر ایشان و چون نصرت متفرع است بر تحمل اذیت و بلیت از جهت حضرت رسالت را خطاب آمد که فَاصْبِرْ پس صبر کن بر آزار کفار قریش همچنانکه موسی برایذا و آزار فرعون شکیبائی نمود اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدا بنصرت پیغمبران و هلاک دشمنان حَقٌّ درست و راست و تخلف ازان ممکن نه و بقضیه موسی و فرعون آشنا دا این معنی نمای وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش کن از خدای تعالی لِذَنْبِکَ بر تدارک آنچه واقع شده باشد از تو ترک مندوبات و چون باجماع ائمه صادقین صلوات الله و سلامه علیهم عصمت لازمه انبیاست که مستلزم غیر صدور ذنوب کبیره و صغیره است ازانها پس استغفار محمولست بر ترک اولی یا محض تعبد تا موجب زیادتی درجه او باشد یا بجهت آنکه امت اقتدا

بر و نموده و طریق استغفار سلوک نمایند و مراد از ذنب ذنب امتست باشد یعنی استغفار کن از برای فرمان بردن
امت مرترا وَسَبِّحْ و تسبیح کن تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بسپاس پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ
بشبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده و مراد آنست که همیشه مواظبت نمای به تنزیه ذات او از صفات
ناقصه و بشکر گذاری او از نعم وافیه و یا نماز گذار درین دو وقت پس مراد نماز شام و خفتن و صبح باشد و مجاهد
در تفسیر آن فرموده که نماز گذار بامر پروردگار خود از زوال پیشین تا شب و از طلوع صبح تا آفتاب بر آمدن
پس مراد نماز صبح و ظهر و عصر باشد و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود حق تعالی فرمود که مرا
یاد کن بعد از صبح ساعتی و از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تست و اجابت نمایم آنچه حاجت تست
ابن عباس فرمود که مراد صلوة خمس است زیرا که عشی بعد از زوال است مطلقا پس شامل پیشین و پسین و شام
و خفتن و ابکار فجر تا بت است که وقت نماز بامداد است آورده اند که یهودان بحضرت رسالت جدال میکردند
و میگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که پادشاهی او به بر و بحر خواهد رسید
و جویهای آب با او روان شود و سلطنت بما باز گردد و او آیتی است از آیات خدای تعالی این آیه آمد إِنَّ
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بدرستی آنانکه جدال و منازعه مینمایند در آیتهای خدا که از الجمله ظهور دجالست
که از علامات آخر الزمانست بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی قوی که آمده باشند ایشان را از حجج عقلیه یا نقلیه که دلالت
کند بر صحت دعوی ایشان بر حقیقت نبوت دجال و بطلان دعوی تو إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای
ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی یعنی آرزوی حکومت در دل دارند و هوای سلطنت در سر و تمنای ایشان آنست
که نبوت در میان ایشان باشد مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ و نیستند ایشان رسنده بآن یعنی هرگز بآن نرسند و خدای
تعالی ایشان را ذلیل و خوار گردانید فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه بر بخدای از حسد ایشان و از شر فتنه دجال که یکیست از
مخلوقات إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که اوست شنوا باقوال ایشان و گفتار تو الْبَصِيرُ بینا بافعال
ایشان و کردار تو پس او ناصر تست برایشان و نگهدارد ترا از شر ایشان و چون مجادله ایشان مشتمل
بر انکار بعث بود که مدار مخاصمه است ازین جهت بعد ازین میفرماید که لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه
آفریدن آسمانها و زمینها أَكْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد

اولا

اولاً بر خلق آسمان و زمین بی اصل و ماده و با وجود عظمت و بسط هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان
ثانیاً از اصل و ماده وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که این آفریدن آسمان
برتست چه بجهت فرط غفلت و اتباع هوا تامل دران نمیکنند و بدانکه در حکایت دجال اسمای بنت زید چنین
روایت کند که جمعی احوال آنرا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود که او آدمیست که از آدمیان
بقد بلند ترست و بجثه قوی تر یک چشم دارد و آیات ظهور او آنست که مردم بر سال پیش از خروج وی
بقحط مبتلا شوند سال اول آسمان آنچه بارد ثلثی باز گیرد و زمین آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دویم
دو ثلث بگیرد و بعد از ان نه آسمان بارد و نه زمین گیاه رویاند اکثر حیوانات از گرسنگی بمیرند ابو امامه گفت
که روزی رسول خطبه خواند و بیشتر خطبه در انروز حکایت دجال بود و از انجمله فرمود که ای مردمان در زمین
هیچ فتنه از فتنهٔ دجال زیاده نیست و خدای هر پیغمبر را که فرستاده است او تخویف دجال نموده من پیغمبر آخرم مانم
و شما امت آخرین بیکمان که در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را بحجت الزام نمایم و اگر نه شما جهد کنید تا او را
الزام دهید و چون وقت خروج او رسد از میان دو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از جیب
درست بفرستد و دعوت نبوت کند و بعد از دعوی نبوت دعوی خدایی کند و در میان چشمهای او نوشته
باشد که او نومید از رحمت خدای تعالی و هر مؤمن که او را بیند آب دهن در روی او اندازد و با وی سحر بسیار
باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی را که حق تعالی نگاه دارد و با وی بهشتی و دوزخی باشد و هر مؤمنی که بدوزخ
او گرفتار شود باید که فواتح بخواند تا آتش دوزخ او در وی اثر نکند و مدت ملک او چهل سال باشد و بعضی از ان روزها
مقابل چند سال باشد و بعضی کمتر از سال و برخی بمقدار چند ماه و برخی بمقدار هفته و بعضی بقدر روزی و
برخی دیگر بقدر ساعتی و روز آخرش بمقدار گرفتن آتش بچوب خشک و دیوان همراه داشته باشد که
بصورت آدمیان متشکل شوند پس بکسی گوید که اگر پدر و مادر ترا زنده گردانم بربوبیت من اقرار میکنی گوید بلی
فی الحال از دیوان یکی بصورت ابوین وی متشکل شوند و گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست القصه
همه شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه که چون قصد انجا کند از آسمان فرشته نماید و وی را از ان منع کند انگاه زلزله
پیدا شود و هیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون روند و متابعت دجال اختیار کنند و مردم آنروز را یوم الاخلاص

گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مؤمنان کجا باشند فرمود که پناه به بیت المقدس دهند دجال بیاید و
آنرا حصار کند صاحب الزمان صلوات الله علیه بر ایشان ظاهر شود و در وقت نماز بامداد و اقامت بگوید و ایشان
بنماز مشغول شوند چون از نماز فارغ شود و عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در نماز با و اقتدا نماید پس در شهر را
بگشایند و با دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند و چون عیسی از آن شهر بیرون آید دجال بگریزد و او را در حوالی
مشرق بگیرند و بکشند و لشکرش در پس حصار پنهان شوند و خدای آن حصار را بسخن در آورد تا با مؤمنان گوید که دشمنان
شما در پس ما گریخته اند آن روز مؤمنان داد خود را از کفار بخواهند و حق تعالی حقد و حسد از دل مؤمنان بر دارد تا
همه یکدیگر را دوست داشته باشند و بعد از آن هیچ کفار در عرصه جهان نماند و خدای تعالی چندان برکت بدهد که
در زمان آدم بود و حدیثی که در باب خروج مهدی صلوات الله علیه از موافق و مخالف منقولست اینست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یکروز که خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا که بیرون آید
مردی که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من پر سازد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم
و در اکثر تفاسیر مسطور است که کفار مکه در باب قرآن و بعث جدال میکردند و میگفتند قرآن سخن خدا نیست
و بعث محالست حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کردند بر بطلان آیتهای خدا و در دفع
آن کوشیدند بی حجتی روشن که داشته باشند در انکار و تکذیب آن در صدور ایشان نیست مگر تکبر نمودن
بر محمد و اصحاب او و هرگز ایشان بمقتضی عظمت و تکبر خود نرسند که آن ریاست است یا مرتبه نبوت یا دفع
آن آیات زیرا که خدای ایشانرا ذلیل و مقهور گرداند پس ای محمد پناه گیر بخدای از شر آنها بدرستی که خدای شنوا است
و بینا باقوال و افعال ایشان و همه را بجزا و سزای خود رساند بعد از آن احوال مشرکان و مؤمنان را بیان
میکند باین ضرب المثل وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ و برابر نیستند نابینا و بینا یعنی کافری که جاهل
و غافل باشد از دلایل توحید بجهت عدم تفکر و تدبر در آن مساوی نیست با کسی که عاقل و عالم باشد بمعرفت
او سبحانه وَالَّذِينَ آمَنُوا و برابر نیستند آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته
وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار رتبه روزگار یعنی مؤمن صالح برابر کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات
عالیه است بانواع کرامت و ثانی مقیم درکات هالکه باقسام اهانت قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندک

پند پذیرند

بسم الله الرحمن الرحیم

لاتیة

می پذیرند مردمان مراد آنست که منکر کافران بسیار اند که اِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که قیامت هر آینه آینده است
لَارَيْبَ فِيهَا شک نیست در ان بجهت وضوح دلالت عقلیه ونقلیه بر وقوع آن و اجماع جمیع رسل بر وعدهٔ آن وَ
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بنا قیامت بجهت عدم مشغولی نظر در ادلهٔ آن
بجهت ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید وَقَالَ رَبُّكُمُ وگفت پروردگار شما اُدْعُونِي بخوانید مرا از جمیع
مقاصد ومدعیات و وقوع بلیات اَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم آنرا که اگر مقتضی مصلحت باشد محققان گفته اند که داعی را
لازم است لفظاً وقصداً دعا را متعلق بشرط مصلحت سازد واگر نه در مظان قبیح خواهد بود چه در بعضی صورت ممکن است
که داعی چیزی بود که مستلزم مفسده باشد ونزد بعضی از مفسران معنی آنست که بپرستید ویکتا دانید مرا تا ثواب دهم
شما را وقول اول اشهر است اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که آنانکه سرکشی کنند عَنْ عِبَادَتِي از پرستیدن
من ویا از خواندن من بوحدانیت من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند وحفص بفتح یا وضم
خا خوانده یعنی بدوزخ دَاخِرِينَ در حالتی که ذلیلان وخوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که دعا بهترین عشر
عبادتهاست ومعاویة بن عمار روایت کند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمای در
حق دو مرد که هر دو بمسجد روند یکی بیشتر اوقات در دعا صرف نماید ویکی دیگر اکثر اوقات در نماز باشد فرمود که هر دو
خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم بدانم که کدام از ایشان افضل باشند فرمود آنکه دعای او اکثر است نشنیده که
حق تعالی فرموده ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بعد از ان فرمود
که دعا عبادت کبری است وزراره روایت کند که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدم فرمود که مراد
از عبادت دعاست و دعا افضل عبادات است وحنان بن سدیر از پدر خود روایت کرده که از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدم که کدام عبادت افضلتر است فرمود که هیچ چیز نزد او سبحانه دوستر
از ان نیست که شخصی ازو سوال کند ورفع حاجت باو نماید وآنچه نزد اوست ازو بطلبد وهیچکس از ان دشمن تر
نیست که از عبادت استکبار کند واز طلب آنچیز که نزد اوست پس آیه دالست بر عظمت وقدرت
وقدر دعا ونیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه فرمود که دوسترین اعمال نزد او سبحانه دعاست واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقولست

که در حوایج خود رجوع نمایند بحق سبحانه و تعالی و بتضرع تمام دعا نمایند که دعا مغز عبادتست و هیچ مؤمنی خدا را نخواند
الا که اجابت نماید و حاجت او را بر آورد و یا در دنیا و یا عقبی اگر بجهت مصلحتی باشد که حاجت او روا نشود آن دعا
تکفیر گناه او خواهد بود مادام که متضمن اثم نباشد و از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه روایت کرده اند که هرگاه
بلای متوجه بنده شود و او دعا کند حق تعالی بزودتر و نیکوتر وجهی از و کشف آن بلا نماید و اگر دعا نکند آن بلا بر او فرود
آید و در مدت متمادی لازم او شود پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید و سلیمان بن عثمان
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت دو مرد که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد به بهشت برند و درجهٔ
یکی را بلندتر از درجهٔ دیگری کردانند گوید بار خدایا بچه سبب این مرد فضیلت پیدا کرد و حال آنکه عمل ما یکسان بود
خطاب آید که او دعا میکرد و بر حوایج و مقاصد خود از من سوال میکرد و تو دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمیکردی
پس بجهت ترغیب میفرماید اَللّٰهُ الَّذِی جَعَلَ خدای بحق آنکسیست که بیافرید لَکُمُ اللَّیْلَ برای شما شب
تاریک را لِتَسْکُنُوا فِیهِ تا ساکن شوند در وی و آسایش کنید از تعب حرکات روز وَالنَّهَارَ و خلق فرمود روز را
مُبْصِرًا سبب روشنائی و در کمال نورانیت تا ببینید در وی چیزها را و بجهت آنکه مواضع حاجات خود را بسهولت
بشناسید و کسب معیشت کنید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگست و فضل کننده
بسیار عَلَی النَّاسِ بر آدمیان بآفریدن شب و روز که مصالح ایشان بآن بازبسته است وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا یَشْکُرُونَ سپاس داری نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت و غفلت ذٰلِکُمُ آنکسی که
متمیز است باین افعال خاصه که غیری شریک نیست در آن اَللّٰهُ رَبُّکُمْ خدائیست که پروردگار شماست خَالِقُ
کُلِّ شَیْءٍ آفریننده همه چیزهاست از آسمانها و زمینها و ما بین آن لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای
پرستش باشد مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَکُونَ پس چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او و به پرستش غیر او روی
آورید با وضوح دلالت بر توحید و الوهیت او سبحانه کَذٰلِکَ همچنانکه برگردانیده شوید از دین اسلام یُؤْفَکُ الَّذِینَ
کَانُوا برگردانیده میشوید یعنی رؤسا و اکابر کفار آنانرا که بودند بِاٰیَاتِ اللّٰهِ بآیتهای خدای تعالی یَجْحَدُونَ
انکار میکردند و از قبول آن ابا مینمودند اَللّٰهُ الَّذِی خدای بحق آنکسیست که جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ گردانید از برای شما
زمین را قَرَارًا مستقری که آرام میگیرید در آن وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را برافراشته و قبهٔ برداشته بر

بالای

بالای زمین وَصَوَّرَكُمْ و صورت بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو گردانید صورتهای شما را چه صورت
شما بهترین صور حیوانات است ابن عباس فرموده که حسن صورت بانتصاب قامتست و اکل طعام بیدین
یا آنکه مراد تناسب اعضاست و استعداد آن برای اکتساب صنایع کمالات وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی
داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی انواع فواکه لذیذه و نباتات طیبه یا روزی حلال بشما عطا فرمود ذَٰلِكُمُ آنکه
فاعل این اشیاست اللَّهُ رَبُّكُمْ خدائیست که آفریدگار شماست فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگوار و برتر است
خدای که رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست از جن و انس و ملائکه و غیر آن چه ماسوای آن مفتقر اند بالذات
و مربوب در معرض زوال هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیوة ابدیه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای
پرستش باشد مگر او فَادْعُوهُ پس بخوانید و بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاکیزه سازندگان باشید لَهُ الدِّ ينَ
برای او دین خود را از شرک و یا طاعت او را از ریا و بگوئید بر اثر این هدایت عظمی و نعمت کبری الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاس و ستایش مر خدایراست که پروردگار عالمیانست از ابن عباس مرویست
که هر که این کلمه توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید که الحمد لله رب العالمین چون کفار مکه ترغیب حضرت
میکردند بدین خود حضرت عزت فرمود قُلْ بگوی ای محمد مر مشرکان مکه را إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که من نهی
کرده شده ام و باز داشته اند مرا أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستیم آنان را که تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ می پرستید شما بجز از خدای بحق لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آنهنگام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره
مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و امر کرده شده ام أَنْ أُسْلِمَ بآنکه گردن نهم و انقیاد نمایم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را هُوَ الَّذِي او آنکسیست که بقدرت کامله خود خَلَقَكُمْ آفرید
شما را یعنی آدم را که منشأ و اصل خلقت شماست مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را که فرزندان ویید آفرید
مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از خون بسته که منی بعد از چهل روز بآن صورت متشکل میگردد
ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون آورد هر یک از شما را از رحم مادر طِفْلًا در حالتی که طفل بوده ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
أَشُدَّكُمْ پس بعد از طفولیت بقا میدهد شما را تا برسید بسخت‌ترین قوت خود که نهایت سن جوانیست
و این از سی سالگی تا چهل ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا بعد از جوانی باقی میگذارد شما را تا میگردید پیران وَمِنْكُمْ

مَن يُتَوَفّىٰ مِن قَبلُ و برخی از شما آنکس است که قبض روح او میشود پیش از شیخوخیت وَلِتَبلُغُوا و نقل میکنیداز
سنی بسنی دیکر پیش از شیخوخیت تا برسید اَجَلاً مُسَمًّی بمدتی نام برده شده که وقت موت است
وَلَعَلَّكُم تَعقِلُونَ و تا شاید که تعقل کنید در آفرینش خود و در انتقال خود از درجه بدرجه و باین عارف
شوید بخالق خود هُوَ الَّذِي او آنکس است که بمحض قدرت خود یُحیِي و زنده میکرداند شما را وَيُمِيتُ و میمیراند فَإِذَا
قَضَىٰ أَمرًا پس چون حکم کند بامری یعنی هرگاه که اراده کند کاری بدید آورد از زنده کردن و میرانیدن و سایر
مقدورات فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که میکوید مران امر را کُن بباش فَيَكُونُ پس بباشد بلا تاخیر
بدون احتیاج بآلتی و مدتی و کلفتی چون قدرت ذاتیه موقوف بهیچ چیز نیست و چون کفار با وجود کثرة دلایل .
واضحه در مقام جدال و عناد بودند ازین جهت بعد از ذکر بینات در تهدید ایشان میکوید أَلَم تَرَ آیا نمی بینی
و نمی نکری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای که
حجج قرآنیه و سایر معجزات نبویه است أَنَّىٰ يُصرَفُونَ چکونه و چه نوع برکردانیده میشوند از تصدیق کردن با وجود
وفور دلایل آیات الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نکرویدند بِالكِتَابِ بقرآن وَبِمَا
أَرسَلنَا بِهِ و بآنچه فرستادیم بآن چیز رُسُلَنَا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و احکام شریع فَسَوفَ
يَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب و خامت نا کرده إِذِ الأَغلَالُ وقتی که غلهای آتشین
فِي أَعنَاقِهِم در کردنهای ایشان باشد وَالسَّلَاسِلُ يُسحَبُونَ و زنجیرها در کردن کفار در حالتی که کشیده
شوند بآن فِي الحَمِيمِ در آب جوشان یا بآن زنجیرها کشیده میشوند در آبی بغایت کرم و وهب بن منبه از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند که حق تعالی در دوزخ ابری سیاه بیافریند و ایشانرا کویند که شما را چه آرزوست
ایشان کویند آرزوی آب سرد داریم حق تعالی امر کند که بجای باران غلها و سلسلهای آتشین بر سر ایشان ببارد
و بندهای بر بند های ایشان آید و غلها بر سر غلهای ایشان انکاه از ان ابر آتش ببارد و دوزخ کرم شود ثُمَّ فِي النَّارِ
يُسجَرُونَ و بعد از ان در آتش دوزخ سوخته شوند ثُمَّ قِيلَ لَهُم بعد از ان کفته شود مر ایشانرا یعنی ملائکه از روی
توبیخ با ایشان کویند أَينَ مَا كُنتُم تُشرِكُونَ کجایند آنانکه بودید که شما انباز میکرفتید ایشانرا و می پرستیدید
مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید و دعوی میکردید که هؤلاء شفعاؤنا عند الله

عشر

کوبند

گویند دوزخیان که شریکان قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا گویند گم شدند از ما و ما نمی بینیم ایشان را و این حکایت قبل از آن باشد
که بمعبودان خود رسند و یا مراد آن باشد که ضایع شود از ما امداد ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم و
ایشان ما را درین عذاب و نکال و عقاب بگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا از ما غایب اند اگرچه بحسب ظاهر
حاضرند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا بلکه بر ما ظاهر گشت که نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش از آنکه در دنیا شَيْئًا
چیزی که معبود باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب معبود نفعی بما رسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و دفع
ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر است که ایشان در نفس الامر هیچ نبودند و ما ایشان را چیزی پنداشتیم و همچنانکه
خدای تعالی مجادلان را فرو گذاشت كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ همچنین فرو گذارد خدا جمیع کافران را تا در
آخرت راه نبرند بچیزی که از آن نفع گیرند ذَلِكُمْ این فرو گذاشتن شما را امروز بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنست که بودید تفرحون
فرحناک و بسیار بودید خوشحال فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود از عبادت بتان
و تکذیب رسولان و عداوت و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بسبب آنکه بودید نشاط می کردید بجهت توقع
مکاره و بلایا بر انبیا ادْخُلُوا در آیید ای اهل شرک و طغیان أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ
که برای شما منقسم شده یعنی هر طایفه بدری که درآیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان را در درکه آخرین دوزخ که جهنم است و چون از برای
ارباب شرک و عناد ابواب جهنم مهیاست فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذای قوم و بر طریق حق منهج
انذار و تخویف ثابت قدم باش اگرچه مستلزم اذیت و مشقت باشد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت
اولیا و باهلاک اعدا در دنیا و عقبی حَقٌّ درست و راست است بلا شبه واقع خواهد شد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس یا اینست
که ترا در زمان حیوة مینمائیم بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب و عقاب
پس آن جزای آنهاست که همچنانکه در جنگ بدر واقع شد از قتل و اسر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا با وجود
رحمت خود در آوریم پیش از ظهور آن بعذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما باز گردیده خواهند شد و در قیامت
جزا خواهند یافت یعنی هیچ چه ایشان را فرو گذاشت نخواهیم کرد آورده اند که کفار از روی جدال از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله اخراج آیات میکردند چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانهای مزین بانواع

میبوده‌اند و در حضور ایشان ببالای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور شد حق تعالی آیه فرستاد که
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِنْ قَبْلِكَ پیش از زمان تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان
مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنانند که خواندیم قصه ایشان را بر تو و آنها بیست و نه پیغمبرند وَمِنْهُمْ و برخی دیگر از ایشان
مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ نخوانده‌ایم قصهٔ ایشان را یا نام ایشان را بر تو چون الیسع و غیر او و بعضی دیگر از آن قبیلند
که نه نام ایشان را با تو گفته‌ام و نه قصهٔ ایشان را بر تو خوانده و مجموع انبیا بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار
بوده‌اند و گرویدن بایشان مشروط بتعیین عدد و معرفت نسب و اسم ایشان نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ
و نبوده هیچ پیغمبر را أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیاورد معجزه که نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر
بدستوری خدای تعالی و بفرمان او یعنی ای مقترحان معاند از پیغمبر شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنند و حال آنکه
هیچ پیغمبر مستقل نیست بنبوت در اظهار معجزه بدون اذن من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهت
آنست که حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست الا که وعید ایشان میکنند که فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس
چون بیاید فرمان خدای بعذاب اقتراح بعد از وضوح دلالت بر صدق نبوت سید البریات قُضِيَ بِالْحَقِّ
حکم کرده شود براستی میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی هر کس مبطل معذب گردد و مؤمن محق
نجات یابد وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زیان کنند آنجا الْمُبْطِلُونَ اهل بطلان یعنی معاندان که بعد از دیدن
معجزه که دلالت بر نبوت میکند که دیگر اقتراح معجزه میکنند و با وجود این در صدد ابطال آیه‌اند و در آن روز
از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت پس بجهت الزام بر حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود
میکند اللَّهُ الَّذِي خدای بحق و معبود مطلق آنکس است جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ که بیافرید برای منفعت شما
جنس چهارپایان را از شتر و گاو و گوسفند و اسب و استر لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تا سوار شوید بعضی از آنها را وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و برخی از آنها را میخورید چون گوسفند و قابلیت هر دو دارند چون گاو و شتر وَلَكُمْ فِيهَا و شما را
در چهارپایان مَنَافِعُ منافع بسیار است چون پشم و شیر و موی و غیر آن وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا و آفریدیم ایشان را
تا برسید بجهت سفر کردن بران یعنی برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در سینه‌های شماست از
تجارت کردن در بلاد متقاربه و متباعده و زیارت کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه

وعلیها

عشر

وَعَلَيْهَا و بر چهارپایان بعضی ازان که کشتی بیابانند وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیهای دریا تُحْمَلُونَ برداشته
میشوند یعنی چونکه حق تعالی عالم بود باحتیاج عباد بمسافت بر و بحر پس مرکبی از برای بر و کشتی بحسب بحر تعیین فرمود
وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای خود را که دلالت میکند بر قدرت و فرط رحمت فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ
پس کدام آیت از آیتهای خدا تُنْكِرُونَ انکار میکنید چه هیچکدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیستند پس در
تهدید اهل عناد میفرماید أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ آیا سیر نکردند منکران قدرت زمین عاد و ثمود در وقت
تجارت بیمن و شام فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام
کار آنانکه پیش از ایشان بودند كَانُوا بودند آن امم ماضیه أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد و عدت
وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی قوت و توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و از روی نشانها در روی زمین که
آن قصور کشیده و قلاع مرتفعه و حصون عالیه است فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد و باز نگذاشت از ایشان
عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و سپاه و بنیان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس
آنهنگام آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات بینه و آیات ظاهره فَرِحُوا
شاد شدند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش خود و استحقار علم رسولان کردند
مراد از علم ایشان عقاید باطله و شبهات فاسده ایشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و تعذیب
و عدم وقوع قیامت و غیر آن و یا علم مکاسب و تجارات اعتقادات کردند بسبب مهارت ایشان
دران که هیچ عملی در جنب نفع و فواید علم ایشان نمیرسد و یا علم طبایع و تنجیم و علم فلاسفه و دهریه چنانکه در خبر است
که حکمای یونان هرگاه که وحی انبیا را استماع میکردند استحقار آن مینمودند و در دفع تصغیر آن میکوشیدند و نسبت
با علم خود آن را احمق بر جهل میکردند و در روایت آمده که چون موسی اظهار دعوت نمود سقراط حکیم را گفتند که چرا
از شهر خود بشهر موسی مهاجرت نمینمائی تا از و کسب علوم دینیه کنی گفت ما بحلیه تهذیب آراسته ایم و بزیور صلاح
نفس پیراسته محتاج تهذیب کسی نیستیم حاصل که کفار بعلم خود در تدبیر دنیا یا علوم طبایع مغرور شده استهزا
میکردند بعلوم دینیه وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد و احاطه نمود بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آنهنگام که بدیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما را و

ملجأ شدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یکتا و یگانه است وَكَفَرْنَا
و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آورندگان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشان را
إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن هنگام که دیدند شدت عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه
عذاب تکلیف مرتفعست و صحت قبول ایمان فرع زمان تکلیف پس در حین یأس سنت نهادنی ممتنع باشد
قبول ایمان سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای تعالی صحت عدم قبول ایمان را در حین یأس سنت نهادنی
الَّتِي قَدْ خَلَتْ که گذشته است آن سنت فِي عِبَادِهِ در میان بندگان او از امم ماضیه یعنی این طریقت
مستمر بود در جاحدان وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زیانکار شدند در زمان دیدن عذاب الْكَافِرُونَ
ناگرویدگان بجهت عدم نفع ایمان در آن زمان سورة فصلت خمسون واربع آیات

ابی بن کعب روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که سوره حم سجده را قرائت کند بهر حرفی از آن ده
حسنه در نامه اعمال او ثبت نمایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که این سوره را تلاوت
نماید روز قیامت نور او مقدار مد بصر باشد و در آن روز شادان بود و در دنیا محمود بر وجهی
که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدای تعالی تمنای آن کنند و چون حق سبحانه
و تعالی اهتمام باختتام سور مؤمن کرد بذکر آن افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وقف
حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ برخی از اقوال علما در تفسیر این دو حرف در سوره من تحریر یافت
و حم اگر سوره است پس معنی آنست که این سوره فرستاده شده است از جانب بخشنده بجمیع مردمان و مهربان
بمؤمنان و اگر نه معنی برین نهج است که فرو فرستادست این قرآن از جانب خدای بخشاینده مهربانست
كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ کتابیست تفصیل داده شده آیتهای آن در معانی مختلفه از احکام و امثال
و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال و حرام قُرْآنًا عَرَبِيًّا این بلغت عرب منزل
شده لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که بدانند احکام آنرا بَشِيرًا در حالتی که مژده دهنده است
مر جماعتی را که بآن عمل کنند وَنَذِيرًا و بیم کننده بدوزخ مر آنها را که بآن نگروند و با وجود این صفات

جلیل

جلیله فَاَعْرَضَ اَکْثَرُهُمْ پس روی تافتند از آن بیشتر مردمان فَهُمْ لَا یَسْمَعُوْنَ پس ایشان نمیشنوند
بسمع قبول بجهت عدم تأمل و تدبر ایشان در ان وَقَالُوْا قُلُوْبُنَا و گفتند مشرکان که دلهای ما فِیْ اَکِنَّةٍ
در پوششهاست اند مِمَّا تَدْعُوْنَا از فهم آنچه که میخوانی ما را اِلَیْهِ بسوی آن یعنی قرآنرا درنمی‌یابیم وَفِیْ
اٰذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانیست از استماع قرآن پس آنچه برما میخوانی نمیشنویم وَمِنْ بَیْنِنَا
وَبَیْنِکَ حِجَابٌ و میان ما و میان تو پرده ایست که مانع رسیدن ماست بتو این مثل تباعد قلوب ایشان
از تعقل آنچه بر ایشان میخوانند از آیات قرآنی و عدم اعتقاد ایشان بر وجهی که گوئیا دلهای ایشان در پرده است
و در گوش ایشان گرانیست که آنرا هیچ نمیشنوند و در تفسیر طبرسی مذکور است که ابوجهل جامه در میان خود و میان پیغمبر پرده
ساخت و در پس آن رفت و گفت ای محمد فَاعْمَلْ پس عمل کن تو بر دین و مذهب خویش اِنَّنَا عَامِلُوْنَ
بدرستی که ما عمل کنندگانیم بر کیش و ملت خود و یا تو کوشش کن در ابطال امر ما و ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم
یا تو کار برای آخرت خود کن که ما برای دنیای خود عمل میکنیم و چون مشرکان تعنت و تحکم از حد بردند حق تعالی
رسول خود را امر کرد که قُلْ بگوای محمد مرین جماعت تیره ضمیر را اِنَّمَا اَنَا جز این نیست که من بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ
آدمیم مانند شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و نه از جن که شما سخن ایشان را درنیابید و فهم نکنید و بحرفی شما را
دعوت نمیکنم که گوش از ان گرانی داشته باشد و طبع از ان تنفر نماید بلکه مضمون دعوت من اینست
که یُوْحٰی اِلَیَّ وحی کرده میشود بسوی من اینکه اَنَّمَا اِلٰهُکُمْ جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ
خدای یگانه است که هیچ شریک نیست او را فَاسْتَقِیْمُوْا اِلَیْهِ پس استقامت و راست باشید در توجه
بسوی او یعنی بر توحید و اعتقاد و اخلاص طاعت بجهت شوید وَاسْتَغْفِرُوْهُ و آمرزش طلبید از و از
مواعقیدت که شرکست یا از گناهانی که بعد از اسلام کنید وَوَیْلٌ و سختی عذاب لِّلْمُشْرِکِیْنَ مر شرک
آرندگانراست اَلَّذِیْنَ آنانکه لَا یُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ نمیدهند زکوة بجهت بخل و عدم شفقت بر بندگان
که اعظم رذایل است وَهُمْ و حال آنکه ایشان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی از بعث و نشور و حساب قیامت
هُمْ کَافِرُوْنَ ایشان ناگرویدگان آیه تصریح دالست بر وجوب زکوة لیکن ادای آن در حال کفر صحیح نیست
زیرا که مبنای اخلاص است و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه را برین وجه حمل کرده اند که کفار اعتقاد ندارند بزکوة

دادن و اعتراف بآن نمیکنند یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است تکلم نمینمایند و بعد از وعید ایشان وهم وعد

بر جراحت حرمان اهل ایمان نهاده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته و ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی بر ایمان و اعمال صالحه

غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشوند یعنی ایشانرا بر دادن اجر منت ننهند زیرا که منت فرع تفضل است

و اجر عمل بر سبیل وجوب و در اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوعست یعنی مزد نابریده و ناکاسته که هرگز

منقطع نشود و فنا نپذیرد آنکه بجهت توبیخ کفار میفرماید قُلْ بگو ای محمد مر کافرانرا أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ

یا شما کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجب است یعنی چگونه و بچه وجه کافر میشوید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بانکسی که

بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که یکشنبه بود و دوشنبه و مرویست که در روز یکشنبه اصل زمین را

آفرید و در دوشنبه آنرا انبساط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکور است که مراد مقدار دو روز است یا دو نوبت

که در هر نوبت آنچه میخواست با سرع وجهی فرا آفرید و بر هر تقدیر میفرماید که ای محمد بکفار بگوی که چگونه کافر

میشوید بکسی که قادر است بر خلق زمین در دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا و میکردانند از برای او همتایان

یعنی که میسازید از برای او اشباه و امثال که در نهایت عجزند ذَٰلِكَ آن قادری که آفرید زمین را رَبُّ

الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست و آفریننده جمیع ممکنا تست وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و آفرید در زمین

کوههای بلند پایدار رَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا منافع ببندگان برسد و بر ایشان ظاهر شود فایده

آفریدن آن وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار گردانید منافع آنرا از معادن و

منابع و از نباتات و اشجار بدون زرع و غرس وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا

روزیهای اهل زمین ساخت در آن از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بآن معیشت نمایند یا مخصوص

ساخت حدوث هر قوتی بقطری از اقطار چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرات و امثال آن که هر یکی غالب

قوت بلدی است فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که آن سه شنبه و چهارشنبه بود و اینکلام

از قبیلی است که کسی گوید که سیر کردم از بصره تا بغداد در مدت ده روز و تا کوفه مدت پانزده روز یعنی تتمه

ده روز پانزده روز که پنج روز است سَوَاءً که یکسان بودند یکسان بودنی یعنی چهار روز تمام بی زیاده عشر

لِلسَّائِلِينَ

ونقصان

ونقصان واین حصر که خلق زمین وتقدیر آنچه در وست در چند مدت بوده عکرمه از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله روایت کرده اند که حق تعالی زمین را در روز یکشنبه ودوشنبه خلق فرمود کوهها را در سه شنبه اشجار
ومیاه را در روز چهارشنبه وسموات را در پنجشنبه وشمس وقمر ونجوم وملائکه وآدم را در روز جمعه ثُمَّ اسْتَوَىٰ بعد
ازان قصد کرد بر وجه استقامت إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت داعی آن شد که بعد از خلق اجرام
سفلیه خلق آسمان لطیف علویه نمود بقدرت غالبه بیچاره فی که او را از آفریدن آن منحرف نماید وَهِيَ دُخَانٌ
وحال آنکه آسمان در آن روز دودی بود یعنی بخار آب بهشت دود و در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی
از خلق عالم علوی وسفلی جوهری بیافرید وبنظر هیبت در وی نگریست آب شد بعد ازان آتشی بر وی مسلط گردانید
تا بجوش آمد وکفی وبخاری بیرون آورد وبر روی آب بداشت بعد ازان آن آب را بسته ساخت پس
ازان بخار مرتفع آسمانها را بیافرید وعرش بر بالای آن بداشت وازان بسته زمین را خلق کرد وچون
خلق آسمان وزمین نمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر آسمان وزمین را ائْتِيَا بیایید بآنچه شما را
فرمایم طَوْعًا در حالتی که فرمان برید فرمان بردنی أَوْ كَرْهًا یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی
یعنی بطوع رغبت واگر بکراهت که شما را بآنچه امر فرمایم چاره نیست مراد اظهار کمال اقتدار ووجوب
وقوع مراد اوست بر وجهی که گویا مامور ومطیع‌اند که فعل امر مطاع بر ایشان واقع شود نه آنکه این سوال
بر سبیل حقیقت باشد پس این مجاز تمثیل است وبرین قیاس است آنچه از ابن عباس مرویست که خدای
آسمان را گفت که ماه وستارگان که در ذات تو خلق کرده ام ظاهر ساز وزمین را فرمود که انهار
واشجار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان وزمین که أَتَيْنَا آمدیم بهرچه فرمودی طَائِعِينَ
در حالتی که فرمان بردگانیم ونزد بعضی آنست که حق تعالی زمین وآسمان را قدرت بر تکلم داد وبعد ازان
بایشان خطاب کرد وبنا برین سوال وجواب بر حقیقت خود باشد ودر خبر آمده که او سبحانه چون خطاب
بزمین کرد اول کعبه بجواب أتینا طائعین تکلم نمود وبعد ازان اجزای دیگر که در حوالی آن بودند وبرهمین
ترتیب تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند وبجهت این آنموضع را کعبه وقبله نام کردند
فَقَضَاهُنَّ پس محکم گردانید آسمانها وزمین را وبپرداخت از خلق آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ در حالتی

که هفت آسمان بودند فی یومین در مدت دو روز و گویند که حق تعالی روز پنجشنبه جمیع سموات را آفرید و در روز جمعه
شمس و قمر را و در ساعت آخر آن آدم و در همین روز قیامت قایم شود واوحی فی کل سماء
و وحی فرمود در هر آسمانی امرها کار آنرا یعنی مقرر گردانید هر فلکی را آنچه از ایشان آید از تدبیرات و مصالح
یا الهام کرد باهل هر یک از آسمانها که عبادت بجا آورند وزینا السماء الدنیا و آراستیم و زینت دادیم آسمان
نزدیکتر را که آسمان اولست بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغها درخشانند چه بسبب لطافت آن
جمیع کواکب آن دران مرئی میشوند و اگرچه بعضی ازان در آسمان دیگر باشند وحفظا و نگاه داشتیم آسمانرا
نگاه داشتنی یا از شیاطین که داعیهٔ شنیدن سخن ملائکه داشته باشند ذلک آنچه مذکور شد از بدایع و
صنایع تقدیر العزیز اندازه کردن و آفریدن خدای غالبست که بقدرت کاملهٔ خود هر چیز خواهد بکند
العلیم دانا بمصالح آفریدن چه خلق سموات سبع از دخان و تزیین آن بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال
علم و قدرت او سبحانه فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدانیت
و قدرت ما فقل پس بگوی ای محمد انذرتکم که من بیم کردم و ترسانیدم شما را صاعقة
از عقوبت بیهوش سازنده و هلاک کننده که در ساعت وقوع گویا صاعقهٔ آتش است مثل صاعقة
عاد مانند عقوبت قوم عاد و ثمود و قوم ثمود که صیحهٔ جبرئیل بود در نزول این عقوبت بریشان اذ
جاءتهم الرسل وقتی که آمده بود بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح من بین ایدیهم از پیش روی ایشان
ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان در آمده و از هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان
جد و جهد کردند و کوشش نموده گاهی برفق و زمانی بعنف و ساعتی بنصیحت و یا اگر رسولان بایشان آمده بودند
از جانب ماضی و استقبال یعنی چونکه پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود و از پیغمبران که بعد از ایشان دعوی
نبوت کنند چون هود و صالح و اخبار ایشان نموده بودند پس گوییا همه پیغمبران بایشان آمده و نصیحت این بود نمودن
الا تعبدوا مپرستید و عبادت مکنید الا الله مگر خدای تعالی را و در عبادت او غیر را شریک مگردانید
قالوا گفتند آن کافران در جواب ایشان از روی تکذیب لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که ایمان
آوریم و غیر او را شریک او نسازیم لانزل ملائکة هر آینه فرستادی فرشتگان را بسوی ما تا ما را بدین توحید

دعوت کردندی مثل شما که از جنس ما آیند فَاِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهٖ پس بدرستی که ما بآنچه که فرستاده شدید به
بدان بر زعم خود کَافِرُوْنَ ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضل و قدری ندارید بر ما پس
تفصیل قصه ایشان میفرماید فَاَمَّا عَادٌ پس اما گروه عاد فَاسْتَکْبَرُوْا پس گردنکشی کردند و تعظم نمودند بر
اهل خود فِی الْاَرْضِ در زمین احقاف که بلاد یمن است بِغَیْرِ الْحَقِّ بناسزا و ناروا یعنی استحقاق آن نداشتند
چه تجبر و عتو ایشان بجهت محض کفر و صریح ظلم بود پس هود تهدید ایشان کرد بنزول عذاب ایشان از روی
استکبار التفات نکردند و بقوت و بسطت خود مغرور شدند وَقَالُوْا و گفتند بهود پیغمبر مَنْ اَشَدُّ
مِنَّا کیست سختتر از ما قُوَّةً از روی توانایی و تن آوری و در خبر است که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ
عظیم را از کوه بضرب دست بکندندی حاصل که بجهت قوت و شوکت و جسامت خود مغرور گشته از تهدید هود
اندیشه نکردند و گفتند چون هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس بر رفع عذاب قادر خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشان
کرده میفرماید اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندانستند آن مغرورشدگان بتوانایی خود اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ خَلَقَهُمْ آنکه خدای
آفریدگار ایشان را هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ او سختتر است از ایشان قُوَّةً از روی قوت و قدرت چه او قادر است بالذات و توانا
بر چیزی که غیر او را از آن توانایی میسر نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب و هلاک ایشان بآن وَکَانُوْا و
بودند از روی استکبار بِاٰیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ که بنشانهای قدرت ما یا معجزات جحود میکردند با وجود علم ایشان
بحقیقت آن فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِیْحًا صَرْصَرًا بادی سخت که بآواز مهیب آن هلاک
شدند یا بادی سخت تند و سردی که ایشان را هلاک ساخت فِیْ اَیَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم که آن اول
دهه آخر شوال بود از بامداد روز چهارشنبه که هشت روز و هفت شب است کقوله سَبْعَ لَیَالٍ وَّثَمٰنِیَةَ اَیَّامٍ
حُسُوْمًا و در آثار آمده که نزول عذاب جمیع امم مکذبه در روز چهارشنبه بوده از ضحاک منقولست که خدای تعالی
اول باران از ایشان هفت بار گرفت و در مدت اصلا باد ساکن نشد بعد از آن سخت گردانید تا همه را
مستاصل گردانید و از جابر بن عبدالله انصاری روایتست که چون خدای تعالی بقومی اراده خیری کند باران
دهد ایشان را باد و اگر نه باد دهد بی باران چنانکه در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم لِنُذِیْقَهُمْ تا بچشانیم
ایشان را عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی و خواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی با وجود

قوت و شوکت همه را خوار و ذلیل گردانیدیم و هلاک کردیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى و هر آینه عذاب
آن سرای که دوزخ است رسوا سازنده تر و خوار کننده تر است وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده
نشوند بآن روز در دفع عذاب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که ابو جهل بعضی از اکابر قریش طلب کرد
و گفت کار محمد ملتبس است کسی که شعر و کهانت و سحر داند نزد او می باید فرستاد تا با او مکالمه کند تا احوال او را نیک
بیرون نموده اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را نیک دانسته ام بروم و با او گفت و شنید نمایم و آنچه از وی بر من
ظاهر شود شما را اعلام نمایم پس او نزد حضرت رسالت آمد و گفت ای محمد تو بهتری یا هاشم و عبد الله و عبد المطلب که
پدران تو بوده اند ایشان سبب آنچه ما منکر دینیم پس ترا چه بر آن داشته که زبان بدشنام ایشان گشوده و ما را
گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست است ترا پیشوای خود گردانیم و لوای حکومت برای تو افرازیم و خطبه سلطنت
بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو نکاح کردنست با بکار جمیله هر کدام که از دختران قریش که تو اختیار کنی بتزویج تو آوریم
و اگر مدعای تو مال است ما چندان از زر سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز درویش نشوی و هیچکس بتوانگری بتو نرسد
حضرت این سخنان میشنید و هیچ نمیگفت چون سخن را تمام کرد در جواب فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل
من الرحمن الرحیم تا اینجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهن مبارک آنحضرت نهاد
و گفت بحق آن خویشی که با هم داریم که خاموش شو رسول صلی الله علیه و آله خاموش شد عتبه برخواست و بخانه رفت
و نزد قریش نرفت ایشان گفتند عتبه کجا رفت مبادا که از کیش خود برگشته باشد و بدین محمد میل نموده باشد یا آنکه محمد او را
طعامی یا رشوتی داده باشد و او را فریب داده پس برخواستند و بخانه عتبه آمده گفتند که چرا باز نیامدی همانا که
از دین خود برگشتی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از او قبول کردی عتبه از این سخن برآشفت و گفت مال من از مال شما
همه بیش است و استیلای من از استیلای همه بیش چرا بطعام کسی فریفته شوم و شما میگوئید که او را مال نیست
پس چگونه کسی را برشوت بفریبد و لیکن من نزد او رفتم و با او سخنی چند گفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود
و نه کهانت و نه سحر و آنچه از او شنیده بود بر ایشان خواند پس گفت دست بر دهن او نهادم و او را سوگند
دادم که دیگر نخواند و شما همه میدانید که هرگز محمد دروغ نگفته است پس ترسیدم که عذابی فرود آید که هلاکت ما
و شما باشد و خایب و سرگردان از خانه او بیرون آمدند القصه حق تعالی ذکر احوال همه نموده در صدد قصه ثمود در آمده

میفرماید

65

میفرماید وَاَمَّا ثَمُودُ و اما قبیلهٔ ثمود که قوم صالح بودند فَهَدَیْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشانرا براه راست و بوسیلهٔ
حجج و ارسال رسول و یا نمودیم بایشان طریق هدایت و ارشاد وکقوله تعالی و هدیناهم النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ
پس برگزیدند نابینائی را یعنی جهالت و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست ایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا
گرفت ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ قارعهٔ عذاب و مصیبت عقاب خوار کننده مراد صیحهٔ جبرئیل است
که بیک لحظه بآن هلاک شدند بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه
وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز
میکردند از شرک و بعد از ذکر عقوبت دنیویه برامم مکذبه احوال اخرویه مطلق کفره را بیان میکند که وَيَوْمَ يُحْشَرُ
و یاد کن ای محمد آنروز را که حشر کرده شوند اَعْدَاءُ اللّٰهِ دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین اِلَى النَّارِ
بسوی آتش دوزخ فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان بدیشان
رسند انگاه ایشان بهیئت مجموعی روانه کنند حَتّٰى اِذَا مَا جَاؤُهَا تا آنکه چون بیایند باتش دوزخ شَهِدَ
عَلَيْهِمْ گواهی دهند بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند از دعوت حق وَاَبْصَارُهُمْ
و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشند از آیات داله بر توحید و ایمان نیاورده وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی
جوارح ایشان بآنچه مباشر آن شده باشند از اعمال قبیحه در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ
و دست راست بود و سدی گفته که مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان گواهی دهند از فعل زنا بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ بآنچه عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح یا بآنوجه است که حق تعالی دهان و کام و زبان بایشان
ایجاد فرماید بعد از آن ایشانرا ملجا سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود و یا ایجاد کلام کند
در ایشان مانند ایجاد در درخت و یا ظاهر سازد در انها علامتی که دلالت کند بر آنچه کرده اند پس بزبان حال
ناطق شوند وَقَالُوا و گویند کافران بر وجه توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده باشند
لِمَ شَهِدْتُّمْ عَلَيْنَا چرا گواهی دادید بر حال ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد
آن بودیم که عذاب از شما دفع نمائیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم
بلکه اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي بسخن در آورد ما را آن خدائی که بقدرت کامله اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن در آورده است

عشر

هر چیز را که از شان او تکلم باشد وَهُوَ خَلَقَكُمْ و او بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد
وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی اوست بازگشت همه برای جزا یعنی از قدرت خدایی که قادر است بر انطاق
مردمان و بر خلق شما در اول بار و بر اعادهٔ ارجاع شما بسوی جزا غریب و عجیب نیست که ما را بنطق در آورد
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و در آن روز حق تعالی امر کند ملائکه را تا با ایشان بگویند بر سبیل الزام که خدای
تعالی مبدی شما و معید است و نبودید شما که پوشیده شوید و مخفی مانید اَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ
بر اعمال شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا اَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما
این کلام بجهت آن گویند که کفار در دنیا در پس پرده و دیوارها میگریختند نزد ارتکاب فواحش بجهت
ترس و رسوای و گمان نمیبردند که اعضا بر ایشان گواهی دهند وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید
اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ آنکه خدای نمیداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنند بجهت این در قبایح
جرائت میکردند ابن عباس گوید که روزی من خود را باستار کعبه پوشیده بودم سه کس بیامدند صفوان که
از ربیعه بود و دو دیگر امیه و عبد الله ثقفی که از قریش بودند مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا آنچه ما میگوییم خدای
تعالی شنود یکی گفت اگر بلند گویی شنود یکی گفت اگر بلند شنود آهسته نیز شنود من حضرت رسول را از این
خبر دادم این آیه آمد و آیهٔ دیگر بعد از و وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن دعوی شما بعدم علم خدا با کثر اشیا گمان
شماست اَلَّذِي ظَنَنْتُمْ آنچه گمان می بردید در دنیا بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خود اَرْدٰىكُمْ هلاک کرد شما را آن
گمان بد فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان کاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایهٔ نجات را
هلاک ساختید پس بندهٔ مؤمن باید که در اوقات خلوات خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی بیشتر
باشد از علانیه یا در سلک این جماعت نباشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست
که باید که بندهٔ مؤمن بر وجهی از خدای بترسد که گوییا مشرف است بر دوزخ و بر نهجی برحمت خدای امیدوار باشد که
گوییا از اهل بهشت است پس این آیه تلاوت کرد و بعد از آن فرمود که خدای تعالی نزد ظن بندهٔ خود است
اگر ظن او خیر است خیر باو رساند و اگر بد است او را سزای بدی میدهد و در حدیث آمده که هیچ کس از شما نباشد
مگر که بخدا گمان نیکو برد چه هر گروهی که بخدا گمان بد برد خدای تعالی ایشان را هلاک کند آنگه این آیه تلاوت کرد

وذلکم

بسم الله الرحمن الرحیم
یا امیر المؤمنین ادرکنی

کرد وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبایی نمایند ای کافران
بدکار بر آلام عقوبت نیران واز اظهار شکایت واستغاثه امساک نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ
پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع نرساند و همیشه در دوزخ معذب باشند
وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا واگر طلب رضای خدا کنند و از خدا درخواهند که از عتاب و خشم برجوع بخشنودی نماید
تا از آن مضیق شده از عذاب خلاص شوند فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان اجابت کرده شده
گان در طلب خشنودی خدای یعنی اگر بجزع و فزع خواهند که خدای از ایشان راضی گردد و خشم و عتاب بر ایشان
رفع نماید هرگز از ایشان خشنود نشود و دفع عذاب ننماید وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای ایشان
قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار کردند بآیات بینه و حجج ظاهره
ما عناد و استکبار کردند و با وجود علم ایشان بآن پس ما ایشان را در بادیه خذلان گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان
برگرفتیم و نزد این حال سوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند خلاصه سخن آنست که ما ایشان را واگذاشتیم
بجهت عناد و جحود تا بعوض ایشان قرنای که امر بمقاربت ایشان واقع شده بود از صلحا و اتقیا شیاطین
قرین ایشان شدند از اهل صلاح فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه بود در
پیش ایشان از امتعه دنیویه و متابعت شهوات نفسانیه تا در طلب آن مستمر باشند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه
در پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان
درآوردند تا انکار آن کردند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جمله امتان گذشته مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در شماره
ایشان مراد آنست که همچنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند این جماعت نیز سزاوار عذاب‌اند إِنَّهُمْ بدرستی
که کافران كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران و زیان زده گان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی
بدل کرده اند و نقد تمام عیار معرفت را بزر مغشوش فروخته از ابن عباس مرویست که رؤسای قریش چون
از معارضه قرآن عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند و استماع آن نموده ایمان آورند

پس با اتباع خود متفق شدند برآنکه چون حضرت رسالت بقرآن خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان در
مقام معارضه درآمده آوازها برکشیدندی و سخنان هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دست برهم میکوفتند
و رجزها و شعرها میخواندند حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی منکران
مکه با یکدیگر میگفتند که لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش فرا مگیرید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآنرا که محمد
میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخن بیهوده گویید دران یعنی درمیان خواندن قرآن باد در روی محمد لَعَلَّكُمْ
تَغْلِبُونَ تا شاید که غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب او را از شنیدن باز دارید
فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس هر آینه بچشانیم آنانرا که کافر شدند یعنی گروهی که آمر و قایل این امرند
یا جمیع کفار را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی دردناک در کیفیت و کمیت وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداشت دهیم ایشانرا
أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین جزای آنچه بودند يَعْمَلُونَ که میکردند از روی جهالت و عناد و معصیت مجازات دهیم
ایشانرا باقبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرکست و بروایت ابن عباس عذاب شدید در روز بدر بود از اسیر
و قتل و أَسْوَأَ آن در آخرت ذَٰلِكَ آن عذاب جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداشت دشمنان خداست عذاب روز بدر
النَّارُ آتش دوزخست لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در آن آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدان که دایم
باشند که هرگز از انجا بیرون نیایند جَزَاءً پاداشت داده میشود پاداشت دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همیشه
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کلام ما انکار میکردند و بجهت آن سخن لغو در میان می انداختند وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که در آتش دوزخ معذب باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا اللَّذَيْنِ بنما بما
آن دو کس را أَضَلَّانَا که گمراه کردند ما را و از دین برگردانیدند مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی بنما
بما شیاطین جن که اعوان ابلیس اند و شیاطین انس که رؤسای ما بودند و از حضرت امیر المؤمنین صلواة الله علیه منقولست
که شیاطین جن ابلیس است که پیشوای جمیع ابالسه است و مبدع اساس شرک و کفر است و شیاطین انس قابیل که
محدث بنای قتل و حسد است پس مراد آنست که بنما بما این دو کس را که باضلال آنها از راه راست بیرون رفتیم و مرتکب
فسق و کفر و قتل بغیر حق شدیم نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود لگدکوب کنیم
و انتقام کشیم یا آنکه ایشانرا در درکه آخر دوزخ که سقر است درآوریم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا بگردانند

از جمله

از جمله فروترا ن وبعد از ذکر وعید کافران در وعده مومنان میفرماید که اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا یعنی آنانکه
گفتند رَبُّنَا اللهُ پروردگار ما خدای بحق است یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی تصدیق نمودند
ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بران راست ایستادند و اصلا از ان منحرف نگشتند تا هنگام موت انس از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت کرده که بسا مردمان که قایل کلمهٔ ربنا الله باشند و اکثر ایشان برگردند پس کسی که
معترف باین کلمه باشد تا نزد حاضر شدن ملک الموت او بر طریقهٔ استقامتست سفیان بن عبدالله ثقفی
نقل کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که پرسیدم که مرا خصلتی تعلیم کن که بآن متمسک شوم فرمود
که قل الله ربی فاستقم گفتم یا رسول الله مخوف ترین چیزی که از ان احتراض باید کرد چه چیز است حضرت
زبان خود را بگرفت و گفت اینکه زبان خود را نگهداری و ابن عباس از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نقل کرده
که فرمود مراد آنست که بر ادای فرض استقامت ورزید و بران استمرار باشید تا وقت مرگ و محمد بن فضیل
روایت کند از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که پرسیدم که استقامت بچه معنی است
فرمود والله هی ما انتم علیه یعنی بخدا سوگند که استقامت آن چیز است که شما بر آنید یعنی مستقیم شدن بر متابعت
اهل البیت علیهم السلام تا وقت انقضای اجل و از حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بر اوامر و نواهی
خدا عمل نمایند و در ان خلل راه ندهند و سفیان گفته که گفتار را موافق کردار سازد و فضیل عیاض بر آنست
که از دنیا دور شود و رغبت بامور آخرت نماید و در خبر است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را
تلاوت مینمود و میگریست گفتند یا رسول الله از ترس خدا میگریی فرمود آری مرا بطریقی فرستاده اند
که مانند شمشیر است اگر بروی راست رویم نجات یابیم و اگر اندکی از ان منحرف شویم هلاک شویم و
بر هر تقدیر تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةُ فرود آیند بر مومنان فرشتگان نزد موت یا در وقت
خروج از قبر یا در آخرت و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در سه موضع فرود آیند و گویند
اَلَّا تَخَافُوا آنکه مترسید لحوق توقع مکروه که عذابست و عقاب وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهگین مباشید
از فوت ثواب و یا از هایل آخرت و غمگین مباشید از آنچه در پس خود گذاشته اید از اهل و ولد
که خدا کار ایشان میسازد و یا غم مخورید بر گناهان خود که خدای تعالی همه را عفو کند و از جمیع آنها در گذرد

وَاَبْشِرُوا وشاد شوید ببشارت بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده داده
میشدید بر زبان پیغمبران نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شمائیم و اعوان و انصار شما فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا عشر
در زندگانی دنیا چه شما را از آفات و عاهات نگاه داشتیم و بطریق خیر و صلاح دلالت میکردیم بر نقیض
هم شیاطین که کفره را بکفر و فسق و معصیت اضلال میکردند وَفِي الْاٰخِرَةِ و دوستان شمائیم در انزای
بکرامت و شفاعت تا حین در آمدن شما در بهشت و امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله فرمود که معنی آنست
که ما حراست شما میکردیم در دنیا از انواع بلیت نزد موت از وساوس شیطان و در آخرت از شداید عقوبت
نیران و رسانیدن بر روضات جنان وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در آخرت مَا تَشْتَهِي اَنْفُسُكُمْ
آنچه آرزو کند نفسهای شما از مستلذات و اصناف کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ
آنچه زیرا که ادعای آن کنید که از ماست یعنی هیچکس با شما در آن روز با چیزی منازعه ننماید و یا مر شماراست
در آخرت آنچه آرزو کنید از بقای حیوة و دوام نعمت که هرگز سمت فنا و انقطاع نپذیرد نُزُلًا در حالتی
که آنچه بآن وعده داده شده اید از متمنای نفس پیشکشی باشد مِنْ غَفُورٍ از خدای که آمرزنده گناهانست
رَحِيمٍ مهربان بر جمیع مؤمنان و لفظ نزل اشعار است بر آنکه متمنای اهل استقامت نسبت بآنچه بایشان
عطا کرده شود چون ماحضری خواهد بود و نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و بعد از ان ذکر
وعد و وعید بجهت رد قول کفار که بکفار لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه زبان میگشودند در شان عالیشان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا و کیست نیکوتر از روی گفتار مِمَّنْ دَعَا
اِلَى اللّٰهِ از آنکس که بخواند مردمان را به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته یعنی با وجود گفتار
آراسته و کردار شایسته داشته باشد وَقَالَ اِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و گوید بدرستی که من از گردن نهادگانم
بحکم خدای و منقادم فرمان برو جه اعتقاد و اذعان مقاتل و جمعی از مفسران گفته اند که مراد باین آیه ائمه معصومین اند
صلوات الله علیهم که داعی خلقند بمنهج حق در بعضی تفاسیر آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی
کلاغ ندا بنماز میخواند و پیوسته سخنان بی ادبانه درباره او بر زبان راندندی حق تعالی این آیه فرستاد پس این آیه در
شان مؤذنانست که مظهر شعایر اسلامند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامت دو رکعت

نماز بگذارند

نماز بگذارند واین قول از عکرمه منقولست وگویند مراد علما وفقها اند که احکام اصول وفروع دینیه بمردم تعلیم میدهند
وعمل صالح ایشان آنست که بعلم خود عمل کنند وبر مقاسات مکاره که از ممر امر ونهی سانح گردد صبر نمایند بعد ازان
بجهت ترغیب بر بندگان بقبول ایمان میفرماید وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ برابر نیست ملت
نیکو که توحید است ودین اسلام وملت بد که شرکست وکفر در مجازات ومکافات چه اول موجب رفع درجات
است وثانی هبوط در درکات یا برابر نیستند اعمال حسنه وافعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه
نیست پس مساوی نیست صبر وغضب ورفق وعنف وعلم وجهل ومدارا وغلظت وعفو واساءت وغیر
ذلک در تفسیر ماوردی وتبیان وعین المعانی مذکورست که حسنه دوستی رسول است وآل او صلوات الله علیه
وسیئه دشمنی ایشان وبعد از مدح حسنه وذم سیئه در تعلیم رسول میفرماید اِدْفَعْ دفع کن ای محمد سیئه را
بِالَّتِي بآن حسنه که در نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب بحلم تسکین ده وگناه را بعفو و
لغو را بتغافل وبکلام حق سخن باطل را پس مراد باحسن زیادتی مطلقه ویا دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد
از حسنه دیگر یعنی هرگاه که دو حسنه را بیابی سیئه را باحسن آن دفع کن مثلا اگر کسی با تو بدی کند پس حسنه آنست
که آنرا عفو کنی واحسن آنکه بعوض آن با او احسان نمایی وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حسنه
تقیه است وسیئه فاش کردن مذهب بر هر تقدیر میفرماید که هرگاه تو دفع سیئه نمایی باحسن فَإِذَا الَّذِي
پس ناگاه آنکس که بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ میان تو ومیان او دشمنی است كَأَنَّهُ وَلِيٌّ گوییا دوستی
کارساز بوده در دین حَمِيمٌ خویشی مهربان در نسب یعنی بیامن خلق حسن دشمنی که در دین معاند ومنکر تو
تو باشند دوست شفیق تو گردد ویار هوادار تو وَمَا يُلَقَّاهَا وداده نشود این خصلت که مقابل بدی بنیکی است
إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبایی نمایند بر مکروهات واذیات ونفس را از انتقام منع کرده خشم را فرو
خورد وَمَا يُلَقَّاهَا وعطا کرده نشود این خلیقه حسنه ونتیجه پسندیده إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره
بزرگ ونصیب وافر از رای عقل ویا ثواب وذخیره از کمال ایمان ویا از تمامیت نفس باخلاق حسنه وَإِمَّا
يَنْزَغَنَّكَ واگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه ابلیس پر تلبیس نَزْغٌ خارخاری یعنی اگر شیطان نیشی
بتو رساند ووسوسه دهد در ترک این خصلت پسندیده فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدا إِنَّهُ بدرستی که

خدای هو السمیع اوست شنوا هر کسی را که بگفتار استعذ بالله مترنم شود العلیم دانا بنیات صالح بعد از ان در
بیان دلالات قدرت و وحدت خود میفرماید که ومن آیاته و از جمله نشانهای قدرت الهی اللیل
والنهار شب و روز است که متعاقب یکدیگراند روز برای کسب معیشت و شب از جهة استراحت والشمس
والقمر و یکی دیگر آفتاب و ماه است که تقدیر شان بر وجه استقرار است و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس یکدیگر
باندازه مقرر آیند و میروند لا تسجدوا للشمس سجده نکنید مر آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را چه آنها مانند شما
مخلوقند و مسخر فرمان او یند پس رتبه معبودیت نداشته باشند واسجدوا لله و سجده کنید مر خدای را الذی خلقهن — سجده واجب
آنخدایی که آفریده است شب و روز و آفتاب و ماه را ان کنتم ایاه تعبدون اگر هستید که از روی وحدانیت
مر او را می پرستید یعنی اگر قصد عبادت خدای دارید پس او را پرستش نمایید نه غیر او را فان استکبروا پس اگر سرکشی
کنید از سجده کردن خدای فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند بود از اصناف ملائکه
یسبحون له تسبیح و تحمید میکنند برای او باللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وهم
لا یسئمون و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزایم اربع است
و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیه اولی است که ان کنتم تعبدون است
زیرا که امر بسجود درین آیه بتحقیق پذیرفته و از ابن عباس و ابن مسیب مرویست که موضع سجده نزد آیه ثانیه است
که آن وهم لا یسئمون زیرا که تمامیت معنی با این است و قول اول از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست
ومن آیاته و از جمله نشانهای که دالست بر ربوبیت او سبحانه انک تری الارض آنست که تو می بینی زمین را
خاشعة ذلیل و خوار از روی پژمردگی و خشکی فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بر ان زمین
آب باران را اهتزت بجنبش در آید از روی نشاط وربت و بر آید مانند خمیر پاره و آماهیده شود تا از میان آن
نباتات و ریاحین بروید و بزینت و آرایش آراسته گردد ان الذی احیاها بدرستی که آنکسی که بر این وجه زنده گردانید
زمین مرده را لمحیی الموتی هر آینه زنده کننده مردگان است در آخرت انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه
چیزی از احیا و اموات قدیر تواناست چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع مقدورات مساویست جهت
اشتراک در جمیع ممکنات که امکان است بعد از ان در تهدید منکران بعث میفرماید ان الذین یلحدون

براکسی

بدرستی که آنانکه میل میکردند از نهج مستقیم و میگردند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و القای کلام لغو
فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما و این اهل الحاد لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا پوشیده نمیشوند بر ما باشخاص و اقوال
یعنی همه را می بینیم و اقوال ایشانرا می شنویم پس جزای طعن و تحریف و سزای الحاد و القا کلام لغو بایشان
خواهیم رسانید أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود در آتش یعنی بجهة الحاد قابل سوختن باشد
خَيْرٌ او بهتر است أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا یا کسی که بیاید ایمن در روز قیامت یعنی در آتش دوزخ نرود يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یعنی در این روز هر دو در مرتبه مساوی هم نباشند چه اول مستوجب نزول درکه هاویه است
و ثانی مستحق صعود بر درجه عالیه مراد جمیع کافران ملحد و مؤمنان موحد اند پس بجهت زیادتی وعید و تهدید شدید
درباره کافران عنید میفرماید که ای اهل الحاد و جحود و عناد اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ میکنید آنچه میخواهید إِنَّهُ
بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه میکنید بیناست و هیچ از قول و فعل شما برو پوشیده عشر
و پنهان نیست پس بر آن جزا و سزا خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن که
بهترین ذکرها ذکر دوست لَمَّا جَاءَهُمْ هنگامی که آمد بدیشان مخفی نمیشوند بر ما بافعال و اقوال و با معذب
میشوند بهلاکت و انواع نکال وَإِنَّهُ بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت
باری و گویند قرآن بجهت آن عزیز است که کلام رب عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده
برای امت عزیز یا نامه دوست است بنزدیک دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز می باشد و یا عزیز است
زیرا که هیچکس قادر نیست که مثل آنرا بیاورد و یا آنکه باعتبار آنکه محفوظ است از تغیر و تبدیل و تحریف یا بآن
اعتبار که براتم صفات و احکام است و یا آنکه واجب است که اوامر و نواهی آنرا عزیز دانند و تجاوز نکنند
لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بآن هیچ باطل کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
و نه از پس وی یعنی از هیچ جهة باطل بسوی آن راه نیابد پس طعن طاعن و تاویل مبطل مطعون متاول نگردد
چه هر که در صدد طعن و ابطال در آمد قول او ممحوق و تاویل او مضمحل و نابود شد و قبح وجه هلاک گردید و بعذاب
ابدی و عقوبت سرمدی گرفتار گشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مراد آنست که اخبار
ماضیه و مستقبله آن دروغی نباشد بلکه جمیع خبرهای آن مطابق واقع است و موافق نفس الامر و باطن از د

هیچ کتابی نیامد که مبطل او بوده باشد و بعد از وی هیچ کتابی نیاید که حکم ببطلان آن کند و این قول ابن عباس است
و یا شیاطین نتوانند بود که از ان حق را ناقص سازد و یا کلام باطل در وی زیاده کند پس زیاده و نقصان در وی
نیابد و بهیچ جهه راه تناقض و کذب و تعارض بر وی گشوده نمی شود تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنْ حَكِيمٍ
از نزد خدای که بجمیع حکم و مصالح خلقان حَمِيدٍ ستوده شده بانعام نعم بر بندگان که از جملهٔ آن انزال
قرآنست که اعظم نعم است و چون بسبب انکار کفار آثار غبار بر آینهٔ دل مبارک سید ابرار صلی الله علیه
و آله نشست حق تعالی جهة تسلی خاطر عاطر حبیب خود فرمود مَا يُقَالُ لَكَ و گفته نمیشود یعنی نمیگویند این کافران
معاند مر ترا إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده یعنی کفار آنکه گفته اند لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ مر فرستادگان را
که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس بر سخنان ایشان اندوهناک مباش إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو
لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است مر مؤمنان را که بصدق نیت بتوحید اعتراف نموده اند و بر نبوت
تو تصدیق کرده اند وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان جاحد و مکذبان
معاند را آورده اند که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عربیست و بلغت عجم فرو دنیامده یا چرا بعضی
از ان عربی نبود و بعضی عجمی آیه آمد وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر میگردانیدیم این کتاب را که احسن ذکر است قُرْآنًا
أَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت عرب از روی انکار لَقَالُوا هر آینه میگفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا
مفصل و مبین نشده آيَاتُهُ آیتهای کتاب بزبان عربی تا ما فهم آن کنیم أَأَعْجَمِيٌّ یا کلام عجمی است وَعَرَبِيٌّ
و مخاطب عرب با حاصل که ما بلغت ایشان انزال کتاب نمودیم و از عشیرهٔ ایشان رسول فرستادیم تا در حجت
ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اینکه ایشان میگویند که مکتوب الیهم عربی باشد و کتاب عجمی بجهت فرط
تکذیب و انکار ایشانست قُلْ هُوَ بگوای محمد مر ایشانرا که آن کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند
هُدًى راه نماینده است بطریق حق وَشِفَاءٌ و شفا دهنده از آنچه در سینهای ایشانست از امراض شک
و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ آن کتاب
در گوشهای ایشان گرانست یعنی اگر خود را قریب مینمایند و بگوش و هوش نمیشنوند وَهُوَ و آن کتاب
عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن خود را کور سازند مراد آنست که چون ایشان

از آیات باهره و حجج ظاهرهٔ آن نفع نمیگیرند پس گویا که کری و کوری مانع شنیدن و دیدن ایشانست ازان
أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت کر و کورند ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ از جای دور یعنی ایشان در بعد افهام و شدت اعراض از قرآن مانند کسی است که او را از مسافت
دور و دراز خوانند و او نه آواز خواننده را شنود و نه او را بیند مراد آنست که همچنانکه ندای خواندن نفعی بانکس
نرسانید همچنین خواندهٔ قرآن فایده نمیدهد پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جحود کفار میفرماید
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم ما موسی را کتاب توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف
کرده دران یعنی امتان او بعضی آنرا باور داشتند و جمعی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو که در قرآن اختلاف
نموده برخی تصدیق کردند و گروهی تکذیب نمودند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو تا در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در وعدهٔ
قیامت و حصول خصومت دران کما قال بل الساعة موعدهم لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان
ایشان بعذاب استیصال در دنیا وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمانند مِنْهُ
از قرآن مُرِيبٍ گمانی که موقع ریبت یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن کذبست پس بر سبیل
احتجاج بر اهل جحود میفرماید مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کاری شایسته و کرداری از طاعت و عبادت
فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی منفعت ثواب آن راجع است باو نه بغیر او وَمَنْ أَسَاءَ و هر که
عمل بد کند از فسق و معصیت فَعَلَيْهَا پس برای اوست یعنی وبال و عقاب آن ملحق است باو وَمَا رَبُّكَ
الجزو الخامس والعشرون بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیست پروردگار تو ستم کننده مر بندگان را از فرا خور عمل مکافات نکند و ثواب
طاعت کسی بغیری دهد بجهت معصیت شخصی غیری را عقوبت فرماید و اختیار ظلام که صیغهٔ مبالغه است
بر ظلام استعاده است بر آنکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی مطلق باشد و عالم بقبح آن در نهایت عظمت است
چه جای صدور ظلم عظیم و دیگر مواخذه نکند کسی را بگناه غیری و اثابه بشخصی بطاعت دیگری ظلمی عظیم است
آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند اگر تو پیغمبری و وعیدی که ما را میدهی از
عذاب اخروی صادقی بگوی که قیامت کی خواهد بود آیه آمد که إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بسوی خدا باز گردانیده

میشود دانستن وقت قیامت نه بغیر او پس هیچ ازوی هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمانی قایم شود وما
تخرج من ثمرات و بیرون نیاید هیچ میوه وحفص ثمرة خوانده یعنی هیچکدام از انواع میوها بیرون نیاید من اکما مها
از غلافهای خود وما تحمل من انثى و بار نگیرد هیچ ماده از انسان وغیر آن از حیوانات ولا تضع و ننهد
بار خود را در هیچ وقت الا بعلمه مگر در وقتی که مقرونست بدانش خدای یعنی همچنانچه علم قیامت خاصهٔ اوست
علم اثمار و نتایج مخصوصست باو از حیثیت کمیت و کیفیت و کبر و صغر و طعوم و روایح و الوان و غیر آن و از کیفیت
انتقال اطفال در ارحام از ذکور و اناث و ناقصیت و حسن و قبح و عدد ایام حمل و ساعت آن ویوم
ینادیهم و روزی که ندا کرده شوند مشرکان را از روی توبیخ از ایشان سوال کند که این شرکائی کجااند
انبازان من که بزعم و قول خود آنها را شریکان من میپنداشتید و میگفتند که قالوا گویند مشرکان اذناک اعلام
کردیم ترا ما منا نیست از ما من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان زیرا که از ایشان تبرا کردیم و از
روی یقین اعتراف کردیم بیگانگی وضل عنهم و گم شود از ایشان یعنی از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه که
بودند که میپرستیدند من قبل از پیش قیامت یعنی بتانی که در دنیا پرستیدندی در آن روز نه بینند وظنوا لهم ما
و بیقین دانند مشرکان که نیست مر ایشان را من محیص هیچ گریزگاهی از عذاب و قیام ظن در مقام یقین
در چیزی که مشاهده نباشد بسیار شایع است پس در مذمت شیمهٔ ذمیمهٔ ایشان میگوید لا یسأم الانسان
ملول نمیشود کافر من دعاء الخیر از خواهش نیکوئی درین جهان چون نعمت و صحت و خوشحالی و فراغت وان
مسه الشر و اگر برسد و برا بدی چون درویشی و بیماری و پریشانی و کدورت فیؤس پس شدید الیاست
یعنی بسیار ناامید از روح و راحت قنوط بسیار ظاهر کننده ناامیدی از رحمت حضرت باری تعالی
و با ناامیدست از اجابت دعا و بدگمان به پروردگار خود ولئن اذقناه و اگر بچشانیم آن کافران را
رحمة منا بخششی از نزدیک خود چون غنی و صحت من بعد ضراء مسته پس از آن سختی که بدو رسیده
باشد از بیماری و درویشی لیقولن هذا لی هر آینه گویند این نیکوئی برای ماست یعنی من بجهة عمل نیک
مستحق آنم یا آنکه این نیکی دایم مرا خواهد بود و زوال پذیر نخواهد شد وما اظن الساعة و گمان نمیبرم
قیامت را قائمة برخاسته یعنی حاضر شدن مراد انکار اوست از حشر و نشر ولئن رجعت و هر آینه

اگر باز گردانیده

اکر باز کردانیده شوم اِلٰی رَبّی بسوی پروردکار خود یعنی اکر ما بالفرض قیامت قایم شود همچنانکه زعم
شما مسلمانانست و مرا برانکیزانند اِنَّ لی بدرستی که مرا باشد عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنٰی حالتی
نیکو از آنچه داریم از اصناف کرامت دنیویه مرا ثابتست پس انواع نعم اخرویه نیز برین قیاس خواهد
بود و از منفک نخواهد شد ثعلبی از حسن بن محمد بن علی ابن ابا طالب صلوات الله علیهم نقل میکند که کافر
را دو تمنای عجبست یکی در دنیا که میکویند نعم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد کفت یا لیتنی کنت ترابا
و هیچکدام ازین دو تمنا وجود نخواهد کرفت پس حق تعالی در جواب آن کافر میفرماید فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
پس هر آینه اخبار کنیم آنانرا که کافر ویده اند بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت والمیست یعنی
بنمایم بایشان عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از اختصاص نعمت و کرامت بجهت فاد ظن ایشان بصدور عمل حسنه
از ایشان وَلَنُذِیقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِیظٍ از عذابی درشت و سخت که از
غایت شدت کوییا بر بالای یکدیکر نشسته که ممکن نباشد خلاصی ایشان وَاِذَا اَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم
و ابواب نعم از صحت و ثروت بکشاییم عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدمی کافر نعمت اَعْرَضَ روی بکرداند از شکر کذاری
و بجهت مغرور شدن بآن نعمت اصلا تصور نعمت نکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند وَنَاٰی بِجَانِبِهٖ و دور
آورد بجانب خود را از ادای شکر کذاری و اعتراف بنعم حضرت باری بجهة تجبر و تکبر وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
و هرکاه برسد او را بدی از بیماری و تنکدستی فَذُوْ دُعَاۗءٍ عَرِیْضٍ پس او خداوند دعای بسیار است
یعنی روی آورنده است بدرکاه ما بدوام دعا و کثرت تضرع و چون امتداد عریض در دو جهت و اشتداد
طویل در یک جهت است ازین جهت اختیار بر طویل نموده تا ابلغ باشد در کثرة دعا و استمرار آن قُلْ بکوای
محمد مر این کافرانرا که کفران نعمت ما میکنند اَرَاَیْتُمْ آیا دیدید شما یعنی اکر بصیرت دارید مرا خبر دهید که اِنْ
کَانَ که اکر باشد قرآن در نفس الامر مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزد خدای ثُمَّ کَفَرْتُمْ بِهٖ پس کافر شوید بدان بی
تامل و اتباع او مَنْ اَضَلُّ که کمراه تر باشد مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او فِیْ شِقَاقٍ بَعِیْدٍ در خلافی باشد
دور از صلاح و ثواب یعنی که کمراه تر باشد از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنید و در بعضی تفاسیر آورده اند
که ابوجهل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کفت که آیتی بما بنما تا تصدیق تو کنیم آنحضرت ماه را بدو نیم کرد

عتر

ابوجهل گفت ای قریش محمد سحر کرد واگر نه شما جمیع را باطراف ونواحی مکه فرستید تا از مردمان جوانب معلوم
کنند که این صورت را دیده اند یا نه اگر اهل آفاق دیده اند پس از آیات خدا ایست واگر نه سحر محمد است
پس رسولان را باطراف وجوانب روانه نمودند همه مردمان که ساکنهٔ آفاق بودند از دیدن شق ماه خبر دادند
ابوجهل گفت هذا سحر مستمر یعنی این جادوییست که در همه آفاق استمرار یافته وبجمیع اطراف وجوانب
رسیده حق تعالی این آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنماییم کفار مکه را آيَاتِنَا نشانهای خود را فِي
الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنفُسِهِمْ ودر نفسهای ایشان یعنی اهل مکه را مراد آنست که اکتفا بشق
قمر نکنیم مکرر آیات با اهل مکه ونواحی آن باز نماییم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ
آنکه رسول ما بر حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا کفایت نمیکند پروردگار تو استفهام برای تقریر است
یعنی البته بس است ترا آفریدگار تو أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدل ربک است یعنی کفایت ترا میکند آنکه او سبحانه
بر همه چیزها گواهست شَهِيدٌ مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزها کفایت میکند ترا ومعنی کفایت بتبیین
او سبحانه است آنچه کافی ووافی باشد از دلایل وحدت وآیات قدرت حاصل معنی آنست که اگر کفار
انکار نبوت تو کنند حق تعالی کافیست که بر صدق نبوت تو گواه باشد بانچه که دلایل واضحه نماید بر صدق
دعوی تو بدانکه علما را در معنی آفاق وانفس اختلافست یکی آنکه مذکور شد دویم آنکه مراد آنست که بنماییم بمردمان
حجج ودلایل توحید خود را در آفاق واقطار عالم وآسمان از شمس وقمر ونباتات واشجار وجبال ودر نفسهای قدرت
ایشان از لطایف صنعت وبدایع حکمت وحسن صورت واحکام خلقت باعصاب ورباطات وعروق
وانجاد وعروق ظاهره وباطنه تا ظاهر شود مر ایشان را که خالق آفاق وانفس معبود بحق است ودر الوهیت
یکتاست ودر علم وقدرت بی همتا واین قول عطای بن زید است سیم بنماییم بایشان دلایل خود را
بر صحت نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در آفاق وانفس یعنی اقطار مکه وحصون وقلاع وبلاد از برای او
بنصرت ومعاونت احباء اخیار که کرار غیر فرار بودند وبعد از ان از برای جمیع اهل اسلام چون غلبیت
ایشان بر بلاد یمن وفارس ومشرق ومغرب وتسلط وتوفق ایشان بر جمیع اکاسره وقیاصره وغالب شدن
قلیل بر کثیر واضعاف ایشان بر اقویا وانتشار دعوت اسلام در اقطار معموره وبسط دولت دین محمدی

در اقاصی

82

در اقاصی و نواحی بر وجهی که خارق عادتست و بیرون از دایرهٔ معهوده است و مراد انفسهم فتح مکه است
بعد از قحط و خوف و قتل و این فتح و نصرت آفاقی بجهة آنست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه و اقطار آن که
قرآن حقست و از نزد خداست که معبود مطلق است چه ایشان بسبب غلبت و تسلط آنحضرت بر مکه و اقطار
آن که قرآن بر حقست و از نزد خداست بعد از آنکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف شد با آنکه او مؤید
من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصری است چهارم مراد از فی الآفاق وقایع است
که بر امم مکذبه ماضیه واقع شده از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن فی انفسهم واقعهٔ روز بدر و این
و این از قتاده مرویست پنجم مراد بآیات آفاق و آثار امم ماضیه است که تکذیب رسولان خود کرده اند
و آثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بوده و آیات انفسی ایشان از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و از مضغه
بعظام و بعد از ان انبات لحوم بران پس از ان انتقال ایشان از جنینیت بطفولیت و از طفولیت
بشباب و از شباب بکهولت و از کهولت بشیوخیت و از تزاید عقل و تمیز بتزاید اسنان و تنزل
آن در وقت توغل ایشان در قرون و احوال و این قول ابن زجاجست ششم آیات آفاقی غلبهٔ دین
اسلامست بوقت ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه و انفسی آنچه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع است
از فتح مکه و این قول محمد بن کعبست هفتم آنکه مراد بآفاق هدم بنیانست و هلاک ابدان هشتم آفاق اختلاف
ازمنه و امکنه است و انفسی تفاوت کل در احوال و امزجه و نزد ارباب تحقیق آفاق عالم اکبر است و انفسی آنچه در
عالم صغیر است و شبهه نیست که آنچه از دلایل قدرت در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر هست از اخلاط
اربعه که از آیات انفسی است نمونهٔ فصول اربعه است که از آیات آفاقی است و برین قیاس اقوی اربعه
نمودار ریاح اربعه است و عروق اربعه که اکحل و قیفال و باسلیق و ابطل است مانند انهار اربعه است
که سیحون و جیحون و نیل و فراتست و چشم مثل ابر است که گاهی گریانست و بارانست و گاهی نه همچنین در
آفاق شمس و قمر است و در نفس حس و فکر در آفاق کوکب است و نجوم و در نفس عجایب و علوم در آفاق سحاب
و غموم و در نفس نوایب و هموم در آفاق برق و خاطفه است و در نفس عروق راجفه و در آفاق جبال
شامخه و در نفس آمال راسخه و در آفاق عیون نابعه و در نفس عیون رامعه در آفاق جواهر و معادن و در النفس

ظواهر و بواطن پس آنچه مفصلاً در عالم مجملاً و در نشأ انسان مندرج است و لهذا گفته اند که انسان عالم صغیر است

مجمل و غیر آن عالم کبیر است مفصل پس عالم شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیست بجمیع عالم و آن مستلزم معرفت

حق تعالی است و از ینجاست که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاید غر المحجلین اسد الله

الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که

کافران فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ در شک و ریبند از رسیدن بثواب و عقاب پروردگار خود و روز

جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بهمه چیزها و ارسنده است از روی علم شامل و قدرت

کامل مجمل و مفصل اشیا از ظواهر و بواطن آن عالم و بینا بر وجهی که هیچ چیز از وی پوشیده و پنهان نیست پس بر

احوال همه کس دانا خواهد بود و همه را بجزای عمل خود کما حقه خواهد رسانید سورة شوری مکیة و هی ثلث

و خمسون آیة ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند

فرشتگان بر و صلوات فرستند و از برای او آمرزش خواهند تا روز قیامت سیف بن عمیره از حضرت

جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند که هر که حم عسق تلاوت کند خدای تعالی روز قیامت روی او را

چون ماه شب چهارده گرداند و او را نزد رحمت خود بدارد و با او خطاب کند که ای بندهٔ من مداومت

بسورهٔ حم عسق مینمودی و حال آنکه نمیدانستی که ثواب آن در چه مرتبه است اگر علم بثواب آن میداشتی هرگز

از خواندن آن ملال نمی یافتی و دایم در خواندن آن مواظبت مینمودی پس ملایکه را امر فرماید که او را ببهشت

برید و در بهترین امکنه وی را جای دهید فرشتگان او را در بهشت برند و در قصری که ابواب و شرفت

او درج آن از یاقوت سرخ باشد فرود آرند و صفا و لطافت آن قصر بر وجهی باشد که ظاهر او از باطن

و باطن او از ظاهر مشاهده توان کرد و هزار حور العین و هزار غلمان و ولدان که مثل لالی باشند نامزد

او گردانند با سایر انواع کرامت و اصناف مکرمت بدانکه چون حق تعالی بذکر قرآن ختم حم سجده کرد افتتاح

اینسوره نیز بذکر آن کرده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

حم عسق قف از قتاده مرویست که عسق اسمی است از اسمای قرآن و لهذا در وجه تفصیل این از حوامیم

بعض کفته

بعضی گفته که افتتاح جمیع سوره حوامیم بذکر کتابست الا این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده تا بحسب
معنی دلالت کند بر کتاب و از سعید جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از عالم و سین از
قدوس و قاف از قاهر و یا اشارتست باسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر و یا ایماست بصفت حلم و مجد
و علم و سنا و قدرت و گویند این حروف رمزیست بآن عطایا که حق تعالی بحضرت انبیا ارزانی داشته
حا حوض مورود یعنی حوض کوثر که تشنه لبان که دوستان اهل بیت رسولند از آن سیراب شوند و میم ملک
ممدود که از شرق و غرب بتصرف امت عالی همت او در آید و عین عز ناممدود که اغراق اشیاست و سین
سنای مشهور که مرتبه هیچ احدی برفعت مرتبه آن نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج در جوار او ادنی
است و در روز قیامت که آن شفاعت کبری است و نزد عطا حا ایماست بحرب و میم بتحویل ملک
و دول و عین بعدو مقهور و سین باستیصال کفار بسنین و غلا و قاف بقدرت غلبیت خدای را بر ملوک دنیا
و بکر بن عبد الله مزنی گفته که حا حربیست که میان قریش و اعدای ایشان واقع شده و میم ملک بنی امیه
و عین علو عباسیان و سین سنای مهدی و قاف قوم عیسی در وقتی که از آسمان فرود آید برفاقت
آنها ترسایان را بکشد و کلیسیا را خراب کند و ارطاة بن منذر گوید که مردی از عبد الله عباس پرسید که
حمعسق چه باشد گفت من ترا آن خبر دهم بدانکه این آیه در شان مردیست که آنرا نام عبد الاله باشد و او بر بعضی
از جویها فرود آید و بر کنار جوی دو مدینه بنا کند بر طرفی که جوی آب در میان آن شهر گذرد و چون خواهد خدای
که ملک او و اتباع او را زایل گرداند در شبی از شبها آتش فرستد و یک شهر را بتمامت بسوزد چنانکه اثری ازو
نماند روز دیگر اهل آن مدینه با جبارانی که در انجا باشند بتماشای آن شهر آیند خدای تعالی ایشانرا با آن
هر دو شهر بزمین فرو برد بر وجهی که از ایشان هیچ اثری باقی نماند فذلک قوله حمعسق یعنی تقدیر کرده شده
عزیمتی و سنتی و قضایی از جانب خدای در خرابی این هر دو شهر و با عین اشارتست بعدل او سبحانه و سین
بسکون و قاف بوقوع عذاب بران هر دو شهر یعنی بقدر و مقضی گشت از روی عدل که زود باشد که واقع
شود عذاب برین هر دو شهر و بروایت ابو الجوزا از ابن عباس عین علامت عذابست و سین نشانه
مسخ و قاف اثر قذف و ثعلبی نیز از ابن عباس نقل کرده که از امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه این

کلمه را استغفار رموز نموده فرمود که حا حرقت و میم مهلکه و عین عذاب و قاف قذف و مؤید این
قولست که بعد از نزول این آیه آثار اندوه بر جبین مبارک حضرت رسالت ظاهر شد گفتند یا رسول الله
چرا دلتنگ شده گفت مرا خبر دادند ببلای که با امت من فرود آید و آن خسف است و مسخ و قذف
و امثال آن از خروج دجال و سایر وقایع که در زمان خروج مهدی و نزول عیسی پیدا شود پس مراد
وحی ملک علام است بسید انام علیه الصلوة والسلام بوقوع حوادث و حدوث وقایع و فتن
که بعد از و ظاهر شود كَذَٰلِكَ مثل آنچه درین سوره است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ پیوسته وحی میکند بتو وَإِلَى
الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از سایر رسولان اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای که غالبست بر جمیع اشیا
پس هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الْحَكِيمُ و دانا باحوال همه کس که سزاوار نزول وحی است مراد آنست
که عادة الله جاری گشته بر آنکه مضمون این سوره را که توحید است و تصدیق بعث و نشور بجمیع پیغمبران خود الهام
نماید و این معانی را در قرآن و سایر کتب سماویه مکرر فرماید بجهة تنبیه بلیغ و لطف عظیم نسبت به بندگان اولین
و آخرین و عطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری را حق تعالی کتاب باو نفرستاد مگر که معانی این سوره را
بلغات ایشان دران درج فرموده لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از امور علویه
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست بلند مرتبه بر وجهی که عقل و ذهن
بکنه رفعت شان او نرسد الْعَظِيمُ بزرگوار که برید فهم تیزرو بگرد سرادقات عظمت و جلال و قدر او پی نبرد
تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شده که آسمان از غایت هیبت و عظمت جلال او یا از استعظام اسناد ولد او
بشریک غیر باو يَتَفَطَّرْنَ شکافته شود مِن فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی مبدء شکافتن از عرش و کرسی باشد
و باین ترتیب تا باسمان دنیا و چون اجرام علویه با وجود پایه رفعت از جهة سطوت عظمت قریب بانشقاق
باشد پس کره این سفلیه بطریق اولی وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و جمیع فرشتگان تنزیه ذات او سبحانه میکنند از
ناسزا او نمار و آن تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بسپاسداری و شکرگذاری پروردگار خود تسبیح و حمد هر دو
باهم میگویند تا یکی نفی ناسزا کند و دیگری اثبات سزاوار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که درین مقام مراد بملایکه حمله عرش اند که همیشه بتسبیح و تمجید او سبحانه ترنم مینمایند وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش

بطلبند

بسم الله الرحمن الرحيم
با ابر المومنين ادركني

میطلبند ازو لِمَن فِی الْاَرْضِ برای کسی که در زمین اند از مومنان نه کافران چه ایشان برحمت خدای
هرگز نرسند همچنانکه در سوره المؤمن فرموده که یستغفرون للذین آمنوا اَلَا اِنَّ اللّٰهَ بدانید که خدای تعالی
هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده بندگان الرَّحِیْمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه و انابت از و فور رحمت
و غفران اوست که و فرشتگانرا باستغفار گنه کاران امر فرموده و بعد از احوال کفار اخبار میفرماید
وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖۤ اَوْلِیَآءَ بجز از خدا دوستان مراد مشرکان و انداد ند
که معبود میشمرند اَللّٰهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ خدای نگهبان است بر اعمال و اقوال و احوال ایشان و هیچ چیز
ازان برو فوت نمیشود و پس همه را بجزای خود رساند وَمَاۤ اَنْتَ عَلَیْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَکِیْلٍ
گماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان کنی پس از کفر و عناد ایشان دل
تنگ مشو که بر تو همین دعوت و تبلیغ احکام شریعت وَکَذٰلِكَ و مثل آن که جزی کرده که کور شد از محافظت
خود نسبت بافعال کفار و عدم وجوب محافظت تو و یا مثل این وحی کردن اَوْحَیْنَاۤ اِلَیْكَ وحی کردیم بسوی تو
قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا در حالتی که این قرآنست بلغت عرب که لغت قوم تست لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان اُمَّ الْقُرٰی
اهل مکه را که ام بلادست چه انبساط همه زمین از تحت آن شده وَمَنْ حَوْلَهَا و کسی را که گرد آنند تا نهایت
ربع مسکون وَتُنْذِرَ و بیم کنی همه ایشانرا یَوْمَ الْجَمْعِ از روز جمع شدن همه مردمان یعنی روز قیامت
لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن و بعد از انکه همه خلایق در موقف جمع شده باشند و از حساب
فارغ گشته آنهارا متفرق سازند فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ یعنی از یشان گروهی باشند که ایشانرا به بهشت برند
بجهة طاعت و عبادت و آنها مومنان موحد ند وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ و برخی دیگر گروهی باشند که ایشانرا
در دوزخ اندازند بجهت عناد و عدم انقیاد و آنها مشرکان ملحدند از عبد الله عمر روایتست که روزی رسول
خدای صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و دو صحیفه در دست داشت و گفت دانی که این صحیفها چیست گفتیم
نه یا رسول الله فرمود که آنچه در دست راست دارم نامه ایست که اسامی جمیع نیکوکاران که اهل بهشت اند
در انجا ثبت است که هیچ ازان زیاده و کم نشود و انکه در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران
که اصحاب دوزخند در انجا مندرج است و هیچ ازان زیاده و کم نگردد انگاه این آیه تلاوت فرمود که فریق

فی الجنة وفریقٌ فی السعیر ولو شاء الله واگر خواستی خدای که بر سبیل جبر و قهر همه خلقان را در ملت اسلام درآرد
لجعلهم هر آینه گردانیدی از روی الجا امةً واحدةً گروهی یکتا بر جاده هدایت و نظیر اینست قوله
تعالی ولو شئنا لآتینا کل نفسٍ هدیها و قوله تعالی ولو شاء ربک لآمن من فی الارض جمیعا ولکن یدخل
ولیکن درمی آرد من یشاء هر کرا که میخواهد از اهل توحید و عبادت فی رحمته در بهشت خود یعنی
حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردمانرا مکلف گرداند و بنای کار ایشانرا بر اختیار نهند تا هر کسی که از
روی اختیار با وامر و نواهی او انقیاد نماید مستحق بهشت شود و هر که طریق کفر و عناد اختیار کند مستوجب
دوزخ گردد پس بیان ثواب و عقاب بر تکلیف است در زمان اختیار والظالمون و ستمکاران یعنی
اهل کفر و ضلالت ما لهم نیست مر ایشانرا من ولیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد ولا نصیرٍ
و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا من دونه نه چنانست که کفار قبول کنند بر توحید
الهی معترف شوند بلکه فرا گرفتند بجز از خدای اولیاء دوستان که بتانند و یا معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر
از ایشان متصور نیست و اگر اراده دارند که برای خود دوستی فرا گیرند که نفع و ضر از ایشان دفع کند
فالله هو الولی پس خدای بحق اوست که بحسب حقیقت مستحق ولایت نه غیر او چه او سبحانه دوستیست
که دوست خود را بنوازد و دستگیری ایشان کند پس لازم و واجبست که دوستی با او کنند نه با غیر او وهو
یحیی الموتی و او زنده گرداند مردگانرا بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت عجزند و در کمال نقص
وهو علی کل شیءٍ و او بر همه چیزی قدیرٌ تواناست بخلاف معبودان باطله از اصناف اصنام
که بر هیچ چیز قدرت ندارند در نفع و ضرر عاجز مطلقند بعد از ان حکایت قول رسول خود میکند نسبت
بمؤمنان وما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فیه در ان با کافران من شیءٍ از
هر چیزی از امور دینیه و دنیویه فحکمه پس حکم آن مختلف فیه مفوض است الی الله بسوی خدا
یعنی در روز قیامت که میزان عدل را نصب کند حق تعالی حکم کننده خواهد که در حقیقت محق و بطلان
باطل میان شما و ایشان و مراد از حکم ثواب دادن محقین است که اهل ایمانند و عقوبت مبطلین که
مشرکانند و نزد بعضی معنی آنست که آنچه اختلاف میکنید در ان از تاویل متشابه پس رجوع کنید در ان بالمحکم

بالمحکم

85

عشر

باآنچه اختلاف میورزید و منازعه مینمایید از خصومات پس بر رسول خدای عرض کنید و غیر او را دران حکومت
اختیار مکنید کقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و رسوله ذٰلِکُمُ آنکس که بحقیقت حکم صفت اوست
اللّٰهُ خدای حقست رَبِّی که پروردگار منست عَلَیْهِ بر او نه بر غیر او تَوَکَّلْتُ توکل کرده ام در رد
اعدای دین در همه امور و جمیع مهمات خود را بوی بازگذاشته ام وَاِلَیْهِ اُنِیبُ و بسوی او بازگردانیده
میشوم نه بر غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ او شکافنده است
و بیرون آورنده از عدم آسمانها و زمینها را جَعَلَ لَکُمْ آفرید از برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ از جنس نفسهای
شما اَزْوَاجًا جفتها که زنانند تا با ایشان انس گیرید و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید وَمِنَ الْاَنْعَامِ
و خلق فرمود از برای عیش شما چهارپایان اَزْوَاجًا صنفهای گوناگون از برای هر یک زوجی تعیین فرمود
تا سبب توالد و تناسل ایشان باشد یَذْرَؤُکُمْ بسیار میگرداند شما را و انعام را فِیهِ درین تدبیر
یعنی در خلق ازواج که منشا تزاوج باشد و یا بسیار گرداند شما را در تزاوج تا والد و تناسل گردد و چون بجای
آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج معقود و هیچکس بغیر از ذات احدیت نیست ازین جهت بعد ازین میفرماید
لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و نیست مثل او چیزی لفظ مثل درین کلام مثل مثلک لا یفعل کذا چه بدلایل عقلیه
و سمعیه او را مثل نیست تا نفی چیزی کنند که مانند مثل او باشد پس لیس کمثله در معنی لیس کالله شیء باشد و گویند
بمعنی صفت باشد و معنی آنست که نیست مانند صفت او را صفتی زیرا که جمیع صفات نظر بصفات کمال
او سبحانه ناقصند پس مثل صفات او نباشند وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا مر جمیع آنچه شنیده
میگردد وَالْبَصِیرُ بینا بهر چه دیده میشود لَهُ مَقَالِیدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست کلیدهای
خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق سماوی که بارانست و گنجهای ارزاق زمین که نباتاتست در
قبضهٔ اقتدار اوست یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که میخواهد
بر وفق مصلحت وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که اراده دارد بر طبق حکمت اِنَّهُ بدرستی که او سبحانه
بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزی از دقایق استحقاق قبض و بسط ارزاق عَلِیمٌ داناست پس بر وجه استحقاق انزال
ارزاق میکند و بعد از نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند و میگوید شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ بیان کرد

وروشن ساخت خدای تعالی از برای شما از دینی که متمسک بآن شوید مَا وَصَّىٰ بِهِ آنچه فرموده بود بآن
نُوحًا نوح پیغمبر را علیه السلام وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وآنچه ترا اگر وحی کردیم بتو وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ وآنچه
امر کردیم بآن إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ باین سه پیغمبر از اصول دین یعنی خدای هویدا ساخت از برای شما
اصول دینی که مشترکست میان دین نوح و محمد و آنانکه در میان آنها واقع شده اند از ارباب شرایع
وآن توحیدست و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز آخرت و مضمون آن وصیت أَنْ
أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد
از اصول دینیه وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق و پراکنده مشوید دران یعنی اختلاف مکنید در اصول دین
اما فروع شرایع مختلفست بحسب اختلاف ازمنه و مصالح کقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا كَبُرَ
بزرگست و دشوار و گران عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرک آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشانرا إِلَيْهِ
بسوی او از توحید و اخلاص و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي خدای بر میگزیند و جمع میفرماید إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی
ایشانرا از دین اسلام مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد از انکه که منقاد ویند یا بر میگزیند برای خود بجهت رسالت آنرا
که اراده کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَن يُنِيبُ هر که باز گردد و روی
آورد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد او سبحانه راه راست باو نماید یا آنکه راه بهشت
بدو نماید و ثواب هر که بنیت خالص باو رجوع کند وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند اهل ادیان و ملتها از
امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن از دین برگشتند إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مگر از پس آنکه آمد بدیشان از اخبار پیغمبران مثل آیات توریه و انجیل بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلالت
و بر هر تقدیر متفرق شدند و برگشتند از ایمان بَغْيًا از روی ستمکاری و جباری بود که واقع شده بود
بَيْنَهُمْ میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست یا بر وجه حسد بردن بر پیغمبر و گویند مردمان بعد از
هلاک کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند و چون پدران ایشان بمردند اختلاف در میان ایشان
واقع شد و نزد ارسال پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند و ایشان بجهت بغی و تجبر و حسد بایشان نگرویدند
و یا آنکه اهل کتاب زمان حضرت رسالت اختلاف نکردند در حق آنحضرت مگر بعد از انکه بایشان آمد طریق

علم البعض

علم بمبعث آنحضرت وصحت نبوت او پس عدول کردند از نظر دران بجهة ظلم وعداوت وحسد وحرص بر طلب
دنیا کقوله تعالی وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نبودی
سخنی پیشی گرفته در تاخیر عذاب مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا مدت نام برده شده
ومقرر گشته لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر ونجات مومن محق وَإِنَّ
الَّذِينَ وبدرستی که آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امم ماضیه
که قوم نوح وابراهیم وموسی وعیسی بودند مراد یهود ونصاری زمان آنحضرتند که از پس آبا واجداد خود قرآن بایشان
آمد ویا مراد مشرکان عهد رسولند که از پس اهل کتاب قرآن بریشان آمد لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در شکند
از قرآن یا از دین ما یا از پیغمبر مُرِيبٍ شک بریبت افکنده که ظن بست یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا
دین اسلام غیر حقست فَلِذَٰلِكَ پس بجهة این تفرق واختلاف که از ایشان صادر گشته فَادْعُ پس بخوان مردمانرا
باتفاق این لاف بر ملت حق که دین اسلام است تا تفرقه واختلاف وشک از ایشان زایل شود وَاسْتَقِمْ
ومستقیم باش بر دعوت وتبلیغ طریق شریعت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه مامور شده باین دین یعنی عمل بمقتضای
امر الهی کن وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وپیروی مکن هواهای مختلف وآرزوهای باطله ایشانرا در تبیان آورده که
ولید مغیره با حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت از این دعوت خود برجوع نمای تا همه مالهای خود را بتو بخشم
وشیبة بن عتبه گفت که اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حق تعالی این آیه فرستاد که بر تبلیغ
دعوت توحید ثابت قدم باش وبر دین خود که اسلامست استقامت نمای ومتابعت اهوای باطله ایشان
مکن وَقُلْ آمَنْتُ وبگو گرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچیزی که فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ از
جنس همه کتاب یعنی بکتابی که بر من وبر انبیاء سابق نازل شده ایمان آورده ام وبر مضمون آنها که امر است
بتوحید واخلاص وتبری از شرک پس چگونه تابع شما شوم وَأُمِرْتُ ودیگر امر کرده شده ام یعنی مرا امر
فرموده اند لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم وطریقه سویت مرعی دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی جمیع اشراف
وارذال را بدین خود وبتوحید خدا خوانم واصلا از تبلیغ دعوت واداء احکام شریعت منحرف نشوم ونیز
بگوی بکفار که شما معترفید بآنکه اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای پروردگار ما وآفریدگار شماست لَنَا أَعْمَالُنَا

مار است جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شمار است پاداشت عملهای شما لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ
هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما مراد آنست که بجهت ظهور حق احتجاج و خصومت را مجال نماند پس اگر کسی
بخلاف اختلاف میل کند بر سبیل عناد و مکابره خواهد بود بعد از آن تهدید کفار میفرماید که بگو با یشان اَللّٰهُ
يَجْمَعُ بَيْنَنَا خدای جمع کند میان ما در روز قیامت و انتقام ما از شما بکشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست
بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رسانند و اهل باطل را بدرکات نیران وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و
آنانکه مخاصمت کردند از کفار و مجادله ورزیدند با پیغمبر و سایر مسلمانان فِي اللّٰهِ در دین خدای مِنْ بَعْدِ
مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده شده باشند یعنی ایشان اجابت کرده باشند لَهُ مر قومی را برای او
در روز میثاق و بربوبیت او تصدیق کرده گویند مراد یهودی و نصاری اند که بعد از استماع نعوت معهوده را
در وی دیدند و معجزات باهره دال بر صحت نبوت او برای العین مشاهده کردند در توریه و بوی ایمان آوردند
و چون مبعوث گشت بجهت حقد و حسد بوی بگرویدند و در مقام مخاصمه در آمدند حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان
بر رد نبوت او باطل است و زایل عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان چه بعد از وضوح حجت و ظهور دلایل
بر صحت نبوت حجت ایشان عناد محض و محض عناد است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشانست خشم خدای
بجهت مجادله کردن در ابطال حق وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش
دوزخ است مجاهد گفته که محاجه ایشان آن بود که میگفتند که کتاب ما از پیش کتاب شماست و رسول ما
پیش از رسول شما پس ما بهتر باشیم اَللّٰهُ الَّذِي خدای بحق آنکسی است که أَنْزَلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد جنس
کتاب را یا قرآن را از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی در خبر دادن از ماضی و مستقبل یا در اوامر و نواهی
و سایر فرایض الهی وَالْمِيزَانَ و انزال فرمود طریق شرع را که عدالت حقیقت است تا بندگان
در جمیع امور سویت مرعی دارند و گویند مراد از ترازوی معروفست که بآن چیزها را بسنجند پس مراد بانزال آن
امر کردن او سبحانه است بآن و تعلیم کیفیت وزن اشیا بآن تا حیفی و میلی بر بایع و مشتری واقع نشود
وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گردانید ترا ای مکلف و چه شناسا ساخت ترا به قیامت و چه دانی لَعَلَّ
السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قایم گردد قَرِيبٌ نزدیک بود لعل در کلام خدای بمنزله

بیقین است

یقین است یعنی البته ساعتی که دران قیامت قایم گردد نزدیکست پس بتبعیت کتاب خدای کن و بشریعت
او که محض عدلست عمل کن پیش از مفاجات روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمت
در اخفای وقت قیامت آنست که تا بندگان همیشه خوف را شعار خود سازند و بتوبه مبادرت کنند
چه اگر وقت قیام قیامت معلوم باشد ایشان پیش از وقوع آن بقبایح مشغول شوند و اعتماد بر تلافی
آن بتوبه در حین وقوع قیامت کنند یَسْتَعْجِلُ شتاب زدگی میکنند بِهَا بساعت قیامت یعنی
بآمدن آن از روی استهزا و تکذیب الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه منکرند بآن وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق نموده اند بخاتم الانبیا مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسان و هراسانند از قیامت
بجهة عدم علم ایشان بعواقب امور خود از محاسبه و مجازات وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند آنکه آمدن
قیامت درستست و محقق الوقوع أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید بتحقیق آنانکه يُمَارُونَ مخاصمه و مجادله میکنند
از روی انکار فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب
چه دلالت کتب بر وقوع قیامت اللَّهُ لَطِيفٌ خدای بسیار نیکوکار است بِعِبَادِهِ ببندگان خود
بروجهی که از کثرت و فور آن عقول با دراک کلیات آن قاصرند و اوهام برسیدن جزویات
آن عاجز و نزد بعضی بمعنی باریک دان و دوربین است بروجهی که جمیع مخفیات امور و اسرار صدور باو آشکاراست
و مراد بلطیف درین مقام ایصال منافعست ببندگان بر طریقی که دریافتن آن دقیق باشد بر ایشان ابن
عباس فرموده که بمعنی مهربان و نوازنده است شیخ جنید را گفتند که لطیف بچه معنی است گفت آنکه با دوستان
لطف کند تا در آیند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند و باصطلاح متکلمین لطف فعلی است که مکلف
بسبب آن بطاعت اقرب باشد و از معصیت ابعد و هر لطف که باعتبار طاعت باشد آنرا توفیق
گویند و اگر زاجر معصیت باشد آنرا عصمت خوانند و در کشف معنی لطف بر نوعی آورده که نعمت
بقدر خود دهد و شکر بقدر بنده خواهد و بعضی گفته اند لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح
بود و حکمت باهرش مشتمل بر عواید و منافع و ازینجاست که يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد
هر کرا میخواهد بر حسب مصلحت خفیه پس مخصوص میسازد هر یک از بندگان را بنوعی از نعمت و صنفی از کرامت

کہ مقتضی حکمت او باشد همچنانکه یکی را وله عطا میفرماید و دیگری را نعمتی دیگر که بصاحب ولد نداده حاصل که همه بندکان
مبرورند و هیچ کدام از خوان احسان او خالی نمی‌نشینند پس هر یکی را بنوعی از نعمت محظوظ و بهره مند میکرداند اگرچه
در ضیق وسعت و قلت و کثرت بر تفاوت مراتبند وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست بسیار توانا در لطف
و رحمت الْعَزِيزُ غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت هرگز گرد مغلوبیت بدامن کبریای او ننشسته
مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آن سرای را یعنی عملی که موجب ثواب
آخرت او باشد پس بحکم این درین سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و بآب عمل صالح بپرورش
در آورد و بار آنرا در عرصهٔ قیامت بردارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزاییم مر او را در کشت خیر او یعنی بدهیم
او را بعوض یکی از ده تا هفتصد و زیاده بران وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْيَا کشت
دنیا را یعنی مقصد اصلی او از آن حصول امتعهٔ دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را نصیبی از دنیا بر حسب مقتضی عشر
حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد
شرکا نند که همت ایشان مصروفست بر جمیع امتعهٔ دنیا حاصل که هر کاری که از برای آخرت کند در عمل خود
موفق شود و میامن برکات آن بروزگار او رسد و در آخرت حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او
برای دنیا باشد روزی مقدر باو رسد اما نه بران وجهی که مدعای او باشد و او را در آخرت هیچ حظی و
بهره نباشد و گویند که این آیه در حق اهل جهاد واقع شد که بعضی از ایشان که منافقان بودند بقصد غنیمت
بغزا میرفتند و جمعی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق تعالی فرمود که هر که جهاد بقصد
ثواب کند او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید محروم نماند بلکه سهمی که نصیب
او باشد باو رسد ولیکن او را از ثواب آخرت بهره نباشد و مرویست از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که هر که به نیت آخرت کاری کند حق تعالی در دنیا پراکندگیهای او جمع کند و دل او را بی نیاز گرداند
از غیر و دنیا با و اقبال کند و هر که به نیت دنیا عمل کند خدای تعالی جمعیت او را به پراکندگی بدل کند و فقر را
نصب العین او گرداند و خیر دنیا باو نرسد مگر آنچه از برای او مقدر شده باشد و حسن بصری گفته
که چون اذآنی تابع اعلاست بدون عکس هر که از برای آخرت کاری کند بثواب اخروی رسد و دنیا

نیز بوی برسد

نیز بتبعیت او بدو دهند و هر که از برای دنیا عمل کند بلکه نصیب دنیا بدو رسد و او را هیچ حظی از ثواب
آخرت نباشد و بعد ازان در توبیخ کفار میفرماید که أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا مر کافرانرا انبازانند یعنی البته
ایشانرا شیاطین اند که در انواع معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان
یعنی آراسته اند در قلوب ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ آنچه
اذن نداده و نفرموده بآن خدای تعالی از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه
و امثال این وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق می بودی که آن قضای صلاح سابق است بتاخیر مکافات
یا اگر نه سبق وعده بودی با آنکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هرآینه
حکم کرده شدی میان کافر و مومن و میان مومنان و شرکا که بخدا بافته بودندی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ
و بدرستی که ستمکارانرا که کافرانند لَهُمْ مر ایشانراست روز قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
که منقطع نشود تَرَى الظَّالِمِينَ بینی مشرکانرا در روز قیامت مُشْفِقِينَ بسیار ترسان و هراسان
مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده اند از انواع قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال قبیحه ایشان فرود
آینده و رسنده باشد بایشان خواه ازان هراسان یا نه چه خوف دافع عذاب ایشان نشود
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ
الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها باشند یعنی در مواضع خوشتر از بقعهای بهشت از حیثیت انبوهی
اشجار مخضره و نباتات ناضره لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو
کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب مرتبه است نه قرب مسافت ذَلِكَ آنچه مذکور شد
از اصناف کرامت اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت بیشمار که در جنب
آن نعیم فانی دنیا بغایت حقیر است و بی اعتبار ذَلِكَ الَّذِي آن ثواب عظیم آنچیزیست که يُبَشِّرُ اللَّهُ
مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خود را آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور و بهجت در مراسم عبادت افزایند و در وظایف طاعات
جد و جهد بتقدیم رسانند و در کشاف و غیره آورده اند که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش

ابن عباس و بروایتی عباس مر ایشانرا گفت که مارا فضل و مزیت ثابتست بر شما رسول صلی الله علیه و آله چون
این سخن بشنید بمجلس ایشان درآمد و فرمود ای معاشر انصار نه شما گمراه بودید و ذلیل بودید خدای تعالی
شما را بواسطهٔ من عزیز وارجمند گردانید گفتند بلی یا رسول الله فرمود که نه شما گمراه بودید حق تعالی بسبب من
شما را هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود که چرا جواب من نمیدهید گفتند چه بگوییم
یا رسول فرمود که در جواب من بگویید که نه قوم تو ترا اخراج کردند و برانندند از نزد خود پس ما ترا جای دادیم
و در پناه خود درآوردیم نه قوم تو تکذیب تو کردند و ما تصدیق تو کردیم نه قوم تو ترا مخذول کردند پس ما ترا نصرت
دادیم و بر همین طریق حضرت رسالت تعداد صفات جمیلهٔ ایشان مینمود تا که همه بزانو درآمدند و گفتند
یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد و همه مالها که داریم از آن خدا و رسولست اگر اجازت فرمایی اموال
خود را بطیب نفس بخادمان عتبه تسلیم کرده تا در حوایج خود صرف نمایی و خاطر عاطر ترا از همّ اخراجات
فراغتی حاصل شود این آیه آمد قُلْ بگو ای محمد مر اهل ایمانرا لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهیم از شما بر تبلیغ
احکام الهی مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم و هیچ پیغمبری نیز از برای دعوت
از امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجمعی نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ
میدانید که محمد برین دعوت طمع مزدی دارد یا نه این آیه آمد که بگو که من در دعوت اسلام از شما هیچ مزد نمیطلبم
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ لیکن طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن در اهل قرابت یعنی همین توقع دارم که
خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشانرا از جملهٔ واجبات شمرید و مراعات ایشانرا از لوازم
دانید و ایشانرا بدست و زبان مرنجانید و فی الحقیقه این مودت نه اجر تبلیغ است زیرا که هیچ بطنی از قریش
نیست مگر که سر رشتهٔ قرابت ایشان با حضرت منتهی میشود پس حقیقت آل مودت قرابت آنحضرت را
جمع بمودت قرابات ایشان باشد و دیگر آنکه مودت اهل البیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلیفی است از
خدای تعالی به بندگان تا بدان مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که
چون این آیه نازل شد صحابه از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت
علینا مودتهم یعنی اقارب تو که حق تعالی مودت ایشانرا بر ما فرض گردانیده است چه کسانند فرمود که علی بن

ابی طالب

ابا طالبست و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و احمد حنبل که رئیس اهل سنت است نقل
کرده که نزد نزول این آیت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که ما را خبر ده که قربای تو چکسانند
که محبت ایشان بر ما واجبست فرمود که علی بن ابی طالبست و فاطمه و امام حسن و امام حسین و ثعلبی نیز
که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد از اقارب سید انبیا که مردمان مامورند بمحبت
ایشان علی بن ابی طالبست و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و شهر بن حوشب از ام سلمه
روایت کند که سید انبیا روزی بحضرت فاطمه زهرا فرمود که ای فاطمه شوهر خود را و هر دو فرزند خود امام
حسن و امام حسین نزد من آور فاطمه ایشانرا بیاورد چون حاضر شدند سرور عالم گلیم بر ایشان انداخت
و فرمود که خداوندا این چهار را از اهل بیت منند ایشانرا بصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان
رحمت کن ام سلمه گوید که چون این دعا از حضرت سید انبیا شنیدم گوشه گلیم را بر داشتم و میخواستم
که در زیر آن گلیم در آیم حضرت رسول آنرا بدید از دست من بکشید و دو بار فرمود که ای ام سلمه تو زن نیکو
کرداری اما رتبه آن نداری که در مقام و منزلت اهل بیت من باشی و کواشی در تفسیر خود آورده که موسوم
به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرانند نقل کرده که معنی آیه آنست که ای محمد بگو که من از برای ارشاد
شما بمعروف و نهی شما از منکر مزدی نمیخواهم و اجری طمع ندارم اما میخواهم که شما ملاحظ خاطر من کرده احترام
اقارب من کنید بر وجهی که باید و شاید تعظیم ایشان بواجبی مرعی دارید و این اقارب من علی بن ابی
طالبست و فاطمه و امام حسن و امام حسین و ذریت این هر دو پس بنا برین روایت ذریت امام حسن
و امام حسین نیز از اقارب باشند و محبت ایشان بر خلقان فرض بود و صاحب کشاف در کشاف آورده
مؤید قول مذکور است آنچه زید بن علی از پدر خود و از جدش و از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیهم روایت کرده که آنحضرت فرمود که من برسول خدا شکایت کردم از جمعی که بر من حسد داشتند
فرمود که یا علی تو راضی نیستی که تو چهارم چهار کس باشی اول کسی که بهشت رود من باشم و فاطمه و امام حسن
و امام حسین و زنان ما از چپ و راست باشند و اولاد ما از پس و پیش و نیز در کشاف مذکور است
که از حضرت رسالت مرویست که بهشت حرام گردانیده شده است بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من

و هر آزار رساند در عترت من و هر که نیکویی کند یکی از اولاد عبد المطلب و او را مکافات نتواند کرد بران پس
مکافات آن خواهم کرد بر آن عمل وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیث
است و از مشاهیر اهل سنت در ابطال قول آنکس که گفته که این آیه منسوخست در تفسیر خود آورده که محبت
و مودت اهل بیت از جملهٔ اصول دین و ارکان اسلامست و خلاف این کفر است و منشأ خروج از اسلام
و مستلزم ناصبی است پس چگونه آن باشد و دلیل برین آنست که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود
روایت کرده از جریر بن عبد الله البجلی که حضرت رسول فرمود که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد
و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد تائب مرده باشد و هر که بر حب آل محمد بمیرد مغفور مرده باشد و هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده باشد و هر که بمیرد بر محبت آل محمد مرحوم مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد
بمیرد ملک الموت او را مژده دهد به بهشت و بعد از آن منکر و نکیر و هر که بمیرد بمودت آل محمد در بهشت در ناز
و نعمت باشد همچنانکه عروس را بزینت و ناز و نعمت تمام بخانهٔ شوهرش برند و هر که بمیرد بر محبت آل محمد
دو در از بهشت در قبر او از برای او بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد قبر او زیارتگاه ملائکهٔ رحمت باشد
و هر که بمیرد بر دوستی محمد و آل محمد بر طریق سنت و جماعت مرده باشد و هر که بر دشمنی آل محمد مرده باشد در روز
قیامت بر هر دو چشم او نوشته باشد که این نومیدی است از رحمت خدای و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد
کافر مرده باشد و هر که بمیرد بر بغض آل محمد بوی بهشت را نشنود و چون دوستی اهل بیت باین مرتبه بود پس
منسوخیت آیهٔ مذکوره محال باشد و مزد ادای رسالت نبود و در کتاب شواهد التنزیل مرفوع با بو امامه باهلی
مذکورست که حضرت رسالت فرموده که حق تعالی انبیا را از اشجار مختلفه خلق کرده است و من و علی را
از اشجار واحده ایجاد نموده من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفهٔ آن و حسن و حسین میوهای
آن و شیعیان اوراق آن و هر که متمسک ببعضی از آن اغصان شود او ناجی گردد و هر که از آن منحرف
گردد بهلاکت ابدی رسد و اگر بندهٔ محبت ما را در نیافته باشد اگر هزار سال در میان صفا و مروه
عبادت کند پس هزار سال دیگر عبادت کند تا بمرتبه که از کثرت عبادت مانند مشک کهنه شود حق
تعالی او را سرنگون در دوزخ اندازد انگاه این آیه را تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

والحزن

واز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که در اول سورهٔ حم عسق آیه
نازل شده در شان ما که هر که حفظ مودت ما نکند از اهل ایمان نیست پس آیه تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی وَمَن یَقتَرِف حَسَنَةً وهر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد
نَزِد لَهُ زیاده کنیم مر او را فیها در ان حسنه حُسنًا نیکوی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را اِنَّ الله
غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر سیئات بندگان را شَکُورٌ جزا دهنده مطیعان را بتوفیه ثواب
وتفضل دادن بریشان زیاده بر قدر استحقاق ابو حمزهٔ ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودت
اهل البیت علیهم السلام است ومرویست که امام حسن بن علی علیهما السلام روزی در اثنای خطبه فرمود که من
از ان اهل بیتم که حق تعالی مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمان است پس این آیه را تلاوت فرمود
تا آخر وانکه فرمود اقتراف حسنه مودت ماست که اهل بیتیم واسمعیل بن عبد الخالق از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ما که اهل بیتیم وصاحب کسا ایم وذکر
غفران وشکر بعد از اقتراف مودت اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل البیت
وقبول ایشان ولهذا در حدیث وارد شده که حبنا اهل البیت یحبط الذنوب عن العباد کما یحبط الریح
الشدیدة الورق من الشجره یعنی دوستی ما که اهل بیتیم میریزاند گناهان را از بندگان همچنانکه میریزاند باد سخت
برگها را از درخت آورده اند که چون آیهٔ فرض مودت فرود آمد گروهی که در اعتقاد ثابت وراسخ نبودند
رسول را متهم ساختند بانکه مراد آنست که مردمان را باهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت وامامت منقاد
ایشان شوند حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود که یا چنانست که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن
را بر خود افتری کرده اَم یَقُولُونَ افتَرَی بلکه میگویند ایشان عَلَی اللهِ کَذِبًا بر خدای دروغ در عدم انزال
آیه مودت فَاِن یَشَاءِ اللهُ پس اگر خواهد خدای یَختِم عَلَی قَلبِکَ مهر نهد بر دل تو وقرآن را بر دل تو فراموش
گرداند اگر قصد افتری کنی پس نزد ایشان چگونه قادر باشی بر افتری ومثل اینست که ولو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ونزد مجاهد ومقاتل معنی آنست که اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو تا از ایذا واسناد
سحر وافتری بر تو ضرر نکردی وَیَمحُ اللهُ البَاطِلَ ومحو کند خدا ونابود سازد کجی وناراستی را وَیُحِقُّ الحَقَّ

و ثابت گردانند حق را بکلماته بسخنان خود که واجبست با نقضای ما که خطره بران کشیده نشود در نصرت

دادن تو برایشان چنانچه در جای دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بهرچه در دلهاست یعنی صدق تو و مظنهٔ افتری ایشان بر تو پوشیده

نیست و بر حسب اعتقاد نیک و بد همه را جزا خواهد داد عبد الله عباس گفته که چون خدای تعالی این آیه فرستاد اهل

افتری ازان اندیشهٔ ناصواب پشیمان شده بجناب نبوت پناه آمدند و در دست و پای آنحضرت افتادند

و گفتند که ما گواهی میدهیم که تو راست گویی در جمیع اقوال و ما ازین اندیشهٔ بد توبه کردیم و بخدا ایمان نمودیم

این آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي و او آنکس است که بمحض فضل يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ

از بندگان خود یعنی هرگاه که بنده با او باز گردد و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود گناه توبه ازو

قبول کرده می پذیرد وَيَعْفُو و فرو میگذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیها اگرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه

جمیع جرمها را ازیشان در میگذرد وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنند از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند

یعنی خدای میداند از گناه و توبه پس هر یکرا بجزا و سزای خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از ندامت

بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنهٔ مستقبله و آن باجماع واجبست بجهت وجوب ندم بر امر قبیح

و بر اخلال واجب و بجهت وجوب دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجبست

پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجبست جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول الله

صلی الله علیه و آله درآمد و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللّهم انی استغفرک و اتوب الیه حضرت امیر المومنین

علی صلوات الله علیه گفت ای اعرابی سرعت زبان بر استغفار مظنهٔ توبهٔ مکذبانست ازین نوع توبه توبه کن

گفت یا امیر المؤمنین معنی توبه چیست فرمود که اسمی است که مشروطست بر شش شرط ندامت از گناه گذشته

و قضا کردن فرایض فوت شده و رد مظالم با صاحب خود و ایذای نفس بر طاعت همچنانکه تربیت آن

دادهٔ در معصیت و چشانیدن بنفس تلخی طاعت همچنانکه چشانده لذت معصیت و گریه کردن بدل هر خنده

که از تو صادر شده و شبهه نیست در یکه این شروط کمال توبه است زیرا که در تحقیق اصل توبه ندامتست

بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود در زمان آینده ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعا

بتوبه بنده مومن فرحناکتر است از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زنی نازاینده که فرزند آورد و تشنه که آب بیابد و
هر که توبه نصوح کند حق تعالی گناهان او را از یاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید وَيَسْتَجِيبُ
الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت میکند دعا را از برای آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده باشند عملهای پسندیده
اگر حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد وَيَزِيدُهُمْ و زیاده میکرداند ایشان را در مسئول مِنْ فَضْلِهِ از فضل عمیم خود
وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ و ناگرویدگان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت که دوام است در کمیت و کیفیت
بدل آنچه بمردمان عطا کرده باشد از ثواب و تفضل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند که چیست ما را که دعا میکنیم اثر
اجابت آن را نمی یابیم فرمود زیرا که حق تعالی شما را میخواند و شما اجابت او نمی کنید پس این آیه را برخواند ویستجیب
الذین آمنوا تا آخر و از ابن عباس نقلست که معنی آنست که حق تعالی اذن شفاعت میدهد ایشان را در حق برادران
مؤمن و زیاده میکرداند ایشان را از فضل خود بانیوجه که قبول شفاعت ایشان در حق برادران میکند و مرویست
از پیغمبر که مراد بزیادتی قبول شفاعت مؤمنست در حق شخصی که مستوجب نار باشد و در دنیا با شفیع خود احسان نموده
باشد از خباب بن ارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت که چون مالهای بنی قریظه و بنی نضیر
و بنی قینقاع مشاهده کردیم در خاطر ما گذشت که چه باشد که توانگر شویم تا از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم و در احسان
کشوده مردمان نیز از آن محظوظ گردانیم آیه آمد وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ و اگر بگسترانیدی خدای و فراخ ساختی
روزی را لِعِبَادِهِ برای بندگان خود لَبَغَوْا هر آینه از طریق اقتصاد بیرون میرفتندی فِي الْأَرْضِ در زمین
و استعلا و استیلای تکبر لازم حال خود میساختندی و کبر و فساد در اندیشه خود میگردندی و این خاصیت در اکثر
طبایع هست نه در همه آن و لهذا بعضی از صلحای امت با وجود کثرت ثروت خللی در اعمال و انحرافی در اطوار
ایشان پیدا نمی شود بلکه در طریق کما ینبغی سلوک میکنند و زیادتی اموال اصلا مانع طاعت ایشان نمیشود و چون
اکثر مردمان که تربیت نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالبست و بجانب هوا و هوس مایل و دنیا درین باب
اقوای اسبابست پس اگر حق تعالی بسط روزی نمودی باغی و طاغی شدندی پس بجهة این طریق بسط را مسدود
ساخت و بر وفق حکمت قسمت ارزاق فرمود وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ و لیکن فرو میفرستد روزی را باندازه
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی بقدر معین که بر وفق مصلحت و فراخور حال ایشان باشد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که

که صلاح در بیماری ایشانست اگر تن درست باشند موجب فساد باشند
وگروهی دیگر آنانند که صح

که خدای بر بندگان خود خَبِیرٌ داناست بَصِیرٌ بینا بصلاح ایشان یعنی احوال و اوضاع همه ایشانرا میداند
و می بیند پس هرکس را بروفق مصالح روزی میدهد انس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل
گفت که حق تعالی میفرماید که از بندگان من بعضی آنانند که صلاح ایشان در درویشی است که اگر ایشانرا توانگر گردانم
آثار فساد از ایشان صادر شود و برخی آنانند که مصلحت مقتضای غنای ایشانست که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند
مآل کار ایشان بتباهی انجامد و جمعی دیگر آنانند که حکمت تقاضای تندرستی ایشان میکند اگر بیمار باشند منشاء
فساد ایشان باشد و طایفهٔ دیگر آنانند که از من بابی از ابواب عبادت میطلبند که اگر در آن بایشان بگشایم
دران متعجب شوند و سر انجام کار خود را بسر حد تباهی کشند پس فقر و غنی و منع و عطا و قبض و بسط و صحت و مرض
بر طبق حکمت و مصلحت منست و هرکس را آنچه خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانم و چون معلوم شد که بسط و فقر
بحسب مصالح عباد است پس حکمت و مصلحت در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود یا آنست که منشاء
بغی ایشان به بسط است بلکه حال ایشان نزد صدور بغی در حالت بسط و فقر مساوی است و یا آنست که
اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بودندی حال ایشان در بغی بدتر بودی وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست
آنکسی که فرو میفرستد باران که مغیث و فریادرس ایشانست در قحط و خشک سالی مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا
از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراکنده میکند رحمت و اسعهٔ خود را که آن
برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی باران را در جبال و صحاری منتشر میگرداند تا منشاء نبت
نباتات و نشو اشجار شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد وَهُوَ الْوَلِيُّ اوست متولی کار بندگان
بنشر رحمت و احسان و مدد بریشان با ارسال امطار در اکناف و اقطار الْحَمِيدُ ستوده بزبان آفریدگان
یا خواهنده ستایش کنندگان وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت خدای خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدن آسمانها و زمینهاست چه آنها بذات و صفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع قادر حکیم
وَمَا بَثَّ و نیز از علامات قدرت اوست آفریدن آنچه پراکنده است فِيهِمَا در آسمانها و زمینها مِنْ
دَابَّةٍ از جنس جنبندگان یعنی جمیع آفریدگان وَهُوَ و او سبحانه عَلَى جَمْعِهِمْ براهم فراآوردن ایشانست
در عرصهٔ محشر بعد از میرانیدن ایشان إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ هرگاه که خواهد تواناست و متمکن بران و غیر او

ازان

بسم الله الرحمن الرحیم
یا امیر المؤمنین ادرکنی

ازان عاجزند و ما توانا بعد از تعداد نعم عظیمه بیان میکند که ایشان معاقب نمیشوند مگر بسبب معاصی خود میگوید
وَمَا أَصَابَكُم و هر چه میرسد بشما ای بندگان مِّن مُّصِيبَةٍ از بلیت و آفت مالی و بدنی فَبِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ پس بسبب آن چیزیست که کسب کرده دستهای شما آنرا که بمثابت معصیت شماست وَيَعْفُو و عفو
میکند و در میگذرد عَن كَثِيرٍ از بسیاری گناهان این آیه مخصوصست بمجرمان و اگر بیگناهی را مصیبتی رسد و اطفال و مجانین عشر
آن بسبب زیادتی اجر او خواهد بود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ رگی و عضوی نبوده باشد
که بجهد و خونی که عضوی بخراشد و سنگ که بر پای آید الا بگناهیست که صاحب آن کرده باشد و مغفرت آن زیاده است
از عذاب وی و در بعضی تفاسیر آورده که حضرت امیر کبیر صلوات الله الملک الاکبر فرموده که امیدوارترین
آیتی که خدای تعالی به پیغمبر فرستاده این آیتست زیرا که خبر داده بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری
عفو وی ازان کریمترست که گناهی را که یکبار عفو کرده باشد در دنیا بار دیگر بران عقوبت فرماید در عقبی انس از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون حق تعالی به بنده اراده چیزی نماید تعجیل عقوبت وی کند در دنیا و اگر نه
عقوبت او را در عقبی اندازد وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا در زمین از
ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُم و نیست مر شما را مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِن وَلِيٍّ
هیچ دوستی که متولی رحمت باشد و کارساز شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب را از شما رفع نماید در عقبی
وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای دال بر اختصاص و بصفاتی که غیر او را در ان شرکت نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای
جاریه است در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای رفیع إِن يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند
بادی را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ پس کردند کشتیها ایستادگان
عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و
اجرای کشتیها و ساکن گردانیدن آن لَآيَاتٍ هرآینه دلالتهای واضحه است لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده
نفس خود در نظر کردن بر آیات خدای شَكُورٍ سپاس دارنده بر نعمای او یا صبر هر صبر کننده بر ایستادن
کشتی و سپاس کننده بوقت جریان و یا نزد خروج ازان این هر دو وصف مؤمنان مخلص است که همت
خود را مصروف ساخته باشند بر صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما و سایر رغایب در

حدیث آمده که الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر اَوْ یُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک گرداند کشتیها را
یعنی اهل آنرا غرق سازد بِمَا کَسَبُوا بسبب آنچه کرده باشند از معاصی وَیَعْفُ و درگذرد هلاکت را
عَنْ کَثِیرٍ از بسیاری از ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را از روی معاجله عقوبت نماید و نجات دهد
برخی دیگر را بطریق عفو و خلاصی میدهد مومنانرا و هلاک میکند کافرانرا تا انتقام کشد از ایشان وَیَعْلَمَ الَّذِینَ
یُجَادِلُونَ و تا بدانند آنهای که خصومت میکنند فِی آیَاتِنَا در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا
مِنْ مَحِیصٍ هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب فَمَا اُوتِیتُمْ پس آنچه داده شدید مِنْ شَیْءٍ از چیزی که تعلق
بهم رسانید داردازاموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید
ازان ممتع میشوید و بعد از موت آنرا در پس خود میگذارید و اصلا ازان نفع نمیگیرید وَمَا عِنْدَ اللهِ و آنچه
نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خَیْرٌ وَاَبْقیٰ بهتر است و پاینده تر از روی خلوص نفع و
دوام آن لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند وَعَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند و امور
خود را باو تفویض میکنند وَالَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ و برای آنانکه پرهیز میکنند کَبَائِرَ الْاِثْمِ از گناهان بزرگ
وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَاِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم میگیرند بر مردمان بسبب اذیت و یَغْفِرُونَ
مکروهی که بایشان اقبح قبایح است مانند شرک و هرچه مثل آن باشد و نزد بعضی زناست و مقاتل گفته
که هرچیز نیست که موجب حد باشد و عفو در اسائتیست که راجع بنفس عفوکننده باشد چه حقوق الله مانند زنا
و شرب خمر و زنا و امثال آن امام را جایز نیست که ازان عفو کند وَالَّذِینَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت
کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بایمان خواند ایشانرا
فی الحال بطوع و رغبت قبول آن کردند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط
و ارکان و چون ایشان پیش از هجرت حضرت رسالت از مکه معظمه بمدینه بی مشورت یکدیگر در هیچ امری
قیام نمینمودند بجهت میامن مشورت بود که در خانهٔ ابو ایوب جمع شده اتفاق نمودند بر ایمان آوردن
بحضرت رسالت و نصرت دادن او از این جهت حق تعالی در مدح ایشان فرمود وَاَمْرُهُمْ شُوریٰ و کار ایشان
مشورت کردنست بَیْنَهُمْ میان یکدیگر یعنی هر کاری که کنند بصوابدید یکدیگر کنند بجهت فرط تدبر و تفحص ایشان

در امور رواصلا متفرقه نشوند دران وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال مباح يُنْفِقُونَ نفقه
میکنند و در مرضات ما صرف میکنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بدبخت نشود بنده
اگر بمشورت در امری شروع کند و هرگز نیک بخت نگردد اگر بخودی خود در امری قیام نماید و نیز فرموده
که نومید نگردد هر که استخاره میکند و پشیمان نشود هر که مشورت کند و نیز فرمود که هیچ مردمی مشورت نکنند
با یکی مگر که هدایت کرده شود بطریق ثواب وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد
ایشانرا ستمی از کفار هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان انصاف بستانند از دشمنان خود و انتقام بکشند و سر
بمذلت و خواری فرو نیاورند زیرا که انتقام از کفار فرضست و جهاد کردن با ایشان واجب و لازم
نخعی این آیت تلاوت فرمود گفت ایشان کراهت داشته باشند از آنکه نفس خود را ذلیل کنند تا فساق
بر ایشان جرأت نکنند و شبهه نیست در آنکه هر که اخذ حق کند بدون تعدی از حد الهی مطیع مامور خواهد بود
و هر مطیعی محمود است از عطا منقولست که مراد باین مؤمنان بودند که کفار ایشانرا از مکه اخراج کردند و چون
حق تعالی تمکین ایشان داد بر آنها انتقام خود از ایشان کشیدند و گویند مؤمنان بر دو صنفند صنفی شیمه ایشان
عفوست و آیه و اذا ما غضبوا هم یغفرون در حق ایشانست و صنفی روش ایشان انتصارست و این آیه
در شان ایشانست پس در بیان حد انتصار میفرماید وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ
مِثْلُهَا کردار بدیست مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحت باشد یا قول قبیح و تسمیه جزا بر سبیل
ازدواجست و یا باعتبار سوء مسی از جزای سیئه فَمَنْ عَفَا پس هر که درگذرد از ستمکار خود که از اهل ایمان
باشد و ترک انتقام نماید از و وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد میان خود و میان عدوی خود فَأَجْرُهُ پس مزد او فردای قیامت
عَلَى اللَّهِ بر خداست در تبیان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون روز قیامت
باشد منادی ندا کند که هر که او را بر خدای اجری هست گو برخیزد و حق خود را از و بستاند پس جمعی برخیزند
ملائکه با ایشان گویند شما را بر خدا چه اجرست ایشان گویند ما جماعتی ایم که عفو کردیم از کسانی که ظلم کردند بر ما
پس با ایشان گویند ادخلوا الجنة بغیر حساب داخل شوید در بهشت بدون حساب اعمال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم و یا در انتقام از حد درگذرند عشر

وَلَمَنِ انْتَصَرَ وهرآینه هر که کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از ستم کردن او بآن منتصر فَأُولَٰئِكَ پس آن
گروه منتصر پس از ظلم کردن ظالم برایشان مَا عَلَيْهِم نیست برایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بمعاتبه
ومعاقبه ما ایشانرا کنا هی نیست در انتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که راه عتاب وعقاب
عَلَى الَّذِينَ برکسانیست که يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کردند بر مردمان ابتداءً وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ وافزونی
جویند در زمین واز حد بیرون روند بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون حقیت وحجتی بلکه بجهة تکبر وفساد أُولَٰئِكَ آنگروه
موصوف بظلم وستم وبغی لَهُمْ مرایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که عذاب دوزخ است
وَلَمَن صَبَرَ وهرآینه هر که شکیبائی ورزد وتحمل نماید بر آزار ظلمه وَغَفَرَ ودرگذرد از مظالم ایشان ودرصدد
انتقام نباشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر وغفران از ولَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ هرآینه از کارهای که مجزوست
یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان وتربیت احسان وقصد ایشان جزم است برین نوع کارها وآنرا از جمله
مجزومات وملزومات میدانند چه همه کس را این قوت نباشد که جفا کشند ووفا کنند وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و
هر کرا فروگذارد خدای در وادی ضلالت وخذلان ونظر لطف از وبازگیرد بسبب جحود وانکار او با وجود
ادله ظاهره بر طریق حق ویا حکم بضلالت او کند ویا او را از راه بهشت گرداند به چنگال عقوبت ونکال کشد
فَمَا لَهُ مِن وَلِيٍّ پس نیست مر او را هیچ دوستی وناصری که کارسازی او کند مِّن بَعْدِهِ پس از فروگذاشتن
خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ وبینی توای بیننده ستمکاران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند
عذابرا در روز قیامت يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ گویند دران ساعت که آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا
مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی تا برویم ودر تدارک آفات کوشیم این کلام را از غایت جزع وفزع گویند واگر
چه دانسته باشند که ایشانرا رجوع بدنیا ممکن نیست وَتَرَاهُمْ وبینی ستمکارانرا در آنروز يُعْرَضُونَ که عرض
کرده شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان وحقیران باشند مِنَ الذُّلِّ از جهت
خواری ورسوائی يَنظُرُونَ نگاه خواهند کرد بسوی آتش مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بجهت
هول وهیبت آتش دوزخ زهره نداشته باشند که نیک نگاه کنند وابن عباس گوید خفی بذلیل تعبیه کرده یعنی
یعنی از روی مذلت وخواری وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا وگویند آنانکه گرویده اند در وقت مشاهده عقوبت

کاوران

کافران و خسران ایشان إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که آنانکه زیان کار آمدند الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که ستم
کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود وَأَهْلِيهِمْ و در حق کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز چه بسبب
عبادت بتان نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهت اضلال کسان خود منع ایمان ایشان آنها را
مستوجب نیران و یا آنکه بجهت که از دولت دیدار خویشان که ایمان آورده باشند محروم ماندند پس در
قیامت نه اهل خود را بینند و نه نفسهای خود را در آسایش و راحتی یابند و گویند مراد باهل حور العین اند که نامزد
ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران که مشرکانند فِي
عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی اند که پیوسته و دایم دران باشند و هرگز سمت انقطاع نپذیرد وَمَا كَانَ لَهُمْ
و نباشد مر کافران را مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان در دفع عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشان را مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز از خدای یعنی غیر از خدای هیچکس دیگر عذاب از ایشان باز نتواند داشت پس همیشه در عقبهٔ عقاب و چنگال
نکال گرفتار خواهند بود وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد خدای در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد
او یا هر که خدا او را از راه بهشت بگرداند یا حکم کند بضلالت او فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست مر او را راه
رستگاری و چون مآل حال اهل ضلال عقابت و نکال اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ اجابت کنید ای بندگان مر
پروردگار خود را یعنی قبول امر او کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام را متابعت کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدنی نیست مر آنرا مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی
خدای آنرا رد نکند بلکه البته واقع شود چه او سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس آمدن آنرا چاره نباشد
مراد روز قیامت مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ دران روز تا ملتجی بآن
شوند و از عذاب برهند وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری مر آنچه کرده باشند یعنی منکر اعمال
خود نتوانند بود زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفهٔ اعمال ثبت کرده باشند و اعضا و جوارح شما نیز بران گواهی
خواهند داد پس چگونه انکار آن ممکن باشد بعد ازان بجهت تسلیهٔ خاطر عاطر حضرت رسالت میفرماید فَإِنْ أَعْرَضُوا
پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ایمان فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا
بر ایشان نگاهبانی که باجبار و اکراه ایشانرا از کفر برگردانی و بدایرهٔ ایمان در آری پس اندوهگین مباش إِنْ

عَلَیكَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلاغُ مگر رسانیدن احکام دین و تو آنچه شرط ابلاغست برسانی وَاِنَّا و بدرستی که ما
اِذَا اَذَقْنَا الْاِنْسانَ چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرماییم باو مِنّا رَحْمَةً از نزدیک خود بخششی از صحت
وغنی فَرِحَ بِها خوشحال شود بدان وشادی کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ واگر برسد ایشان را سَیِّئَةٌ بدی چون
بیماری وتنگدستی وپریشانی بِما قَدَّمَتْ اَیْدیهِمْ بسبب آنچه فرستاده شده است دستهای ایشان
از اعمال قبیحه فَاِنَّ الْاِنْسانَ پس بدرستی که آدمی این هنگام كَفُورٌ سخت ناسپاس است واصلا تامل
وتفکر در سبب نعمت وشکر نعمت نمیکند وبعد از ذکر اضافهٔ نعمت واصابهٔ بلیت نمود بجهة بیان آنکه قسمت
وبلیت بمشیت واراده اوست میفرماید وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ ومر خدایراست پادشاهی
آسمانها وزمینها یَخْلُقُ ما یَشاءُ می آفریند آنچه میخواهد یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثًا یعنی می بخشد هر کرا میخواهد
از دختران نه پسران وَیَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّكُورَ ومی بخشد هر کرا که اراده میکند از پسران نه دختران
اَوْ یُزَوِّجُهُمْ یا جفت میکرداند ایشانرا ذُكْرانًا وَاِناثًا پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد
وهم دختران باینطریق که از هر بطنی پسری و دختری میدهد ویا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر یا از
بطنی پسری و از بطنی دیگر دختری وَیَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ ومیکرداند هر کرا میخواهد از زنان و مردان عَقیمًا
وزند اِنَّهُ عَلیمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بمصلحت دادن ونادادن قَدیرٌ توانا بآنچه می بخشد عشر
ومنع نماید پس همه کارها بحکمت واختیار میکند حاصل که حق تعالی احوال بندکان را مختلف ساخته است در اولاد
بحسب مقتضی مشیت پس بعضی را یک صنف کرامت میکند که آن ذکور است یا اناث وبعضی را هر دو صنف
عطا میفرماید وجماعتی دیگر را هیچکدام نمیدهد وتقدیم اناث بر ذکور وبا وجود شرافت ذکور بر اناث
وتقدم آن بران بحسب ذات بسبب اکثریت اناث است بر ذکور بسبب تکثیر نسل اصبغ بن نباته از رسول
صلی الله روایت کرده که از یمن وبرکت زنست که اول دختر آورد وبعد از ان پسر حق تعالی تقدیم اناث بر ذکور
نموده آورده اند که یهود حضرت رسول را گفتند چرا حق تعالی بیواسطه با تو سخن نمیگوید تا در وی نگری چنانچه با موسی
سخن میگفت و موسی او را میدید آنحضرت در جواب فرمود که موسی سخن او را می شنید اما او را نمیدید آیه آمد
وَما كانَ لِبَشَرٍ ونیست و نشاید مر آدمی را اَنْ یُكَلِّمَهُ اللّٰهُ آنکه سخن گوید خدای با وی بر وجهی که آنکس

درایند

و برا مینند بلکه سخن کردن خدای با آدمی نیست اِلَّا وَحْيًا مگر بوحی که آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق
الهام یا بالقای او در منام چنانچه داود را زبور الهام کرد و ابراهیم را امر کردند بذبح اسمعیل در منام اَوْ
مِنْ وَرَآءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی در پس پرده یا بنوعی که آواز شنوده شود و کسی دیده نشود چنانچه با موسی
سخن گفت و او در پس حجاب نور بود و در موضح آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت رسالت سخن گفت
در وراء حجاب که یکی از زر سرخ بود و دیگری از مروارید سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود
اَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا بفرستد رسولی را یا آن بشر که از جنس ملائکه باشد چون جبرئیل فَيُوحِيَ پس القای کلام
میکند آن رسول با آن بشر بِاِذْنِهٖ بدستوری خدای تعالی مَا يَشَآءُ آنچه خواهد خدای اِنَّهٗ عَلِيٌّ بدرستی که خدای
برترست از دیده شدن با بصار چه آن از صفات مخلوقاتست یا غالبست در ایصال وحی حَكِيمٌ
دانا یا فعال که مقتضی حکمت اوست پس بر وجه حکمت و مصلحت گاهی بی واسطه سخن گوید و گاهی بواسطه از عایشه
روایتست که گمان برد پیغمبر که خدای خود را دیده پس او بهتان عظیم بر خدای خود نهاده وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی
کردم بر پیغمبران اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا که قلوب بآن حیات می یابد همچنانکه بدن
بروح مِنْ اَمْرِنَا بفرمان خود و گویند مراد بروح جبرئیلست یا ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیات
آنحضرت همیشه ملازم او بودند و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که
آن ملک بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صعود نکرد بلکه ملازم حال ماست و از ما جدا نمیشود تا حین
خروج قایم ما بعد از آنکه او از دنیا ارتحال نماید و بر آسمان رود و بعد از تعداد نعمت بر آنحضرت میفرماید
مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی پیش از وحی مَا الْكِتَابُ که چه چیز است قرآن یعنی قبل از انزال
قرآن علم بآن نداشتی وَلَا الْاِيمَانُ و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع و احکام عالم نبودی
اگرچه قبل از بعث بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن گردانیدیم این
کتاب را و یا ایمانرا نُورًا روشنائی نَهْدِي بِهٖ راه مینمائیم بدان مَنْ نَشَآءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَا دِنَا
از بندگان خود گاهی که ایشان با دله واضحه تامل کنند وَاِنَّكَ و بدرستی که تو بوسیله وحی لَتَهْدِي هر آینه
میخوانی مردمانرا باسلام و هدایت مینمائی اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که رساننده است بحق

پس در تغیر صراط میگوید صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِی راه رست آنخدائیست لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ که مر او راست
آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از روی خلقیت و ملکیت اَلَا اِلَی اللّٰهِ بدانید
که بسوی خدا تَصِیرُ الْأُمُورُ باز میگردد همه کارهای خلایق در آخرت و هر کس را فراخور اعمال جزا خواهد داد
سهل بن جعد گوید که وقتی آتشی در مصحفی افتاد همه بسوخت الا آیه الا الی الله تصیر الامور و همچنین مصحفی در آب افتاد همه
محو شد مگر این آیه سورة الزخرف مکیة وهی ثمانون وتسع ایات أبی بن کعب روایت کند از سرور
عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که جماعتی که سوره زخرف را در دنیا تلاوت کرده باشند روز قیامت بایشان
ندا کنند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که هر که بخواندن این سوره مداومت نماید خدای تعالی او را در لحد از هوام زمین و فشار
قبر نگاه دارد و ایمن گرداند او را تا روز حشر و چون محشور شود این سوره بصورتی زیبا بر آید و او را بفرمان
خدا در بهشت در آورد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره حم عسق کرد بذکر قرآن و وحی افتتاح این سوره نیز مرعی داشته فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

قف
حٰمٓ وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ سوگند باسمای حسنی که مبادی آنها باین دو حرف مطرز باشد و بقرآن روشن
و هویدا از حیثیت وضوح معانی آن بر کافه انام یا از اعتبار حجج واضحه دالّه بر نزول از نزد ملک علام و یا روشن
کننده احکام اسلام و آشکارا سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه اِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما گردانیدیم
این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّکُمْ تا شاید که شما که اهل عربید تَعْقِلُونَ دریابید آنرا و
بغور معانی آن رسیده بدان منتفع شوید و یا بسبب وفور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت
آن بصحت نبوت پیغمبر ما عالم گردید وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن فِی اُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا در اصل کتابها همه که
نزدیک ماست یعنی در لوح المحفوظ منتسخ جمیع کتب منزله است و محفوظ از تغیر و تبدیل لَعَلِیٌّ هر آینه بزرگوار است
و عالی المقدار از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سابقه بدان و یا بوجوب
عمل او است بآن تا روز قیامت حَکِیمٌ محکم کرده شده از تطرق تناقص و طریان نسخ یا خداوند حکمت
بالغه و مظهر حق و ثواب بعد از آن بر سبیل انکار خطاب با اهل جحود و عناد میفرماید اَفَنَضْرِبُ آیا باز گذاریم شمارا

آیا پس لندازیم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآنرا صَفْحًا باز داشتنی و با سوءول سازیم شما را از انزال قرآن و الزام
حجت بجهة اعراض کردن شما ازان أَنْ كُنْتُمْ بجهت آنکه هستید شما قَوْمًا مُسْرِفِينَ گروهی از حد بیرون روندگان
و در وادی ضلالت و غوایت فرو رفتگان یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن افزائید و بجهت عناد انکار آن نمائید
ما از انزال آن باز نخواهیم ایستاد و شما را باز نخواهیم گذاشت درین جهالت بلکه پیاپی آنرا خواهیم فرستاد تا
شما را الزام حجت نمائیم وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبران فِي الْأَوَّلِينَ در میان
پیشینیان که بصفت اشراف و اشراک بودند و بفرط غوایت و جهالت و کفر و عناد متصف با وجود این اصرار
عناد و انکار ایشان مانع مانشد در ارسال رسل بلکه بجهت الزام حجت مکرر پیغمبرانرا برایشان فرستادیم
وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آمد بمعاندان مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستادهٔ از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر آنکه بودند ایشان باو
يَسْتَهْزِئُونَ که استهزا میکردند چنانکه معاندان قریش بتو نسبت میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک ساختیم بسبب
استهزا و سخریت گروهی را که أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌تر ازین مسرفان بودند بَطْشًا از روی قوت و توانائی یعنی
جماعتی را که در قوت و شوکت از مشرکان زمان تو در پیش بودند ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان
ما را از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان عصر تو بطریق اولی که ما را عاجز نتوانند ساخت پس باید که ایشان بقوت
و شوکت خود مغرور نشوند وَمَضَى و گذشت در قرآن در مواضع متعدده مَثَلُ الْأَوَّلِينَ قصه و داستان
پیشینیان که با پیغمبر خود چه عمل کردند و ما ایشانرا بچه نوع از عذابها معذب کردیم پس بر سبیل التزام حجت بر
مشرکان بیفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و هر آینه اگر بپرسی مشرکان عهد خود را مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضَ که که آفریده است آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع آنها نموده لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند بر وجه
اعتراف و اذعان خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ آفریده است آنها را خدای که غالبست بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را
مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات و نه غیر آن الْعَلِيمُ دانا بمصالح خلقان و عالم باشیا بر وجه
انتظام و اتساق آیه مخبر است بر غایت جهالت و ضلالت چه با وجود آنکه مقرند که خالق جمیع اشیا او سبحانست
ترک عبادت او نموده بعبادت بتان که عاجز مطلقند ارتکاب میکنند پس بجهة زیادتی حجت بر ایشان میفرماید
که الَّذِي جَعَلَ خالق جمیع مبدعات آنخدائیست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی

عشر

وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا

گسترده تا مستقر شما باشد لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی که مقصد شماست یا هتدی
شوید بحکمت صانع بواسطهٔ نظر کردن وَالَّذِي نَزَّلَ و او آنخداوندیست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا
از ابر مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازهٔ حاجت بر وفق مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که بسبب غرق باشد چون
طوفان نوح ع و نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی نباشد فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده گردانیدیم بدان بَلْدَةً مَيْتًا
جایگاه مرده یعنی زمین خشک شده را باخراج گیاه كَذَلِكَ همچنانکه زمین مرده را زنده ساختیم بانبات همچنین
تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
و دیگر خدای بحق کیست که آفرید اصناف مخلوقات را جفتها كُلَّهَا همه آن از حیوانات و نباتات و جمادات
ازواج در حیوانات عبارتست از ذکور و اناث است و در نباتات و جمادات انواع متضاده چون شیرین
و ترش و تلخ و شور و خشک و تر و غیر آن و مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و غیر آن وَجَعَلَ
لَكُمْ و پیدا کرد برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید بران
در بحر و بر لِتَسْتَوُوا (بالا روید) تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوان ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ
رَبِّكُمْ پس یاد کنید نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شدید بران یعنی اعتراف کنید
بآن نعمت و استعظام آن نموده بحمد آن مشغول شوید وَتَقُولُوا و بگوئید سُبْحَانَ پاک و منزه است
از مشابهت مماثلت مخلوقات الَّذِي سَخَّرَ لَنَا آنخدای که مسخر گردانید از برای ما و رام ساخت هَذَا این
مرکوب را که کشتی است یا حیوان تا در رکوب قطع بر و بحر کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و نبودیم مر این مرکوب را بقوت خود
مُقْرِنِينَ طاقت داشتگان بر فرمان بردار گردانیدن و ضبط نمودن آن و چون دابه را خالی نیست از سر در
آمدن و سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق شدن پس در مظان اسباب هلاکت است از ینجهة تنبیه بندگان میفرماید
که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده بگویند وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا و بدرستی که ما در عاقبت کار بسوی پروردگار خود
لَمُنْقَلِبُونَ هر آینه بازگردندگانیم بمرکب جنازه که آخرین مراکب دنیاست و از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب صلوات الله علیه مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله پای مبارک در رکاب نهادی گفتی الحمد لله
الذی علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلها و جعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله انا الی ربنا لمنقلبون

بس بکم

پس سه تکبیر بگفتی و بر بالای چارواریست باسنادی عیاشی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کند که ذکر نعمت در قرآن امر بآن واقع شده آنست که بنده بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام و علمنا القرآن
ومن علینا بمحمد صلی الله علیه وآله و بعد ازان آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند در کشاف آورده که حضرت امام
حسین بن علی صلوات الله علیهما کسی را دید که بر مرکب نشست و آیه سبحان الذی سخر تا آخر بخواند فرمود که آیا شما را
فرموده اند که راکب شوید گفت یا ابن رسول الله بچه ماموریم نزد اینحال چه چیز است که بگوییم فرمود آنکه یاد کنید نعمت
پروردگار خود را در سواری بعد از بیان تعداد نعمت سررشتهٔ کلام را بذکر احوال کشیده میفرماید که به پرسش از
اهل عناد که خالق آسمان و زمین کیست تا معترف شوند باو سبحانه و بخالقیت او وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا
و با وجود اینحال بگردانند یعنی حکم کنند از برای او سبحانه از بندگان او پاره ازو یعنی گویند که فرشتگان دختران
خدایند و چونکه ولد جزوی است از اجزای والد ازین جهة تسمیهٔ ولد بجزو نموده و از غایت جهالت کفار است
که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت و عالمیت او از برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت
از صفات اجسام است و او خالق همه جسمها پس چگونه نسبت اجسام باو توان داد اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی
که آدمی یعنی اکثر ایشان که کفارند لَكَفُورٌ مُبِينٌ هر آینه بغایت ناسپاسی است آشکارا چه نسبت ولد باو
کفر است و کفر اصل همه کفران اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدا برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ
دختران که در نهایت ضعف و پستی اند وَاَصْفَيكُمْ و برگزید و خالص گردانید شما را بِالْبَنِينَ بخصوصیت پسران
که اشرف و اکملند و کدام عاقل اعتقاد کند که ولد خدا ادنی و انقص باشد از ولد بنده بجهة انقصیت بنات
که انقص اشیا اند نزد ایشان چنانچه میفرماید وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ و چون خبر داده شوید یکی از مشرکان که نسبت
بنات باو سبحانه میدهند چون قوم بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ بجنسی که گردانیده شد از برای خدای
بخشاینده مَثَلًا شبهه و مانندی یعنی به بنات که اسناد آنها بخدا میکنند و حال آنکه چون یکی از ایشان را
گویند که ترا دختر متولد شده غمگین شود ظَلَّ وَجْهُهُ بگردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت
اندوه و غم و محنت وَهُوَ كَظِيمٌ در حالتی که او پر است از خشم و اندوه یعنی غم و غصه بدل خود میخورد
و بجهة عدم قدرت بر انتقام هرگاه نسبت دختران باو باین مرتبه میکند پس چگونه و بچه وجه آنرا تجویز میکنند

وچون عرب همیشه بشجاعت و فصاحت فخر کردندی و در غلبیت حجت بر خصمان افتخار نمودندی و کسی که متصف
باین صفات نبودی و در زینت و تنعم بسر بردندی همچنانکه صفات دختران عروس است که با زینت تمام
بر حجله نشسته‌اند نزد ایشان منکوب و مخذول بودی ازین جهة حق تعالی مذمت بنات باین صفات مذمومه
مثل میکند و بجهت این توبیخ کفار میکند بنسبت دادن آنها بوی و میفرماید اَوَمَن یُنَشَّؤُ آیا میکردانند
از برای خدای آنکس را که نشو و نما یابد و بزرک شود و حفص بتشدید عین الفعل میخواند بصیغه مجهول یعنی آیا فرا
میکیرند کسی را که پرورده شده باشد وَهُوَ فِی الخِصَامِ و او در وقت مخاصمه و مجادله داد سخن کذاری
غَیرُ مُبِینٍ که آشکارا کننده حجت نباشد یعنی در وقت مجاحت تقریر حجت نتوانند کرد بلکه بجهت
نقصان عقل و ضعف رای تقریر حجت بر خود کنند نه برای غیر پس آیا کسی که درین خانه باشد حق تعالی او را بفرزندی
خود میکیرد و از قتاده مرویست که کم زنی باشد که بتکلم خود اراده حجت نماید از برای خود مگر که آن تکلم بر وی حجت
باشد نه برای او و نزد ابن زید مراد بتان اند که ایشان را آراسته اند چون عروسان و ممکن نیست که سخن کنند
چه جای آنکه بحجت تکلم نمایند وَجَعَلُوا المَلَائِکَةَ الَّذِینَ و نام نهاده اند فرشتگانی را که هُم عِبَادُ
الرَّحمٰنِ ایشان بندگان خدای بخشاینده اند اِنَاثًا دختران یعنی بجهت فرط جهالت ملائکه را که در صوامع
قدس اند بعبادت و طاعت او سبحانه مشغول‌اند دختران نام نهاده اند اَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند این
خَلقَهُم در آفریدن خدای مر ایشان را تا از مشاهده ایشان خبر دهند چه علم به انوثت ایشان بدون
این متصور نیست پس در تهدید ایشان میفرماید که سَتُکتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُم
کواهی ایشان درین باب وَیُسئَلُونَ و پرسیده شوند ازان در روز حساب و بجهة شهادت
کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از بنو ملیح پرسید
که شما چه میدانید که ملائکه اناث‌اند کفتند از آبای خود شنیدیم و کواهی میدهیم که ایشان هرکز دروغ
نکفته اند حق تعالی این آیه فرستاد که عنقریب شهادت ایشان را در نامه عمل ایشان ثبت کنیم و ایشان را
بجزا و سزای آن برسانیم وَقَالُوا و کفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله نه از روی برهان و حجت لَو شَاءَ
الرَّحمٰنُ اکر خواستی خدای مَا عَبَدنَاهُم نپرستیدیم ملائکه را مَا لَهُم نیست مر ایشان را بِذٰلِکَ

في الحلية

من علم

بآنچه میگویند مِن عِلمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت خواسته را حجت سازند
در تضییع بزبان الهی اِن هُم نیستند ایشان درین دعوی اِلّا یَخرُصُونَ مگر آنکه افترا میکنند آیه دلیل است
برآنکه اهل شرک جبریانند و جبر و کفر توأمانند و بعد از بیان عدم دلیل عقلی بر مدعای مذکور بیان عدم نقلی
میکنند برین وجه و میگوید اَم آتَیناهُم آیا داده ایم ایشانرا کِتابًا مِن قَبلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق
بوده باشد بصحت مدعای ایشان فَهُم بِهِ پس ایشان بآن کتاب مُستَمسِکُونَ چنگ در زدگان باشند
بدان و احتجاج آرندگان مقرر است که کتابی که مشتمل باشد برین مدعا هیچ کس ندیده پس ایشان بر مدعای
خود نه دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی بَل بلکه در همه عالم معترف بتقلید شده قالُوا گفتند اِنّا وَجَدنا آباءَنا
بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را عَلی اُمَّةٍ بر طریقه و مقصود ملتی که اقتدا بآن نموده اند و آنرا امام و پیشوای خود
ساخته وَاِنّا عَلی آثارِهِم و بدرستی که بر پیهای ایشان مُهتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی درین دعوی
تابع پدران خودیم این دال است برآنکه بنو ملیح شرک و مجبره بودند و مقلد اند پس بجهت تسلیه دل حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله درین باب میفرماید وَکَذلِکَ ما اَرسَلنا مِن قَبلِکَ و همچنین نفرستادیم
پیش از تو فی قَریَةٍ در دهی مِن نَذِیرٍ هیچ پیغمبر بیم کننده که ایشانرا بعقوبات الهی تخویف نموده و بتوحید
بشارت داده فرموده اِلّا قالَ مُترَفُوها مگر که گفتند متنعمان و توانگران آن ده که کثرت فرح نعمت ایشانرا
بطر ترح آورده بود و بجهة مشغولی شهوات و ملاهی از میثاق دین خود بیک کناره کشید و از تفکر و تامل
در دلایل و حجج فارغ البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود گفتند که انا وجدنا بدرستی که ما بر اعقاب
ایشان مُقتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بر ایشان پس تخصیص مترفین مشعر است برآنکه تنعم و حب بطالت
ایشانرا از نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید ساخته قُل بگو ای محمد و حفص قال میخوانند یعنی آن پیغمبر بعد از
استماع اینکلام از ایشان گفت اَوَلَو جِئتُکُم آیا متابعت پدران نادان خود کرده اید اگرچه آورده ام
شما را بِاَهدی بدینی راست تر و بهدایت نزدیکتر مِمّا وَجَدتُم عَلَیهِ از آنچه یافته اید بر آن نهج آباءَکُم
پدران خود را یعنی اگر بالفرض آنچه شما دعوی میکنید حقیقت و موصل اهتداست آنچه بشما آورده ام احق و اصوب
بطریق هدایت و رشاد و تبعیت آن اولی و اوجب ایشان بجهة رسوخ تقلید و فرط عناد و اقتفاء پیغمبر خود

عشر

انا وجدنا اباءنا علی امة
وانا علی آثارهم

از نظر کردن و تفکر نمودن ایشان قَالُوا گفتند در جواب پیغمبر خود اِنَّا بِمَا اُرسِلتُم بِهِ بدرستی که ما بدانچه
فرستاده شده اید بدان ای مدعیان نبوت کَافِرُونَ ناگرویدگانیم فَانتَقَمنَا پس انتقام کشیدیم مِنهُم
ازین مقلدان بعذاب استیصال فَانظُر پس درنگر ای بیننده بدیدهٔ بصیرت که کَیفَ کَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ
المُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان چون حق تعالی مذمت تقلید فرمود امر کرد باتباع دلایل در عقب آن
ذکر قصهٔ ابراهیم علیه السلام نمود که تابع حجت بود و موضح محجه و فرمود وَاِذ قَالَ اِبرٰهِیمُ و یاد کن ای محمد چون گفت
ابراهیم خلیل بعد از خروج از غار لِاَبِیهِ مر عم خویش را که بمنزلهٔ پدرش بود در تربیت و شفقت وَقَومِهِ
و مر گروه خود را بعبادت بتان و ستارگان مشغول بودند اِنَّنِی بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تَعبُدُونَ
از انچه پرستش میکنید اِلَّا الَّذِی مگر آنخدای که فَطَرَنِی پیدا کرد و بیافرید مرا فَاِنَّهُ سَیَهدِینِ پس بدرستی که
کاو زود باشد که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن در نصب دلایل وَجَعَلَهَا و گردانید ابراهیم توحید را یعنی
کلمهٔ لا اله الا الله را یا کلمهٔ اننی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی کَلِمَةً بَاقِیَةً کلمهٔ پاینده فِی عَقِبِهِ
در عقب خود یعنی در میان فرزندان و لهذا در میان او همیشه محقی بود و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان
مردم را بدین اسلام ترغیب مینمودند لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ تا شاید که همهٔ اولاد او رجوع نمایند به پدر خود
در توحید و اخلاص و تبرا از شرک و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که مراد بکلمهٔ باقیه
که ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشت امامت چه تا روز قیامت امامت در میان اولاد او باقی
خواهد بود و لهذا از سدی نقلست که مراد بعقب آنحضرت آل محمد اند صلوات الله علیهم بعد از ذکر
قصهٔ ابراهیم تعداد نعم خود میکند بر قریش و میگوید که من بکفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم بَل
مَتَّعتُ بلکه برخورداری دادم هٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُم این گروه را و پدران ایشانرا بطول اعمار و طول
بشمار حَتّٰی جَاءَهُمُ الحَقُّ تا زمانی که آمد برایشان درست و راست که کلمهٔ توحیدست و یا قرآن
وَرَسُولٌ مُبِینٌ و پیغمبری آشکارا بمعجزات ظاهره و یا بیان کنندهٔ توحید بآیات بینه وَلَمَّا جَاءَ
هُمُ الحَقُّ و هنگامی که آمد بدیشان سخن حق بحجهٔ بینه ایشان از خواب غفلت و جهالت اذعان نکردند
و بوظایف شکرگزاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار و جحود را زیاده گردانیدند قَالُوا هٰذَا گفتند اینکه

محمد بما آورده سِحْرٌ جادوییست وَإِنَّا بِهِ وبدرستی که ما بآن كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن
از نزد خدای باشد پس استخفاف آن کردند و با رسول آغاز مکابره کردند و معانده نمودند و در کفر افزودند
وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ و گویند چرا فرستاده نشد هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن بر تقدیر آنکه از پیش خداست عَلَى
رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ بر مردی که از دو دهست یعنی مکه و طایف عَظِيمٍ بزرگ قدر یعنی صاحب مال و منال
و خدم و حشم مالامال چون ولید مغیره و عتبة بن ربیع یا اخنس بن شریق که از مکه اند یا عروة بن مسعود ثقفی
یا حبیب عمرو ثقفی یا کنانة بن عبیده یا بیل که از طایفند غرض کفار آن بوده که چون منصبی جلیل القدرست و عظیم
الرتبه می بایست که نامزد مردی میبود که از حیثیت جمیع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و وفور خیل و حشم
سرآمد همه کس باشد و نه دانستند که منصب رسالت شایستهٔ شخصیست که متحلی بانوار کمال قدسی و متخلی از رذایل
نفسانی نه صاحب حشمتی که جامع صفات سیئه باشد و متخلی از اخلاق سنیه و لهذا حق تعالی انکار قول ایشان نموده
و فرموده که أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ آیا ایشان بخشش میکنند رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی نه آنست
که مفاتیح رسالت در قبضهٔ اقتدار ایشان باشد تا بر هر که اراده کنند فتح باب نبوت کنند نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ
ما بخش کرده ایم در میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ چیزی را که سبب زندگانی ایشانست از ارزاق فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجزاند و هرگاه که ایشان از قسمت ارزاق عاجز
باشند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویهٔ ایشانست پس چگونه در امر رسالت که اعلا مراتب انسانیه است تصرف
نمایند و آنرا بمشیت خود معلق سازند و نیز بجهت تاکید قول مذکور میفرماید وَرَفَعْنَا و برداشته ایم بَعْضَهُمْ
برخی از ایشانرا یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ بر بالای برخی دیگر دَرَجَاتٍ از روی مرتبه با آنکه بسبب بسط
ارزاق مشعوفست و دیگری بجهة قبض آن ملهوف و یکی بحریت خورسند و دیگری به بند بندگی دربند
و شخصی بزور و بازوی خود مغرور و دیگری بضعف ناتوانی خود ملول و نفور و این رفع و خفض و قبض
و بسط لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بجهت آنست که فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را سُخْرِيًّا مسخر سازنده
و رام کننده در عمل تا یکدیگر را کار فرمایند باینوجه که یکی بمال معاون دیگری شود و دیگری باعمال مساعد دیگری
نماید و بسبب این جهات مهمات ایشان ساخته شود و معایش پرداخته گردد و موجب ائتلاف و استیناس

همه ایشان شود و بسبب انتظام قوام عالم گردد و شبهه نیست که تفویض امر رفع و خفض و قبض و بسط بندگان
مظان خلل است در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و هرگاه بسبب تفویض تدبیر معیشت
دنیویه بندگان و عواقب امور ایشان بهلاکت و فساد و فنا کشد پس چگونه امر نبوت که رحمت کبری
و رافت عظمی است و واسطه حیازه محفوظ عقبا است در قبضه تصرف ایشان تواند بود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ
و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت و آنچه تابع آنست از فوز و نجات و وصول بروضات جنات
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه میکنند کافران از حطام این جهان و آنرا سرمایه بزرگ خود میدانند
پس اخبار میفرماید از اموال این جهان و قلت مقدار آن و نزد مثل آن میفرماید وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ
النَّاسُ و اگر نه کراهت و نخواستن آن بودی که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع را
بر اختیار کفر بر ایمان و اختیار حب دنیا و حرص آن بر آن جهان لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ
يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که نگرود بخدا لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشان و این بدل اشتمالست از من یکفر
یعنی هر آینه میگردانیم کافرانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا و نردبانها از نقره
که بر بالای آن خانها يَظْهَرُونَ بر آیند که خود را ظاهر سازند وَلِبُيُوتِهِمْ و مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا وَسُرُرًا
عَلَيْهَا درها و تختها که بران يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره یعنی چون دنیا پیش ما قدری و قیمتی ندارد پس اگر نه
کراهت آن بودی که مردم در طلب دنیا جمع شدندی و طباع ایشان بر محبت آن مشغول و از عبادت
و فرمان برداری باز ایستادی و میل بکفر و ناسپاسی کردندی من سقف خانها و نردبانها و درهای
خانها و تختهای کافرانرا همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و طلا ساختمی یعنی اصل آن نقره سفید و زخرف و
آرایش آن زر سرخ و در معنی آیت حدیث مشهور که اگر دنیا مقدار پر پشه قدر میداشت هرگز یک شربت
آب بکافر ندادی آیه دالست بر لطف الهی بر بندگان بر آنکه او سبحانه متصدی امری نشود که موجب
مفسدات باشد و مؤدی بکفر پس بطریق اولی که او فاعل کفر و مرید نباشد بعد از آن در تحقیر حطام
دنیا و توقیر نعم عقبا میفرماید وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست آنچه مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فناست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت

یعنی بهشت

100

بسم الله الرحمن الرحیم
یا امیر المؤمنین ادرکنی

یعنی بهشت جاودانه عِنْدَ رَبِّكَ که نزدیک پروردگار تست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانست که از الواث
شرک و معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات دنیا روی برتافته اند بالکلیه متوجه عقبی شده اند و بعد از ذکر
وعده متقیان در وعده کافران میفرماید وَمَنْ يَعْشُ و هر که خود را بر کوری دارد عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن
خدای که متصف بصفت رحمت باکه عارف باشد بحقیقت آن یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر کردن در
حجج بینه نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی وی را بجهت طماعی و تجاهل بحال خود باز گذاریم
و نظر التفات از و باز گیریم پس نزد این حال شیطان بر و استیلا یابد فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان
مر او را مصاحب و همنشین شود و پیوسته باغوا و اضلال و وسوسه او مشغول گردد یکی از زهاد حکایت کند که یکی
از مؤمنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن جنی با من گفت این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را بخواب
و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر هر یکی غرابی نشسته
بعضی را بالهای بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو میگذارد و گاهی بر میدارد گفتم این چیست گفت اینها
شیاطین اند که بر سرهای ایشان نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی بر و استیلا یافته پس این آیه تلاوت کرد
که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و چون عاشی و شیطان در مقام اسم جنس اند از جهت
ضمیر جمع بآن راجع داشته میفرماید وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند اهل عشا
و کوری عَنِ السَّبِيلِ از راه خدای بحق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند آن عاشیان أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ آنکه
ایشان راه یافته کانند یا گمان می برند که دیوان از اهل هدایتند و بجهت این گمان فاسد همیشه تابع قرین خود
باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند یعنی عاشی و شیطان او بموقف جزای ما که عرصه محشر است و حفص
جاء نا میخواند بصیغه واحد یعنی بیاید آن عاشی و اینکه در خبر آمده که عاشی و قرین او را در یک زنجیر کشیده بمحشر
آورند و بدوزخ افکنند مؤید قرائت اولست و از قتاده نیز مرویست که شیطان در دنیا قرین او بوده باشد
در آخرت نیز ملازم او باشد تا که او را بدوزخ برد همچنانکه بنده مؤمن که فرشته که موکل او بوده باشد از و
مفارقت نکند تا که او را به بهشت رساند و نزد بعضی مراد باین شیاطین انس اند که رؤسای کفارند و مضل
ایشان و بر هر تقدیر چون عاشی و قرین او بعرصه محشر حاضر شوند قَالَ گوید عاشی با قرین خود يَا لَيْتَ

بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی بودی میان من و میان تو مانند مسافت بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق
و مغرب یعنی کاشکی بعد مسافت میان من و تو مانند مسافتی بودی که میان مشرق و مغربست تا هرگز ترا ندیدمی و بتو
مقترن نشدمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو و در اثنای این تمنا و گفته بفرمان خدا بعاصیان خطاب کنند
وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود ندهد شما را امروز این تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چونکه واضح شد که ستم کرده اید بر نفسهای
خود و عدم نفع تمنا بشما أَنَّكُمْ بسبب آنست که شما هستید فِي الْعَذَابِ در عذاب دوزخ مُشْتَرِكُونَ انبازان
بجهة آنکه در سبب عذاب شریک یکدیگر بوده اید و یا نفع ندهد شما را اینکه در عذاب مشترکید یعنی اشتراک
شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نمیشود بلکه با وجود اشتراک هر یک از شما فوق طاقت خود
بعذاب مبتلا شوید بخلاف آنکه در دنیا باشتراک یکدیگر را در امور صعبه مستغنی میشدید آورده اند که حضرت
رسول صلى الله عليه وآله بایمان قوم خود بسیار راغب بود و هر چند ایشان را بر دین اسلام بیشتر دعوت
مینمود عناد و انکار ایشان افزون تر میشد و از این ممر تعب بسیار بآنحضرت میرسید حق تعالی این آیه فرستاد
أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ و یا راه مینمایی کوران را
وَمَنْ كَانَ و آنرا که باشد فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و هویدا یعنی نمیتوانی که بشنوانی سخن حق را عشر
یا بنمایی طریق هدایت را بآنانی که گوش هوش ایشان از شنیدن سخن حق گرانست و دیده دل
ایشان از ادراک راه حق تیره و بینور و قادر نیستی بر هدایت جماعتی که ضلالت و غوایت ایشان در
کمال ظهور باشد بر وجهی که بر هیچ عاقل پوشیده نیست و پنهان نباشد خلاصه معنی آنست که چون قدرت
نداری بر آنکه بطریق اجبار و اکراه ایشان را بدین اسلام داری پس بر ابلاغ اقتصار نمای و تعب بسیار بخاطر
خود راه مده که ایشان مستوجب عقوبت و هلاکند فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت
خود پیش از آنکه انتقام از ایشان کشی فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم
بعذاب و نکال در دنیا و عقبی أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر خواهیم که بنماییم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده
باشیم ایشان را از عذاب و عقاب در زمان تو مثل قصه روز بدر فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بدرستی که ما در عذاب
کردن ایشان در حیات تو مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد و بچنگال نکال

ما کرفتار

گرفتار خواهند گشت یا در حیوة تو و یا بعد از وفات تو مرویست که چون آنحضرت را اخبار کردند از
آنچه بعد از تو واقع شود از فتن عظیمه اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت و تا در حیوة بود اثر
ضحک و طلاقه بذو جه ازو مشاهده نشد و صاحب طبرسی آورده که جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
که من در حجة الوداع حاضر بودم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب باصحاب خود کرد و گفت باید
که من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که پس از من بر نگردید و گردن یکدیگر را بشمشیر نزنید پس گفت سوگند
میخورم بخدا اگر بضرب رقاب یکدیگر مشغول شوید نیابید مرا در انجا که با شما محاربه کنم پس در پس خود نگاه
کرد امیر المؤمنین علی ابن طالب را صلوات الله علیه دید گفت یا علی یا علی یا علی و بروایتی صد بار این نام بزرگوار را
تکرار فرمود جابر گفت فی الحال دیدم که اثر وحی برو ظاهر گشت و خدای تعالی بر اثر آن آیه فرستاد فاما
نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب و آنچه در تفسیر اهل البیت مذکور است که فانا منهم منتقمون
بعلی موید این قولست و چون کفار ازین تنبیه متنبه نشدند و عناد بیشتر کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون
ایشان با تو در نمیمانند فَاسْتَمْسِكْ پس چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ بآنچیزی که وحی کرده
شده است بسوی تو از آیات و احکام اوامر و نواهی و ملازم آن باش إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستی که اصلا کجی در ان راه ندارد وَإِنَّهُ و بتحقیق که آن وحی یعنی قرآن لَذِكْرٌ
لَكَ هر آینه شرفیست و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر قوم ترا که قریشند با سایر امت وَسَوْفَ تُسْأَلُو ن
و زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق ان و تعظیم کردن احکام آن و بشکر گذاری
مشغول شدن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ از امم کسانی که پیش از تو فرستاده
بودیم مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان یعنی از مؤمنان اهل کتاب که علماء دین ایشان بودند استفسار
نمای یا از جمیع امم ایشان از یهود و نصاری سوال کن أَجَعَلْنَا آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب
منزله ایشان مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز از خدای آمرزنده مهربان آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان پرستیده
شونده از اوثان و غیر آن یعنی از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان
بپرستش کسی بدون خدای مقرر بوده مراد ازین استشهاد است باجماع جمیع انبیا بر توحید زهری و سعید

و ابن زید گفته که چون در شب معراج حضرت رسول را صلی الله علیه و آله باسمان بردند جمیع رسل جمع شده در پس
آنحضرت نماز گذاردند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس ازین رسولان که پیش از تو فرستاده بودیم
که من هیچکس را امر کرده ام بعبادت خدایانی که غیر از من باشد و حضرت چون که از ایشان اعلم بود ازیشان سوال
نکرد چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر از انبیا این سوال کرد میکائیل فرمود که یقین
او از ان کامل تر بود و ایمان او از ان محکم ترست که این سوال کند پس درین صورت این امر بر سبیل اباحت
باشد نه وجوب و سنت و محمد بن اسحق روایت کند از ابو اسحق بن محمد ثعلبی که امام اصحاب حدیثست
و از رؤسای اهل سنت که عبدالله عباس و ابن مسعود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون شب
معراج مرا باسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته آمد که حضرت حق میفرماید که ازین
پیغمبران بپرس که بچه چیز پیش از تو فرستاده اند رسول خطاب کرد بایشان که شما بر چه چیز مبعوث شدید
گفتند علی ولایتک و ولایت علی بن ابی طالب یعنی ما را بر دوستی تو و دوستی علی بن ابی طالب فرستاده اند
چه شما مولای اهل توحید بید و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتاب این موسی و عیسی بودند از ینجهت بعد از سوال
از احوال رسل قصه ایشان را متصل ساخت بان و فرمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق که فرستادیم
موسی را بِآيَاتِنَا بامعجزات خود که علامات روشن بود بر صحت نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
بسوی فرعون و اشراف قوم او فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ پس گفت موسی بدرستی که من فرستاده ام رَبِّ
الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورد بدیشان نشانهای ما را چون
عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و غیر آن إِذَا هُمْ آنوقت ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ
از ان میخندیدند یعنی در اول حال که آنرا بدیدند پیش از آنکه دران تامل کنند باستهزا و سخریت آن مشغول شدند
وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ و ما ننمودیم ایشان را بر سبیل تعاقب هیچ نشانه که صحت نبوت موسی باشد از جراد و قمل
و طوفان و امثال آن إِلَّا هِيَ مگر آنکه آن أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر بود از مانند آن که پیش از و نموده بودیم مگر که
مختص بود بنوعی از اعجاز که بان اعتبار مفضل بود بر اخت خود که پیش از ان واقع شده بود و بآیات تسعه
موصوف بود در فضل و کبر بر وجهی که قریب بیکدیگر بودند در فضل که مردمان در تفضیل هر یک از انها اختلاف

کردند

کردند بعضی تفصیل آیه طوفان بر جراد میکردند و بعضی بعکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر آن میدانستند و بعضی آیتی
دیگر و باقی برین قیاس وَاَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که بر گردند یعنی اراده اینکه رجوع کنند از ملت باطله که موصلست بهاویه و چون
دانستند که این معجزات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه در آمده وَقَالُوا و گفتند با موسی يَا اَيُّهَا
السَّاحِرُ ای برد جادو یعنی ای عالم و ماهر و ذکر او بصیغه سحر بجهة تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرگ
و صفتی پسندیده بود یعنی ای مقدم در علم سحر و غالب در تمام ساحران یا آنکه چون همیشه موسی را بآن نام میخواندند
درینوقت نیز بطریق عادت قدیم گفتند اُدْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ
بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست با کمال ایمان
و طاعت یا منصب نبوت چه هر یک مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شدن او بر رفع عذاب
از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن و او را بخوان اِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافته گانیم
یعنی اگر عذاب از ما دفع کنی بتو ایمان آوریم فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آنهنگام که بردیم از ایشان
عذابرا بدعای موسی اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان عهد بشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بآن عشر
کار نبستند چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف ترقی و اعتلای او روز بروز معاینه نمود ترسید که
مردم از او برگردند و بموسی بگروند و مملکت و سلطنت او روی بزوال نهد پس دام تلبیس گسترده دانه خداع
در و تعبیه نمود باینوجه که همه قبطیان بر یکجا جمع کرد و بر بلندی برآمد و عرض حشمت و بسط مملکت خود و اظهار
حقارت موسی نمود همچنانکه میفرماید وَنَادَى فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم
خود قَالَ گفت بهمه ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ آیا مرا نیست پادشاهی
شهر از اسکندریه تا سرحد شام و روم و چون آب نیل بر سیصد و شصت جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ
از آن که نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس میگفتند و در میان باغ او از زیر قصرها بدر میرفت بعد از
فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود باین جویها و گفت وَهٰذِهِ الْاَنْهَارُ و آیا نیست این جویهای آب
نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي درین حال که میرود در زیر قصرهای من یا این جویها در تحت تصرف منند و بفرمان من

أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی را پس بخانست که موسی از من ارفع
باشد أَمْ أَنَا خَیْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هٰذَا الَّذِی ازینکس که در ملک منست هُوَ مَهِینٌ او خوار و بیمقدار است
وَلَا یَکَادُ یُبِینُ و نزدیک نیست که روشن سازد سخن را یعنی بجهة بستگی زبان او سخن را بر وجهی ادا میتواند
کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی را عده و عدّه از و مفقود است طلاقة لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال
رجالست نیز ندارد پس چگونه او را رتبه آن باشد که با من برابر دعوی نبوت کند از بعضی منقولست که
حق تعالی در حینی که موسی را پیش فرعون میفرستاد عقده از زبان او برداشته بود چنانکه سوال و احلل عقدة من لسانی و جواب
قد اوتیت سؤلک یا موسی مخبر است بران پس مراد فرعون ازین قول اخبار بود از لکنتی که پیش ازین
داشت و گویند قوم فرعون موسی را پیش از رسالت بر ینوجه دیده بودند و دانسته که از رفع عقده خبر نداشتند
و فرعون ازین معنی با خبر بود و ازینجهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان کردانید از و از روی اهانت او اظهار
اینمعنی نمود و جمعی گفته که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی ازان باقی مانده بود و ازینجهت فرعون او را
باین سرزنش نمود و رسم آنزمان چنان بود که هر کرا پیشوای خود میکردانیدند دستوانهای طلا در دست
او میکردند و طوق زر در کردن او و قلاده میساختند ازین سبب بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و وصف
موسی بذلت و حقارت و قلت انصار با قوم خود کفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای برسالت
و ریاست نامزد شده فَلَوْلَا أُلْقِیَ عَلَیْهِ پس چرا افکنده نشد برو أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانهای
زر و سیم یعنی چرا خدای او را دستوانه زرین نداد أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِکَةُ یا چرا نیامدند با او
فرشتکان مُقْتَرِنِینَ در حالتی که پیوستکان باشند با و برای اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی بجای
میفرستد جمعی را از خواص و خدم خود بخدمت او نامزد میکند تا مدد و معاون او باشند پس چگونه
جایز بود که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک
عقل یافت فرعون باین مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ کروه خود را
در اطاعت خود تا طلب حقیقت و لینه کرد ازیشان در مطاعت کردن و منقاد شدن باو فَأَطَاعُوهُ
پس فرمان بردند او را و از متابعت موسی بالکلیه برتافتند إِنَّهُمْ کَانُوا ابدرستی که ایشان یعنی قبطیان

بودند

بودند قَوۡمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفته گان از دایرهٔ عبودیت خدای و فرمان برداری او بلکه خارج
از طریق عقل که بسبب مال فانی فرعون را بر موسی ترجیح نموده به تبعیت اختیار کردند فَلَمَّآ اٰسَفُونَا
پس آنگاه که بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را با افراط نمودن و در عناد و عصیان و اسراف کردن
در مکابره و طغیان اِنۡتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیاء خود و مراد بغضب و رضای خدا
ارادهٔ مجازات و اثابهٔ مطیعان فَاَغۡرَقۡنٰهُمۡ اَجۡمَعِيۡنَ پس غرق ساختیم همهٔ ایشان را در دریا فَجَعَلۡنٰ هُمۡ
سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را در قدوه کافرانی که بعد از ایشان در وجود آیند یعنی ایشان را پیشوای مشرکان
آینده گردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق مثل عقاب ایشان قتاده گفت که ایشان را پیشرو
دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِّلۡاٰخِرِيۡنَ و گردانیدیم ایشان را مثل ساری و جاری برای پسینیان تا آن را
باز گویند و از قصهٔ عجیبهٔ ایشان عبرت گیرند و پند پذیر شوند و از الجمله نظر کنند در آنکه هر که بچیزی سبب
هلاکت او همان چیز باشد چه فرعون بآب نیل فخر کرد بهمان آب غرق شد آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آیت وانکم لما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش خواند ایشان
بسیار در غضب شدند عبدالله بن زبعری گفت ای محمد این مخصوص ما و آلهٔ ماست یا جمیع امم درین شریکند
حضرت فرمود که این شما راست و آلههٔ شما را و جمیع امم مشرکه را او گفت بخدای کعبه که من دشمن تو شدم
درین امر آنکه گفت که تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر خداست و تو همیشه بمدح خوانی و ثناگستری اوست او
مینمائی و تو میدانی که نصاری او را و یهود عزیر را می پرستند و بعبادت ملائکه قیام مینمایند اگر این گروه
اهل دوزخ باشند ما راضی ایم که با آلهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش نزد شنیدن این خوشحال
شدند و بآواز بلند بخنده در آمدند و تصور کردند که پیغمبر باین ملزم شد در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد
وَلَمَّا ضُرِبَ ابۡنُ مَرۡيَمَ و چون زده شد به پسر مریم مَثَلًا مثل یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثل
زد و مجادله کرد با تو به پرستش ترسایان او را اِذَا قَوۡمُكَ آنگاه قوم تو یعنی کفار قریش مِنۡهُ يَصِدُّوۡ نَ
از آن مثل آواز بلند بر داشتند و آغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوۡا و گفتند ءَاٰلِهَتُنَا خَيۡرٌ آیا خدایان
ما بهترند اَمۡ هُوَ یا عیسی هرگاه او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوۡهُ نزدند این مثل را

لک برای تو الا جدلا مگر برای خصومت کردن و ستیزه نمودن نه برای تمیز حق از باطل بل هم بلکه ایشان
در جمیع احوال قوم خصمون گروهی اند شدید الخصومت و حریص بر لجاجت چه مراد حق تعالی از ما تعبدون
و مقصود حضرت رسالت از آنکه شما و خدایان شما حصب دوزخید بتان است نه غیر آن و محالست
که مقصود خدا و رسول انبیا و ملائکه باشند و ابن زبعری بجهت خداع و خبث باطن جدال و مکابره نمود
چون کلام خدا و رسول را دید که لفظ متحمل عموم است با آنکه عالم بود که مراد بآن اصنامست نه غیر آن صرف
معنی آن نموده بشمول و عموم و آنرا حمل کرد بهر معبودی که ما سوای او سبحانه است و حضرت چون دانست
که مباحثه او عین عناد و محض جدالست در جواب آن ساکت شد و هیچ در مقابل آن نگفت تا آنکه حق تعالی
در جواب آن فرمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و باین آیه اعلام نمود که آیه مخصوصست باصنام دیگر
آنکه ظاهر قول ما تعبدون از برای غیر ذوی العقولست پس شامل عقلا نباشد و قولی دیگر در سبب نزول
آیه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با صنادید قریش گفت که هیچ چیزی نیست که آنرا بدون
خدای حی پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست و تو دعوی میکنی که او بندهٔ صالح است پس در و
هیچ چیز نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت ازین سخن الزام یافت این آیه نازل
شد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه نقل کرده اند که آنحضرت
فرمود که روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدم و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا
بدید زمانی در من نگاه کرد و گفت ای علی مثل تو درین آیه همچون عیسی است که قومی وی را دوست داشتند
و در دوستی او غلو کردند و اعتقاد بالوهیت او و هلاک گشتند و گروهی وی را دشمن داشتند و در
دشمنی او افراط کردند هلاک شدند و قومی در طریق اقتصاد سلوک نموده نجات یافتند و حال تو
نیز ای علی درین امت چنین است زیرا که ترا بالوهیت اذعان کنند و فرقهٔ دیگر ازین امت ترا دشمن
دارند و در حق تو سخنان بیهوده و کلمات ناپسندیده و عبارات نااندیشیده گویند پس هلاک طایفه
اولی در جانب افراط باشد و هلاکت فرقهٔ ثانیه در طرف تفریط چون قریش این سخن شنیدند بر
ایشان گران آمد و بخندیدند و گفتند محمد پسر عم خود را تشبیه میکند بانبیا و رسل این آیه نازل شد که

چون بعیسی مثل زده شده یعنی چون علی را مماثل گردانیدی قوم قول ترا ضعیف انگاشته از غایت
حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی عالم است بر استهزای ایشان و عدم تصدیق ایشان
بمقالت تو پس گفتند هرگاه مماثل عیسی باشد خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود و بیان نکردند این کلام مگر
بجهت جدال و عناد و نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که چون رسول صلی الله علیه و آله در
جنگ سلاسل در حق حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود که بخدای که اگر نه آن بودی که میترسم
از جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی مریم میگفتند من در حق تو آن سخن گفتمی که هیچ
گروه نگذشتی الا که خاک قدم ترا بر گرفتند و بآن طلب شفا کردندی منافقان چون این کلام از سید
انام شنیدند گفتند ما رضی لابن عمه مثلا الا بالمسیح راضی نیست که پسر عم خود را مثل زند الا بعیسی مریم حق
تعالی این آیه فرستاد بعد از ان در بیان وصف عیسی فرمود اِنْ هُوَ یعنی نیست عیسی اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا
عَلَیْهِ مگر بنده که منت نهاده ایم برو بمنصب رسالت و بآفریدن او بدون پدر وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا
و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل بر است لِبَنِی اِسْرَائِیلَ مر فرزندان یعقوب را
یعنی ولادت او بدون پدر قصه ایست که در غرایب مثلیست جاری شده در میان بنی اسرائیل پس
بجهة تنبیه بر کمال قدرت خود میفرماید که وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت ما تقاضا کند
لَجَعَلْنَا هر آینه گردانیم مِنْکُمْ مَلَائِکَةً از شما فرشتگان یعنی شما را هلاک سازیم و بدل شما فرشتگان نزا
بیاوریم فِی الْاَرْضِ یَخْلُفُونَ در زمین که از پی در آیند شما را یعنی عیسی اگر چه عجیب و غریبست لیکن عشر
خدای تعالی قادرست بر چیزی که اعجب از ان باشد از اهلاک همه شما یا از تولید ایشان از شما همچو عیسی
از انثی بدون پدری تا شما بسبب این ابداع عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که ملائکه همچو شما
متصفند بصفت امکان و بوسیله این عالم شوید بانکه ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب
ملائکه باو وَاِنَّهُ و بتحقیق که عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ هر آینه اخبریست که بآن دانسته شود نزدیک مناره
بیضا بر بالای کوهی که آنرا افیق خوانند و دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او ذهابت و
طراوت بود و هر دو کف دست خود بر بالای بالهای دو فرشته نهاده و هر دو رخساره مبارکش

غرق عرق شده بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان و چون سر بالا کند قطرها بسان مروارید
بر روی وی روان شود نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی بران افتد نفس وی بران رسد
پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و در دست راست
او حربه باشد که آنرا برو زند و او را بکشد پس صاحب الامر خروج کند و عیسی همه خنازیر را بقتل رساند و کسر
صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را خراب کند و همه نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آورند پس
به بیت المقدس آید و صاحب الامر صلوات الله علیه در نماز صبح و بروایتی در نماز عصر باشد اشارت باو
کند که پیشتر آی و امامت نمای او دست صاحب الامر را بگیرد و گوید تو اولی تری از من که نایب پیغمبر آخر
الزمانی و در صحیح مسلم از ابو جریح روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی نزول کند از آسمان
پس امیر شما که صاحب الزمانست باو گوید بیا و از برای ما در نماز امامت کن و او از قبول این امتناع
نماید و گوید بعضی از شما بر بعضی امیرید یعنی منصب امامت و امارت مخصوص بشماست و حق تعالی این را سبب
تعظیم این امت مرحومه گردانید پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که چگونه باشید شما در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد که امت منید
یعنی از اولاد اطهار من امامت شما کند نه عیسی القصه عیسی در نماز اقتدا بآنحضرت کند و بعد از آن از آنجا
بیرون آیند و یاجوج و ماجوج خروج کنند و عیسی مؤمنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد غرض که چون معلوم
شد که ظهور عیسی از قریب قیامتست فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس جدال منمایید بآمدن آن یعنی قیامت
وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید هٰذَا اینکه من شما را بآن دعوت میکنم صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ راه راستست که سالک در آنجا هرگز گمراه نگردد و گویند ضمیر هذا راجع بقرآنست و معنی
آنست که قرآن آنچیزیست که بدان ساعت قیامت دانسته شده زیرا که حق تعالی در وی بیان آن کرده
و اعلام بندگان نموده و بعد از امر بندگان به تبعیت طریق مستقیم نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان
و فرموده وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و البته باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست
بوسوسه و اغوا یعنی باید که متابعت او نکنید و قدم از راه مخالفت او بیرون ننهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان

مر شما را

مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکار است و هویدا و بجهت فرط عداوت اوست که پدر شما را از نزهتگاه
جنان بیرون کرد و بزندان پر محنت و بلیت این جهان مبتلا کرد پس بهیچ وجه تابع وساوس او نشوید
تا شما را بآتش نیران گرفتار نگرداند بعد از ان احوال عیسی را در حین بعثت خبر میدهد که وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى
و هنگامی که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجج و معجزات واضحه با آیات انجیل و احکام اوامر و نواهی حضرت
ملک جلیل قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ گفت بتحقیق که آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت وَلِأُبَيِّنَ
لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ بعضی آنچه اختلاف
میکنند دران یعنی آن اختلافی را که متعلق باشد باموردین که مناط تکلیف است نه اختلافی که تعلق بدنیا داشته
باشد و خارج از دایره تکلیف یا بیان میکنم احکامی را که شما دران اختلاف میکنید نه همه احکام شرایع
چه بعضی احکام مختلفه که در توریه مصرحست و اصلا احتیاج بتبیین نه از دو وجه اول اصح است القصه عیسی
گفت چون من برای شما تبیین احکام بینه میکنم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای با اجتناب
نمودن از معصیت وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه بشما میرسانم از جانب حضرت عزت إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدایی که بعز مود او احکام شریعت را بشما امر میکنم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ
و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس پرستش کنید او را بیکتایی و یگانگی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست
که اصلا شمت انحراف و اعوجاج نپذیرد و موصل بجنت باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند
جمعی که فرق متعدده شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه مِنْ بَيْنِهِمْ
از میان آنهایی که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی آن احزاب مختلفه از جمله کسانی بودند که
عیسی مبعوث شده بود بر ایشان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای مر آنکسانی را که ستم کردند برین احزاب
مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست لذت عذاب او یعنی روز قیامت پس بجهة
زیادتی تهدید ایشان میفرماید هَلْ يَنْظُرُونَ انتظار نمیکشند احزاب بعد از رد قرآن و رسول
إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نمیشوند مگر آمدن
قیامت با ایشان از رفجا وت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا بسبب غفلت و مشغولی بامور

يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

دنیویه و انکار ساعت قیامت اَلْأَخِلَّاءُ کسانی که در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند اِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیز
کاران و متقیان از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان یکدیگر باشند برای آنکه دوستی کافران در
دنیا برای معاونت یکدیگر بوده باشند بر کفر و معصیت در آخرت از جهة آن محبت و خلت معذب شوند پس دشمن
یکدیگر گردند و یکفی بعضهم بعضاً و مؤمنان چون دوستی ایشان برای طاعت خدا بوده باشد بجهة این بدرجهٔ
اعلا و مرتبهٔ عظمی رسند پس دوستی ایشان بحال خود بماند و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه بعد از تلاوت این آیه فرمود که چون دو مؤمن در دنیا با یکدیگر دوستی میکنند و یکی بجوار رحمت خدا رود
گوید خدایا فلان دوست من بود و مرا بطاعت تو و طاعت انبیای تو امر مینمود و در اوامر ترغیب
من میکرد و از مناهی زجر مینمود نظر لطف از و باز مگیر و همچنانکه مرا هدایت نمود او را بطریق هدایت
مستقیم دار همچنانکه مرا گرامی داشت او را بمکرمت عمیم خود نوازش فرما و چون دو کافر با یکدیگر دوستی
کنند یکی از ایشان که پیش از دیگری بمیرد گوید بار خدایا فلانکس مرا از عبادت و طاعت تو منع میکرد و بر فسق
و معصیت تحریض مینمود و میگفت مارا رجوعی و بازگشتنی بخدا نخواهد بود خداوندا نظر لطف از و باز دار
و با نواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز و بدانکه خلت در میان نوع بنی آدم از چهار
وجه بیرون نیست دو از آن مستحسن است و مثمر سعادت سرمدی و دو مذموم و منتج شقاوت ابدی
آن دو که مستحسن اند یکی خلت حقیقی است که آنرا محبت روحانیت خوانند و استناد آن بتناسب
ارواح است و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیت
و آن مستند است بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا در حق یکدیگر و دوستی
امم با انبیا و ائمه هدی و اما آن دو محبت که مذموم اند یکی بسبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و صناع
و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا دوم محبت نفسانیه است و استناد آن بلذت جسم و مشتهیات
نفسیه است چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن بحصول نرسد
آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی مبتدل گردد پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت یکدیگر
محض رضای الهی باشد و غیر مشوب بمقاصد دنیوی تا در روز حساب باین خطاب مستطاب سرافراز گردند

که یا عبادی

که یا عِبادِیَ ای بندگان من لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ هیچ ترسی وهراسی نیست بر شما اَلْیَوْمَ درین روز از دیدن
مکروهات وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوه کین و غمگین شوید بفوت آمال و مطلوبات و آن بندگان که بدو لت من
این ندای غم زدا مشرف شوند اَلَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا آنکس اند که ایمان آورند بآیتهای کلام ما وَکانُوا مُسْلِمِینَ
و بودند کردن بنهنده و خالص سازنده نفسهای خود را از شوب شرک و ریا بر وجه اخلاص کردن بندگان
فرمان ما را در خبر است که چون خلایق از قبور بر خیزند هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا که ندای لا خوف
علیکم الیوم بشنوند پس همه خلایق امیدوار شوند و چون در عقب استماع الذین آمنوا نمایند کافران طمع این قطع نمایند
پس منادی باهل ایمان گوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت اَنْتُمْ وَاَزْواجُکُمْ شما و زنان مؤمنه شما
تُحْبَرُونَ در حالتی که مسرور گردانیده شده باشید بر وجهی که اثر آن بر وجه شما ظاهر شود کقوله تعرف فی وجوههم نضرة عشر
النعیم یا گرامی داشته شده باشید بر وجه نعمت یا آرایش داده بکمال جمال و غایت زینت یُطافُ عَلَیْهِمْ
و گردانیده شود بران مؤمنان که به بهشت در آمده باشند بِصِحافٍ بکاسهای پهن مِنْ ذَهَبٍ از زر
که از برای انواع اطعمه آماده باشد وَاَکْوابٍ و کوزهای بی دسته و بی گوشه که از برای اصناف اشربه مهیا شده
باشد در آثار آمده که مؤمن در بهشت از یک کاسه هفتاد طعام خواهد خورد که در طعم غیر مکرر باشد و هیچکدام با دیگری
آمیخته نباشد و هر کوزه در وانواع شرابها باشد عکرمه گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شخصی که کمتر و زبون تر
باشد در بهشت و از همه اهل بهشت فروتر فردی بود که در عقب او کسی به بهشت نرود و چون به بهشت در آید
او را از بالای فردوس نظر افکند که بنگرد و نگاه کند صد ساله راه ملک خود بیند که در آنجا قصرهای بسیار باشد از زر
سرخ و خیمهای بیشمار زده از مروارید و هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آورند و در هر
صحیفه لونی از طعام که هر چند تناول کند اشتهای اول الحال خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد او حاضر
باشد همه را کفاف بود وَفِیها و در بهشت بود مر ایشان را ما تَشْتَهِیهِ الْاَنْفُسُ آنچه آرزو کند و بعض
تشتهی میخوانند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند آن را نفسها از انواع مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه و غیر آن
وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ و آنچه متلذذ شود چشمها بنظر کردن دران در خبر است که شخصی رسول را صلی الله علیه و آله گفت
یا رسول الله من اسب را دوست دارم که در بهشت باشد فرمود آری هرچه دل خواهد و چشم ازان لذت یابد

در بهشت خواهد بود و از ابو امامه مروی است که مردی باشد که در بهشت بمرغی نگرد و گوید کاشکی این مرغ بریان
بودی فی الحال بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شرابش آرزو شود ابریقی در
در دست او در آید با چندان شراب که آنرا انقطاع نباشد وَاَنْتُمْ فِيهَا وشما در بهشت خَالِدُونَ جاوید
باشید که هرگز گرد زوال بر دامن خلود شما ننشیند وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي اُورِثْتُمُوهَا و بهشت موعود
بهشتیست که امروز میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که در دنیا عمل میکردید از
انواع طاعات و خیرات و مبرات لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در بهشت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهای
بسیار مِنْهَا تَاْكُلُونَ که بعضی از آن میخورید نه همه آنرا بجهت کثرت اصناف و دوام انواع آن و در
حدیثی واقع شده که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند مگر که دو مثل آن فی الحال از همانجا روییده شود بعد از آن
در بیان احوال کفار میگوید که اِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران که در اعوام طغیان کرده اند فِي عَذَابِ
جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید مانندگانند لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست کردانیده نشود عذاب
از ایشان یعنی عذابی که فراخور کردار ایشان باشد بر ایشان سبک نگردانند و کم نکنند وَهُمْ فِيهِ و ایشان
دران عذاب مُبْلِسُونَ ناامیدانند از رحمت و راحت و خفت و ساکت از طلب فرج بجهت
ناامیدی از ضحاک منقولست که هر یک از کافران را در تابوتی آتشین نهند و در آنرا محکم سازند و او
مخلد در آنجا معذب باشد که او کسی را نه بیند و نه کسی او را وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بدان
عذاب وَلٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب انواع
معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب بیطاقت شوند توجه بخازنان دوزخ نمایند وَنَادَوْا
و ندا کنند که يَا مَالِكُ ای مالک درخواه کن لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ
پروردگار تو تا ازین عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه منافی وصف ابلاس ایشان نیست
زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله ممتده معذب خواهند بود پس بجهت غلبه یأس بر ایشان در بعضی اوقات
ساکت خواهند بود از طلب فرج و در بعضی ساعات استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدت
عقوبت و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی علت جوع بر دوزخیان اندازد

بروجهی که از شدت آن عذاب دوزخ از باد ایشان برود و نزد استجال از مالک طلب موت کنند قال گوید
مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید که بعد از چهل روز از روزهای آنسرای إِنَّكُم
مَاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید مانندگانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب
از شما خواهد شد پس حق تعالی بعد از جواب مالک با ایشان گوید که لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ بدرستی که آوردیم
بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را بر زبان پیغمبران خود وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشتر شما
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید که از ان کراهت داشتید بجهة آنکه با باطل در وقت و راحت
بودید که مرغوب نفس است و با حق در تعب و مشقت که مخالف اراده طبعت است و شما تابع مرغوب شدید
و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید بجهت این چشیدن عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما
خواهد بود و چون کفار بجهت عناد و انکار در دنیا اقتصار بر کراهت نمیکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات
باطل نیز بودند از جهت حق تعالی در آن روز فرماید که نه چنانست که ایشان اکتفا بر انکار کردند أَمْ أَبْرَمُوا
أَمْرًا بلکه محکم کرده بودند کاری را که آن رد حق بود و ابطال آن با کید برای پیغمبر ما فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس
بدرستی که ما نیز درین روز محکم کنندگانیم کاری برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشانست بعذاب
نیران أَمْ يَحْسَبُونَ بلکه می پندارند ایشان أَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمیشنویم سِرَّهُمْ سخن پنهانی ایشان را
که در دل خود داشتند وَنَجْوَاهُم و سخن آشکارای ایشان را که با آن با یکدیگر مشورت کردند در باب ابطال
حق بَلَىٰ آری می شنیدیم آنرا وَرُسُلُنَا و فرشتگان ما یعنی حفظه لَدَيْهِمْ نزدیک ایشان بودند و موکل
ایشان يَكْتُبُونَ می نوشتند آنرا با مر ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که خداوندیم
چگونه پوشیده باشد پس بر وفق اقوال و اعمال جزا و سزا در کنار ایشان می نهیم از یحیی بن معاذ رازی
منقولست که هر که از مردمان گناه خود را بپوشد و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که متصف است به لا يخفى
عليه شيء في الارض ولا في السماء پس بتحقیق که حق تعالی را اهون ناظرین گردانید و این از علامات نفاقست
آورده اند که روزی نضر بن حارث جائی نشسته بود و اکثر صنادید عرب نزد او حاضر بودند در آیتی از
قرآن خوض نموده آغاز استهزا کردند ولید مغیره را در انوقت میل باسلام شده بود و همیشه ستایش

قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای نمیگویم الا حق نضر گفت محمد میگوید لا اله الا الله من هم
میگویم لا اله الا الله اما بآن اضافه میکنم که الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر رسید اندوهناک شد جبرئیل
آمد و این آیه آورد که قُلْ بگو ای محمد بجماعتی که قایل الملائکه بنات الله اند إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ اگر
باشد مر خدا را فرزندی چنانکه گمان میبرند فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستندگانم یعنی اگر برهان
صحیح و حجت روشن ثابت شدی که خدا را ولدی هست پس اولین کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی
و تعظیم او را بجای آوردی من بودمی چه لازم پیغمبر است که او اعلم باشد بخدا و بآنچه صحیح است اسناد آن
باو و بآنچه صحیح نیست و اولی آنچه حق تعظیم اوست و از جمله تعظیم والد تعظیم ولد است پس اگر شما به برهان
قاطع بر من اثبات ولد کنید من اول تعظیم کنندگان باشم و در طاعت و انقیاد او از شما اسبق
و چون بر وجه یقین میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص ساخته ام باو و به پرستش
هیچکس دیگر اقدام نمینمایم و چونکه درین دعوی هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال
مینمایید سُبْحَانَ منزه و پاکست خدای رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که پروردگار آسمانها و زمینهاست
رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران او را بآنکه او
صاحب ولد است فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را و دست باز دار يَخُوضُوا تا شروع کنند در امر باطل
وَيَلْعَبُوا و بازی کنند و بحطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در متابعت هوای خود مداومت کنند
حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند يَوْمَهُمُ روز جزای خود را الَّذِي يُوعَدُونَ
که وعده داده شدند بملاقات که آن روز قیامت است که کفار در آن روز بجزای افعال قبیحه خود رسند
پس نفی آلهه سماویه و ارضیه میکنند و استحقاق الوهیت بخود اختصاص میدهد و میگوید وَهُوَ
الَّذِي و او خداوندیست فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ در آسمان که معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و در
زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق آنست که معبود جمیع مخلوقات باشد و همه کس روی عبادت بجانب
او آورند نه بغیر او وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کار و راست گفتار و درست کردار در تدبیر خلقان
الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیت مخصوص او باشد وَتَبَارَكَ الَّذِي و بزرگوار است

بسم الله الرحمن الرحیم
یا امیر المومنین ادرکنی

و دایم البرکات آن خدای که لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست پس کسی که جمیع مکنونات
سفلی و علوی در تحت تصرف او باشد مستغنی خواهد بود از فرزند گرفتن وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعت قیامت که در آن قایم شود وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده
شوید در آن روز بجهت جزای اعمال و سزای اقوال و چون کفار غیر خدای را می پرستند بامید شفاعت آنها
حق تعالی رد دعوی ایشان درین امر فرموده وَلَا يَمْلِكُ و مالک نباشد آرزو و قدرت نداشته باشند
الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه می پرستند کافران ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز از خدای الشَّفَاعَةَ در خواست کردن
هیچکس اِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ مگر آنکس که گواهی داده باشند یعنی گواهی بحق که توحید است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان
دانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده باشند یعنی گواهی ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملائکه و عیسی و عزیر که
بروجه ایقان و اخلاص بکلمه شهادت قایلند و مقرر است که ایشان شفاعت نخواهند کرد مگر مومنان که کار را
زغیر ایشان را وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و هر آینه که بپرسی تو از پرستندگان غیر خدای که مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده ایشان را
لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند که الله است چه از غایت ظهور جواب منکر آن نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد
فَاَنّٰى يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده می شوند از عبادت او و به پرستش غیر او روی می آورند با وجود اعتراف
ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه و ظهور آیات بینه بر توحید و قدرت او و آورده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله هر چند باثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطعه اقامت میکرد اهل شرک بیشتر در عناد
و انکار اصرار می نمودند آنحضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض فرمود آیه آمد وَقِيلِهِ و نزد
خداست دانستن قول رسول که میگفت يَا رَبِّ ای پروردگار من اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه مشرکان
معاند قَوْمٌ گروهی اند که بجهت فرط عناد و انکار لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بوحدانیت و یاد او قسمت یعنی آنست
که سوگند میخورم بگفتار رسول خود که آن عظیمه یا ربست در حین شکایت قوم خود بمن قسم اینکه ان هولاء قوم
لا یومنون بعد از آن امر نمود بوی که فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از
مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگوی سلام مبارکت و تودیع از شماست یعنی میان من و شما سلامتی است

از منازعه و وارستگی مجادله با بر شماست سلام هجران و مجانبه نه سلام تحیت و کرامت و حکم این آیه بآیه
السیف منسوخ است امّا مجملت تهدید ایشان فرموده که فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت
شرک و کفر خود وقتی که عذاب بر ایشان نازل شود در دنیا و روز بدر سورة الدخان مكية وهي
خمسون وتسع آيات ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره الدخان را
در شب جمعه تلاوت کند از جمیع گناهان مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که اینسوره را
در شب بخواند در روز آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هر که در روز قرائت کند آن شب هفتاد
هزار فرشته از برای او آمرزش خواهند و نیز ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره را
در شب جمعه بخواند در صبح آن روز آمرزیده گردد و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از جمله ایمنان مبعوث سازد
و در سایه عرش خودش جای دهد و حساب او را در روز قیامت آسان کند و نامه اعمال او را بدست راست او
دهد وجه آنکه چون حق تعالی سوره الزخرف را اختتام بوعید و تهدید فرمود اینسوره را نیز بمثل آن افتتاح کرد بانذار و عذاب شدید فرمود

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حٰمٓ (قف) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بحکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منت ما و باین کتاب روشن و هویدا
یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محض مکرمت و انعام إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرستادیم آنرا
فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شب با برکت و عظمت از بزرگی و مبارکی آن شب که کتاب کریم و رب قدیم که واسطه منافع
دینیه و دنیویه است درین شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا نازل اجلال یافته و نیز از برکات این شب که حضرت
واهب العطایا جمیع نعمات و تفضلات خود که هر سال بسایر بریات فایض میسازد درین شب تقسیم میفرماید و آن
خیر و برکت که باقی میماند تا سال دیگر و برکات و خیرات این شب تا غایتی که در اجابت دعای بندگان میکند
باب مغفرت گناهان همه را شستشوی مینماید و ملایکه رحمت مینویسند و فصل و قضا میکند که دران سال واقع خواهد
شد و مراد باین عمل مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز منقولست و قول انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل

فیه القرآن

فیه القرآن موید اینست و دیگری بقوی اینست مطابقه بفرق کل امر حکیم و بقول تنزل الملائکة والروح فیها باذن
ربهم من کل امر و اخبار و روایاتی که در فضیلت شب قدر واقع شده و ثواب کسی که درین شب بطاعت و
عبادت در سوره القدر مذکور خواهد شد و از عکرمه مرویست که مراد شب نیمه شعبانست که آنرا لیلة الصکت
و لیلة المبارکه و لیلة الرحمت گویند و تسمیه این به برات و صک جهت آنست که حق تعالی هر سال استیفای
حوایج بندگان میکند و بر وفق آن برای هریک براتی مینویسد همچنانکه پادشاه در هر سال استیفای خراج میکند
و بر طبق آن بر عاملان میدهد یا برای هرکه درین شب عبادت کند برات آزادی از آتش دوزخ مینویسد
و تسمیه آن بلیلة المبارکه و رحمت جهت آنست که حق تعالی بر بندگان بسط رحمت و برکت خود میکند و ایشان را
از خاص و عام بمکرمت خود نوازش میفرماید و ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند
که جبرئیل بمن آمد و گفت دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بردار و بدعا اشتغال نما من گفتم امشب چه شبست گفت
شبیست که حق تعالی درهای آسمان را در وی گشوده و جمیع گناهان را می آمرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کاهن و مدمن
الخمر و عاق الوالدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله سر بر آسمان کن
من سر بر داشتم درهای آسمان و درهای بهشت را گشاده دیدم بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده
بود و میگفت خوشا حال آنکه درین شب بسجود گذراند و در دویم و سیم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا
حال آنکه درین شب بدعا مشغول باشد و در چهارم دیدم فرشته ایستاده میگفت خوشا حال آنکه درین
شب ذکر کند و در پنجم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا حال کسی که درین شب بر مسلمانان تصدق و
احسان نماید و بر در آسمان هفتم فرشته دیدم ایستاده و میگفت که هیچ سائلی هست که مراد خود را
بدرگاه بی نیاز عرض کند و تسبیح و استغفار کننده هست که حاجت بخواهد و ما همه را اجابت کنیم من جبرئیل را گفتم
این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا صبح بر آید پس گفت خدای درین شب بعدد موی گوسفندان
بنی کلب بندگان را از آتش دوزخ خلاص کند و در روایت دیگر خدای را درین شب آزادانند از آتش
دوزخ که زیاده از موی گوسفندان بنی کلب از عایشه روایتست که شبی از شبهای شعبان نوبت من
بود چون نصف شب بگذشت رسول از فراش من بیرون رفت من پنداشتم که میل زن دیگر کرده

از پی او روان شدم رسول را دیدم در مسجد بنماز مشغول بود پس رکعتی خفیف بگذارد و چون برکوع رفت

چندان توقف کرد که شب با خر رسید بعد از آن بسجود رفت و گفت سجد لک سوادی و امن بک

فوادی هذا یدای التی جنیت بهما علی نفسی فاغفرلی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم اعوذ

بک برضاک من سخطک و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ شد و در

حجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شب است گفت شب نیمه شعبان درین شب حق تعالی بندگان خود را که بعدد گوسفندان

بنی کلب باشد از زندان دوزخ برات آزادی بنویسند گفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چیست گفت

برای آنکه این شب رحمت و غفران و شب آزاد کردن بندگان از آتش نیران تا مردمان بران تکیه نکنند

و مغرور نشوند و در کشاف آورده که این شب مخصوص است به پنج خصلت اول تعیین ارزاق و قسمت آجال بروجهی

که مذکور شد دویم فضیلت عبادت دران چنانکه از سید عالم مرویست که هرکه امشب صد رکعت نماز بگذارد

حق تعالی صد فرشته بسوی وی فرستد تا با وی باشند سی فرشته او را به بهشت بشارت میدهند و سی فرشته

دیگر او را از آفات دنیا باز میدارند و ده فرشته که مکاید شیطان ازو دفع می کنند سیم نزول رحمت

بر بندگان بعدد موی گوسفندان بنی کلب چنانکه گذشت چهارم حصول مغفرت چنانکه سمت ذکر یافت

که غیر ساحر و مدمن الخمر و عاق الوالدین و مصر بر زنا آمرزیده گردند پنجم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت

چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق امتان خود سوال

شفاعت نمود ثلث امت را باو دادند و در شب چهاردهم آن درین باب دعا فرمود ثلث شفاعت

باو کرامت فرمودند و در شب پانزدهم باز دعا فرمود شفاعت جمیع امت باو نامزد کردند و از بزرگی این

شب است که عادت الهی جاری گشته که درین شب آب زمزم زیاده شود بروجهی که مشاهده همه کس گردد

و در مصابیح القلوب مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه شب نیمه شعبان زنده دارد هرگز دلش

نمیرد که تا هی گناهی آمرزیده می شود و بتوبه جریمه محو میکنند و بقبایح افعال میفرمایند و بسجودی جودی اعطا

مینمایند منادیان از حضرت عزت ندا کنند که ای عاصیان بیایید تا شمارا بامرزیم ای سرکشتگان براه

بازآیید تا شمارا براه بهشت دلالت کنیم ای مجروحان جراحت گناه بیایید تا مرهم رحمت بر جراحت

شما نهیم

شما نیم اگر زنده درین شب نفسی بزن واگر بیداری قدمی بردار بسوی دار القرار واگر هوشیاری توبه بیار
وقطره چند آب از دیده ببار که آتش دنیا را باران کشد و آتش عقبی را آب دیدهٔ عاصیان درین شب برات
سعادت برای اهل طاعت نویسند گناه اهل عصیان را بآب رحمت ومغفرت مغسول سازند آورده اند
که در بغداد مردی بود که مدت مدید تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بر مراد خود فرصت نمی یافت
تا اتفاق افتاد که شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود ازو حاصل کند دختر گفت غایت
ناجوانمردی باشد که همه مردم امشب آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت راست گفتی مرا نیز این معنی در خاطر گذشت
القصه هر دو پای بر سر نفس هوا پرست نهادند و از یکدیگر مفارقت کردند و روی بجانب احدیت
آورده و تا بروز طاعت کردند بامداد پدر دختر دست دختر را گرفته نزد مرد آورد و گفت امشب حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که فرمود که دختر خود را پیش فلان کس بر و با وی عقد کن پس آن مرد
وزن به برکت و یمنت عبادت این شب در دنیا بدولت مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش نیران
آزاد شده در روضهٔ رضوان قرار گرفتند و بعد از بیان برکت این شب فرمود که إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ
بدرستی که هستیم ما بیم کنندگان بانزال قرآن در شبی که از جمله برکات او اینست فِيهَا يُفْرَقُ در آن شب
بیان کرده و فصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر کاری که محکم کرده شده است در همه سال از قسمت ارزاق
و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا چون رفع سخط و عنا و قبول و رد و شقاوت و سعادت و تعیین
اعمار و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در هیچ حال و در روایت آمده که
درین شب نسخهٔ ارزاق را بمیکائیل دهند و نسخهٔ حروب و صواعق و خسف بجبرئیل و نسخهٔ اعمال را باسرافیل
و نسخهٔ مصائب را بعزرائیل که میخواهیم ما بنا بر حکم کرده أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا امری حاصل از نزد ما و با فرستادیم
قرآن را در حالتی که فرماینده بودیم فرمودنی از نزد خود إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ بدرستی که ماییم فرستندگان
یعنی فرستادیم قرآن را بجهت آنکه از عادت ماست فرستادن پیغمبران بکتابهای هادیه بسوی بندگان
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بجهت بخشایشی از پروردگار تو بر بندگان کقوله وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای تعالی شنوای دعای بندگانست با کلمات انشا زا الْعَلِيمُ دانا

بمصالح ایشان با همه نبات ایشان رَبِّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ بدل ربکست یعنی بجهت بخشایش از جانب
پرور دکار آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست اِنْ کُنْتُمْ مُوْقِنِیْنَ اکر هستید یقین کنندکان
و تحقیق نمایندکان علوم پس عالم خواهد بود بربوبیّت لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد
مکر او یُحْیِیْ زنده میکرداند بعد از موت وَیُمِیْتُ و میمیراند بعد از حیوة رَبُّکُمْ پرور دکار شماست وَرَبُّ
اٰبَائِکُمُ الْاَوَّلِیْنَ و پرور دکار پدران نخستین شما و چون کفار بربوبیّت او سبحانه مقر بودند و بعلم او سبحانه
بهمه اشیا و بارسال جمیع رسل و کتب اعتراف نمیکردند و آن مستلزم عدم یقین ایشانست بربوبیت او
سبحانه از آنجهت نفی یقین ایشان درین باب فرمود بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِیْ شَكٍّ در شک و شبه اند
در آنچه ما بآن خبر دادیم یَلْعَبُوْنَ بازی و استهزا میکنند بآن یعنی باقرار ایشان از سر علم و یقین و از روی جد و
حقیقت نیست بلکه مخلوطست باستهزا و لعب و چون نصیحت و موعظت بر او راست نمی آیند فَارْتَقِبْ پس انتظار
کش برای ایشان یَوْمَ تَاْتِی السَّمَآءُ روزی که بیاورد آسمان بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ دودی ظاهر و هویدا عشر
یَغْشَی النَّاسَ که فراکیرد و احاطه نماید و ایشان بعد از مشاهده آن کویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ
اینست عذاب دردناک که خدا بر ما کماشته مفسرانرا درین دخان اختلافست نزد بعضی مراد قحطاست
و جوع که بسبب دعای پیغمبر بر کفار واقع شد چنانکه مسروق از عبد الله مسعود روایت کرده که چون قریش
ایمان آوردند پیغمبر را آزار و ایذا میرسانیدند رسول دست بدعا بر داشت و کفت بار خدایا سخت کردان
کرفتن رزق را بر بنی مضر و سالهای قحط را لازم حال ایشان کردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال رزق را
تنک کیر حق تعالی اجابت آن فرموده هفت سال ایشانرا بقحط و غلا و جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان
بآن انجامید که از غایت کرسنکی سکهای مرده و استخوانهای آنها را میجوزدند و سرکین پشمهای با خون آلوده
کرده ماکل مینمودند و بجهت شدت جوع بمرتبه چشمهای ایشان تیره و خیره شده که میان خود و آسمان مثل
دود و غبار میدیدند و اکر با یکدیکر سخن میکردند و کلام هم می شنیدند اما بجهت کثرت دخانیت هوا در نظر
ایشان یکدیکر را نمیدیدند و یا بواسطه قلت باران دران سالهای قحط غبار بسیار از زمین بر انکیخته
باشد بشکل دود پراکنده در نواحی و اقطار و از آنجهتست که سال قحط را السنة الغبراء کویند و چون کار بنی مضر

با بیمرتبه رسید ابوسفیان با جماعتی نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای محمد تو ما را بصله رحم امر میکنی و قوم تو بجها
و گرسنگی هلاک میشوند پس سوگند خوردند که اگر رفع این عذاب را از خدای درخواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین تو
اسلام درآییم حضرت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده و بزبان قوم دعا فرمود رَبَّنَا ای پروردگار ما
اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ بردار از ما این عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب
یعنی هرگاه عذاب منکشف گردد ایمان می آوریم چون بدعای حضرت جوع برطرف شد بنی مضر بر شرک خود مصر
شدند و انکار زیاده کردند و نیز بعضی از مفسران مراد دودی است که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه
زمین را پر سازد مانند خانه که در و آتش کنند و آنجا منفذی نباشد که از آن بیرون رود و در چشم و گوش
منافقان و کافران رود چنانچه از سید ولد آدم صلی الله علیه و آله مرویست که اول علامت قیامت دخان
باشد و نزول عیسی از قعر شهر عدن بیرون آید که همه مردم را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله چه نوع دخان
باشد حضرت این آیه تلاوت کرد و بعد از آن فرمود که دودی باشد که مشرق و مغرب را پر سازد و چهل شبانه روز
بماند و مومن از آن بیند مانند کسی که زکام باشد و کافر مثل کسی که مست شده باشد و آن دود از هر دو سوراخ بینی او و گوش
او رود و از دبر او بیرون آید از حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه منقولست که این دخان دود باشد
که از آسمان پیدا شود پیش از روز قیامت و بگوشهای کافران درآید تا آنکه سر هر کافری مانند سر کبش شود که
بریان کرده باشند و مومنان را بسبب این مثل زکام عارض شود و همه زمین مثل خانه باشد که در و آتش افروخته
باشند و هیچ سوراخی و روزنه نباشد که دود از آن بیرون آید و نیز در اینحال ملائکه بکفار گویند اینست عذاب
دردناک که حق تعالی بشما وعده داده بود و ایشان زبان بدعا گشوده رفع عذاب را از خدای درخواهند بوعده
ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند و چون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار کنند
و حق تعالی با ملائکه گوید أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن با این مقدار از عذاب این جهان
و وفا کردن بوعده و ایمان وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ فرستاده هویدا و آشکارا
بآیات بینه ظاهر سازنده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت کردند یعنی اعراض
کردند عَنْهُ از ایمان آوردن باو وَقَالُوا و گفتند در حق او مُعَلَّمٌ که او آموخته شده است یعنی خبر و یار

که علام اعجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند مَجْنُونٌ دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک ما کرده و با وجود

اینحال چون نزد وقوع دخان در آخر الزمان ازان استغاثه نمایند اِنَّا کَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستی که ما کشف

کننده عذاب ایشان باشیم قَلِیلًا در زمان اندک یعنی بعد از چهل روز رفع آن عذاب کنیم و ایشان

بوعدهٔ خود وفا نکرده در کفر ثابت قدم شوند پس بایشان گوییم که اِنَّکُمْ عَائِدُونَ هم بدرستی که شما رجوع کننده

کانید ازین عذاب حقیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرٰی در روزی که

بگیریم آنها را گرفتن بزرگ بعذاب آتش مراد روز قیامت است اِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستی که ما امروز انتقام کشنده

ایم ازیشان و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسبب اصرار و عناد مشرکان مکه غبار اندوه بر خاطر

عاطر می نشست حق تعالی بجهت تسلیهٔ آنحضرت حکایت موسی را اذیت و جفای او از فرعونیان و هلاک و غرق

ایشان بجهت آن عناد و طغیان یاد او میدهد وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما در فتنه انداختیم قَبْلَهُمْ مثل ازین

کفار قریش قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه فرعون را که قبطیان بودند یعنی ایشان را امتحان کردیم با مهال توسع ارزاق

یا دنعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران افزودند و بنی اسرائیل را بذل بندگی گرفتار ساخته و ایشان را بر کارهای

سخت داشتند وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ کَرِیمٌ یعنی بزرگوار یعنی موسی علی نبینا و علیه السلام عظیم الشان

بود و نزد حق تعالی بسبب طاعت و عبادت یا شریف و بزرگوار بود در نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند یا خداوند

فضل و شرف و حسب و نسب و اخلاق حسنه بود بهر تقدیر موسی بایشان آمد و گفت اَنْ اَدُّوا آنکه برسانید

یعنی بفرستید اِلَیَّ بسوی من عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را که بقید عذاب و تسخیر شما گرفتارند

اِنِّی لَکُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ اَمِینٌ یعنی امینم بر آنچه مامور شده ام از جانب حق تعالی که بشما برسانم

و اصلا آنرا زیاده و کم نمیکنم بلکه بهمان طریق بشما میرسانم که بمن فرستاده اند و شما میدانید که من هرگز بخیانت

متهم نبوده ام پس بر شما واجبست که اطاعت امر من کنید وَاَنْ لَا تَعْلُوا و آنکه تکبر مکنید عَلَی اللّٰهِ بر خدای بستم

کردن بر اولیای او و یا سرکشی ننمایند بکفران نعمت و عدم اطاعت و استهانت برسول و وحی او اِنِّی

اٰتِیْکُمْ بدرستی که من آرنده ام بشما بِسُلْطَانٍ مُبِیْنٍ بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوای خود یعنی حجتی

واضح که مظهر حق باشد و یا معجزات ظاهره که مبین صحت نبوت و صدق مقالات من بوده و چون موسی این سخنرا

بایشان

بایشان رسانید زبان بستم کشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند موسی چون این حال را مشاهده کرد از
شر ایشان بحد الاستعاذه فرمود بانیوجه که وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار
عشر خود و پروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ ازانکه سنگسار کنید مرا یا بکشید یا دشنام دهید وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر
باور نمیدارید مرا در رسالت و نمیگروید فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من و خیر و شر خود را از من باز دارید یعنی
مرا بحال خود بگذارید و با یذا و آزار متعرض مشوید ایشان بسخن موسی التفات نکرده با یذای او اشتغال نمودند
فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَؤُلَاءِ انکه اینگروه یعنی قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند که
مصرند بر کفر و طغیان حق تعالی دعای ویرا اجابت فرمود که فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بندگان مرا در شب
یعنی بنی اسرائیل که تابع تواند در شب ازین شهر بیرون بر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده کانید
یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون آمدن بشنوند در عقب شما روان شوند و وقتی که بلب آب دریا رسید عصا را
در دریا زن تا دریا شکافته شود و راهها در وی پیدا شود و تو با بنی اسرائیل ازانجا بگذرید و با دریا رو وَاتْرُكِ
الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها بود و ظاهر شده یعنی دیگر عصا بران مزن تا
جُنْدٌ با حال اول نرود و همه قبطیان بدو در آیند و ازیشان اندیشه مکن و خوفی بخود راه مده إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق شده یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند شد پس چون فرعون بکنار دریا رسید
و راههای گشاده آنرا بدید دانست که بنی اسرائیل ازانجا گذشته اند از غایت طغیان دران معجزه تامل نکرده
با همه قوم خود دران راهها در آمد و چون بمیان رسید حق تعالی آب دریا را بهم آورد و همه در زیر آب
مستاصل گشتند بعد ازان حضرت ذو الجلال حبیب خود را خبر داد از حال ایشان و بعد از هلاکت و استیصال
ایشان فرمود کَمْ تَرَكُوا بسا که بگذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر از اشجار وَعُيُونٍ
و چشمهای آب روان از میان و کنار وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامی نیکو و عالی مقدار
و منزلهای آراسته و بزرگوار چون مجالس ملوک اعصار و از ابن عباس منقولست که مراد بآن منابر خطبهای ایشانست
وَنَعْمَةٍ و دیگر بگذاشتند تنعم برخورداری كَانُوا فِيهَا که بودند دران فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنندگان
همچون تمتع اکل بانواع فواکه كَذَلِكَ وقف همچنین است امر ما درباره اهل طغیان مثل این اخراج و اهلاک را بجای آوریم

در حق کسانیکه عصیان ورزند و طاغی شوند وَاَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مساکن ایشانرا قَوْمًا
آخَرِینَ گروهی دیگر از مردمان که در دین و قرابت و ولا مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیلند که حق تعالی
بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار ایشانرا بی تعب و مشقت بایشان همچنانکه میراث بدون تعب بمستحق آن
برسد انکه بتصغیر و تحقیر موت ایشان نمود بانکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ پس نگریست بر ایشان السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ
آسمان و زمین یعنی بر فوت ایشان هیچکس نگریست و آن از الجابی همچنانکه بعضی آن گویند که آفتاب و ماه بموت
فلان بگریست و سیاه گشت و در و دیوار بگریه در آمد و این بر سبیل مبالغه است در وجوب جزع و بکاء
اشیاء و مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسی است که فوت او بنظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند که آسمان
و زمین و در و دیوار بر مفارقت او گریه کرد و یا معنی آنست که هیچکدام از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه
نکردند بجهت آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و بعضی بر آنند که کنایتست از آنکه ایشانرا
در زمین عمل صالحی نبود که باسمان مرتفع شود و مؤید اینست آنچه انس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هیچ بنده مؤمن نباشد مگر که مر او را در آسمان دو در بود دری که از آنجا روزی او فرود می آید و دری که
عمل او بالا رود پس چون این بنده مومن وفات کند آن دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانند
و برو بگریند و نیز از ابی عبدالله عباس مرویست که مومن چون فوت شود مصلای او و محل عبادت و مصعد
عمل و مهبط رزق و گریه کنند آورده اند که چون موسی علیه السلام وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین برو
میگریست و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد آسمان برو بگریه در آمد و از آن وقت هر شب
برو گریه میکند و علامت گریه او آنست که اطراف افاق سرخ میشود و گویند گریه آسمان همچو گریه آدمیانست
و سدی گفته که چون حضرت امام حسین را صلوات الله علیه شهید کردند آسمان برو گریه کرد و گریه او سرخی
اطراف اوست و زرارة بن اعین از ابی عبدالله صلوات الله علیه روایت کرده که بر قتل یحیی بن زکریا
و بر حضرت امام حسین علیهما السلام چهل صباح بگریست و آسمان گریه نکرد مگر برین دو شخص گفتم یابن رسول الله
بکاء او چه طریقت فرمود در وقتی که آفتاب طلوع میکند و غروب مینماید سرخ بود القصه چون فرعونیان روی زمین
عمل نکو نبود تا بر آسمان رود نه آسمان بر فوت ایشان بگریه و نه زمین وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ و نبودند

مهلت

مهلت داده شدکان از وقتی بوقتی دیکر یعنی چون وقت نزول عذاب دررسید اصلا توقفی واهمالی دران
ب واقع نشد بلکه فی الحال استیصال کشتند وَلَقَدْ نَجَّیْنَا بَنِیٓ اِسْرَآئِیلَ وبتحقیق که رهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ
عشر الْمُهِینِ از عذاب خوار کننده که بریشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ از جانب فرعون و آن
ذل بندکی ایشان بود و قتل پسران و استخدام زنان وتکلیف ومشقت اعمال برایشان اِنَّهُ کَانَ
بدرستی که فرعون بود عَالِیًا سرکشنده وخود را بلند سازنده مِنَ الْمُسْرِفِینَ از جمله حد درکذشتکان درکفر و
طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ وبدرستی که برکزیدیم موسی ومومنان بنی اسرائیل را عَلٰی عِلْمٍ برحالتی که بر و دانشی بودیم
ازیشان یعنی عالم بودیم بآنکه بنی اسرائیل استحقاق آن دارند که ایشانرا برکزینیم عَلَی الْعَالَمِینَ برعالمیان
زمان ایشان چه اکثر انبیا در زمان ایشان بودند وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا مِنَ الْآیَاتِ از نشانهای
قدرت خود مَا فِیهِ بَلَاءٌ مُبِینٌ آنچه در و نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و سایه ساختن ابر برسر ایشان
در بیابان تیه وانزال من وسلوی وخلاص کردانیدن ایشانرا از دست فرعونیان وتسمیه نعمت ببلا جهة
آنست که حق تعالی آزمایش بندکان میکند در نعمت بشکرکذاری وناسپاسی همچنانکه در مصایب بشکیبایی وجزع چون
اول سوره دربیان احوال قریش بود وایراد قصه فرعون وقوم او بجهت دلالت بود بر مماثله قریش بایشان
در اصرار وانکار قریش کشیده میفرماید اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که کروه قریش از فرط جهالت ونکارت
لَیَقُولُونَ هرآینه میکویند در جواب مومنانی که با ایشان میکفتند شما زنده شوید بعد از مردن اِنْ هِیَ
نیست عاقبت وخاتمت کار ما اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُولٰی مکر مرک نخستین ما در دنیا یعنی بعد از ان حیوة دیکر نخواهد
بود وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِینَ ونیستیم ما زنده شدکان وبرانکیخته کان بعد از مرک واکر بعث ونشر خواهد
بود چنانکه دعوی میکنید فَاْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را یعنی از خدای درخواهید تا آنها را زنده کرداند
اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اکر هستید راست کویان درانکه خدا قادرست براعادهٔ اموات وکویند قایل
این قول ابوجهل بود که حضرت رسالت را کفت که اکر درین قول صادقی جد من وخود را که قصی بن کلابست
زنده ساز چه او مردی صادق بود تا از احوال بعث ونشور باز پرسم وچون حضرت رسول صلی الله
علیه وآله بروفق دعوی بعث وغیر آن معجزات ظاهره ودلایل قاطعه مینمود ایشان از جهت عناد واصرار

که دران نظر نکرده این سوالات بمعنی میکردند تا حق تعالی دیگر باره بتهدید ایشان درآمده میفرماید
أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شوکت و شدت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند
با عدت و اهبت و در نهایت کثرت و حشمت وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم
تبع چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن و ایشان با وجود مزیت و حشمت و اهبت بر قریش أَهْلَكْنَاهُمْ
هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ گروهی اسراف کنندگان در کفر و طغیان
و عناد و عصیان و از حد بیرون رفتگان در انکار بعث و نشور دران جهان و چون ایشان را بسبب
اصرار کفر و شرک و انکار بعث هلاک کردیم و بعذاب الیم گرفتار ساختیم پس قریش که از ایشان
ادنی و انقص اند بطریق اولی که از چنگال نکال و عقبهٔ عقاب ما رهائی نخواهند داشت و در اخبار آمده
که تبع ملکی بود از حمیر و کنیت او ابو ایوب بود و نام او سعد بن ملکا با حشم بسیار و تبع بیشمار از
شرق تا غرب عالم بگشت و اکثر بلاد عظیمه را بحوزهٔ تصرف در آورد و سمرقند را خراب کرد و باز بنا کرد
و بجهت کثرت اتباع خدم و حشم به تبع مسمی شد و گویند او ملک یمن بود که ایشان را تبابعه گویند
بجهت آنکه متبوع اهل یمنند همچنانکه خاقان اسم ملک ترکست و قیصر اسم ملک روم و سهل بن سعد
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که دشنام مدهید تبع را که او اسلام آورد و از ابن عباس
نقلست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تبع پیغمبر بود و کعب بن احبار گفته که تبع مردی صالح بود و حق تعالی
مذمت او کرده و ولید بن صبیح از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت با اوس
و خزرج گفت که شما بر حال خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند اما اگر من او را دریابم بخدمتکاری او
قیام نمایم و کمر اطاعت او بر میان بندم و در روایت واقع شده که تبع هر کتابی که بحکام می نوشت
در اول آن ثبت میکرد که باسم الذی ملک برها و بحرها و ضحاو ریحا یعنی بنام خدای که پادشاهی بر و خشک
و آفتاب و باد است و سعد بن جبیر گفت که اول کسی که خانهٔ کعبه را جامه پوشانید تبع بود و در آثار آمده
که تبع در بدایت حال آتش پرست بود وقتی که در مدینه پسر او را بکشتند او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد
و دو امیر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیک او رفتند و گفتند این جرأت

مکن

مکن که مدینه موضع هجرت پیغمبر آخر الزمان است و توقیف آنحضرت کردند از سر قتل و غارت مدینه درگذشت
و بر دست آن دو امیر مسلمان شدند و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی هذیل بسر راه
وی آمدند و گفتند ما ترا دلالت کنیم بخانهٔ که درو گنج از نقره و مروارید و زبرجد است گفت کجاست
گفتند در مکه و غرض آن بود که قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک شود تبع قصهٔ گنج با احبار در میان آورد گفتند ای ملک
زنهار که این کار مکن چه این شریفترین بقعه ایست در روی زمین و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک
شود پس ترا آنجا باید رفت و تعظیم آن بجای باید آورد و قربان باید کرد تبع برفت و خانه را جامه پوشید
و شش هزار گوسفند قربان کرد و از آنجا بیمن رفت قومی از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو
نمی‌سازیم تبع دلایل وحدت و قدرت خدای بریشان خواند ایشان در غوغا افزودند و گفتند ما با آتش
امتحان میکنیم و آتشی در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش
در آمدندی آنکه مبطل بودی بسوختی و آنکه محق بودی وی را آفت نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود باندرون
رفتند بسلامت بیرون آمدند کیشان دران داخل شدند و بسوختند و نزد ارباب سیر بثبوت پیوسته
که تبع نامهٔ نوشت بحضرت رسول و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده بماند آنرا بحضرت خاتم الانبیا
رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نمایند که بعرض رسانند فرزند بیست و یکم از شامول که ابو ایوب
انصاری بود آنرا بموقف عرض رسانید و حضرت سه مرتبه فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی دیگر از
علما منقولست که ابو ایوب اسعد حمیری که از تبابعه بود ایمان به پیغمبر آورده بود و قبل از بعثت بهفتصد سال
و در بعضی دیگر از کتب تواریخ آورده اند که هزار و پنجاه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت
بوده باشد بحضرت رسالت ایمان آورده بود القصه حق تعالی بعد از تهدید کفار باستیصال قوم تبع و عود
عاد و انکار معاد بیان صحت وقوع حشر میکند باینکه وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم
آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کنان باشیم یعنی آنرا
بروجه حکمت و مصلحت آفریدیم نه بباطل و هرگاه که همه مخلوقات را بجهت حکمت و مصلحت آفریده باشیم
چگونه ایشان را معطل و مهمل گذاریم بدون ثواب و عقاب در روز جزا مَا خَلَقْنَاهُمَا مگر بسبب حق إِلَّا بِالْحَقِّ

کرا آنچه نیست که دواعی خلق ایشانست از مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان بامر
ونهی و تمیز میان محسن و مسیٔ ایشان کقوله تعالی لیجزی الذین اسآؤا بما عملوا الآیه وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
مردمان بسبب عدول از نظر و تامل در خلق اشیا لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که فعل حکیم معرا از مصلحت و حکمت نیست
اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا و سزا میقاتهم
اَجْمَعِیْنَ هنگام جمع شدن آدمیان در حالتی که همه مجتمع باشند دران روز یَوْمَ لَا یُغْنِیْ روزی که دفع نکند
مَوْلًی هیچ دوستی و خویشی عَنْ مَوْلًی از دوست خود شَیْئًا چیزیرا از عذاب او وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ و نه آن عشر
دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در رفع عذاب اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ
مگر کسی را که خدای رحمت کرده باشد بعفو کردن و اذن شفاعت در حق او و مراد مومن است زیرا که جمیع
اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیبند و نا امید اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستی که خدای غالبست در تعذیب
شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس نزد آوازه تعذیب هیچکس را یارای آن نباشد که قوت او دهد و از
عذاب الهی او را برهاند الرَّحِیْمُ مهربان بر هر که طاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار میفرماید اِنَّ شَجَرَةَ
الزَّقُّوْمِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه و برگهای آن طَعَامُ الْاَثِیْمِ خوردنی کسیست که بسیار گناه کار
است مراد کفار معاند است بجهت دلالت ما قبل و ما بعد بران گویند مراد باثیم ابو جهل است که خرما و مسکه را
بهم ممزوج کرده میخورد و گفت آنچه محمد ما را بدان تهدید میکند اینست که ما تزقم میکنیم و دهن خود را بآن پر
میسازیم پس حق تعالی رد قول او کرده میگوید زقوم نه آنست که ابو جهل بر جهل تصور کرده بلکه کَالْمُهْلِ
مانند چیزیست که گداخته شده باشد بآتش چون مس و طلا و نقره و غیر آن یَغْلِیْ فِی الْبُطُوْنِ جوشد
آن شجره زقوم در شکمهای کافران و حفص بیا خوانده یعنی آن طعام از شکمهای کافران کَغَلْیِ الْحَمِیْمِ
مانند جوشیدن آب بغایت گرم و حشا و امعای ایشانرا پاره پاره کند و بعد از ان حق تعالی بزبانیه دوزخ
را امر کند که خُذُوْهُ بگیرید این کنه روزگار را فَاعْتِلُوْهُ پس بکشید او را بعنف و قهر اِلٰی سَوَاءِ الْجَحِیْمِ میانه
دوزخ تسمیه وسط بسوا جهت آنست که میان آن و میان هر یک از اطراف مساویست ثُمَّ صُبُّوْا بعد
از ان بریزید فَوْقَ رَاْسِهٖ بالای سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِیْمِ از عذابهای آب جوشان تا تمام ظاهر

بدن او برین آب گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته شود و بر سبیل تهکم و استهزا بگویند مر آن
اثیم را که نزد خود معزز و مکرم بوده ذُقْ بچش و بکش این عذاب را إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی
نزد قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود مرویست که ابو جهل بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله
گفت که میان هر دو کوه که محیط اند از من ارجمندتر و بزرگوارتر نیست پس تو خدای تو هر دو توانای ندارند که
بمن ضرری رسانید چون روز قیامت رسد حضرت عزت بر سبیل و استهزا و تهکم با او گوید ای عزیز و کریم بچش
این عذاب جحیم و آب حمیم و عقاب الیم را إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِ بدرستی این عذاب آنست که بودید که در دنیا
بآن تَمْتَرُونَ شک می آوردید و اکنون بمعاینه دیدید بعد از آن در صفت مطیعان میفرماید إِنَّ الْمُتَّقِينَ عشر
بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن باشند یعنی در مکان ایمن باشند از آفت و محنت و بیم
انتقال و زوال پس بر سبیل بدلیه تفسیر مقام امین میکند که فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای پر از اشجار وَعُيُونٍ
و چشمهای جاری يَلْبَسُونَ میپوشند جامها مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر نازک و دیبای سطبر
تنک بافته مُّتَقَابِلِينَ در حالتی که در برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند و گویند که این تقابله
روز مهمانی باشد در دار الجلال حق تعالی همه سوفها را بر سر ایشان بنشاند بر وجهی که همه رویهای یکدیگر را ببینند
وقفه
كَذَٰلِكَ همچنینست حال اهل بهشت با مید هم مانند اینها را بهشتیان وَزَوَّجْنَاهُم و قرین میسازیم ایشان را
بِحُورٍ بزنان سفید روی لطیف اندام عِينٍ گشاده چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی باشد و سفیدی آن
بغایت سفیدی از مجاهد نقلست که حور زنانی باشند بنهایت جمال و سفیدی روی ایشان بحدی باشد که چشمها در روی
ایشان متحیر بمانند و صفای اعضای ایشان بر وجهی که هر کس در ایشان نگرد روی خود را در آن مشاهده کند و این متقیان
يَدْعُونَ فِيهَا طلب میکنند در بهشت از بندگان و خدمه آن بِكُلِّ فَاكِهَةٍ باحضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان
و در هر مکان آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشند از خوف پوسیده و منقطع شدن آن لَا يَذُوقُونَ یعنی
نچشند یعنی در نیابند در بهشت فِيهَا الْمَوْتَ در و مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ مگر مرگ اول یعنی متقیان
در آخرت مرگ را در و نیابند لیکن مرگ اول را که در دنیاست و دریافته اند و یا چشند در آخرت
مرگ مگر کاهی که ممکن باشد چشیدن موته ماضیه در زمان مستقبل محال است پس چشیدن مرگ معلق بر آن

محال و معلق باشد و کویند الابد یعنی ابد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند
و همیشه در آنجا مخلد بمانند و جاوید باشند وَوَقٰهُمْ و نگاه دارد خدای مؤمنان را عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب
آتش سوزان و باهل تقوی عطا کرده شود خلود جنت نعیم و نجات از جانب خدا فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ
فضلی و عطای حاصل از آفریدگار تو بجهت تفضل از جانب خدا ذٰلِكَ آن حیات ابدی و جنان و رفع
عذاب نیران هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ چه آن متضمن خلاص است از جمیع مکاره و رسیدن
بهمه مطالب فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان کردانید قرآن را یعنی با بوجه انزال کردیم آن را بِلِسَانِكَ
بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که قوم تو بان متذکر شوند و از سهولت بلاغ آن رسیده از آن پند
گیرند و چون کفار با وجود سهولت اخذ معانی از آن متذکر نمیشوند فَارْتَقِبْ پس منتظر باش بآنچه بر ایشان فرود آید
إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان انتظار کشنده اند تا چه چیزی بتو طلول و بلاشبهه آنچه بتو خواهد رسید نصرت
الهی خواهد بود که منبع عاقبت احسانست و آنچه بر ایشان فرود آید عذاب نامتناهی که لازم عقاب ایشانست

سورة الجاثية مكية ثلثون وسبع آيات ابی بن کعب و ابن سعید روایت کنند از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که هر که حم جاثیه را تلاوت نماید خدای تعالی در وقت حساب ستر عورت او کند و از ترس
و هیبت عذاب ایمن گرداند و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ثواب قاری
این سوره آنست که هرگز آتش دوزخ نبیند و زفیر و شهیق جهنم نشنوند و در رجوع اعلا رفیق سید انبیا صلی الله علیه باشد
و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره دخان کرد بذکر قرآن و افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده و فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم

حمٓ (قف) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ حروف مقطعه مختصرات اسمای الهی اند چنانچه حا اشارت بحی و حفیظ و میم کنایه از ملک
و مجید و در لطایف آورده که حا حکم ازلیست و میم ملکت ابدی بهر دو قسم یاد میکند که فرو فرستادن این کتاب
مِنَ اللَّهِ از نزد خدایست الْعَزِيزِ که غالبست بر همه مکنونات الْحَكِيمِ درست کار و درست گفتار و پسندیده
کردار در تدبیر موجودات و تقدیر صلاح کافه مخلوقات و گویند حم قسم است تنزیل الکتاب صفت آن یعنی
بحم سوگند آن کتابیست که فرو فرستاده شده است از جانب خدای غالب در جمیع مطالب دنیا و دانا در

تقدیر جمیع سواهب عقبا جواب قسم اینکه إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و کواکب
ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نابته و حیوانات ماشیه و سایر امور داله بر قدرت
باهره لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانهاست برای گرویدگان بوحدت پروردگار و قدرت صانع مختار
وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما آنچه در وست از بدیع صنعت و عجایب خلقت و از حالات مختلفه و
تغیرات متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای آجال وَمَا يَبُثُّ و آنچه پراکنده میسازد در زمین
مِنْ دَابَّةٍ از جمیع جنبندگان باختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه ایشان آيَاتٌ
علامتهاست لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مرگروهی را که بیگمان بدانند یعنی آیتهای ها را استدلال کرده از سر یقین بوحدت
قدرت صانع عالم عالم شوند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و درآمدن شب و روز در عقب یکدیگر یا در اختلاف
حال در طول و قصر و نور و ظلمت وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر
مِنْ رِزْقٍ از روی باران که سبب روزی است فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن باران زمین را
بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و خشکی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها باختلاف جهات که آن جنوب
و شمال است و دبور و صباست یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت و عذاب آيَاتٌ علامتهاست
بر کمال قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مرگروهی را که عقل را کار فرمایند و درین امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بآنکه
او سبحانه و تعالی مدبر و حکیم و قادر است و علیم و غنی و قدیم است و ملخص این هر سه آیه آنست که بندگان مصنف
هرگاه در خلق صنوف حیوانات تامل فرمایند ایمان ایشان زیاده شده بسر حد یقین خواهند رسید و اگر در
سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زندگی ارض بعد از پژمردگی آن و
تصریف ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور عقل ایشان از سبب آن معرفت استحکام خواهد یافت و یقین ایشان
بمرتبه کمال خواهد رسید از جهت ختم آیه اول نموده بقوله تعالی لآیات للمؤمنین دویم بقوله تعالی لقوم یوقنون
سیم لقوم یعقلون و بعد از ذکر ادله در تهدید کفار که از آن روی نموده تفکری نکنند میفرماید تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ
آن ادله متقدمه از دلایل قدرت خدای است یا آیتهای مذکوره یا آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
که میخوانیم آنها را بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل و کجی و هرگاه کفار بآیات آلهی که در نهایت وضوح و ظهور است

بگروند فَبِاَیِّ حَدِیثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللهِ وَاٰیَاتِهٖ پس از خداو لایل رحمت او یُؤْمِنُونَ ایمان
آرند و حفظ بتا میخوانند یعنی بکدام سخن تصدیق خواهید کرد و تقدیم سخن بعد الله جهت مبالغه است و مراد بعد آیات
الله است از قبیل اعجبنی زیدٌ و کرمه که بمعنی اعجبنی کرم زید است وَیْلٌ سختی عذاب یا چاه ویل که در قعر جهنم است
و پر از خون و چرک دوزخیان است لِکُلِّ اَفَّاكٍ برای هر کذابی اَثِیمٍ بسیار گناه کننده مراد نضر بن حارث
است بس صفت او میفرماید یَسْمَعُ اٰیَاتِ اللهِ می شنود آیتهای کلام خدایرا تُتْلٰی عَلَیْهِ که خوانده میشود برو
ثُمَّ یُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم میشود در کفر و عناد مُسْتَکْبِرًا در حالتی که گردن کش است از ایمان آوردن
بدان بجهت عدم انتفاع او از ان کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا گویا که هرگز نشنوده است آنرا و هرگاه که حال او در اصرار
و عناد باین مرتبه است فَبَشِّرْهُ پس بشارت ده او را یا محمد بِعَذَابٍ اَلِیمٍ بعذابی دردناک لفظ بشارت در مقام
انذار اشارتست بتهکم کفار وَاِذَا عَلِمَ وچون بداند مِنْ اٰیَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَیْئًا چیزیرا بعد از استماع
آن یعنی چون برسد باو آیات ما و بداند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا باستهزا و افسوس
و بهنوعی با جاهلان روزگار خود باز گوید که از طریق حق و ثواب منحرف شده باشد که هیچ چیز دران نیابد که مناسبتی
و بهره از سخریت داشته باشد چنانکه ابوجهل چون حدیث زقوم بشنید آن گفت مشغول شد باستهزا
و مانند آن باعتراض ابن زبعری در قول انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم اُولٰئِکَ لَهُمْ آن گروه
استهزا کنان مرایشانراست عَذَابٌ مُهِینٌ عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ از پیش روی
ایشان جهنم است یا از پس ایشان که بعد از آجال است و در بمعنی قبل و شایع است در کلام عرب چه ورا
جهتیست که از یکس متواری و مخفی باشد خواه جهت خلف یا قدام وَلَا یُغْنِیْ عَنْهُمْ و باز ندارد از ایشان
مَا کَسَبُوْا آنچه کسب کرده باشند یعنی حاصل کرده فراهم آورده از اموال و اولاد شَیْئًا چیزیرا از
عقاب و عذاب وَلَا مَا اتَّخَذُوْا و نه آنچه فرا گرفته باشند مِنْ دُوْنِ اللهِ بجز از خدای تعالی اَوْلِیَاءَ
دوستان یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشانرا پرستش کرده باشند وَلَهُمْ و مرایشانراست در جهنم
عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ که شدت آن از حد و حصر متجاوز است هٰذَا این قرآن که خواندیم آنرا بر تو عشر
هُدًی کاملست در راه راست نمودن وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند بِاٰیَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار

خود که قرآنست لَهُم عَذَابٌ مِن رِجزٍ مر ایشانراست عذابی از زجر که سخت ترین عذابست اَلِیمٌ
دردناک والم رساننده وحقیقت معنی زجر در ما تقدم مذکور شد پس در بیان قدرت خود که ظاهر است و
توحید خود میفرماید اَللهُ خدای بحق اَلَّذِی سَخَّرَ آنخدائیست که رام کرد لَکُمُ البَحرَ برای شما دریا را بانوجه
سطح آنرا املس ساخت و کشتی را بر بالای آن بداشت و منع غوص شما نمود دران تا بغواصی جواهر ولولها را
بچنگ می آرید همچنانکه میفرماید که لِتَجرِیَ الفُلکُ تا برود کشتیها فِیهِ در روی آب دریا بِاَمرِهِ
بفرمان او وَلِتَبتَغُوا و تا طلب کنید و بجویید مِن فَضلِهِ از فضل و نعمت او انواع فواید و اصناف
عواید آنرا از ارباح تجارات و جواهر و لالی وَلَعَلَّکُم تَشکُرُونَ و تا شاید که شما شکر او کنید برین
نعم عظیمه وَسَخَّرَ لَکُم و مسخر ساخت برای شما مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن
یعنی از برای شما رام ساخت منافع آنچه دروست از آفتاب و ماه و ستارکان و برف و باران وَمَا
فِی الاَرضِ و آنچه در زمین هست از دواب و جبال و بحار و ثمار و اشجار جَمِیعًا همه آنها مِنهُ در
حالتی که حاصلست از جانب او اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی در آنچه مذکور شد لَاٰیَاتٍ هرآینه نشانهای قدرت
لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ برای گروهی که نظر کنند دران و بآن راه برند بوجود صانع قادر علیم منفرد در ذات
آورده اند که در بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظت در آمده ایشانرا باسلام
دعوت کردند و چون متنبه نشدند با ایشان در طریق مجادله سلوک نمودند و ایشان از فرط جهالت و عناد
ملتفت احتجاج نشده زبان بدشنام گشودند و هیچ از سخنان نالایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان در
صدد انتقام ایشان شدند این آیه آمد قُل لِلَّذِینَ اٰمَنُوا یَغفِرُوا بگوای محمد آنها را که گرویده اند که عفو
کنند و درگذرند از سر انتقام لِلَّذِینَ لَا یَرجُونَ مر آنانرا که توقع ندارند اَیَّامَ اللهِ روزهای وقایع خدا را
بدشنام او یعنی روزهای که خدای دران روز انزال عذاب نموده بر کافران و مشرکان و عرب وقایع
هلاک و عذاب را بایام تعبیر میکنند چنانکه یوم بعاث و یوم العماس مراد آنست که انتقام از ایشان مکشید تا
تا خدای متولی مجازات ایشان شود در روزهای که مقررست از وقوع برای ایشان بعذاب لِیَجزِیَ
که تا پاداشت دهد خدای قَومًا گروهی را بِمَا کَانُوا یَکسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند از کافر و مومن هر یکرا

بر وفق عمل عذاب و ثواب مرتب سازد چنانچه میفرماید مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کرداری شایسته از
طاعت و مغفرت فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست چه ثواب آن کردار با و عاید شود نه بغیر وَمَنْ أَسَاءَ
و هر که کردار بد کند از ستم و سایر معاصی فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست و برو وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد یعنی مآل شما بعرصه محشرست که در آن مالک
نفع و ضر و نهی و امر نیست مگر او سبحانه پس شما را در آن روز بجزای کردار رسانند و بر نیک و بد ثواب و عقاب
دهد و بعد از ذکر نعم و کفران اهل طغیان بیان حال بنی اسرائیل میکند و در مقابل نعم طریق عناد و کفران
پیش گرفتند و میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه بتحقیق که دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را
کتاب توریة وَالْحُكْمَ و حکمت نظریه و علمیه در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی منصب
حکومت و نبوت دادیم چون لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و در روایات آمده که در هیچ قبیله بمقدار
پیغمبر نبود که در میان بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی و در خبرست که در میان هزار پیغمبر مبعوث شده بودند وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ و دادیم ایشان را از روزیهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان خودشان چه در آن روز آنچه ایشان را دادیم بغیر ایشان را ندادیم و گویند معنی این آیت
که بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان اگر چه امت محمد صلی الله علیه و آله افضل
ایشانند از جهت کثرت مطیعان و اولاد پیغمبر آخر الزمان در میان ایشان و باعتبار آنکه پیرو سید انبیا اند و اتباع
اهل بیت او وَآتَيْنَاهُمْ و دیگر عطا فرمودیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت
و آن معجزات بینه و احکام دینیه بود یا مراد دلالات واضحه اند که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بودند و موجب علم و بعث
آن و آن ذکر علامات و صفات آنحضرت است در توریة و انجیل فَمَا اخْتَلَفُوا پس خلاف نکردند در امر آن إِلَّا
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی که محقق حال بود و موجب رفع خلاف بَغْيًا بَيْنَهُمْ
بجهة عداوتی که ثابت بود در میان ایشان که آن منشأ طلب ریاست بود و تکبر وقت ایشان از اذعان نمودن
بحق اختلاف نکردند مگر بعد از علم ایشان به نبوت محمد صلی الله علیه و آله پس کتمان امر او کردند و انکار چیزی کردند که در کتب
ایشانست از نعوت کمال محمدی و صفات جلال احمدی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند

بیان

میان ایشان بمواخذه و مجازات يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که دران يَخْتَلِفُونَ
اختلاف میکردند از انکار انبیا با وجود دلایل و معجزات یا جحود ایشان در کلمات مثبته در توریه که مبنی بود در نعت
سید کاینات علیه افضل الصلوات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل یعنی مقرر ساختیم
سلوک نمودن راه ترا عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر طریقه که موصل است بجنت مِنَ الْأَمْرِ از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا پس پیروی
کن آن شریعت را در عمل کردن بآن چه بدلایل و حجج صحت آن بوضوح پیوسته وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آرزوهای آنانکه نمیدانند حق را یعنی بر اثبات کیش خود نمیدانند مراد آنست که ارادهٔ باطلهٔ جهال را
که روسای قریش اند پیروی مکن چه ایشان تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنکه ترا از راست که دین اسلامست
برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند یا پیروی یهود مکن زیرا که ایشان تغییر توریه داده اند بجهت اتباع هوای
خود و حب ریاست بر عوام الناس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را اگر فرضا تابع ایشان شوی ایشان بر دفع عذابی که بسبب این اتباع بر تو نازل شود
قدرت نخواهند داشت پس بر جادهٔ شریعت اسلام ثابت قدم باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق که ستمکاران
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند یعنی کفار با هم متفق اند بر دشمنی تو و یکدیگر را نصرت
میدهند بجهت عداوت نمودن با تو پس در اتباع هوای ایشان دوستی مکن چه ایشان را جنسیتی نیست وَاللَّهُ
وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای بحق دوست پرهیزکارانست بسوی تو هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان که خدا حافظ
و ناصر متقیانست و ایشان ترا و ترا بر کفار نصرت دهد پس از شر ایشان غمگین مشو هَٰذَا این قرآن یا اتباع پیروی
شریعت اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهای دلست برای مردمان یعنی ادلهٔ بینه است که مبصر وجه فلاح و نجاح ایشانست
و مبین امور دینیه تا بآن راه حق ببینند و سلوک دران نمایند وَهُدًى و راه نماینده است از ضلالت بهدایت عشر
وَرَحْمَةٌ و بخشش و نعمتی از جانب حضرت احدیت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بیگمان شوند از بیدای شک
و ریب که در گذشته طلب منزل یقین کنند تا از حضیض درکهٔ عقاب باوج درجهٔ ثواب رسند آورده اند
که جمعی از مشرکان مکه با اهل ایمان گفتند که اگر بعث و حشر واقعی است چنانچه زعم شماست ما اینجا نیز از شما بمال
و جاه در پیش خواهیم بود همچنانکه در اینجا از شما افزونیم آیه آمد أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آیا پنداشتند

آنانکه کسب کردند انواع بدیها را که کفرست و سایر معاصی آن نجعلهم آنکه بگردانیم ایشانرا در نشأه آخرت
کالذین آمنوا مانند آنها که گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته یعنی هرگز
مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود و نباید که باشند کافران و بدکاران که ما گردانیده ایم ایشان را
سواء محیاهم ومماتهم مساوی و یکسان در زندگی و مردگی یکدیگر نه اینچنین نیست که برابر باشند در حیوة و ممات
چه در دنیا بصحت بدن و وسعت رزق موسومند و در افواجات مستغنی و در آخرت بانواع عقوبت و نکال
موصوف و گویند معنی آنست که چون کفار در حیوة بطاعت و عبادت اقدام ننمایند پس زندگی ایشان مساوی مردنست
چه مقصود از حیات طاعتست و این از ایشان مسلوبست و حفص سواء میخواند بر حالیه یعنی بگردانیم کفار را
مثل کسانیکه ایمان آورده اند در حالتی که مساویست حیاة و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالت زندگی
که طاعتست مماثل جزای ایشانست در وقت مردگی که آن ثوابست و رسیدن بدرجه اعلا و کفار در دنیا مشغول
معصیت اند و در عقبی معذب بانواع عقوبت پس چگونه ایشانرا در حیوة و ممات مانند مؤمنان گردانیده
باشد ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود با مؤمنان چه نتیجه کفر مغلوبیست در دنیا
بدست اهل ایمان و مغلوبیت ایشان در آنجهان بآتش نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در اینجهان و استقرار در
روضه جنان در روایت آمده که فضیل بن عیاض چون باین آیه رسید آنرا مکرر میکرد و میگریست و با خود میگفت که ای
فضیل کاشکی بدانستی که تو داخل کدام یکی ازین دو گروهی وخلق الله السموات والارض بالحق و بیافرید خدای
تعالی آسمانها و زمینها را براستی و درستی یعنی بعدل و دادگستری و مقتضی معدلت آنست که میان بدکار و نیکوکار و موحد
و مشرک تفاوت باشد ولتجزی کل نفس بما کسبت و نیز خلق آسمان و زمین که تا پاداشت داده شوند هر نفسی
بآنچه کسب کرده از طاعت و معصیت وهم و ایشان یعنی عاملان خیر و شر لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی نقص
ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننمایند بلکه هریکرا فراخور عمل خود جزا خواهند داد از سعید بن جبیر منقولست
که قریش عزی را که بسنگ سفید بود میپرستیدندی و عادت ایشان بودی که اگر چیزی پیدا شدی بطبع ایشان
راغب تر بودی و در نظر ایشان نیکوتر آمدی آنرا گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی بر سبیل تعجب
به پیغمبر خود گفت أفرأیت آیا می بینی من اتخذ آنکس را که فرو گرفت الهه هواه خدای خود را از روی نفس خود یعنی

اتخذ

الخاد معبود تابع هوای خود شدند نه تابع مقتضای عقل که حقیقت عبادتست بسبب ترک آن از برای حق سبحانه و تعالی
وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ و واگذاشت آن جاحد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از و باز گرفت بسبب ترک
تدبر او در ادلهٔ واضحه که موصل بهدایتست یا حکم کرد بضلالت آن کس تا وضع علامت نمود بر ضلالت تا ملائکه بآن
علامت علم بضلالتش پیدا کرده برو لعن کنند تا یافت او را بر صفت ضلالت عَلٰى عِلْمٍ بر دانش ازلی که حضرت
او را بود بر اصرار و عناد و کفر بر عاقبت کار او وَخَتَمَ عَلٰى سَمْعِهٖ و مهر نهاد بر گوش او وَقَلْبِهٖ و بر دل او
وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ و گردانید یعنی وضع نمود بر بینای او غِشَاوَةً پوششی بر سمع و قلب و بصر او و وضع فرمود
تا نشان کفر او باشد و علامت اصرار او بر استماع کلمات حقه و ادراک ادلهٔ هادیه و ابصار طریق منجیه فَمَنْ يَّهْدِيْهِ
پس کیست که راه نماید او را مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ از پس راه نمودن خدای او را بجهت اتباع هوا و عدم تدبر او در آن
و او را بحال خود گذاشتند یعنی هرگاه که بهدایت خدای که در کمال ظهور و وضوحست مهتدی نشود پس هرگز امید آن
بهدای او نخواهد بود اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا پند پذیر نمیشوید یعنی متذکر و متعظ شوید بمعرفت او سبحانه بر سید
ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبودی که بپرستید مگر خدا را
که از هوای نفس دشمن تر داشته باشند زیرا که هوای نفس منشأ پرستیدن معبودان باطله و بسبب مشغول شدن
بجمیع امور منهیه در حدیث آمده که عاقل آنست که حساب نفس خود کند و عمل برای مرگ پیشه سازد و عاجز آنست که
نفس خود را تابع هوای خود گردانید و تمنای بهشت کند از وهب منبه نقل است که هرگاه که ترا دو کار پیش آید
و ندانی که کدام بهتر است هر کدام که از هوا دورتر است ارتکاب نمای بعد از آن از حال منکران بعث خبر
میدهد وَقَالُوْا و گفتند اهل عناد و انکار مَا هِيَ نیست زندگی اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که
در رویم نَمُوْتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا میمیریم بنفسهای خود
و زندگانی می یابیم ببقای اولاد او و محتمل است که قایلان این کلام را مذاهب اهل تناسخ باشد چه اعتقاد اکثر
بت پرستان آنست که هر که میمیرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر میمیرد و باز بهمین طریق
باز می آید و بر هر تقدیر مشرکان میگویند که ورای زندگانی دنیا ما را زندگانی دیگر نیست وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک
نمیکند ما را اِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی در لیل و نهار و انقلاب روزگار موثر است در هلاک نفس ما نه آنکه

ملک الموت بفرمان خدا قبض روح ما کند وَمَا لَهُمْ و نیست مر این مشرکان را بِذٰلِكَ باین گفتار بی اعتبار
مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه موت و حیات را منحصر میدانند در دنیا و نسبت هلاک را بروزگار میدهند سخنی
است که بران هیچ دلیل و حجتی ندارند بلکه محض تقلید و تقلید محض است و بدلایل عقلا رجوع نمیکنند تا عالم شوند
بانکه او سبحانه محیی عباد است در روز معاد و منفی ایشان بحسب حقیقت حضرت آفریدگار است نه تقلب دهور و اعصار
و گردش لیل و نهار اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان می برند یعنی باعث ایشان برین
محض پندار است و عین عناد و اصرار ابو هریره گفته که کفار و مشرکان و ملاحده و جمیع حوادث و وقایع را بروزگار
اسناد میکردند از موت و حیات و مرض و صحت و فقر و غنا و عداوت و صداقت و غیر آن و آنرا فاعل همه
میدانستند پس هر سختی که بایشان میرسید روزگار را دشنام میدادند و از بعضی بیخبر بودند که فاعل اینها حضرت
پروردگار است نه روزگار و لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که روزگار را دشنام مدهید که
فاعل روزگار خداست یعنی محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل آنرا دشنام مدهید
و نیز در صفت ملحدان و مشرکان میفرماید که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بریشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما
بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح دلالاتست بر انچه مخالف معتقد ایشانست یا مبین آن مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد
دلیل و برهان ایشان در مقابله آن اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی زنده
گردانید ایشانرا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه معید اموات خداست شبهه
نیست در آنکه صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیای موعد موقوفست بوقت خاص
که دار الجزاست و نیز عدم احیای ایشان در دنیا بجهت آنست که استدعای مشرکان درین باب بر وجه
اقتراح و عناد بود و نه از روی طلب رشد قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ بگو ای محمد در جواب ایشان که خدای زنده میکند
شما را در ارحام امهات چه غیر او بران قدرت ندارد ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در انتهای انقضای
آجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی
نیست در آمدن آن بجهت قیام براهین پس شما را دران روز مبعوث سازد یعنی چون که شما میفرماید که خداست
که زنده میکند شما را و میمیراند پس بر شما لازمست که اعتراف کنید و تصدیق نمایید بانکه او سبحانه قادرست بر اعاده شما

در روز قیامت

در روز قیامت چه هر که قادر باشد برین احیا و اماتت قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این اهون خواهد بود پس
قدرت او بر اعاده آبای شما نیز جاری باشد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی
دانند این را بجهت قلت تفکر و نظر ایشان در آنچه احساس میکنند از دلایل قدرت پس در تعمیم قدرت خود
میفرماید وَلِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک ممکنات
باشد قادر خواهد بود بر اعاده اجسام در روز قیامت بجهت پاداشت دادن پس عود متحقق الوقوع باشد وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران
کردار کنند و زیان ایشان این باشد که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند وَتَرَىٰ و ببینی در آن روز
ای محمد كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو درآمدگان بر هیأت نشستن خصوم نزد قاضیان و مومن و کافر را
در آن روز بآن هیئت نشسته باشند و انتظار حساب کشند مرویست که در قیامت ساعتی باشد که آن ساعت
مقدار ده سال باشد از سالهای اینجهان همه خلقان در آن مدت بزانو درآمده باشند و نفسی نفسی گویند و
ابن عباس جاثیه را بمعنی مجتمعه تفسیر کرده یعنی در آن روز ببینی هر گروهی را فراهم آورده شده و قتاده نیز گفته که
معنی آنست که در آن روز اهل ملل جماعت جماعت باشند كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ هر گروهی خوانده شود إِلَىٰ
كِتَابِهَا بنوشته خود شان یعنی بصحیفه عمل پس ایشانرا گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد
مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه هَٰذَا كِتَابُنَا این کتاب ماست
یعنی این کتابت که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر نموده بودیم يَنطِقُ سخن گوید یعنی گواهی دهد عَلَيْكُم بر شما
آنچه کرده باشید در دنیا بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بی زیاده و نقصان مراد آنست که صحیفه اعمال روشن سازد
برایشان کردارهای ایشانرا بر وجهی که گویا ناطق است بآن و گویند مراد لوح محفوظ است که جمیع احوال عباد در آن
مکتوبست مجاهد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که اول چیزی که خدا خلق کرد قلم بود و اورا
از نور آفرید درازی آن پانصد ساله راه آنگه گفت بنویس هر چه خواهد بود یعنی اسامی جمیع بر و فاجر و همه رطب و یابس
و غیر آن از اموری که حادث شود تا روز قیامت و در لوح ثبت نمای پس این آیه تلاوت نمود هذا کتابنا ینطق
علیکم بالحق إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ بدرستی که بودیم که امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشانرا میفرمودیم که نامه نویسند

مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بوده که میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید هیچ کم

بیفزاید فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

و کرده اند کردارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که درآرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان

فِي رَحْمَتِهِ در رحمت بی‌نهایت که از جمله روضه جنت است ذَٰلِكَ آن درآوردن ایشان در رحمت شامله

هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری آشکارا و ظفر هویدا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند بخدا عشر

و رسول او پس گویند ایشانرا أَفَلَمْ تَكُنْ آیا نبامد بشما رسولان ما پس نبود که آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

آیتهای کتب ما که خوانده میشد بر شما بر السنه آن رسولان فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و ابا نمودید از آوردن

بآن وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی در گناه افراط کننده یعنی ناگرویده بخدا و رسول وَإِذَا

قِيلَ و چون گفته شد یعنی پیغمبران بشما گفت که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب

و ثواب و عقاب راست است و البته واقع خواهد شد وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شکی نیست در

آمدن آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي گفتید شما بر سبیل انکار که ما ندانیم مَا السَّاعَةُ که چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان

نمیبریم بقیام قیامت إِلَّا ظَنًّا یعنی گمان بردنی یعنی اصلا ما را در آن یقینی نیست پس بجهت تاکید نفی گفتند که وَمَا الجزء السادس والعشرون

نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و نیستیم بیگمانان در وقوع قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر گردد ایشانرا سَيِّئَاتُ

مَا عَمِلُوا بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت بقبح عمل خود معرفت پیدا کنند و بدی عاقبت خود

ببینند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا

میکردند از عقوبت قیامت وَقِيلَ و گفته شود یعنی خدا بواسطه ملائکه بایشان گوید الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ امروز

فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش و یاد نیاریم مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز یاد نیارند كَمَا

نَسِيتُمْ همچنانکه فراموش کردید شما یعنی یاد نیاوردید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز خود را و برای

آن مستعد و مهیا نشدید وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را در آن روز

مِنْ نَاصِرِينَ از یاری کنندگان و مدد نمایندگان در دفع عذاب از شما ذَٰلِكُمْ آن عذاب شما بِأَنَّكُمُ

بسبب آنست که شما اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را یا دلایل قدرت او را هُزُوًا

چیزی که بآن استهزا کنند وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و فریفته گردانید شما را زندگانی دنیا یعنی بحیوة فانی فریب
خورده اید از حیوة باقی غافل شدید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش
دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان طلب کرده شوند از عتبی یعنی از چیزی که موجب رضای پروردگار باشد
که آن کسب طاعت و عبادت باشد تا موجب تخفیف عذاب شود زیرا که در آن وقت برای جزاست نه سرای
تکلیف و چون تهدید عباد از روز معاد لطفی است از جانب الله حق تعالی که موجب طاعت و بعد از
معصیت پس موجب شکرگذاری باشد از این جهت حمد را متفرع ساخته میگوید که فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰتِ
وَرَبِّ الْأَرْضِ و او پدیدکار زمینهاست رَبِّ الْعٰلَمِينَ تربیت کننده عالمیانست از جن و انس و وحش
و طیر و نباتات و جمادات ذکر این صفات بجهت ترغیب بندگانست در شکرگذاری و همچنین است
قوله وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر اوراست بزرگواری و فرمان روائی بر وجهی که آثار کبریا و عظمت او ظاهر است
فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه مخلوقات تا در انتقام
کشیدن از کفار الْحَكِيمُ دانا در تدبیر همه بندگان با رحمت کردار در آنچه میکند در حق مؤمنان و سایر اخبار
از جزای کردار و در احادیث قدسیه وارد شده که الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدة
منهما القیته یعنی سلطنت و بزرگواری لازم منست مثل ردا که مخصوص است بفوق بدن و ازار بجهت بدن یعنی همچنانکه
ردا و ازار محیط بدنست کبریا و عظمت مستوعب ذات منست پس هر که در یکی از این دو صفت با من در مقام
منازعت در آید او را بیندازم در جهنم که طبقه آخرین دوزخ است سورة الاحقاف مكية وهي خمس
وثلثون آية ابوامامه از ابی بن کعب روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره احقاف بخواند بعدد
هر کسی که در دنیاست او را ده حسنه بدهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله روایتست که در شب جمعه هر که این سوره را بخواند از ترس دنیا و فزع عقبی ایمن گردد و مخفی نیست که چون
حق تعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید و ذم اهل شرک و وعید این سوره را مفتتح ساخت بتوحید و توبیخ مشرکان عنید و فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن این سوره یا فرستادن این کتاب مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از جانب خدای

که غالبست بر همه اشیا الحکیم حکم کننده بکافه خلقان با صواب کار در جمیع گفتار و همه کردار ما خلقنا
السموات والارض نیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه درمیان آنهاست از انواع مخلوقات
و اصناف مکونات الا بالحق مگر آفریدن متلبس بود براستی و درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضای حکمت
و معدلتست نه از روی عیب و بطالت واجل مسمّی و نیافریدیم این اشیا را مگر متلبس بتقدیر زمانی نام برده شده
و مقرر و معین گشته و آن روز قیامتست که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجل هر یک از ان اشیا
که آن آخر مدت هر یک از انهاست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند و تصدیق نکردند بآن آخر وقت
عما انذروا از انچه بیم کرده شده اند از احوال آن روزی که بآن منتهی خواهند شد معرضون اعراض کنندگان اند
قل بگو ای محمد که ای کافران جاحد و ای منکران بعث و نشر ارأیتم آیا می بینید و در خود می یابید ما
تدعون آنچیز را که می پرستید من دون الله بجز از خدا از سایر معبودان ارونی ماذا خلقوا
که بنمایید بمن که چه چیز آفریده اند من الارض از زمین از اجزای آن ام لهم شرک آیا مر ایشانراست
با خدا فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر دهید مرا از حال خدایان خود بعد از تامل نمودن شما در
کار ایشان که آیا ایشانرا در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلی هست تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص
انکار شرک در سموات جهت رفع توهم آنست که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون
ظاهرست که ایشان عاجز مطلق اند در خلق آن و هیچ وجه تصرفی در ان ندارند در آسمان و زمین پس چرا
ایشانرا در پرستش با خدا شریک میسازید ایتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده شده
من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که ناطق توحیدست و مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که
مضمون آن امر باشد بشرک آوردن در عبادت او اثارة من علم یا بیارید بقیه از اثر علم یعنی خطی
که بر شما باقی مانده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیاء سابقه که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود این الزام بعدم آنچه دلالت کند بر استحقاق
الوهیت ایشان از ادله نقلیه بعد الزام ایشان بعدم آنچه مقتضای ایشان باشد از حجج عقلیه یعنی چون جمیع
کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآنند در توحید و ترک شرک پس بطلان دعوی شما واضح شد و حجت

بر شما لازم شد که بتوحید اعتراف کنید و از شرک تبرا نمایید و چون مشرکان با خود ملزم شدند باین حجت
بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی در بارهٔ ضلالت ایشان فرموده وَمَنْ اَضَلُّ و کیست گمراه تر از طریق صواب
و رشد مِمَّنْ یَدْعُوا از کسی که بخواند و به پرستد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای مَنْ لَا یَسْتَجِیبُ لَهُ آنرا
که اجابت نکند با دعای او و دعا را و بفریاد او نرسد و اگر چه آن کس بخواندن مشغول باشد اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ
تا بروز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت و در مدت عمر خود معبودان خود را خواند و پرستش نماید
و از ایشان طلب حوائج خود نماید هرگز اثر استجابت از آن بظهور نرسد وَهُمْ و معبودان باطل که بتانند
عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن پرستندگان خود غَافِلُونَ بیخبرانند زیرا که جمادند و از شعور هیچ بهره ندارند چون
نمی شنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون محشور گردند آدمیان کَانُوا
باشند آن معبودان باطل لَهُمْ مر پرستندگان خود را اَعْدَاءً دشمنان وَکَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ و باشند
به پرستش پرستندگان خود کَافِرِینَ ناگرویدگان یعنی حق سبحانه و تعالی در روز قیامت اوثانرا بنطق در آورد
تا بعابدان خود آغاز عداوت کرده منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان نمایند و بر همین قیاس جن و انس
را که معبود خود گرفته باشند از ایشان بیزار شوند پس خایب و خاسر شوند از معبودان خود پس در صفت
شرک میفرماید که وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان اٰیٰتُنَا آیتهای کتاب ما
بَیِّنٰتٍ در حالتی که مبین و روشن است از روی اعجاز قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه کفر ورزیده اند لِلْحَقِّ
مر سخن حق را لَمَّا جَآءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان یعنی کفار بجهت عناد و انکار ملتفت تامل و تفکر نشده در شان
آیات بینهٔ قرآنیه که متصف بصفات اعجاز است گویند که هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ این جادوئیست روشن
و آشکارا و با حیله ظاهر و خداع هویدا پس ای محمد بگذار اینکه کفار اسناد سحر بقرآن میکنند و تعجب درین کن که
ایشان اکتفا باین نمی کنند اَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰهُ بلکه میگویند که بسته است محمد صلی الله علیه و آله بر خدای
تعالی یعنی آنرا از نزد خود گفته و بر خدا نسبت داده قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهُ بگوای محمد مر ایشانرا که اگر بر بافته ام
قرآنرا بر فرض محال پس این معصیتی باشد در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد و چون این عقوبت
بمن نازل گردد فَلَا تَمْلِکُونَ پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود لِی برای من مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا

از عذاب خدای تعالی چیزی را پس من چگونه بجهت تنصح و اشفاق برای شما درین امر خطیر که افترا است بر خدا جرأت کنم
و برین معصیت عظیم اقدام نمایم و بانعام استغاثه کدام از شما خود را در مظنه عقوبت اندازم پس در وعید ایشان
بفرماید که هُوَ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ بآنچه شروع میکنند از اقداح و طعن در آیات قرآن
و اسناد سحر و افترا بآن كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا کافیست خدای تعالی در حالتی که گواه است بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما
برای من گواهی دهد بصدق کلام من و بر شما بتکذیب و عناد و انکار و اصرار وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده
کسی را که از شرک و کفر رجوع کند الرَّحِيمُ مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد و چون کفار بر کفر اصرار مینمودند
و از سید ابرار معجزات اقتراح میکردند از آنچه بآن مأمور بودند بعضی از و میطلبیدند حق تعالی فرمود که قُلْ
بگوی ای محمد بمشرکان مَا كُنْتُ بِدْعًا نیستم نا پیدا شده مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری
مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بودند پس اقتدا بایشان نموده ام در آنچه ایشان امت خود را بآن
دعوت میکرده اند از توحید و تصدیق بعث ایشان را بآن میخوانم از هر چه معجزه که بآن مأمور میشوم بشما مینمایم
و بر غیر مأمور قدرت ندارم پس چرا منکر میشوید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي و نمیدانم که چه خواهند کرد از محنت
و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غلبیت و مغلوبیت وَلَا بِكُمْ و نمیدانم که چه کنند بشما از خسف
و قذف و رجفه و قتل و اسیر و غیر آن اما از احوال آخرت با خبرم با جزم و از سر یقین میدانم که مؤمن موحد مستحق
جنانست و کافر ملحد سزاوار نیران إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آنچیز را که وحی کرده میشود إِلَيَّ
بسوی من و زیاده بران علم ندارم و قادر نیستم وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده از عذاب خدا
مُبِينٌ آشکارا کننده ام از معجزات ظاهره پس بر من اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت ندارم و از
عواقب خود و خواتیم احوال شما در دنیا بدون وحی خبر ندارم آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان
اظهار خوشحالی کردند گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکسانست چه هیچنانکه ما از عاقبت امر خود خبر نداریم او نیز از خاتمت
کار بیخبرست حق تعالی این آیه فرستاد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و چون این آیه آمد صحابه گفتند
هنیئا لک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نشد که با ما چه خواهد رفت این آیه آمد
که لیدخل المؤمنین و المؤمنات از ابن عباس منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحابه از

کفار مکه

کفار مکه بسیار آزار و ایذا میکشیدند بکشتی آنحضرت در واقعه دید که از مکه بهجرت نموده در زمینی که آب بسیار و درختان
بیشمار بود و چون این واقعه را اعلام اصحاب کرده گفتند یا رسول الله در چه روز بآن سعادت رسیم تا از جفای کفار
خلاص شویم حضرت ایشان را بر صبر ترغیب فرمود و چون جفای کفار از حد در گذشت بهجرت تعجیل نمودند این آیه
آمد که بگوی که نمیدانم که من و شما بچه امور مشغول خواهیم شد از متوطن شدن در مکه و آزار و ایذاء کفار کشیدن و یا
مهاجرت کردن بزمین پرگیاه و پر اشجار چنانکه در خواب دیدم و من عواقب امور خود را و شما را نمیدانم مگر بوحی
و چون درین باب وحی بمن نیامده پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود آنگاه بر آنچه مامور شوید عمل کنید بعد از آن
جهت تبکیت کفار میفرماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگوی ای محمد چگونه می بینید و میدانید که إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ
عِنْدِ اللهِ از نزد خدا وَكَفَرْتُمْ بِهِ و کافر شده باشید شما بدان وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داده
باشد مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله بن سلام است عَلَى مِثْلِهِ بر آنچه
مانند قرآنست و آن معانی توریة است که مصدق قرآنست و مطابق معانی آن از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد
که توریة مصدق قرآنست در معانی مذکوره کما قال وانه لفی زبر الاولین وان هذا لفی الصحف الاولی فَآمَنَ پس ایمان
آورده باشد بآن وَاسْتَكْبَرْتُمْ و سرکشی کرده باشید شما بدان و منکر وی باشید بمنطوق آن نزد اینحال آیا ظالم
نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشید خلاصه معنی آنست که خبر دهید اگر مجتمع گردد نزول قرآن از نزد
خدا با کفر شما و جمع شود شهادت علماء بنی اسرائیل بر نزول او و آن با استکبار شما از آن آیا شما از جمله ستم
کاران و گمراهان نخواهید بود إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه ننماید گروه عشر
ستمکاران را بنزد او در بیدای خذلان فرو میگذارد بجهت فرط عناد ایشان و عدم تامل ایشان در دلایل قرآن در
کشف آورده که انس روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه آمد عبد الله بن سلام نزد وی آمد و گفت
ای محمد ترا از سه مسئله می پرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اولین اشراط قیامت چیست و نخستین طعامی
که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که متولد میشوند چرا بعضی به پدر میمانند و بعضی بمادر جبرئیل آمد و گفت
حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که اول اشراط قیامت آتشی است که از جانب مشرق پیدا شود که همه خلقان را
از آنجا بمغرب رساند و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی باشد و اگر آب منی مرد سابق باشد بر آب زن

فرزند مانند پدر باشد واگر بعکس این بود مانند بما در عبد الله بن سلام بعد از استماع این جواب از سید انام علیه الصلوة
والسلام گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله حقا وصدقا پس گفت یا رسول الله عادت جهودان
آنست که بر مردمان بهتان نهند بیا داکه چون علم باسلام من پیدا کنند مرا متهم سازند بجهل ومنکر علم من شوند ومرا
اعلم ومقتدای خود ندانند پیش از آنکه اسلام من برایشان واضح شود احوال مرا از ایشان استفسار کن تا باعلمیت
من معترف شوند وبقدرت وصورت من نسبت بخودشان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من عذری نداشته باشند
وانکار چیزی نتوانند کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم جهودان را جمع کرد وگفت چه میگوئید در حق عبد الله بن سلام گفتند
سیدنا وابن سیدنا وخیرنا وابن خیرنا واعلمنا وابن اعلمنا گفت اگر گواهی دهد بر نبوت من وایمان آورد با وی
موافقت میکنید گفتند معاذ الله که او بتو ایمان آورد پس عبد الله بن سلام گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا رسول الله گفتند شرنا وابن شرنا این بدترین ماست وپسر بدترین ما پس در نقص وعیب او افتادند
گفت این بود که من از آن میترسیدم سعد بن ابی وقاص گفت نشنیدم از رسول که در حق کسی گفته باشد که او از اهل
بهشت است مگر عبد الله بن سلام ودر حق او این آیه نازل آمد وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله وهم در کشاف
آورده که جهینه ومزینه واسلم وغفار که از قبایل عرب‌اند اسلام آوردند بنو عامر وغطفان واسد واشجع
گفتند اگر در اسلام چیزی ایشان بر ما سبقت نکردندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم آیت آمد که
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر وامثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان
آوردند از جهت اعراب ایشان یعنی در حق ایشان گفتند که لَوْ كَانَ خَيْرًا اگر بودی ایمان بهتر از کیش
ما در نفع آجل وعاجل مَا سَبَقُونَا پیشی نگرفتندی بر ما وبر مسارعت جهینه اتباع ایشان که اراذل قبایلند و
از شبانان وبندگان ما إِلَيْهِ بسوی آن بلکه ما در آن سابق بودمی چه رتبه ما از ایشان بیشتر است وبزرگی وشهرت
ما افزونتر ودر اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه درباره یهودان نازل شد بعد از اسلام عبد الله بن سلام
پس معنی آنست که روسای یهود گفتند اگر آنچه محمد آورده است نیکوتر وبهتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی غیر ما
بر ما چه از بزرگان قومیم واز روسای ایشان ونزد بعضی در شان عامه مشرکانست ودر حق فقرا واصحاب
چون عمار وصهیب وابن مسعود وغیرهم گفتند اگر خیری از ایمان حاصل بودی این گدایان بر ما سبقت نگرفتندی

دران بلکه ما که اشراف عربیم بر ایشان سبقت مینمودیم وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوا وچون راه راست نیافتند مشرکان
ناپهودان بِهٖ بقرآن با لجمیع آنچه محمد آورده فَسَیَقُولُونَ پس زود باشد که گویند هٰذَا اِفْکٌ قَدِیْمٌ این
دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ گفته اند پس بجهت رد مشرکان ویهودان میفرماید
که وَمِنْ قَبْلِهٖ کِتَابُ مُوسٰی و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی اِمَامًا در حالتی که پیشوای است که
مردمان اقتدا کنند بآن در دین خدا وَرَحْمَةً و سبب بخشش نعمت دینویه و اخرویه است نسبت بکسی که باین
مهتدی شود و بر وفق آن عمل کند پیش از نزول قرآن پس مشرکان بآن مهتدی نشدند و بعبادت بتان مشغول
شدند و یهودان نیز بر مضمون آن عمل نکردند بجهت عناد نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دران تحریف
نمودند وَهٰذَا کِتَابٌ واین کتابیست مُصَدِّقٌ تصدیق کننده کتاب توریة با جمیع کتب منزل لِسَانًا
عَرَبِیًّا در حالتی که بزبان تازیست لِیُنْذِرَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا قصه تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفسهای خود بسبب
عصیان و طغیان وَبُشْرٰی و تا مژده دهنده باشند لِلْمُحْسِنِیْنَ مر گرویدگانرا بروضه رضوان و نجات
از عذاب نیران اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ آفریدگار ما خدای یکتاست ثُمَّ اسْتَقا موا
پس بایستادن و عدول نکردند از آن تا حین موت فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر مومنان
از رسیدن مکروهی بر ایشان درین جهان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت
چیزی که مرغوب ایشان باشد اُولٰٓئِکَ آن گروه مستقیم اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشتند و ملازمان خَالِدِ ین
فِیْهَا در حالتی که جاوید مانندگان باشند دران و پاداش داده شوند جَزَآءً پاداش دادنی بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ
بآنچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ و وصیت کردیم و فرمودیم
جنس آدمی را بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا به پدر و مادر خود نیکویی کردن حَمَلَتْهُ اُمُّهٗ که برداشته است آنرا مادر در
شکم خود کُرْهًا در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت و سختی وَوَضَعَتْهُ کُرْهًا و نهاد یعنی تولید او نمود در حالت
رنج و محنت وَحَمْلُهٗ وَفِصَالُهٗ و مدت حمل او و زمان شیر او ثَلٰثُوْنَ شَهْرًا سی ماهست و چون رضاع
کامل دو سالست کما قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و لهذا امیر
المومنین صلوات الله علیه بجمیع بین الآیتین تمسک کرده باینکه اقل مدت حمل شش ماهست و این معمول فقهاست

ونزد امامیه ارتضاع تا بیست ویکماهست وواجبست وکمتر ازان حرام وتا بیست وچهار ماه سنت وزیاده بران
مباح لیکن اجرت زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست وهمچنین احکام سایر رضاع بران میکردد حاصل که آدمی
بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد وبعد از شیر باز گرفتن او را بعنایت ایزدی پرورش
مینمود حَتّیٰ اِذَا بَلَغَ تا وقتی که رسیده اَشُدَّهٗ بنهایت قوت واستحکام عقل خود که آن مشرفست بچهل
سالکی ونزد قتاده سی وسه سالکی ونزد بعضی دیگر از هجده تا چهل ونزد بعضی چهل تمامست که غایت قوتست وکمال
عقل وتمیز ووقت انزال وحی انبیاست چه هیچ پیغمبر پیش از چهل سالکی وحی باو نیامده وبنابرین فرموده لقوله وَبَلَغَ
اَرْبَعِیْنَ سَنَةً از قبیل عطف تفسیری باشد یعنی وقتی بنهایت قوت رسد وبرسد بحد چهل سالکی که غایت
توانائیست وبنابرین اقوال دیگر شد یعنی اول قوتهاست واربعین نهایت قوت غرض که آدمی
بدولت کمال ایمان مستعد شد چون بچهل سالکی رسید که نهایت قوه عقل است قَالَ رَبِّ گفت ای پروردکار
من یعنی از شان او آنست که چون باین مرتبه رسد زبان بدعا کشوده کوید که ای پروردکار من اَوْزِعْنِیْ
الهام ده مرا ومولع ساز مرا اَنْ اَشْکُرَ تا اینکه شکر کویم نِعْمَتَکَ الَّتِیْ نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم اَنْعَمْتَ
عَلَیَّ انعام کرده برمن وَعَلٰی وَالِدَیَّ وبر پدر ومادر من که آن نعمت اسلامست وحیات وقدرت
وزکا وغیر وشکر والدین بر نعمت والدین جهت ثنای آن نعمتست باو ومستفید شدن او بآن وَاَنْ
اَعْمَلَ ودیکر ملهم ساز مرا که عمل کنم صَالِحًا تَرْضٰهُ عمل ستوده که بپسندی آنرا واز ان خشنود کردی وَاَصْلِحْ
لِیْ وصلاح آور او را از برای من یعنی صلاح را جاری کردان فِیْ ذُرِّیَّتِیْ در میان فرزندان من وآنرا راسخ
ساز در ایشان تا در مظان صلاح باشد ودر مواقع فلاح وبیمن صلاحیت فوزی ونجاتی مرا حاصل شود یا کار
مرا در ایشان بصلاح آور که محل سنت که من بدرکاه تو رجوع کنم یا ایشان را از برای من خلف صدق کردان وبرای
خود بنده خالص تا همه ایشان بآب صلاحیت وتقوی دانه عمل را در زمین ارکان به پرورش در آورند و
بر آنرا در مزرعه آخرت بردارند اِنِّیْ بدرستی که من تُبْتُ اِلَیْکَ بازکشتم بسوی تو از هر چه غیر رضای
تو باشد یا مرا از عبادت تو باز دارد وَاِنِّیْ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وبدرستی که من از کردن نهندکانم وبا خلاص
تمام از فرمان برداران اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه که متصف باشند بایمان ودواعی امور مذکوره از حضرت

منان

مثاان نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ قبول کرده شود از ایشان اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعت
از افعال واجبه و مستحبه دون مباحه چه اگر آن حسن است اما مزیت حسن ندارد و ثوابی بران مترتب نشود وَنَتَجَاوَزُ
و درگذرانیده میشود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان بر سبیل تفضیل ما بعد از حفص هر دو فعل را بنون مفتوحه میخوانند
که برای متکلم و نصب احسن که مفعول باشد یعنی ما قبول کنیم طاعت ایشان را و در گذریم از بدیهای ایشان فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ
در حالتی که باشند در میان بهشت درعداد ایشان وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای تعالی وعده دادنی راست در
قبول طاعات و نجات از سیئات الَّذِي آن وعده که كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که در دنیا وعده داده می شدند بآن و آن
آیتی است که وعده الذین آمنوا و عملوا الصالحات تجری من تحتها الانهار و بعد از بیان صفت مؤمن در صفت کافر میفرماید
وَالَّذِي قَالَ و آنکس یعنی آن کافری که گفت لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را در وقتی که او را ترغیب نمایند بگرویدن حشر
و نشر أُفٍّ لَكُمَا دل تنگی و کراهت باد مر شما را أَتَعِدَانِنِي آیا وعده میدهید مرا أَنْ أُخْرَجَ آنکه بیرون
آورده شوند یعنی مرا برانگیزانند و زنده بیرون آورند از قبر وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و حال آنکه گذشته اند قرنهای بسیار
مِنْ قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامد و زنده نشد یعنی هیچکس را تا این غایت زنده نکردند پس چگونه مرا زنده گردانند و با قرون
بسیار پیش از من منکر حشر و نشر بودند پس من چگونه بآن تصدیق کنم وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر در استغاثه
از خدای باید یا راه ایمان را بفرزندان ایشان نماید یا از خدای فریاد رسی خواهند از وی و از کفار او و گویند
لازم تو گرداناد خدای تعالی وَيْلَكَ هلاکت ترا مراد حث و ترغیب اوست بر ایمان نه هلاکت یعنی ترک این
سخن کن و از روی صدق إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای تعالی راستست والبته واقع خواهد شد صح آمِنْ
فَيَقُولُ پس گوید آنکس که مَا هَذَا نیست اینکه شما مرا وعده بآن میدهید و بران میخوانید إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه منکر حشر و نشر گروهی اند حَقَّ که سزاوار
شده و واجب گشته عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب فِي أُمَمٍ در حالتی که معدود ند در سلک گروهی چند از کفار
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ که گذشته اند پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان این کلام رد است
بر قول کسانیکه تجویز نکنند بر جنیان إِنَّهُمْ بدرستی که امم سابقه و اتباع ایشان که گروه قریشند كَانُوا خَاسِرِينَ
هستند زیان کاران در انجهان این آیه علم است نسبت بکافری که عاق الوالدین باشد و منکر بعث و نشر

واولئک الذین که خبر الذی است بقوی اینست و بنز موید قوله وَلِکُلٍّ و هر یکی ازین دو جنس مومن و کافر را دَرَجَاتٌ
مراتب و منازلست مِمَّا عَمِلُوا از جزای آنچه عمل کرده اند چه مراتب اهل ایمان بجانب علو صاعد است و منازل اهل کفر بطرف
سفل هابط پس هر یکی ازین دو گروه را درجاتی و مراتبی است معین تا فرا گیرند دران وَلِیُوَفِّیَهُمْ و تا تمام کرده اند مر
ایشانرا أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشانرا وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان و زیادتی عقاب
یعنی نه ثواب کمتر از قدر استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بران وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا و یاد کن روزیرا که
عرض کرده شوند آنانکه کفر ورزیده اند بخدا و رسول و بعث و نشور عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ یعنی ایشانرا بعذاب زنند بآتش
و گویند بایشان درانروز را أَذْهَبْتُمْ ببرید شما یعنی صرف نمودید طَیِّبَاتِکُمْ چیزهای لذیذ خود را فِی حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا
در زندگانی که داشتید در دنیا وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری گرفتید بِهَا بآن لذیذ طیبه یعنی بآن استیفای لذات دنیا
کردید و آنرا بر طیبات آخرت برگزیدید و بآن سرمایه آخرت ناخیتد فَالْیَوْمَ پس امروز که روز قیامت
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد بعذاب خواری و رسوای بِمَا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ بسبب آنچه
بودید که استکبار میکردید از انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیا و معبود مطلق فِی الْأَرْضِ در روی زمین بِغَیْرِ عشر
الْحَقِّ بدون استحقاق یعنی بباطل و ناروا سرکشی مینمودید وَبِمَا کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون
میرفتید از حدود خدای و پا از دایره فرمان بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید و چون استمتاع بطیبات
و لذات این جهان مستلزم فتور است در توجه باحوال آنجهان چه مشغول باین موجب مشغولیست از ان چنانچه کفار
بجهت اشتغال بآن از احوال آخرت غافل شدند و از سعادت دائمی و نعمت ابدی محروم ماندند ازین جهت
خاتم النبیین و سید الوصیین و همچنین هر یک از ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین زهد و تقشف را
اختیار کردند بالکلیه از طرفه و تنعم اینجهان مجتنب شدند چنانچه از عمر روایت کرده اند که روزی بحجره رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم رفت بعد از آنکه رخصت دخول حاصل کرده بودم دیدم که آنحضرت بر مقصوره بر بالای بوریای
که از لیف خرما بافته بودند تکیه کرده بجهت کوتاهی آن بوریا بعضی از بدن اطهر او بر زمین واقع شده بود و ساده
از لیف خرما در زیر مبارک نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدای و بهترین خلقان جمیع
دنیا وجود مرتبه عظیم که تو داری با نوع میگذرانی و کسری و قیصر با وجود آنکه کافر و مشرک اند بر بالای سریر از

طلا و دنکش

طلا و فرشش حریر و دیبا نشسته و بجمیع نعم لذیذه طیبه دنیویه مستغرق فرموده که معجل ساخته ایشان در دنیا یعنی سریع الانقطاعست
و عنقریب بسمت فنا و زوال پذیرد و وبال آن بر ایشان بماند و طیبات موجل است و در عقبا بجهت آنکه دایم الابد
خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن نخواهد رسید سدی گفت هرگاه رسول صلی الله علیه و آله بسفر رفتی آخرین کسی را که وداع
کردی فاطمه زهرا بودی و چون بازگشتی اولین کسی را که با و ملاقات کردی فاطمه بودی روزی از سفر بازگشت
فاطمه گلیم خیبری که خالی از زینتی نبود بدر خانه فرو گذاشته بود برای حرمت حضرت پدر خود چون آنحضرت بدر حجره
رسید و آن گلیم بدید بازگشت حضرت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست و بحجره آن حضرت آمد و گفت
یا رسول الله چرا ترک عادت کردی و این نوبت مرا از دیدار مبارک محروم گردانیدی حضرت گفت که من آمدم
تا در سرای اما دیدم که پرده با زینت فرو گذاشته بود بازگشتم زیرا که آن از رسوم جبابره است و من بسیار
از آن تنفر دارم پس فرمود که آل محمد را با دنیا چه کار ایشان برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای
ایشان آفریده شده حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از استماع این کلام از سید انام علیه الصلوة والسلام
آن پرده را برداشت بعد از آن در تقشف و خشونت اوقات بگذرانید تا ازین زندان محنت بنزهتگاه جنت
آورد و مرویست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بحجره فاطمه رفت امام حسن و امام حسین را دید دستینج
نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید و آنرا از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را گفت این را
بفروش و برای فاطمه گردن بندی بخر که از مهره یمانی بوده باشد و از برای امام حسن و امام حسین دست رنجی
که از عاج بود پس فرمود هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا یعنی اینها که اهل بیت منند
دوست ندارم که لذت خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و از آن تمتع گیرند و در خبر است که روزی یکی از محبان
طبقی حلوا برسم هدیه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی آورد و آنحضرت انگشت در آن فرو برد و بیرون آورد و
در آن نگریست و فرمود که رنگ و بویش نیکوست اما ندانم که حلاوتش در چه غایت است و طعمش در چه مرتبه پس انگشت
مبارک را از آن پاک کرد و فرمود که این را از پیش من بردارید گفتند یا امیر المؤمنین همانا که این بر تو حرام است
فرمود نه و لیکن روا نیست که در حوالی من جماعتی باشند در نهایت گرسنگی و فقر و فاقه و من شکم خود را از حلوا
پر سازم پس فرمود که اگر من سیر بخسبم مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته ٭ وحسبک داء ان تبیت ببطنة ٭ وحولک

کما دیحمد القوم السری و تنجلی عنهم غیابات الکری یعنی همین در دیر ابس که در شب بخفتی و در حوالی تو جگرهای باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند که مضغ کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکورست که آنحضرت فرموده بخدا سوگند که جامهٔ خود را چندان رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزنده و قایلی بمن گفت یا امیر المؤمنین وقت نیست که این بدرعه را بیندازی گفتم با او که از من دور شو و مرا ازین منع مکن که در وقت بامداد قومی که شب سیر کنند باشند و در ریاضت بیخوابی کشیده در بامداد محمود العاقبت اند و بمنزل مراد رسنده یعنی همچنانکه مسافر در شب سیر میکند و ریاضت بیخوابی میکشد بمنزل مراد میرسد عارف نیز هرگاه که در طریق ریاضت بیخوابی میکشد و سلوک مینماید و بر خار محنت که در راه سالک نیکر د صبر مینماید بمنازل و بمقاصد اخروی میرسد و در روایت آمده که رقعهٔ جامهٔ او گاهی از پوست و گاهی از لیف خرما بود و از محمد بن قیس منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمود بخدا سوگند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مانند بندگان در مرخزیده طعام میخورد و در مجلس می نشست و خود ببازار میرفت و دو جامه میخرید آنکه بهتر بود بغلام خود قنبر میداد و دون آنرا خود اختیار میکرد و اگر آستین جامه دراز می بود یا جامه از قد او در میگذشت قطع آن میکرد و مدت پنج سال حاکم بود و درین مدت خشت بر بالای خشت و آجر را بر بالای آجر ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید میراث نگذاشت و نان گندم و گوشت بخورد مردم میداد و خود بقرص جو و روغن زیت و سرکه بسر می برد و مرویست که اکثر نان خورش او از زیت بود یا سرکه و اگر از آن در میگذشت قدری از نباتات شیر تناول میفرمود و میگفت لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان یعنی شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید و هیچ دو کاری که مرضی الهی بود برو سانح نمیشد مگر آنکه اشق آنرا برای نفس خود اختیار میکرد و بکسب دست و عرق جبین هزار بنده را خرید و از برای رضای الهی آزاد کرد و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و در هر شب هزار رکعت نماز میگذارد و اکثر اوقات بروزه می بود و در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعام هرگز سیر نخورد و عبد الله رافع گوید که روزی نزد آنحضرت رفتم انبانی نزد او نهاده بود و سر او مهر کرده پس مهر آنرا بگشود دیدم که در آن نان خشک شده بود که آنرا خورد کرده بودند آنگه کفی از آن تناول فرمود مرا نیز در خوردن مشارکت نمود پس سر آنرا مهر کرده بخادم سپرد من گفتم یا امیر المؤمنین مهر کردن بسبب چیست فرمود خوف آن دارم که امام حسن و امام حسین و فاطمه بجهت شفقت و مرحمتی که با من دارند روغن زیت بآن ممزوج

سازند

سازند من آنرا الحق زم نفس من از فرمان بیرون رود و با وجود این قوت طاعت او بر وجهی بود که علی بن الحسین
علیهما السلام دوازده سال بوضوی شام نماز صبح ادا فرموده و پیشانی او از کثرت سجود بنوعی رسیده بود
که همشا و پوست گذاشت محمد بن ذوالثفنات بجهت آن گفتندی و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی
ضعیف شده بود که اگر بر پای خواستی مانند خوشه که باد آنرا متحرک گرداند میلرزید و با وجود این حال میگفت
هیهات هیهات این طاعتی و طاعت علی یعنی چه دور است طاعت من با طاعت علی علیه السلام و در خبر آمده
که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد معاویه میخواست که ابو اسود دیلمی که از جمله
موالیان آنحضرت بود و استمالت نموده از مودت آنحضرت خواست که برگرداند پس همیشه هدیه و صله
میفرستاد روزی انواع حلوا با فرستاد که دران شهد مزعفر بود ابو اسود دختر کی داشت بدو ید و پاره
ازان در دهن نهاد و ابو اسود را این آیه بخاطر رسید اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت این را از
دهن بینداز که زهر است دختر گفت این بغایت شیرین است گفت میدانی که این را پسر هند فرستاده که ما را از
دوستی اهل بیت برگرداند دختر آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت ایخدعنا بالشهد المزعفر فی سید المطهر یعنی آیا
فریب میدهد ما را بالشهد مزعفر از دوستی سید مطهر در آثار آمده که یکی از صحابه در بازار بجابر انصاری رسید جابر را
دید که پاره گوشت خریده بود بخانه می برد پرسید که این چیست گفت اهل من از من گوشت آرزو کرده اند گفت
هر چه آرزو باشد اگر شما آنرا قبول کنید میترسم که از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا مروی است
که روزی رسول صلی الله علیه و آله نزد اصحاب آمد دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست
نمی یافتند که بر جامه خود در قعه زنند حضرت گفت که آیا امروز شما را بهتر است یا روزی که صباح در حله اعلا باشید
و در شب در حله دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما ملبس و مزین باشد مثل
تلبس و تزیین کعبه گفتند آنروز ما را بهتر باشد حضرت فرمود که بل انتم الیوم خیر بلکه شما را امروز بهتر است چه این حال
در نطان صعود است بر درجات جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار
عناد و اصرار مینمودند و پیوسته در آزار سید مختار میکوشیدند حق تعالی جهت تسلیه آنحضرت و تهدید کفار قصه
هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان یاد حضرت میدهد و میگوید وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن ای محمد

برادر خود عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود و برادر هود است یعنی حال او و قوم او را با معاندان قریش بگوی إِذْ أَنذَرَ
قَوْمَهُ چون بیم کرد خود را از عذاب الهی تخویف نمود بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود
نزدیک حضرموت که در ولایت یمن است مشرف بر دیار عمان و آنرا شحر میگویند و احقاف جمع حقف است
یعنی ریگستان دراز و بلند که از سمت استقامت منحرف باشد و ریگ آن موضع باین کیفیت بود و اصحاب آن
اهل خیمها بودند از قبایل ارم و دران بادیه می نشستند و هود با نذار ایشان آمد وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و در حالتی
که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِن بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود و او اولین پیغمبری نبود بلکه پیش از و وَمِنْ
خَلْفِهِ و بعد از و نیز انبیا بر امم خود مبعوث شده بودند و ایشانرا بر توحید دعوت کرده پس هود بر طبق انبیا
در میان ایشان آغاز دعوت کرد أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ بآنکه مپرستید مگر خدا را چه اوست که مستحق پرستش
است نه غیر او إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بشما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ و پر هول
بسبب شآمت شرک شما قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا آیا آمدی بما تا برگردانی
ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیاور بما آنچه وعده میکنی ما را از نزول
عذاب إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی راست گویان درین وعده و وعید قَالَ گفت هود مرا
علم بوقت نزول عذاب نیست تا بتعجیل آن اقدام نمایم بلکه إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب
عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست پس هر محلی که حکمت او تقاضا کند انزال خواهد نمود و کار من همین است که شما را
دعوت کنم وَأُبَلِّغُكُم و برسانم بشما مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بتبلیغ آن وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ
و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسول مبلغ و منذر باشد و معذب
و مقترح با جاهلیه با آنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعمال عذاب که از فعل جهالتست از غرض طلب میکنید ایشان
بجهت فرط عناد و جهالت از سخن هود متنبه نشده بر ضلالت خود استمرار نمودند حق تعالی سه سال باران از ایشان
باز گرفت تا بقحط و غلا مبتلا شدند هود با ایشان میگفت که ایمان آرید تا باران بیاید و ازین بلا خلاص شوید و اگر نه
بعوض باران بلا بر شما ریزان شود یکی از ایشان که قیس بن عنز نام داشت بر استهزا و عناد گفت ما را عذاب
می باید نه باران آخر از قحط و خشک سالی بتنگ آمده بجهت دفع این بلا بمنای خانهٔ کعبه که در ان روز پشتهٔ ریگ سرخ بود

متوجه شدند و مرثد که یکی از روسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت
هود کنید ایشان بسخن او التفات نکردند و او را در جای محبوس ساختند بتفصیلی که در سورهٔ اعراف گذشت پس نزد
نزد آن موضع آمده عرض حاجات و طلب دفع آفات نمودند و استدعای باران نمودند سه ابر برآمد هاتفی آواز داد که
یکی از اینها را اختیار کنید ایشان ابر سیاه که مظنهٔ باران بسیاری است اختیار کردند آن ابر بایشان آمد تا باحقاف رسید
فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعد شده بودند از عذاب عَارِضًا در حالتی که ابری بود پهن شده
در افق آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ که روی آورده بود بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند از روی استبشار و
بهجت هَٰذَا عَارِضٌ این ابریست پهن مُمْطِرُنَا که باران دهنده است مارا بَلْ هُوَ بلکه آن مَا اسْتَعْجَلْتُمْ
بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید از وقوع عذاب و نزول عقاب پس تفسیر آن میکند رِيحٌ آن باد و بوریست
فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در وی ست عذابی دردناک تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ هلاک و نابود سازد آن باد از غایت شدت
و سطوت هر چیزی را که هست از نفس و انعام و اموال شما را بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود و از عمرو
میمون روایتست که باد خیمها را و شتران را با هودجها بر هوا می پرد بانکه ملخ پران مینمود و در روایت آمده که
اول کسی که آن بلا را مشاهده کرد زنی بود و بعد از دیدن باد گفت می بینم که در شعلهای آتش است و هود
مؤمنان را از میان ایشان بیرون آورد بحظیرها برد آن باد چون بر ایشان گذر کرد مروح و روح و ملین
جلود ایشان بود و سبب التذاذ ایشان در خبر است که چون عادیان دیدند که مردمان و مواشی ایشان را در
صحرا پران میسازد و در میان آسمان و زمین بطیران در می آورد همه بخانهای خود در رفتند و درها بستند باد متوجه
خانها شده درها و بناهای ایشان را از جای برکند و هفت شب و هشت روز پشتهای ریگ احقاف بر ایشان بیخت
تا در زیر آن پنهان شدند و هلاک گشتند و بعد از آن ریگها را از ایشان دور کردند و بدنهای ایشان را بدریا
افکندند و بعضی گفته اند که آن باد اجساد ایشان را از زیر ریگ بیرون می آورد و بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره
شدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بصفتی و حالتی لَا يُرَىٰ که دیده نمیشد یعنی اگر کسی بر آن گذر میکرد نمیدید إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ
مگر مسکنهای ایشان را یعنی همه هلاک شدند و منازل ایشان خالی بماند كَذَٰلِكَ همچنانکه جزای ایشان دادیم
بعذاب استیصال نَجْزِي پاداشت میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران را که در معاصی توغل کرده اند

و از حد بیرون رفته اند آورده اند که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله چون ابری دیدی که در و مظنّهٔ باران بودی رنگ
او متغیر شدی بر میخواستی و می نشستی و می آمدی و میرفتی او را گفتند یا رسول الله سبب اضطرار و خوف چیست فرمود
که از آن میترسم که مبادا از این ابر مثل آنچه باشد که قوم عاد گفتند هذا عارض ممطرنا بعد از آن در تهدید مشرکان
قریش میفرماید وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بتحقیق که تمکین دادیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که تمکین نساختیم
شما را ای کفار قریش فِيهِ در آنچیز از قوت و شوکت و کثرت اموال و طرف احوال و طول اعمار و فرمان روای
وَجَعَلْنَا لَهُمْ و گردانیدیم از برای ایشان سَمْعًا گوش را تا بشنود وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً
و دلها تا بآن دریابند ایشان بآن معرفت پیدا نکردند بمعطی آن زیرا که نه گوش باستماع کلام حق داشتند و نه
بچشم آثار و قدرت او را دیدند و نه بدل دلایل وحدت خدای تعالی را تفکر کردند و بجهت این بود که چون
عذاب بدیشان فرود آمد فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد و باز نداشت عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ از ایشان گوش ایشان
وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای
إِذْ كَانُوا زیرا که بودند بجهت تقلید و عناد يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدا را که از جمله
معجزات پیغمبران بود وَحَاقَ بِهِمْ و دیگر در آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند از عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گردا
گرد شما بود مِنَ الْقُرَى از دهها و شهرها چون حجر ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن وَصَرَّفْنَا
الْآيَاتِ و گردانیده بودیم آیتهای برا اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که از کفر باز گردند و
بجهت اعراض نمودن از آن مستاصل شوند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِينَ
اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی قُرْبَانًا آن
چیزی که متقرب شوند بآن بخدا آلِهَةً که آن خدایان و معبودان ایشان بود که بامید شفاعت خود
پرستیدند آنها را بَلْ ضَلُّوا نه چنان بود که شفاعت ایشان کنند بلکه گم شوند و غایب گشتند عَنْهُمْ از
نصرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب از ایشان نکردند
پس نا امید گشتند از ایشان و ریسمان امید خود را از آنها منقطع ساختند وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای

برای تقرب إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا وآنچه هست که بوده یَفْتَرُونَ که برمی بافتند
وبغیر حق نسبت الوهیت وشفاعت بمخلوق عاجز میدادند مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابوطالب
بجوار رحمت ایزدی پیوست رسول صلی الله علیه وآله بی یار و یاور بماند واز مکه روی بطایف نهاد تا از قبیله
ثقیف طلب نصرت کند وچون بطایف رسید بمجمع ایشان آمد وایشان را سه رئیس بود عبد یالیل و
مسعود وحبیب واین هر سه پسران عمرو بودند پس نزد ایشان آمد ودعوت نبوت کرده ایشان را بدین
اسلام دعوت نمود واز ایشان درین باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت ثیاب
کعبه را من دریده باشم اگر هرگز خدای ترا بچیزی مبعوث ساخته باشد ودیگری گفت آیا خدا عاجز است که غیر ترا بخلق
نفرستد آن شخص دیگر گفت که بخدا سوگند که بعد ازین مجلس هرگز با تو سخن نکنم رسول فرمود که چون تصدیق من نمیکنید باری
اینکار را پوشیده دارید تا این قوم بر من دلیر نگردند ایشان اجابت نکردند وزبان بطعن واستهزا گشودند ودر افشای
آن کوشیدند پس جهال واطفال در پی آنحضرت افتادند وبانگ وفریاد میکردند وسنگ بر وی میزدند تا هر دو پای
مبارک او را خون آلود ساختند وآنحضرت خود را در پس دیواری رسانید ودر زیر سایهٔ نخلی بنشست ودر آنجا عتبه
وشیبه که پسران ربیعه بودند سفیهان چون ایشان را بدیدند بازگشتند وچون آنحضرت هر دو را بدید پریشان
گشت زیرا که ایشان دشمن خدا بودند دست مبارک بدعا برداشت که بار خدایا شکایت بجانب تو
میکنم از ضعف قوت خود وقوت حیلهٔ ایشان وبیکسی وناصری خود چون پسران ربیعه آن حال را بدیدند عرق قرابت
ایشان در حرکت آمده طبقی انگور بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت واز اهل نینوی بود واو را نزد آنحضرت
فرستادند غلام آن طبق انگور را نزد رسول صلی الله علیه وآله بر زمین نهاد رسول بسم الله تکلم نموده بخوردن
انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری حضرت فرمود تو از کجایی
ودین تو چیست غلام گفت مردی ام ترسایی از اهل نینوی رسول گفت آن شهر از مردی صالح بود که یونس
بن متی نام داشت غلام گفت تو یونس را چون می شناسی گفت او برادر من بود و پیغمبر خدا بر بندگان همچنانکه
من پیغمبر خدایم بر خلقان پس از اخبار یونس را اخبار نمود عداس چون این سخنان بشنید ودر روی رسول
نگریست آثار صدق را در سیمای مبارکش دریافت وبسجدهٔ شکر قیام نمود پس برخواست وبر دست و پای

رسول افتاد و بوسه بر پای او می نهاد پسران ربیعه از دور آن حال را مشاهده میکردند یکی با دیگری گفت محمد کیش غلام ترا فاسد
و باطل کردانید و چون نزد ایشان آمد گفتند ترا چه بود که پای محمد را بوسه میدادی و هرگز این کار نسبت بما
نکردی گفت یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که او مرا از چیزی خبر داد که آنرا جز پیغمبر نداند ایشان خنده کردند گفتند این
غلام دین خود نکه دار که او مرد فریب دهنده است پس رسول از انجا متوجه مکه شد چون ببطن نخله فرود آمد و در
شب بنماز تهجد برخواست و بتلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا بعضی از جنیان از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره
موصل که بیمن میرفتند گذر ایشان بانجا افتاد و بعد از استماع قرآن خود را بانحضرت نمودند و بوی ایمان آوردند و متوجه
قبایل خود شدند و ایشانرا انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق تعالی حبیب خود را ازان خبر میدهد که وَاِذْ و یاد کن
ای محمد چون صَرَفْنَا اِلَيْكَ بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ کروهی را از جن و در بعضی تفاسیر از ابن
عباس نقل کرده اند که ایشان هفت تن بودند شاصین و ناصر و ورشن و مس و ازقه و ابیان و احقم و ذوبعه که پسر
ابلیس است و در لباب گفته که هفتاد نفر بودند از قبیله بنی اقلیس و اکثر برانند که کمتر از ده بودند که اطلاق نفر بما دون
عشر است و مرویست که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند بشهب مرجوم گشتند گفتند البته در عالم قضیه ای
شده و حادثه روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که ذوبعه یکی از ایشان بود از نصیبین که بلد نینوی است
در اطراف عالم بتجسس و تفحص این مشغول شدند تا بتهامه رسیدند و در وادی نخله با رسول خدای ملاقات کردند و استماع
قرآن نمودند دانستند که سبب مانعت صعود ایشان بر آسمان اینست و از بعضی مفسرین مرویست که خدای تعالی رسول را
امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند پس جمعی از ایشان را بجانب انحضرت فرستاد و حضرت با اصحاب گفت
که من مامورم که قرآن را بر جنیان خوانم کیست که متابعت من اختیار کند و این کلمه سه بار تکرار نمود عبد الله مسعود گفت دران شب
هیچکس بغیر از من اطاعت رسول نکرد پس ما دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول خطی کرد اگر دمن کشید
و گفت ازین قدم بیرون منه تا من باز آیم برفت و ایستاده افتتاح قرآن کرد مرغانی دیدم بمقدار کرکسی که می پریدند و
می آمدند و می نشستند و ماران سیاه را دیدم که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز و صدای ایشان آواز
پیغمبر بگوش من نرسید و ترسی بسیار بر من غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای
ابر سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و گفت خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است

بحیز بار

چند بار بر بن شدم که بجهت ترس و دهشت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشانرا بعصا از من دور میکردی ایمن شدم
و از آن خط بیرون نیامدم فرمود اگر بیرون می آمدی مظنهٔ خطر بودی آنگه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه رنگ
دیدم که جامهای سفید پوشیده بودند و دامنهای پیش در هم پیچیده بمیان هر دو پای نهاده و دامنهای پس بمیان
فرو زده فرمود که ایشان دوازده نفر از جن نصیبین بودند که استماع سورهٔ قرآن کردند و سورهٔ که آنحضرت
بر ایشان خوانده بود سورهٔ الناس و سورة الفلق بود و پس فرمود که ایشان از من متاعی خواستند ایشانرا استخوان
و پشکل شتران و سرگین چهارپایان دادم گفتم یا رسول الله مردم آنرا بنجاست آلوده بیندازند فرمود که من نهی کرده ام
که بآن استنجا نکنند گفتم ایشان استخوان و سرگین چکنند گفت هیچکس از ایشان استخوان بر ندارد مگر که مثل آن که گوشت
بر آن بوده باشد در آن یابد و هیچ سرگین نباشد مگر که آن دانها که در او باشد مشاهده کنند القصه حق تعالی میفرماید
که ایشانرا متوجه تو گردانیدیم یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ در حالتی که استماع میکردند قرآنرا فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام که حاضر
شدند نزد قرآن یعنی بموضعی که استماع قرآن میتوانست کرد یا نزد رسول قَالُوا أَنْصِتُوا با یکدیگر گفتند خاموش
باشید تا بشنوید کلام را و مرویست که از غایت حرص از استماع قرآن بر بالای یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ
پس چون گذارده شد قرآن و قرائت آن باتمام رسید برسول ایمان آوردند و مسایل بسیار از آنحضرت
پرسیدند و رسول ایشانرا برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد کرد پس ایشان وَلَّوْا إِلَى
قَوْمِهِمْ بازگشتند بسوی گروه خود مُنْذِرِينَ در حالتی که بیم کننده بودند و ترساننده قوم خود را از روی شفقت
و نصیحت قَالُوا گفتند با قوم خود که يَا قَوْمَنَا ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنودیم کتابی که از
نزد خدای أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَى از پس کتاب موسی مُصَدِّقًا که تصدیق کننده است
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزی را که پیش از آن بوده از کتب انبیا با موافق آنها نزد بعضی آن جنیان یهود بودند و از نزول
انجیل خبر نداشتند یا آنرا اعتبار نمیکردند چنانچه معتقد یهود است از این جهت گفتند که انزل من بعد موسی مصدقا لما بین
یدیه يَهْدِي براه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی آنچه درو درست و راست است از عقاید حقه وَإِلَى طَرِيقٍ
مُسْتَقِيمٍ براه راست که موصل مطلوبست يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده عشر
خدا را یعنی محمد را که خلق را بطریق هدایت میخواند و دعوت میکند وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آورید بوی و اخبار او را

اذعان نمایند يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای برای شما مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان که غیر مظالم باشد چه مظالم بآن مغفور
نمیشود وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست وَمَنْ لَا يُجِبْ
و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را که حضرت رسالتست و بجهت آن عذاب برو نازل شود فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ
فِي الْأَرْضِ پس نیست عاجز کننده خدا از تعذیب او در زمین پس بهربانی نیست در زمین تا از عذاب خدای بآنجا
پناه آورد وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع کنند ازو
أُولَئِكَ آنگروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح
باشد زیرا که اعراض نمودند از اجابت آنکسی که داعی خداست از علی ابن ابراهیم مرویست که جنیان بعد از استماع
دعوت داعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان را تعلیم ایشان داد و حق تعالی
در شان ایشان قل اوحی نازل گردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد میکردند و احکام شریعت را ازو اخذ
مینمودند و آیه دلالتی صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه بر انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبر را بر جن
و انس مبعوث نساختند مگر خاتم الانبیا را پس جن و انس در صفت تکلیف مشترک باشند و حکم ایشان چون حکم ماست
در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو یکسانست بعد از بیان تکلیف و ذکر اطاعت ایشان تنبیه میفرماید بر قدرت
خود بر بعث بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر و نشر أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه خدای بقدرت
عالیه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و در رنج و تعب نیفتاد
بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقَادِرٍ تواناست عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بر آنکه زنده گرداند مردگان را چه نقص
عجز بقدرت کامل او راه ندارد و معنی آنست که آیا خدای که قدرت او باین غایت باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد
نماید قادر نباشد بر احیای موتی بَلَىٰ آری قادر خواهد بود بر آنچه آن نسبت بایجاد علویات و سفلیات اهون
خواهد بود پس چگونه بر آن قدرت نداشته باشد إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و براستی که او سبحانه بر همه چیزهای ممکنه
قَدِيرٌ تواناست پس از وعید منکران حشر میفرماید که وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روز زیرا که عرض کرده شوند
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بحشر و غیر آن عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ پس ملائکه عذاب ایشان را گویند که
أَلَيْسَ هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ درست و راست آیا آنچه در دنیا موعود میشدند شما که انکار آن میکردید از

عذاب عقبی حق نیست قالوا بلی گویند آری حقست وربنا بحق پروردگار ما قال گوید خدا یا مالک دوزخ بایشان
فذوقوا العذاب پس بچشید این عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که نمیگرویدید بآن و سخن پیغمبر را
باور نمیداشتید و چون درین باب کفار بجهت عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند
و بجهت این عناد و غبار بر خاطر عاطر سید مختار می‌نشست و بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت ازین جهت
آفریدگار او را بثبات قدم و اصطبار امر فرمود که فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار کما صبر همچنانکه صبر کردند
اولوا العزم خداوندان جد و ثبات و صبر من الرسل از پیغمبران چه جمیع پیغمبران عازم بودند بر ادای رسالت
و تحمل اعدا ابلاغ دعوت و نزد اکثر مفسران تبعیض است نه بیان و مراد اصحاب شریعت متسابقه اند که در
تاسیس و تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام نموده اند و بر معاندان اهل عناد و ایذا و آزار طاغیان و منکران معاد
مراسم شکیبایی بتقدیم میرسانیدند و لهذا از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
منقولست که اولوا العزم پنج اند و ناسخ شریعت غیر خودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله که ایشان را
سادة النبیین نیز گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل این قولند و نزد مقاتل شش اند و در بلاها صابر بودند اول نوح که
بر اذیت قوم سیصد سال صبر در کشیده بود و در بلای ایشان خود را هدف تیر بلا ساخته دویم ابراهیم که بر آتش نمرودی
صبر نمود و در بوتهٔ امتحان گداخته شد تمام عیار بیرون آمد سیوم اسمعیل که بر ذبح شکیبایی ورزید و ازان ممر اصلا
مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقد ولد و ذهاب بصر صبر نمود و ثبات قدم ورزید پنجم یوسف که در بلیت چاه
و زندان و تعدی برادران طریق شکیبایی سلوک نمود بجهت آن از حضیض چاه مذلت باوج جاه عزت رسید ششم
ایوب که بر ضرر بیماری شکیبایی ورزید و سدی بر آنست که اولوا العزم جماعتی اند که بجهاد مامور شدند و اقوال دیگر
آنست درین باب حواله بمنهج الصادقین است و اصح اقوال قول ابن عباس است و منقولست از ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امر میفرماید که بر جفای و آزار قریش چون نوح باش و در صدق مانند
ابراهیم و در وثوق چون موسی و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی ولا تستعجل و طلب شتاب زدگی مکن
لهم برای کفار قریش به نزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلا شبهه
نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گویا که ایشان روزی را می‌بینند ما یوعدون آنچه وعده داده میشوند

از عذاب یعنی بعد از مشاهده هول و وقوع قیامت و عذاب و عقوبت جنان پندارند که لَمْ یَلْبَثُوا درنگ نکرده
اند در دنیا اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر یکساعت از روز اگرچه عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث دنیا نسبت
بعقوبت و هول قیامت برایشان کوتاه نماید بَلَاغٌ آنچه مذکور شد درین سوره از مواعظ و مذاکره باین قرآن و آنچه
در وست تبلیغیست از حضرت رسالت با کفایت نسبت بکافه بریه فَهَلْ یُهْلَكُ پس هلاک کرده نخواهد شد
بعذاب در وقت نزول آن اِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروه بیرون رفتگان از اتعاذ و اطاعت و سعید بن جبیر
از عبد الله بن عباس نقل کرده که اگر وضع حمل زنی دشوار باشد این کلمات با برکات را بنویسد که بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا
الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلك الا القوم الفاسقون و آنرا بشویند و بخورد وی دهند وضع حمل برو آسان شود
باذن الله تعالی سورة محمد صلی الله علیه و آله مدنیة وهی ثمان و ثلثون آیة ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل
کرده که هر که سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد و ابو بصیر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر مؤمنی که اینسوره بخواند هرگز در دین خود شک نکند و همیشه از شرک
کفر محفوظ باشد تا بمیرد و بعد از فوت خدای تعالی هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر و نماز میگذارند و ثواب
او را با و میدهند و در حین حشر تشییع او کنند تا که او را نزد خدای تعالی بموقف امن و امان حاضر سازند پس او دایم
الابد در امان حضرت حق سبحانه و تعالی و سید انبیا باشد و نیز از حضرت مرویست که هر که میخواهد که حال ما و
حال اعداء ما را بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیراکه در آیتی که در شان ما و آیتی دیگر در باره اعدای ماست
و باید دانست که چون حق تعالی ختم سوره احقاف نمود بوعید کفار افتتاح اینسوره را نیز در تهدید فجار کرده فرمود

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و نبوت رسول و وَصَدُّوا و باز ایستادند و اعراض کردند
عَنْ سَبِيلِ اللهِ از راه خدای که دین اسلام است یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند
مراد شیاطین قریشند مانند ابو جهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و بروایت مقاتل
ایشان دوازده نفر بودند که مردمانرا منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق پیغمبر نمودن و از ابن عباس

جهت زنی که دشوار زاید

او ابلیس

مرویست که مراد دو نفرند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت برای قربت صلهٔ رحم و فک اسیران
و حفظ حقوق همسایگان و ضیافت لشکریان مرعی میداشتند و اینها نیز از صنادید قریش بودند یا مراد اهل کتاب‌اند
که در دین خود مصر بودند و یا مطلق کفار و بهر حال أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ باطل و نابود کرد خدای کردارهای ایشان را
که از مکارم می‌شمرند و مستحسن می‌پنداشتند یعنی اعمال ایشان را قبول ننمود و بران ثوابی عطا نفرمود زیراکه نه بر
وفق خلوص قربت و میتواند بود که مراد باعمال حیله و مکری باشد که قصد آن داشتند که نسبت به پیغمبر بظهور رسانند یعنی
خدای تعالی حیلهای کفار را باطل و نابود ساخت و نگذاشت ایشان را بسبب آن ایذا و آزار در حق پیغمبر و اهل ایمان
بجای آورند بلکه آنحضرت و اتباع او را بر ایشان نصرت داده و دین او را بر سایر ادیان غالب گردانید وَ
الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول از گروه قریش و انصار یا مومنان اهل کتاب و غیر ایشان
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از طعام و صلهٔ ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قرابت
وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ و گرویدند بآنچه فرو فرستاده بر محمد که پیغمبر حمیده فعال ستوده خصال است که آن قرآن
معظم نظامست وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست است مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان و بجهت
کمال حقیقت آنست که هرگز قلم نسخ بران کشیده نشد كَفَّرَ عَنْهُمْ بپوشد و درگذراند از انها ای که متصف باین
صفاتند سَيِّئَاتِهِمْ کردارهای بد ایشان را یعنی از سر گناهان ایشان درگذرد بجهت ایمان و بوسیلهٔ توبه و
انابت بحضرت ملک سبحان وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا و زنگ خلل از ایشان
بزداید تا در راه او عصیان نورزند ذَٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بسبب آنست که آنانکه
کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل تبه روزگار را که شیطان نابکار است وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان آوردند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآنرا که نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد
پروردگار ایشان كَذَٰلِكَ همچنین یعنی بهمین طریق يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میسازد خدای لِلنَّاسِ
برای مردمان أَمْثَالَهُمْ احوال ایشان را و اکثر بر آنند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حق تعالی بیان این گروه
میکند بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد تفرقه کنند و باین هر دو گروه عبرت گیرند و تابع هوی نشوند
و از هوی محترز شوند و یا بیان میکند مثلهای ایشان را باین جهت که اتباع باطل را مثل عمل کفار گردانیده و اضلال را

مثل خبیث ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات ایشان مثل فوز ایشان بعد از آن مؤمنان را بقتل کافران
امر میکند و میگوید که چون کفار عهود با زنی ابستند و بران اصرار میکنند و در انکار می افزایند فاذا لقیتم پس هرگاه
ببینید ای اهل ایمان در وقت محاربه الذین کفروا آنان را که کافر بوده‌اند فضرب الرقاب پس بزنید گردنهای ایشان را
زدنی مراد مطلق کشتن است بهر نوع که باشد لیکن چون اکثر قتل بضرب رقابست از جهت جمیع انواع قتل
بآن معبر شد پس مراد مطلق کشتن است که بکشید کفار را در حالتی که در جنگ قایم باشند بهر نوع که توانید چه قتل است
تخصیص ضرب عنق حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسر حد ثخانه و غلظت رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار کشید ایشان را
یا بکشتن ایشان را گران سازید بر وجهی که بقیام حرب اقدام نتوانند نمود فشدوا الوثاق پس محکم کنید بند را یعنی
بعد از اسر اسیری بند را بر دست و پای ایشان استوار کنید تا نگریزند فاما منا پس یا منت نهید منت نهادنی
بعد پس از اسر و شد وثاق بعد ازین حال ایشان را آزاد کنید بدون عوض واما فداء و یا فدا گیرید از ایشان
فدا گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب را اوزارها اسلحه جنگ خود را که بدون
آن بحرب قیام نتوانند نمود تا جنگی که منقضی شود حرب و باقی نماند مگر مسلمی یا مسالمی و گویند مراد آنست که تا بنهند اهل
حرب شرک و معاصی خود را که وزر و وبال ایشانست و بدین اسلام در آیند غرض که این احکام جاریست تا زمانی
که باقی نماند حرب یا هیچ شرک بسبب زوال شوکت ایشان و یا تا نزول عیسی از آسمان چه در آن زمان حکم قتال
در هیچ بلاد باقی نمانده بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف عالم بقای کفر در میان بنی آدم و در
حدیث آمده که جهاد باقی است از زمان بعث من تا آنکه مقاتله کنند آخرین امت من با دجال ذلک اینست
کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که هر که اسیری را بگیرد پیش از انقضای حرب
امام مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پا قطع کند بر خلاف هم و آنچنان بگذارد تا هلاک شود و درین صورت
او را من و فدا جایز نیست و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیر است میان من و فدا و اهمال یا نفس و میان
استرقاق و در قتل اختیار ندارد و بجهت تقید من و فدا و بعد از اسر و عدم ذکر قتل بان حاصل استرقاق از سنت
مطهره ثبوت یافته چه در موضعی از قرآن ذکر آن نشده و اگر کافر اسلام آورد در هر دو حال جمیع احکام مذکوره
ازو ساقط است و حکم او حکم اهل اسلام است و بعد از امر بقتال بدون انزال عذاب استیصال بیان حکمت آن

میکند

بیکنند که وَلَوْ يَشَاءُ اللهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف
و رجف و غرق آن بدون آنکه کار بکارزار کشد وَلٰكِنْ و لیکن مراد بجهاد و عدم انتصار او سبحانه از اهل عناد
لِيَبْلُوَ بجهت آنکه بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببرخی یعنی با شما معامله آزمایندگان کند با آنکه مؤمن بکافر
مبتلا گردانید تا جهاد کنند و کافر بمؤمن آزمایش نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قَاتَلُوا
و آنانکه کارزار کنند و حفص قُتِلُوا میخواند یعنی کشته شوند فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای فَلَنْ يُضِلَّ پس هرگز ضایع
و باطل نگرداند خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بریشان رساند باین وجه
سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که راه نماید ایشان را بکارهای خیر و صواب در آخرت بدرجات فوز وَيُصْلِحُ و بصلاح
آورد از برای ایشان بَالَهُمْ حال ایشان را در هر دو جهان وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آورد ایشان را در بهشت
عَرَّفَهَا لَهُمْ در حالتی که تعریف کرده است آن بهشت را برای ایشان تا اشتیاق بجانب آن پیدا کرده مرتکب
عمل شوند که سبب دخول آن باشد یا منازل و درجات آن را در آخرت بایشان نماید تا در حین دخول بمنازل خود
چنان پندارند که سالها آنجا بوده اند و آمد و شد کرده و استیناس بآن پیدا کنند و یا حفظه که در دنیا موکل بندگان اند
و در آخرت در پیش ایشان روند و منازل و عطایای که نامزد ایشان بوده بایشان تعریف کنند و نیز بجهت
تحریص بر قتال میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ اگر یاری کنید خدا را یعنی دین
او را و پیغمبر او را بواسطه يَنْصُرْكُمْ یاری دهد خدای شما را بر دشمنان تا بریشان غالب شوید و منصور و مظفر گردید وَيُثَبِّتْ
أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند شما را و قوت دهد دلهای شما را بجهت آن قدمهای شما
ثابت شود در مواطن جهاد و یا شما را موفق سازد تا در قیام نمودن بحقوق اسلام و بر مرور بر صراط در یوم القیامه
ثابت قدم باشید از قتاده نقل است که بر خدا واجب است که نصرت کسی دهد که بنصرت دین او مشغول است جهت
آنکه فرموده که ان تنصروا الله ینصرکم و دیگر بر و لازمست که نعمت خود را بر شاکران زیاده سازد کما قال لئن
شکرتم لازیدنکم و نیز بر وست که ذاکر خود را یاد آورد فاذکرونی اذکرکم و وفا نیز بعهد لازم اوست نسبت
بکسی که بعهد او وفا کند لقوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند چون حق تعالی بجهت
القای رعب و خوف قدمهای ایشان را در معارک حرب بلغزانید فَتَعْسًا لَهُمْ پس لغزیده شدند و بسر در آمدند

در معرکهٔ جهاد کشته شدنی و بسر در آمدنی که مرایشانرا بود حاصل خسارت و ذلت اقدام در معارک جهاد مرایشانرا است
و ابن عباس فرموده که مراد بتعس قتل است در دنیا و تردی در آتش دوزخ در عقبی وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ و گم و نابود ساخت
علمهای ایشانرا یعنی اصلا اجری و ثوابی بران مترتب نگردانید بجهت آنکه نه بر وجه خلوص و محض قربت بود بلکه برسبیل الغرور
بلکه عین منهی عنه بودند ذَٰلِكَ این تعس و اضلال بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیزیرا که فرو فرستاده خدای بر پیغمبر خود از قرآن و امر بتوحید و اقدام باحکام شریعت فَأَحْبَطَ پس باطل
گردانید خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا که با جرا میداشتند از عمارت مسجد الحرام که طواف خانه و ضیافت
عساکر و اعانت مستظلمان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمانست و این از نیسان بسلوبست
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد ازین آنست که اضلال و احباط کفار بسبب آنست که کراهت
داشتند از آنچه خدای انزال فرموده در شان عالیشان علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه چه ترتب بر توحید و اخلاص
فرع محبت آنحضرت است و ولای او چنانچه احادیث متواتره از مخالف و موافق منقولست مخبرست برانکه تنبیه نمایه
ایشانرا بر صحت توحید و اخلاص أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کافران مراد تحریص است بر سیر یعنی باید که سیر کنند این
معاندان جاحد فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بلاد عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا تا بنگرند كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است
عَاقِبَةُ الَّذِينَ خاتمهٔ کار و سرانجام حال آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند از اهل شرک
دَمَّرَ اللَّهُ مستاصل ساخت خدا و از بیخ برکند عَلَيْهِمْ آنچه مخصوص بود بدیشان از نفس و اموال و اولاد یعنی
دمار از همه ایشان برآورد وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا و هر کافر اراست مانند این عاقبت بد ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد عشر
از دلایل و عقوبت کافران و نصرت و مثوبت بر مومنان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی مَوْلَى الَّذِينَ
آمَنُوا دوست آنکسانیست که ایمان آورده اند یعنی ناصر و معین ایشانست وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و دیگر بسبب آنست
که ناگرویدگانرا لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هیچ دوستی نیست مرایشانرا که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان باز دارد
و از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شد در وقتی که رسول صلی الله علیه و آله در شعب جبل بود و مردمان
بعضی مقتول بودند و برخی مجروح گشته و مشرکان میگفتند اعلی هبل و مسلمانان میگفتند الله اعلی و اجل و کافران بر
سبیل فرح و سرور میگفتند که ان عزی لنا و لا عزی لکم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفت الله مولانا و لا

سوا لکم پس رسول فرمود که و لا سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی کشندگان ما و شما در برابر مختلفند اما از ما زندگان
آویشند و مرزوق بانواع نعمت و اصناف بهجت در جنت اما از شما در دوزخند و معذب بصنوف عقوبت و عذاب
زحمت پس ذکر حال فریقین میکند باین وجه که إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درمی آورد آنانرا که
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته و از ربا و عوض وارسته جَنَّاتٍ در بوستانهای
مملو از اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود از زیر درختان آن جویهای آب روان وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه نگرویده اند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند و منتفع میشوند بامتعهٔ دنیا وَيَأْكُلُونَ و میخورند آنرا كَمَا
تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه میخورند چارپایان یعنی همچنانکه حریص اند در چراگاه و علف زار خود و غافل از عاقبت کار خود
که ذبح است و ایشان نیز در مرعی امتعهٔ دنیا میخورند و بآن منتفع میگردند و از خاتم کار خود خبر ندارند که اهل شجرهٔ زقوم
و جهنم است کما قال وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ و آتش دوزخ آرامگاه هست مر ایشانرا پس خوردن را سرمایهٔ
عبادت سازد و بقصد قوام بدن و تقویت قوای نفسانیه در وظایف طاعت اکل نماید و خود را از مرعی ذرهم
یاکلوا و یتمتعوا بگذارند تا به منزل ولهم فیها من کل الثمرات رسیده از ذوق اکلها دائم محظوظ و متلذذ گردند
و در فوه الحال در ظل ظلیل حضرت ذوالجلال قرار گیرد در مقعد صدق مقرب درگاه مقتدر شود و بعد از ذکر هر دو فریق
تخویف کفار میفرماید وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل ده هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً که آن ده یعنی مردمان آن ده سخت
تر بودند از روی سطوت و توانایی و بسطت مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي از ده تو یعنی از اهل مکه که آن أَخْرَجَتْكَ
اخراج کرد ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهل آن قریه را بانواع عذاب
فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری کننده نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند و در وقت ملالت بفریاد ایشان رسد
از عبدالله عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وقتی که از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه بمدینه
نظر در مکه کرده گفت تو دوسترین شهرهای نزدیک منی اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نکردندی
هرگز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت ترا بمفارقت اختیار
نکردمی و پس حق تعالی بجهت تسلی دل رسول و توبیخ کفار میفرماید أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر
حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از نزدیک پروردگار خود که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحیدند كَمَنْ زُيِّنَ همچو کسی است

که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ مر او را بدی کردار از شرک و معاصی
وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کرده اند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر و مؤمنان که در توحید و احکام شرایع بسر حد یقین اند
مانند ابوجهل و سایر مشرکان باشند که در وادی شرک و ضلالت سرگردانند و حیران و اصلا خود را بامعرفت
آشنائی نمی کنند یعنی این هر دو طایفه مثل هم نباشند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که آیهٔ زُیِّنَ
لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ در شان منافقانست نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین بجهت
ترغیب اهل ایمان بر طاعت صفت بهشت میکند که مَثَلُ الْجَنَّةِ صفت بهشت و قصهٔ عجیبهٔ آن الَّتِي وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران چیزیست که بر تو میخوانم آنرا و آن اینست که فِيهَا
أَنْهَارٌ دران بهشت است جویها مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و بوی و طعم آن از حالت
اصلی و خلقی خود تغیر نیابد بر خلاف آب دنیا که تغیر پذیر میشود وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویها از شیر که لَمْ يَتَغَيَّرْ
طَعْمُهُ نگردیده است مزهٔ آن یعنی طول زمان عذوبه او بحذاقت مبدل نشود بر خلاف شیر دنیا وَأَنْهَارٌ
مِنْ خَمْرٍ و جویها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ که لذیذ است و خوشگوار و با طراوت و از کراهت ریح و سکر خمار
و صداع مبرا وَأَنْهَارٌ و دیگر در بهشت است جویها مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صاف کرده شده از موم و سایر
فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست نه آنکه آنرا باتش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا
وَلَهُمْ فِيهَا و مر متقیان راست در بهشت با وجود این همه اشربهٔ لذیذهٔ طیبه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوها که نفس
آرزو کند بلون صاف و طعم لذیذهٔ طیبه وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانراست با این اشربه و اطعمهٔ لذیذه پوشش گناهان
مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی چون حق تعالی جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد و ایشانرا بآن معاقب نسازد
و گویند حق تعالی جمیع آثام و خطاهای اهل آنرا از یاد ایشان ببرد تا بذکر آن عیش ایشان منغص نشود پس آیا این متنعم
بانواع نعم جنان كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی است که او جاویدان باشد فِي النَّارِ در آتش سوزان جهنم وَسُقُوا و چشانیده
شوند بدل شراب بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی بغایت گرم فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ پس پاره پاره کند آن آب گرم از فرط
حرارت رودهای ایشانرا آورده اند که حضرت هرگاه خطبه خواندی و منافقانرا عیب کردی بعضی از ایشان بیرون
آمده بطریق استهزا از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد درین ساعت چه میگفت حق تعالی آنحضرت را از حال ایشان

خبر میدهد

خبر دهید و منهم و بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق من یستمع آنهااند که گوش فرا میدادند الیک بسوی تو
یعنی بخطبه که تو در روز جمعه و غیر آن بخوانی حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو
قالوا للذین گویند مر آنانرا که اوتوا العلم داده شده اند علم شریعت و فهم یعنی مر کسانیکه بتوفیق ربانی و
لطف یزدانی بتوحید و نبوت دانش پیدا کرده اند و یا باحکام شریعت وا رسیده از صحابه اخیار چون عبدالله
مسعود و ابو ذر و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من هم از انهاام که منافقان از ایشان می پرسیدند
بر سبیل استهزا که ماذا قال چه چیز گفت پیغمبر انفا وقتی در اول وقت قریبست بما یعنی ما فهم نکردیم که در ینوقت
او چگفت و فایده آنرا ما در نیافتیم اصبغ نباته از حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه روایت کرده
که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول صلی الله علیه و آله می بودیم تا از وحی بما اخبار میفرمودند و ما آنرا اینک
در گوش خود نگاه میداشتیم و چون از نزدیک آنحضرت بیرون می آمدیم منافقان بجهت خوف آنکه مبادا در
باره ایشان چیزی نازل شده باشد میگفتند ماذا قال انفا اولئک الذین آنگروه آنانند که بجهة
فرط تقلید و عناد و اصرار انکار طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی وضع
علامت نفاق و شک نموده در قلوب ایشان تا بآن علامت علم بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان
لعنت کنند و اتبعوا و پیروی کرده اند اهواءهم هواها و آرزوهای نفس خود را و بجهت هوا اتباع ایشان میکنند
بکلام سید انبیا والذین اهتدوا و آنانکه راه یافته اند از اهل ایمان زادهم هدی زیاده میکرداند
ایشانرا خدای یا قول پیغمبر یا قرآن بصیرت و یقین که مستلزم هدایتند و آتیهم تقویهم و میدهد ایشانرا
پرهیزکاری یعنی توفیق میدهد ایشانرا در تقوی فهل ینظرون پس انتظار میکشند منافقان الا الساعة
مگر قیامت را ان تاتیهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد
اشراطها علامات آن از جمله آن بعث پیغمبر آخر الزمانست و انشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول
کتاب آخرین که قرآنست و در روایت آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشارت بدو انگشت
مبارک خود فرمود که من و قیامت مانند این انگشتیم که بهم پیوسته اند و از کلبی نقلست که علامت قیامت کثرت
مالست و تجارت و شهادت زور و قطع رحم و کثرت وزر بر هر تقدیر در آن وقت ایمان آوردن و طاعت

کردن فایده بایشان ندارد فَأَنّىٰ لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت
بریشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه و انابت نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر و اتعاظ
بایشان فایده نرساند بجهت انقطاع تکلیف دران زمان پس چگونه ایشانرا فوز و نجات باشد و چون سعادت
موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد فَاعْلَمْ پس بدان یعنی ثابت قدم بر علم خود أَنَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ بانکه نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق در بعضی تفاسیر آمده
که چون عالمی را گویند اعلم مراد بان ذکر خواهد بود یعنی یاد کن آنچه دانسته مسلم در صحیح خود آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله در بهشت داخل شود وَاسْتَغْفِرْ
و طلب آمرزش کن لِذَنبِكَ از برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا توان بسبب هضم نفس تو باشد و باعث
اقتدا امت در بیان آورده که استغفر الله درین مقام بمعنی استعصم است پس یعنی آنست که طلب عصمت کن تا خدای ترا
از گناه نگاهدارد و یا مراد انقطاع آنحضرت باشد از ماسوی بحضرت احدیت و ذنب بمعنی ترک اولی یعنی بالکلیه
متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نما و با فعال مندوبه ارتکاب نما جهت تدارک آنچه فوت شده از و وَلِلْمُؤْ
مِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و استغفار نمای برای مردان مومن و زنان مومنه تا حق تعالی از سر خطای ایشان
درگذرد و از آب مغفرت نامهٔ اعمال سیاه ایشانرا مغسول نماید این اکرامیست که خدای در شان این امت
عالی همت نموده چه حضرت شان سید عالمیانرا باستغفار گناهان امر فرموده و از بعضی علما منقولست که حق تعالی
پیغمبر خود را امر باستغفار امت کرده و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امت کرده باشد
حق سبحانه و تعالی از ان کریمتر است که حبیب خود را امر فرماید که از من طلب چیزی کن و چون بطلبد عطا نکند پس
معلوم شد که امت را دولت آمرزش محقق است و آنکه آنحضرت فرمود که انی لاستغفر فی الیوم مائة مره
استغفار حضرت برای ترک مندوبست یا جهت هضم نفس چنانکه مذکور شد از حضرت سید انبیا مرویست
که استغفار کردن و بکلمه لا اله الا الله ترنم نمودن بهترین عبادتست زیرا که حق سبحانه و تعالی دو را درین آیه شریفه
جمع نموده و بان امر فرموده و سکونی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسالت
فرموده خیر الدعا الاستغفار و فرمود که دلها را زنگیست مانند زنگ مس پس آنرا جلا دهید باستغفار و نیز

فرموده

فرموده که هر که بسیار استغفار کند حق تعالی او را از همه غمی و همی فرج دهد و تنگدلی او را بگشادگی و خوشحالی بدل کند
و روزی او دهد از جائی که اصلا گمان نداشته باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که هرگاه
بنده مومن استغفار بسیار کند فرشتگان نامهٔ اعمال او را بآسمان برند در حالتی که نور دهنده و درخشنده باشد و
و از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرویست که استغفار مانند برگست بر درختی که متحرک شود و برگ
از آن ریزان گردد یعنی هرگاه بندهٔ مومن باستغفار مشغول شود گناهان او از آن ریزان شود مانند برگهائی
از درخت که در حین جنبانیدن آن ریخته شود و مراد باستغفاری که مکفر سیئات و منتج مغفرتست فرع ندامت
بر خطیئات ماضیه و عزم بر عدم عود بآن در ازمنهٔ مستقبل و از اینجاست که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیه و سلم مرویست که کسی که استغفار کننده باشد با وجود اشتغال او بر گناه همچو کسیست که بر آفریدگار خود استهزا
کننده باشد و بعد از امر باستغفار ترغیب بندگان خود میکند بر طاعت و ترک معصیت بقوله وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
مُتَقَلَّبَكُمْ و خدای میداند جای گردیدن شما را در دنیا بسبب معایش و متاجر وَمَثْوَاكُمْ و آرامگاه
شما را در عقبی از بهشت و دوزخ پس از خدای که عالمست باحوال دنیوی و مرجع اخروی شما بترسید از گناهان
گذشته و استغفار نموده از برای معاد خود مهیا شوید و با خدا عالمست بمنقلب شما در روز و بمضجع شما در شب یعنی خدای
بر همه احوال شما عالمست و هیچ چیز از آن پوشیده نیست پس از وی بترسید و استغفار نمائید آنگه در اظهار تشوق نسان
بر جهاد میفرماید وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آوردند از روی حرص بر جهاد لَوْلَا نُزِّلَتْ
سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمیشود سورهٔ در باب قتال و جهاد با کفار و اهل عناد فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ
مُحْكَمَةٌ پس چون فرو فرستاده شود سوره از آن محکم و مبین بی شبهه و متداول و متناول نباشد یعنی صریحة دلالت
کند بر جهاد و اصلا محتمل غیر آن نباشد و گویند محکمت آن باعتبار عدم نسخ آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره
فرود آید که هرگز قلم نسخ بر مضمون آن کشیده نشود وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ و یاد کرده شود در آن سوره امر
بمقاتله و مجاهده رَأَيْتَ الَّذِينَ بینی تو آنها را فِي قُلُوبِهِمْ که در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است
و پستی در کار دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ بنگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مانند کسی که فرود آمده باشد
بر وی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی بجهت خائفه و فزع پریشان و غمگین شوند و متحرک گردند همچون

نظر کردن کسی که در سکرات موت و غوقاب موت گرفتار باشد قتاده گفت که هیچ چیز بر منافقان سخت‌تر ازین
نبود که مامور گشتند بجهاد فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس سزاوارتر هست عذاب و عقاب مر ایشان را یعنی مکاره و عقوبات عشر
از موت بایشان و بامال کار ایشان راجع بآن و سزاوارتر است مر ایشان را طَاعَةٌ فرمان برداری در
امر جهاد وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ قف و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا از اظهار کراهت و از قول ما ذا قالوا انفا فَإِذَا
عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون جزم شد امر قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی مآل کار ان بجای رسید که بران عزم جزم کنند فَلَوْ
صَدَقُوا اللَّهَ پس آن هنگام که راست گفتندی با خدای آنچه اظهار آن میکردند از امتثال امر الهی در باب جهاد و اظهار
شوق بر قتال لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بودی بهتر مر ایشان را در دین و دنیا از نفاق ایشان پس بسبیل
التفات از غیبت بخطاب میفرماید که فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا متوقعست از شما ای اهل نفاق إِنْ تَوَلَّيْتُمْ
که اگر متولی امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید أَنْ تُفْسِدُوا آنکه فساد کنید و تباهی جوئید فِي الْأَرْضِ
در زمین بسبب اخذ رشوت و ریختن خون ناحق وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و ببرید از خویشان خود استفهام
برای تقریر است یعنی البته از شما می‌آید که چون منصب امارت و حکومت یابید بسبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه در
زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید همچنانکه در زمان جاهلیت میکردید و یا معنی آنست که اگر از دین اسلام برگردید
طریقهٔ زمان جاهلیت را پیش گیرید که آن فساد است در ریختن خون ناحق و قطع رحم و غارت اهل اسلام
أُولَٰئِكَ آن گروه مفسد یاغی الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ کسانی اند که رانده است و دور کرده است ایشان را خدای از
رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس کر گردانیده است ایشان را وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور ساخت دیده‌های ایشان را
از روی تخلیه و خذلان یعنی ایشان را بجهت فرط عناد و انکار بحال خود واگذاشت و نظر لطف ازیشان باز پوشید
و ایشان بسبب آن از استماع کلام حق اعراض نموده بطریق اهتدا و از نظر انداخته نه سخن صواب میشنوند و نه راه حق را
منظور میدارند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا بسمع قبول اصغا کنند
و بدیده اعتبار نظر نکنند تا بطریق اهتدا موفقت پیدا کرده از بادیهٔ ضلالت برهند أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ نه آنست که
ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه در دلهای ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهای آن ختم و طبع است و بسبب این
ذکر و موعظه بآنها نمیرسد تا متذکر شوند و در اهتدای ایشان را فتح الباب حاصل شود و ابواب فوز و نجات

بران

برایشان کشوده کردد و معنی ختم و طبع مکرر در ما سبق مذکور شده و در بعضی تفاسیر آورده اند که یهود نعت
حضرت رسالت را در توریة خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت را دانسته و قبل از بعث صفات او را بسیار
می کفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون آنحضرت مبعوث شد و بمدینه تشریف آورد ایشان از وی برکشتند و
منکر صفات او شدند حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی که آنانکه برکشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِم
بر پشتهای خود یعنی کافر شدند و از صفات پیغمبر که مردمان را از آن خبر میدادند اعراض کردند مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را هدایتی از نبوت آنحضرت که آن صفات اوست و دلایل
واضحه و معجزات ظاهره او که دلالت صریح دارد الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ دیو سرکش بیاراسته است برای ایشان
و در نظر ایشان نیکو و آسان کردانید طریق انکار و عناد و خطا را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و دراز کردانید امل ایشان را یا در وهم
انداخت ایشان را در طول عمر یا امنیت و آرزوی باطل از انواع مکاره و از ابن عباس منقولست که این آیه در شان
منافقانست که در اول اظهار اسلام کردند و در آخر اظهار کفر نمودند و طریق ارتداد اختیار کردند ذَٰلِكَ این تسویل و امهال
بِأَنَّهُمْ بسببیست که یهودان یا منافقان قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا کفتند مر آنان را که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ آنچه
فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام اسا یا م یعنی یهودان با اهل کفر کفتند یا مشرکان بجماعتی دیگر از اهل شرک
کفتند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که ایشان بنو امیه بودند که ایشان کراهت
داشتند از آیاتی که در شان ولایت حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه نازل میشد و بر هر تقدیر به پنهانی
با یکدیگر میکفتند که سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در برخی از کارهای که آن مددکاری
ماست شما را در محاربه با پیغمبر و در تظافر با عداوت او تا در معاونت بر محاربه با اهل البیت وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند إِسْرَارَهُمْ پنهانیهای ایشان را و آنرا بر ایشان اظهار و افشا میکند و مخذول و منکوب میسازد
فَكَيْفَ پس چکونه باشد حال ایشان یا چه حیله داشته باشند إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ در وقتی که ستوفی شوند
ایشان را فرشتکان یعنی قبض ارواح ایشان کنند يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ زنند بر رویهای ایشان کرزهای آتشین
بجهت آنکه از حق کردیده باشند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان زیرا که پشت با اهل حق کرده باشند و از ابن
عباس منقولست که هیچکس بر معصیتی نمیرد مکر که ملائکه کرزهای آتشین بر روی و پشت ایشان زنند ذَٰلِكَ

این قبض ارواح ایشان بدین صفت بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان اتَّبَعُوا متابعت کردند مَا اَسْخَطَ اللهَ آنچه مرا که
بغضب آورند خدا را یعنی موجب غضب و عقوبت وی باشد مانند کتمان نعوت پیغمبر و معاونت منافقان و مشرکان وَ
کَرِهُوا و بسبب آنکه کراهت داشتند و نخواستند رِضْوَانَهُ خشنودی خدا را یعنی علی را که سبب رضای او باشد مانند اظهار
صفات حضرت رسالت و اقرار کردن بدو و فرمان برداری او با محبت اهل البیت فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ پس باطل کرد خدای
عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتیب ثواب بران فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوب
اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ یا گمان بردند که خدای تعالی کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند آنانکه فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ
نَهم در دلهای ایشان بیماری نفاقست اَنْ لَنْ یُّخْرِجَ اللهُ آنکه هرگز بیرون نیاورد یعنی ظاهر نکرداند خدای اَضْغَا
کینهای ایشان را که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند و اورا بر ایشان مطلع نگرداند وَلَوْ نَشَاءُ لَاَرَیْنَاکَهُمْ
پس هر آینه بشناسی ایشان را بسیماهم بعلامتی که از ایشان دیده فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِیْمَاهُمْ
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و البته بشناسی ایشان را فِیْ لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صواب که آن تعریض است و تحریف
توریه ابوسعید خدری روایت کرده که مظهر نفاق منافقانست و اظهار عداوت و بغض ایشانست نسبت بحضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نیز روایت کرده که می شناسیم بدشمنی کردن ایشان بعلی ابن ابی طالب علیه السلام
از جابر بن عبد الله انصاری و عبادة بن صامت روایتست که ما آزمودیم فرزندان خود را بدشمنی علی ابن ابی طالب
علیه السلام و چون میدیدیم که یکی از ایشان دوستی میکند با او میدانستیم که او بر غیر راه راستست و مصدق این
روایت ما ثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق شقی ای علی
دوست ندارد ترا مگر مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت تیره روزگار و از انس روایتست که در
بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند بامداد که برخواستند بر پیشانی ایشان نوشته بود که هذا
منافق و باین سیما و علامت ایشان را بشناختند و در کشاف از انس روایت کرده که بعد از نزول این آیه
هیچ منافق نبود مگر که پیغمبر او را بسیما بشناختی وَاللهُ یَعْلَمُ و خدای میداند اَعْمَالَکُمْ کردارهای ظاهر و باطن عشر
شما را و همه را فرا خور خود جزا و سزا خواهد داد وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی معامله آزمایندگان
میکند با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه حَتّٰی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِیْنَ مِنْکُمْ تا بدانیم جهاد کنندگان را از شما

والصابرین

والصابرین وصبر کنندگان را بر مشقت جهاد یعنی تا متمیز سازد مجاهدان و صابران را از غیر ایشان یا آنکه علم
او تعلق گیرد بجهاد و صبر شما که از قوه بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهاد است و صبر کردن بران تا بر وفق
آن ثواب دهد یا ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان صبر کنندگانند ونبلوا اخبارکم و تا باز ماید خبرهای
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما در خبرهای که بآن خبر میدهید و از ان حکایت میکنید از اعمال حسنه و افعال
قبیحه یعنی تا صدق و کذب آن بر همه شما آشکارا شود و حفص درین سه فعل بصیغه جمع متکلم میخواند یعنی تا می آزمائیم ایشان را
تا بدانیم مجاهدان و صابران را و باز مائیم خبرهای ایشان را فضیل بن عیاض چون این آیه خواندی بگریستی و گفتی خداوندا
ما را مبتلا مکن که اگر ما را بابتلا مبتلا گردانی پرده ما دریده شود و رسوا گردیم و بچنگال عذاب و نکال تو گرفتار شویم
ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند قوم خود را بقهر یا اغوا عن سبیل الله
از راه خدای که دین اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت کردند و معانده نمودند با رسول خدا من بعد
ما تبین لهم از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را الهدی راه راست یعنی طریق اسلام که در
توریة خوانده بودند و از معجزات بینه آن را دانسته مراد بنی نضیر و قریظه اند یا مطعمان روز بدر و روسای قریش
لن یضروا الله و هرگز ضرر نتوانند رسانیدن خدا را شیئا چیزی یعنی کفر و صد ایشان ضرری بخدا نخواهد
رسانید بلکه شر ایشان با ایشان راجع خواهد شد وسیحبط اعمالهم و زود باشد که باطل گرداند خدای
تعالی کردارهای ایشان را و بر عبادت مثاب نگرداند بجهت ترک ایمان و یا کیدهای ایشان را در باب
مخالفت رفع گرداند و بمقاصد و اغراض خود شان نرساند بلکه فایده و حیل و مکری که درین باب کنند قتل باشد
و جلاء اوطان یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدا را در آنچه بشما امر کند
و نهی نماید واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول خدا را در آنچه امر کند چه امر و نهی او موافق اراده او سبحانه
است ولا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه و عجب و نخوت یا بمن و اذا
در صدقه نه آنکه احباط طاعت بکبایر همچنانکه مذهب اهل احباط است ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدا که آن سلوک است در راه در طریق
اسلام خدا ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وهم کفار و حال آنکه کافر بودند و ناگرویدگان

فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را پس در ترغیب قتال میفرماید فلا تهنوا پس سست
مشوید ای مومنان در کارزار با کفار وتدعوا ومخوانید ایشان را الی السلم بصلح وآشتی وطلب صلح مستلزم
ضعف وعجز شماست وانتم الاعلون وحال آنکه شما برتر وغالب ترید وزبردست تر همه ایشان
والله معکم وخدای با شماست بنصرت ویاری بر دشمنان ولن یترکم وهرگز ناقص نکند خدای و بریده
نگرداند از شما اعمالکم از ثواب کردارهای شما را چه او سبحانه ثواب را زیاده بر قدر اعمال میدهد که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها پس چگونه ثواب اعمال شما را ناقص ومنقطع گرداند پس در تحریص در طلب آخرت وترک دنیا
میفرماید انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازیست ناپایدار ولهو ومشغولی بی اعتبار
وان تؤمنوا واگر ایمان آرید بخدا ورسول وتتقوا وبپرهیزید از معصیت وسایر امور نامقبول یؤتکم
اجورکم بدهد بشما مزدهای تقوی وسایر اعمال حسنه شما را در آخرت بروجه الکمال ولا یسئلکم ونمیخواهد بر
برمزد دادن شما اموالکم مالهای شما را یا نمیخواهد رسول خدا برادای رسالت اموال شما را وگویند مراد آنست
که نمیخواهد خدای همه اموال شما را بلکه باموال اندکی از ان راضی شده که آن عشر است ونیم عشر وربع عشر وموید
قول لغیره است قوله ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فیحفکم پس مبالغه والحاح نماید در طلب
همه آن تبخلوا بخل کنید بآن وآنرا بخوشدلی وطیب نفس ندهید ویخرج وظاهر گرداند خدای بآن خواستن
اضغانکم کینهای شما را یعنی بسبب این خواستن کراهت وتعب بخدا ورسول پیدا کنند ها آگاه باشید ای
گروه مخاطبان که انتم هؤلاء شما آنکسانید که هستید تدعون که خوانده شده اید لتنفقوا برای آنکه
نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای مامور گشته اید که زکوة مال بدهید یا آنکه مال خود را به ثبات جهاد صرف
کنید فمنکم پس بعضی از شما من یبخل کسی است که بخل میکند بزکوة یا در نفقه جهاد ومن یبخل وهر که بخل کند
فانما یبخل جز این نیست که بخل میکند عن نفسه از نفس خود یعنی انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا که
خود را از مثوبت عظیمه محروم میگرداند وبعقوبت عظیمه گرفتار میکند والله الغنی وخدای بی نیاز است
از صدقات ونفقات واجبه ومندوبه شما وانتم الفقراء وشما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از غفران
ومعصیت واعطای نعم عظیمه وفواید جسیمه ودرجات عالیه پس حسن را انفاق میکنید تا در مقابل آن ثواب

جزئیل باید چه بمضمون کریمهٔ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عوض بفرماید بلکه بفضل و کرم خود زیاده ازان
تفضیل بنماید چنانچه کریمهٔ مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
حبة شاهد اینست وَإِن تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از انچه بآن مامور شده اید از ایمان و نفاق و سایر احکام
يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ بدل کند خدای گروهی دیگر را که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را
بعوض شما مامور سازد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن جماعت أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه اطوع از شما باشند و در امثال
امور مذکوره و ایشان ملائکه یا بنی کنده و بنی نخع که از قبایل یمنند و یا انصار و ابو هریره روایت کند که اصحاب از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که اینها کدام گروهند که از ما مطیع تر باشند آنحضرت دست مبارک بر ران سلمان
زد و گفت هذا و قومه آن گروه اینمرد است و قوم آن بعد ازان فرمود بحق آنخدای که نفس من بید فرمان اوست
که اگر بالفرض ایمان از دنیا مرتفع شود که تا آویخته شود بثریا هر آینه جمعی دست بران زنند و آنرا فراگیرند ابو بصیر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود که اگر اعراض نمایند این گروه عرب از ایمان
آوردن استبدال کند خدای گروهی را که غیر از شما باشند از موالی یعنی عجمان و بجهت آن اهل البیت و از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و آله مرویست که بخدا که بدل کرد بایشان بهتری از ایشان که موالی و شیعیان اهل بیت اند سلام الله
علیهم اجمعین سُورَةُ الْفَتْحِ مدنیة و هی عشرون و تسع ایات ابی بن کعب از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که اینسوره بخواند همچنانست که با محمد در روز فتح مکه حاضر بوده باشد و در روایت دیگر همچنانست
که با اصحاب محمد صلی الله در مبایعت و متابعت سعی نموده باشد و بخاری در صحیح خود از ابن خطاب روایت کرده
که ما در سفری با رسول همراه بودیم فرمود که دی شب سورهٔ بر من نازل گشته که دوست تر است نزد من از
دنیا و آنچه در وست و بعد ازان اینسوره تلاوت فرمود و قتاده از انس روایت کند که چون بسبب
منع کفار از دخول حرم محترم محروم شدیم و بجهت این بسیار غمگین و اندوهناک گشتیم حق تعالی اینسوره را
انزال فرمود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که سورهٔ بمن نازل شده که دوست تر است
نزد من از دنیا و هر چه در وست و از عبد الله مسعود مرویست که چون رسول خدا از حدیبیه مراجعت فرمود از
دور دیدم که ناقهٔ آنحضرت گران شد و از رفتار باز ماند چون نزد آنحضرت آمدیم اثر فرح و سرور بر جبین او

مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود که الحال سورهٔ بمن فرود آمد که بهترین همه دنیاست و عبد الله بن ابی بکر از
پدر خود نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله فرمود که مال زنان و آنچه در ید تصرف دارید در حصار گیرید
بقرائت سورة الفتح و بدانید که هر که بقرائت این سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بر وجهی که همهٔ اهل عرصات
بشنوند که ای بنده تو از جملهٔ خواص منی پس بنوشتگان ندا کند که او را به بندگان خالص و صالح من ملحق سازند
و در نعیم ساکن گردانید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعدهٔ فتح پیغمبر
صلی الله علیه و آله و انجاح محتاج الیه او و سایر اهل ایمان از امور دینیه و دنیویه فرح غنای مطلق حضرت
عزتست و سلطنت قاهرهٔ او برکافه بریه ازین جهت بعد از آیه و الله الغنی انزال این سوره فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا بدرستی که ما فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا انس از
قتاده و جمعی برانند که این فتح فتح مکه است پس معنی آنست که ما فتح مکه کردیم از برای تو فتح آشکارا و پیدا مراد
وعدهٔ فتح مکه است یعنی مکه را برای تو خواهیم کشود و تعبیر آن بماضی بجهت تحقق وقوع اوست و نزد بعضی مراد
از فتح صلح حدیبیه است که مقدمهٔ فتح مکه بود چنانچه ارباب سیر و اصحاب تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم
صلی الله علیه و آله در سال ششم از هجرت در واقعه دید که جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه و با فعال عمره
اقدام نموده اصحاب بعد از شنیدن این خطاب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد
و حضرت بتهیهٔ اسباب سفر مشغول شد و در روز دوشنبه غرهٔ ذو القعده همین سال از مدینه بیرون رفته
بعمره احرام گرفت و بجهت هدی هفتاد شتر همراه ببرد و اکثر اصحاب با آنحضرت متفق شده بطریق
رفاقت پیش گرفتند و چون خبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسید بر منع آنحضرت از زیارت خانهٔ
کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون آمده در بلدح جمع شدند و لشکر بیارا ستند و حلیس سه قبیله بزرک بودند از
عرب و رسول صلی الله علیه و آله بر نجال مطلع شده بحدیبیه نزول فرموده و از طرف مشرکان عروة بن
مسعود ثقفی و حلیس کنانی و رئیس احابیش بودند نزد حضرت رسالت آمدند تا منشأ آمدن با تصویب معلوم کنند
و چون دانستند که حضرت داعیه حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش

اعلام نمودند

اعلام نمودند و قریش بر حمیت جاهلیت مصر گشته راضی نشدند که آنحضرت با اصحاب بزیارت کعبه آیند پس سید
عالم عثمان علیه ما علیه را بآنجانب فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان آنرا محبوس ساختند آوازهٔ قتل او
درمیان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانکه تفصیل آن عنقریب مذکور خواهد شد پس کفار
از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل بن عمرو را بآنجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و باملای حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله صلح نامه نوشت باینوجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان
قریش حرب نباشد و سرّاً و جهراً با یکدیگر تعرض نرسانند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره بگذارند و اکثر اصحاب
ازین صلح محزون شدند و آنحضرت بفرمود در همان موضع تا سر او را بتراشیدند و بعضی اشتران قربان کردند و
بعضی دیگر را بناجیه اسلمی داده بمکه فرستادند تا در مروه قربانی کند و بر مساکین و فقرای آنجا تقسیم نماید و اصحاب نیز اقتدا
بآنحضرت نموده پس سر تراشیدن و ناخن چیدن مشغول شدند و هدی خود را قربان کردند و آنحضرت بیست روز در حدیبیه
مکث نموده در شبی از شبهای ابنوره فرود آمد و ازینجاست که بعضی آیه را باینطریق تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو
حکمی ظاهر و هویدا که آن مصالحت با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمه فتح بسیار شد چه آن سبب فتح مکه گشت
و اهل اسلام که در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار مجاهده نموده قرآن بر ایشان خواندند تا قریب بسه سال
واکثر اهل مکه بشرف اسلام رسیدند بعد از بیعة الرضوان واقع شد و دران چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله اهل اسلام را از نخیل خیبر اطعام فرموده اهل روم بر فارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبیت
روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر انصاری روایتست که ما بفتح مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبیه چون مبدأ فتح
مکه بود و براء بن عازب را از بیان این فتح استفسار کردند گفت زعم شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را
در حدیبیه میدانیم و شمار آن فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمهٔ فتح بود در آن روز ما هزار و چهارصد کس بودیم که
در خدمت حضرت رسالت بودیم و دران نواحی هیچ آب نبود مگر در چاه حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت
همهٔ آب آن چاه را کشیدیم بحیثیتی که قطرهٔ آب دران باقی نماند پس شکایت عطش و فقد آب را بعرض آنحضرت رسانیدیم
حضرت ظرفی را طلبیده بآن وضو ساخت و مضمضه فرموده دعا کرد و آب مضمضه را دران چاه ریخت فی الحال بفرمان
ذو الجلال آب ازانجا فوران نموده و آن چاه پر آب شد و بالا آمد تا که مردمان بکف آب برمیداشتند و میخوردند و دواب را

سیراب میکردند سالم ابن ابی جعفر گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر در حدیبیه فرود آمده بود گفت
تو بیت بهزار پانصد کس بودیم و دران روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی طلبید و دست مبارک خود را در میان آن نهاد
و آب از میان انگشتان او بیرون می آمد و ما میخوردیم تا همه سیراب شدیم و ظرف همچنان پر آب بود و چنان
میدیدیم که اگر صد هزار کس ازان میخوردند سیراب میشدند و هنوز ازان آب باقی میماند و نزد مجاهد و عوفی مراد ازین
فتح فتح خیبرست و مجمع بن حارثه انصاری که یکی از قرا بوده و قرآن از رسول میخوانده روایت کرده که ما در حدیبیه که با رسول
همراه بودیم چون ازان مواضع مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند و چهارپایان را می تاختند من گفتم شما را
چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت کردم بنزدیک کراع الغمیم برسول
رسیدیم چون همه مردمان نزد آنحضرت جمع شدند این آیه تلاوت فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب
گفت یا رسول الله افتح هو آیا فتح هست فرمود آری بحق خدایی که نفس محمد صلی الله علیه و آله بید قدرت اوست که فتح
است پس دران چند روز فتح خیبر کرد و غنیمت آنرا بر صحابه قسمت فرمود و مبتغی روایت کرده که بعد از نزول این آیات
عظیمه و علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه بود دویم بیرون آمدن آب از چاه یا از میان انگشتان آنحضرت
سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعده لِیَغْفِرَ لَكَ اللهُ
یعنی فتح از حیثیت تفرع بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرکست و رفعت اسلام سبب آن شد که بیامرزد خدای از برای تو
مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از فتح یا پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از گناه تو یعنی از ترک ندب و ترک اولی وَمَا
تَأَخَّرَ و آنچه پس ازان واقع شده یعنی حق تعالی بیمامن جهاد که سبب فتح است بیامرزد و درگذرد از مندوباتی
که ترک آن نموده پیش از وحی و بعد ازان از گناهان ما تقدم و ما تاخر که از امت تو صادر شده خواهد شد و به براهین
واضحه ثبوت پیوسته که انبیا معصومند از صغایر و کبایر از اول عمر تا آخر عمر پس کلام را بر ظاهر حمل نتوان کرد
همچنانکه اهل سنت خلاف کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت ترک حرب یا بمغفرت ذنب امت و تفصیل این مبحث
و تحقیق این مطلب و ابطال اقاویل مخالفان بی ادب نسبت بحضرت رسالت در منهج الصادقین سمت تحریر یافته و از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه معنی این آیه پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که رسول را هیچ گناه نبود و هرگز
از و گناهی در وجود نیامد ولیکن خدا ضامن او شد از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب را و فرزندان

اورا آنچه متقدم بوده باشد و آنچه متاخر واقع شود پس اضافه با آنحضرت بجهة شدت انتساب و ارتباط شیعیان
حضرت علی بن ابی طالب است باو و نیز عمر بن یزید روایت کرده که معنی این آیه را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
پرسیدم فرمود که از رسول هیچ گناه صادر نشده و هرگز قصد گناه نکرده و لیکن خدای تعالی ذنوب شیعه
حضرت امیرالمؤمنین علی را علیه السلام بر وتحمیل کرد و بعد از آن همه آنها را بیامرزد از برای خاطر وی پس معنی کلام
این باشد که فتح مکه سبب این شد که بیامرزد گناهان شیعه حضرت امیرالمؤمنین علی را که بمنزله نفس است وَيُتِمَّ
و تمام کرد بفضل عمیم خود نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرت دادن بر اعدا و فتح و اعلای امر
و بقای شرع تو و ضم نبوت تو بمکه و سلطنت و غلبیت دین اسلام بر سایر ملت و در آخرت برفع مرتبه
و قبول شفاعت در حق امت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست و در تبلیغ رسالت
و اقامت مراسم زیارت و حکومت تا ثابت دارد ترا بر راهی که هویدا باشد بجنت وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ
و یاری دهد ترا خدای تعالی نَصْرًا عَزِيزًا یاری که در عزت و غلبیت باشد یا یاری که منصور آن عزیز شود و از
موسی بن عقبه مرویست که در حینی که حضرت از حدیبیه مراجعت نمود در اثنای طریق مردی از اصحاب گفت
این چه فتحست که ما را از بیت منع نمودند و هدی ما را از رسیدن بمحل خود منع کردند این خبر برسول رسید
فرمود که بد سخنی است که این مرد گفت نه چنانست که او میگوید بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست چه مشرکان
از نهایت صدمت و شوکت خود تنزل نموده در طریق صلح جویی در آمدند و از روی عجز و افتادگی از شما طلب
امان کردند از این جهت حق تعالی فرمود هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ اوست آنکسی که فرو فرستاده چیزی را
که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان و آن دلایل واضحه بود که مستلزم
بصیرت ایشان شد و در امر فتح و نصرت و بسبب آرمیدن نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود بمؤمنان
اما نفوس غیر ایشان درین باب مضطرب و متزلزل بود و برد یقین و روح طمانینه بقلوب ایشان نرسید و نزد
بعضی مراد بسکینه علامات نصرت مؤمنانست بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان بود در قتال و سبب
سکون ایشان در آن حال لِيَزْدَادُوا تا زیاده کنند مؤمنان إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ گرویدنی با گرویدن
خودشان یعنی بجهت رسوخ عقیده و اطمینان نفس افزون سازند یقین خود را با یقین دیگر در حین دیدن

آنچه موعود شده بودند از وقوع فتوح متعاقبه و علو کلمهٔ اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان تا بیفزایند ایمان خود را که با اصول
دین داشتند با ایمان بفروع آن و از ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر بامت خود آورد توحید بود چون بیگانگی ایمان
آوردند ایشانرا بنماز و روزه امر کرد چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان فرض کرد و بعد از آن ایشانرا بر ولایت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه ایشانرا بهر ایمانی دیگری می افزودند تا آنکه بولایت امیر المؤمنین علیه السلام تمام
کرد بعد از آن حق تعالی در ترغیب و تحریص و تشجیع مؤمنان بر جهاد فرمود که وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ و مر خدایراست
لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه و جن و انس پس ای اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هر که را
جنود آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر حکمت و مصلحت اقتضا
کند اهل آسمان و زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر ملائکه را بمدد ایشان فرستاد وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیماً و هست
خدای دانا بمصالح بندگان حَکِیماً صواب کار در آنچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمت و صواب از و صادر میشود و از جمله حکم
اوست که انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیلهٔ صلح حدیبیه و وعدهٔ فتح مکه و غیر آن لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
تا در آورد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکرگذاری بر آن جَنّٰاتٍ
به بوستانهای مملو از اشجار تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ که میرود در زیر آن اشجار یا از زیر منازل آن جویهای آب
خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن وَیُکَفِّرَ عَنْهُمْ و تا در پوشد از ایشان سَیِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا و بر آن عقاب
ننماید وَکَانَ ذٰلِکَ و هست این ادخال و تکفیر عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای عز و جل فَوْزاً عَظِیماً رستگاری بزرگ و ظفری
جلیل القدر مر بندگان او را زیرا که هیچ فوزی زیاده از این نیست که ایشانرا از معاصی پاک و پاکیزه سازد و بروضهٔ رضوان
در آورد وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ و تا عذاب کند خدا مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَ
الْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّینَ بِاللّٰهِ که گمان برندگانند بخدای ظَنَّ
السَّوْءِ گمان بد که عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره مقهور و مغلوب شدن
ایشان در حدیبیه عَلَیْهِمْ بر این گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی گمان بد که بر اهل اسلام میبردند بر ایشان نازل
گشت و همه مغلوب و منکوب شدند و بهلاکت ابدی گرفتار شدند وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان
وَلَعَنَهُمْ و براند از رحمت خود ایشانرا وَاَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ

مَصِيرًا او بد بازگشتنی است و دوزخ بعد از ان جهت زیادتی تخویف کفار فرموده که وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ و مر خدای راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی ماسوای او همه مسخر فرمان و مملوک اویند چنانکه لشکریان
منقاد و سردار خود باشند پس از انتقام کفار و اهل عاجز نخواهد بود وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در
قهر و انتقام خود از اعدا حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند و فرماید چه جمیع افعال متضمن حکمت و مصلحت است
انکه بجهت رد کفار که لن یبعث الله احدا خطاب بسید ابرار میکوید که اِنَّا اَرْسَلْنٰكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا
بر جمیع عالمیان شَاهِدًا در حالتی که گواه باشی در آنچه از امت صادر می شود از اطاعت و معصیت و قبول و رد
ایمان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بمرتبه عظیمه در روضه خلد برین آنانرا که در اوامر و نواهی اطاعت قول تو کرده اند
وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال ترا بسمع قبول
نشنیده اند و این ارسال شهادت و تبشیر انذار لِتُؤْمِنُوا برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان
بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت نمایند او را یعنی قوت دین او دهید و رسول او را
یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را یعنی اطاعت اوامر او کنید وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی و بپاکیزگی
او را یاد کنید یعنی نماز گذارید برای او بُكْرَةً وَاَصِيلًا در صبح و شام یا بتنزیه او کنید از وصف نالایق
او بر سبیل دوام و یقوی قول اولست روایت منقوله از ابن عباس که مراد باین صلوة فجر است و صلوة
ظهر و عصر و نزد بعضی دیگر نماز صبحست و عشائین آورده اند که کفار در وقتی که سید ابرار و اصحاب اخیار را
از دخول حرم منع کردند و آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانکه گذشت آنحضرت در تحت شجره ایشانرا
جمع نمود و بتجدید بیعت امر کرد و اصحاب برغبت تمام و جد لا کلام دست بر دست مبارک پیغمبر نهاده
بیعت کردند که تا حین موت طریق متابعت آنحضرت مرعی دارند و در هیچ زمان در طریق فرار
سلوک نکنند و بجهت کمال رغبت ایشان بود که این به بیعت الرضوان مسمی شد در اثنای آن این آیه آمد که
اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در موضع اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ جز این نیست
که بیعت میکنند با خدای چه مقصود ایشان ازین بیعت رضای او سبحانه است و دیگر بحکم وَمَن يُطِعِ الرَّسُولَ
فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ بیعت رسول همان بیعت خداست پس بیعت با او حکم بیعت خدا باشد و لهذا تاکید

میفرماید که یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ دست پیغمبر که در حکم دست خداست بر بالای دست ایشانست و چون
او سبحانه منزّه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض از قول تقریر اینمعنیست که عقد میثاق با رسول خدا
همچو عقد میثاق است با خدا بدون تفاوت میان آنها و تسمیهٔ عقد بیعت جهة آنست که انعقاد آن بر بیع النفس
ایشان بود دید چون روضهٔ جنان و از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست که دست مبارک رسول
خدا بر بالای دست ایشان بانوجه بود که ایشان دست دراز کردندی رسول دست ایشانرا گرفتی و اخذ
بیعت نمودی و از ابن عباس نقلست که معنی آیه آنست که قوّة خدا بوفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرت
یا در نصرت حضرت رسالت زبر قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در نصرت عمرو بن دینار روایت کند
که از جابر انصاری شنیدم که گفت روز حدیبیه هزار و چهارصد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم
باینکه هرگز نگریزیم تا زمان موت مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شده بود و با ما در بیعت موافقت
نکرد خدای تعالی بجهة توعید و تهدید ناکث عهد و ترغیب موفی این آیه فرستاد فَمَنْ نَکَثَ پس هر که بشکند
عهد را از بیعت فَاِنَّمَا یَنْکُثُ پس جز این نیست که میشکند این عهد را عَلٰی نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر
آن نکث عاید نمیشود مگر بر نفس او چه او در آخرت محروم باشد از ثواب و گرفتار انواع عذاب وَمَنْ
اَوْفٰی و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ بآنچه عهد کرده است بران با خدای یعنی بران ثابت قدم شود
فَسَیُؤْتِیهِ پس زود باشد که بدهد او را اَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات عالیه در دار عشر
السلام از ابن عباس روایتست که چون پیغمبر بر عزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیلهٔ اسلم
وجهینه و مزینه و اغفار و اشجع را طلبید و ایشانرا برفاقت خود ترغیب نمود و فرمود که غرض من از رفاقت
شما آنست که اگر قریش مرا از دخول مکه منع کنند و احتیاج بمحاربه افتد ما را نیز لشکری مستعد باشد پس احرام
گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که او عزیمت جدال ندارد بلکه بقصد عمره متوجه الصوب شد اعراب
از محاربهٔ قریش ترسیده در امر مرافقت تغافل کردند و با خود گفتند چگونه رفاقت جماعتی کنیم که عنقریب
مغلوب قریش شوند و مقتول ایشان گردند پس هر یکی درین امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند حق تعالی
پیغمبر خود را خبر داد که چون مراجعت نمایی ازین سفر بمدینه باز آی سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که

بگویند

بگویند مر ترا بازپس شدگان مِنَ الأَعرابِ از عربان بادیه‌نشین یعنی قبایل مذکوره زبان اعتذار گشوده گویند شَغَلَتنا
مشغول ساخت ما را از موافقت و مرافقت نمودن أَموالُنا مالهای ما وَأَهلُونا و فرزندان ما چه هیچکس نبود که قایم
مقام ما شود و غمخواری مالهای ما کند و در مایحتاج عیال و اولاد ما قیام نماید و ازین سبب ما از خدمت تو محروم ماندیم
و چون تخلف بجهت اعتذار بود نه بر وجه اختیار بود فَاستَغفِر لَنا پس آمرزش بطلب برای ما برین تخلف و نفاق
حق تعالی از ما فی الضمیر ایشان خبر داده فرمود یَقُولُونَ میگویند این متخلفان بِأَلسِنَتِهِم بزبانهای خود ما
لَیسَ فی قُلُوبِهِم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار ایشان زبانیست و دل ایشان از آن خبردار نیست
که آنچه در باب اعتذار بتو میگویند از روی نفاقست و کذب قُل بگو در جواب ایشان فَمَن یَملِكُ لَكُم
شیئا
بخیر برا
پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند مِنَ اللهِ از مشیت خدا إِن أَرادَ بِكُم ضَرًّا اگر اراده
نماید خدای بشما ضرری تخلف که عقوبت آخرتست یا قتل و خلل در اهل و مال أَو أَرادَ بِكُم نَفعًا یا اگر خواهد
بشما سودی که آن ثوابست بر رفاقت یا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی و خلاصه معنی آنست که
اگر خدای اراده نفع یا ضرر داشته باشد بشما هیچکس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع آن از شما پس آمدن با من
مانع ضرر نمیشود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد پس حال این عذر بی‌موقع فایده بشما نخواهد داد بَل كانَ اللهُ
بلکه هست خدای بِما تَعمَلُونَ خَبیرًا بآنچه میکنید دانا است یعنی میداند که قصد شما از تخلف پیغمبر نه بجهت مشغولی
اموال و اهالی است بَل ظَنَنتُم بلکه بجهت آنست که گمان بردید أَن لَن یَنقَلِبَ الرَّسُولُ که هرگز باز نگردد رسول
صلی الله علیه و آله وَالمُؤمِنُونَ و مراجعت ننمایند مؤمنان إِلی أَهلِیهِم بسوی اهالی خود بمدینه أَبَدًا هرگز یعنی
مشرکان دست یابند و همه را استیصال سازند وَزُیِّنَ ذلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست
استیصال پیغمبر و اصحاب او را و متمکن ساخت فی قُلُوبِكُم در دلهای شما وَظَنَنتُم و گمان بردید ظَنَّ السَّوءِ
گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنتُم و گشتید شما بدین گمان بد قَومًا بُورًا گروهی
هلاک شدگان نزد خدای یعنی بفساد عقیده و بدی نیت و عدم خیریت مشرف بر هلاکت و سخط و عقوبت او
سبحانه است و یا بسبب این ظن تباه کارانید و از خیر و صلاح بیرون رفتگان پس در وعید ایشان میفرماید
که وَمَن لَم یُؤمِن بِاللهِ و هر که نگرود بخدا وَرَسُولِهِ و برسول خدا که بفرستاد یعنی بدل خود تصدیق ایشان

حکم ایشان نکنند فَاِنَّا اَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْکَافِرِیْنَ برای ناگرویدگان سَعِیْرًا آتش
افروخته و سوزان پس بحجت قول مذکور میفرماید وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه آن در قبضه اقتدار اوست یَغْفِرُ
می آمرزد گناه را لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که میخواهد وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا اراده کند که مشیت
او تعالی تابع حکمت اوست پس مغفرت او نسبت بتائب خواهد بود و تعذیب او نسبت بمصر وَکَانَ اللّٰهُ و هست
خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده گناه توبه کنندگان رَحِیْمًا مهربان برایشان و شبهه نیست در آنکه رحمت او از
صفات ذاتیه اوست و غضب او از صفات عرضه و لهذا تکفیر سیئات مینماید باجتناب کبیره
و کبایر را می آمرزد بتوبه و انابت آورده اند که حضرت رسالت صلعم در ذی الحجة الحرام سال ششم از هجرت
از حدیبیه مراجعت نموده در محرم الحرام سال هفتم از هجرت بغزوه خیبر توجه فرمود و با اصحاب وعده فتح و
غنیمت داد و مقرر نموده او سبحانه حکم کرد که هر که در حدیبیه حاضر بوده باین غزوه توجه نماید و غیر آنها بایشان
موافقت ننمایند و چون عزم ایشان جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی گفتند که بگذارید تا تابع شما شویم درین
غزا و با اعدا محاربه کنیم حق تعالی پیش از وقوع این قضیه پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان خبر داد سَیَقُوْلُ
الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند باز پس مانده شدگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب اِذَا انْطَلَقْتُمْ
در وقتی که رفتید اِلٰی مَغَانِمَ بسوی غنیمتها یعنی غنایم خیبر لِتَاْخُذُوْهَا تا فرا گیرید آنرا ذَرُوْنَا بگذارید
ما را نَتَّبِعْکُمْ تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن یُرِیْدُوْنَ میخواهند این متخلفان
بایقول اَنْ یُّبَدِّلُوْا آنکه متبدل و متغیر گردانند کَلَامَ اللّٰهِ سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده بود که غیر اهل
حدیبیه با یخرب نرود و اخذ غنیمت نکند قُلْ لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا بگو ای محمد ایشان را که پیروی نخواهید کرد ما را این
نفی است در معنی نهی یعنی با ما بیرون نیائید کَذٰلِکُمْ قَالَ اللّٰهُ همچنین گفته است شما را خدای تعالی مِنْ قَبْلُ
پیش از تهیه شما برای بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آمدن بمدینه فَسَیَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که ایشان گویند که
خدای باین حکم نفرمود بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا بلکه حسد می برید شما بر ما تا در غنایم آن با شما شریک نشویم پس رد
قول ایشان نموده میفرماید که نه چنین است که متخلفان میگویند بَلْ کَانُوْا لَا یَفْقَهُوْنَ بلکه هستند که در

لی امد

نمی یابند و فهم نمیکنند اِلَّا قَلِیلًا مگر فهمیدنی اندک که آن فطنت آنهاست در امور فانیهٔ دنیویه و اصلا در احوال
باقیهٔ اخرویه تفکر و تامل نمیکردند همچنانکه در جای دیگر فرموده که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا بعد از ان بجهت
مبالغه در ذم ایشان میفرماید و اشعار بر شناعت تخلف فرموده که قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الْاَعْرَابِ بگو مر این باز
پس ماندگان را که از عربان بادیه نشین اند که مذکور شدند سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوند اِلٰی قَوْمٍ
بحرب گروهی که اُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت باشند و با شجاعت تمام تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار
کنید با ایشان و بکشید ایشان را اَوْ یُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع یکی ازینها و این قوم نزد سعید
بن جبیر و عکرمه هوازن بودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وادی حنین با ایشان حرب کرد و پیش
قتاده بنی ثقیف و نزد ابن عباس و کعب و حسن برانند که اهل رومند و گویند که اهل عامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب
بودند و نزد جماعتی دیگر اصحاب معاویه اند علیه ما علیه که با حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه محاربه کردند و بنو
حنیفه و اهل رده که در عهد ابو بکر علیه ما علیه مرتد شدند و اصحاب با ایشان محاربه کردند و صاحب طبرسی آورده که صحیح
آنست که مراد بداعی در قول ستدعون حضرت رسالت ست زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوات شدید
و قتال اقوامی که صاحب نخوت و شدت بوده امر نمود مثل اهل حنین و طائف و موته و تبوک و غیر آن پس حمل
نمودن بغیر آنحضرت بی معنی باشد و بر هر تقدیر جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترغیب
ایشان از فرار نمودن از محاربه اهل عناد میفرماید که فَاِنْ تُطِیعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شماست بجهاد
اهل کفر و اجابت قول او کنید در ان یُؤْتِکُمُ اللّٰهُ بدهد شما را خدای تعالی اَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که غنیمت است
در دنیا و درجات عالیه جنت در عقبی وَاِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی برگردانید و پشت بر داعی خود کنید یعنی سخن او را
بسمع قبول نشنوید و بقتال نروید کَمَا تَوَلَّیْتُمْ همچنانکه روی بگردانیده بودید و قبول دعوت داعی خود نکردید
مِنْ قَبْلُ پیش از آنکه سفر حدیبیه بود یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند شما را خدای شما عَذَابًا اَلِیمًا عذابی دردناک هم در
دنیا و هم در آخرت آورده اند که چون وعید متخلفان بسمع عجزهٔ اهل اسلام رسید ازین معنی خایف شده بعرض سید
عالم رسانیدند که ما بواسطه عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف میکنیم آیا مآل حال ما چه باشد آیه آمد که لَیْسَ
عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ نیست بر نابینا کرفتی یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف کنند وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ

اثمی اگر در جهاد موافقت نکنند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ونه بر بیمار تنگی و گرفتی اگر بقتال نروند زیرا که اینها ذوالعاهتند و بعذر اند

مرویست که چون حق تعالی این آیه را انزال فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ارباب آفات را از رفتن حدیبیه

معذور داشت و بعد از آن بجهة مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدا یرا

وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ در آرد او را خدای تعالی جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

بهشتهای که میرود در زیر مساکن یا درختان آن جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از خدا و رسول و فرمان او را

نشنود در باب قتال و غیر آن يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک از ابن عباس منقولست که چون رسول صلی الله علیه عذاب کند او را

و آله بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هرچند او را میزدند نرفت تا آنکه هم آنجا بخسپید اصحاب گفتند این ناقه نافرمانست

که بجهتی و سببی خسپید رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که عادت این ناقه نیست که بی سببی بخسپد لیکن خدائی که بازداشت

فیل بود از رفتن بمکه معظمه آنرا باز داشت از رفتن منع پس هم آنجا فرود آمد مردی از خیبر که نام او خواس بن امیه بود آمد

بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض آمدن آنحضرت با یعقوب نه بحرب است بلکه مدعای او طواف خانه کعبه است

و اتیان نمودن با فعال عمره چون خواس این پیغام را با ایشان رسانید شتر شرابی کردند و قصد کشتن او نمودند ولی از ایشان

بگریخت و رسول را ازین قصه خبردار ساخت آنحضرت بعمر علیه ... گفت تو بمکه رو و صورت حال را بار دیگر با ایشان رسان و از

بنی عدی آنجا کسی نمانده بجهة این از ایشان ترسانم و از مقاتله ایشان هراسانم آیا عثمان علیه ... در آنجا خویشان دارد

و اولی آنست که آن برود و او این پیغام را با ایشان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را نزد ابوسفیان

و اشراف قریش فرستاد و چون بنزدیک مکه رسید ایمان بن سعد که از قبیله اهواز بود با او ملاقات کرده از

اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور با ایشان مجدد ساخت

ایشان گفتند ما محمد را نگذاریم که در مکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از رسول طواف

نکنم و چون خواست که باز گردد مانع او شدند و او را محبوس ساختند آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را

در زیر درخت سمره جمع کرده با ایشان تجدید بیعت کرده تا با قریش قتال کنند و از حرب رو گردان نشوند تا آنکه شهید

شوند یا فتح کنند پس همه بر این وجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و

بیست و پنج کس بودند صاحب کشاف از عبدالله معقل نقل کرده که پیغمبر در حین اخذ بیعت از صحابه در زیر درخت

سمره

سمره قرار گرفته بود شاخی از آن بر پشت مبارک وی رسیده و من بر زبر سر او بایستادم و آن شاخ را گرفتم و از پشت
او بر داشتم و همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا از وی نگریزند تا آنکه کشته شوند یا فتح کنند حضرت فرمود که شما بهترین اهل
زمین اید و از جابر مرویست که آنحضرت فرمود که بدوزخ نرود یک تن از آن مؤمنان که در زیر درخت شجره سمره
بیعت کردند و این را بیعة الرضوان نام نهادند بجهة آنکه حق تعالی در حق ایشان فرموده که لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ به
تحقیق که خدای خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان صحابه إِذْ یُبَایِعُونَکَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ
الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ پس دانا است آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا و صدق
نیت با تو فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ پس فرو فرستاد خدای آنچه سبب سکون و آرمیدن دل بود عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی
الطافی که تقوی قلب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از تشجیع و صلح حدیبیه و غیر آن از آیات بینه و حجج ادله بر علیت
ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداشت داد ایشان را بر آن بیعت فَتْحًا قَرِیبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه و اول
قول اکثر است از مفسران وَمَغَانِمَ کَثِیرَةً و دیگر جزا داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم خیبر که
یَأْخُذُونَهَا که فرا گیرند آن را از ضیاع و عقار و امتعه و نقود یا غنایم هوازن که بعد از فتح مکه بود وَکَانَ اللّهُ عَزِیزًا
و هست خدای تعالی غالب بر همه چیزها پس دوستان خود را نصرت دهد و بر دشمنان غالب گرداند حَکِیمًا
دانا بحکم و مصالح بندگان یا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَکُمُ اللّهُ وعده کرده است خدای ای امت
عالی همت مَغَانِمَ کَثِیرَةً غنیمتهای بسیار در بلده فارس و روم و غیر آن از بلاد شرق و غرب تَأْخُذُونَهَا
که خواهید گرفت آن را تا روز قیامت فَعَجَّلَ لَکُمْ پس تعجیل فرمود برای شما هٰذِهِ این یک غنیمت خیبر را یعنی پیش
از همه غنایم بشما رساند وَکَفَّ و باز داشت أَیْدِیَ النَّاسِ دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را
که بنی غطفان بودند عَنْکُمْ از شما با آنکه خوف در دل آنها افکند و بجهت آن در حصارهای خود متعاقد شدند و در
مقاتله مقابله ننمودند تا شما از ضرر ایشان سالم ماندید مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قلاع را
محاصره نمود قبیله اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت کنند و اولاد و زنان
ایشان را اسیر سازند حق تعالی ترس را در دل ایشان انداخت تا از این امر متعاقد شدند وَلِتَکُونَ و تا باشد
آن غنیمت معجل آیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ نشانه مر مؤمنان را بصدق قول حضرت بر وعده فتح خیبر یا بر وعده غنایم وَیَهْدِیَ

یکم

وتا بنماید شما را صراطاً مستقیماً راهی راست یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب زیادتی یقین و بصیرت
بصلح حدیبیه یا فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوثق شوید و بر لطف لم یزل توکل نمایید و بر موعودات ربانی امیدوار باشید
برین تفصیل ارباب سیر آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله از حدیبیه مراجعت نمود
بیست روز در مدینه توقف نمود بعد ازان سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخت بحکم وعده
واثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبریان فرمود با هزار و چهارصد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد
ابی مروان اسلمی روایت کرده که من از جد خود شنیدم که چون با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم و بر خیبر مشرف
شدیم آنحضرت فرمود که بایستید پس اصحاب توقف نمودند آنحضرت دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز
برداشته دعای خیر درباره فتح خیبر بتقدیم رسانید بعد ازان فرمود که قدم پیش نهید بنام خدای انکه ازانجا بمنزل
صهبا آمدند در وقت سحرگاه از طریق وادی حرصه بمیان قلاع خیبریان درآمدند انس مالک روایت کند که او
گفت که من درین سفر ردیف طلحه بودم چون بربر حصین خیبر رسیدیم اهل خیبر بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و
تیشه وادوات زراعت روی بباغ و زراعت خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد گفتند والله
که این محمد است و لشکریان او پس فرار نموده روی بحصارهای خود نهادند و دربها را استوار کردند رسول صلی الله علیه وآله
چون بر زیر حصین قموص رسید فرمود که الله اکبر خربت خیبر اخراب شد خیبر القصه یهود دل بر قتال نهادند و مبارزان
نامی ایشان از حصار بیرون آمدند در برابر اهل اسلام بایستادند چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب
یهودی که از رؤسای دلاور قلعه بود جرأت نموده قدم پیش نهاد و این رجز آغاز کرد قد علمت خیبر انی مرحب
شاکی السلاح بطل مرحب اذا الحروب اقبلت تلهب عامر اکوع این رجز شنیده از میان اهل اسلام بیرون
آمده در مقابل او این رجز انشا کرد قد علمت خیبر انی عامر شاکی السلاح بطل مغامر پس عامر پیش آمده با مرحب آغاز
محاربه کرد و بعد ازانکه ضربتی چند در میان رد و بدل شد شمشیر مرحب بر سپر عامر آمد عامر در غضب شد شمشیر
خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهت انکه شمشیر کوتاه بود بساق مرحب نرسید دم شمشیر بزانوی خودش آمد
بیفتاد و بجهت آن زخم شهید شد بعضی گفته اند بطل عمل العامر یعنی باطل شد کار عامر برادرش اسلم بن اکوع نزد رسول
صلی الله علیه وآله آمد و بگریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند بطل عمل العامر حضرت فرمود که

دروغ میگویند بلکه حق تعالی دو اجر باو عطا فرمود بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت در آن روز
رایت بابوبکر علیه ... داده بود چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب خود را بددل کردانید همه روی
بفرار نهادند روز دیگر رایت بعمر خطاب علیه ... داد او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان باز گشت
در آن روز رسول را درد شقیقه طاری شده بود بجهت آن نمیتوانست که از خیمه بیرون رود چون درد آن صداع
تخفیف یافت بیرون آمد و از کیفیت حرب سوال کرد صورت حال را بموقف عرض رسانیدند حضرت
مغموم شد و فرمود والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع
حتی یفتح الله علی یده یعنی بخدا سوگند که فردا رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
نیز او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشند بر اعدا و از ایشان فرار نکنند و باز نگردد تا آنکه حق تعالی
بر دست او فتح خیبر نماید و بخاری و مسلم از قتیبة بن سعد این حدیث را در صحیح خود آورده اند که چون اصحاب
این کلمات بابرکات را از سید عالم شنیدند همه شب درین فکر بودند که آیا شخصی که لایق این باشد و فراخور
این منصب که تواند بود چون صبح شد هر یک از ایشان منتظر آن بودند که خلعت این سعادت بقد
که راست آید سید عالم فرمود که این علی بن ابی طالب یعنی کجاست برادر من گفتند درد چشم دارد و صداع
بواسطه آن از خیمه بیرون نمیتواند آمد فرمود که او را بطلبید پس دست او را گرفته نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حاضر ساختند و سرور عالمیان وی را نزد خود خواندند و سر مبارک او را در کنار خود نهاد و آب دهن
مبارک خود را در چشم او کرد و دست مبارک را در سر او کشید فی الحال او از تیرگی رمد روشن شد و صداع
از او زایل شد بر وجهی که گویا هرگز المی و وجعی باو نرسیده پس در حق او این دعا فرمود که اللهم احفظ عن الحر
والبرد بارخدایا او را نگاه دار از گرما و سرما امیر المومنین علی صلوات الله علیه فرمود که سید عالم این دعا
در حق من کرد سرما و گرما در من اثر نکرد و ابو عبدالله حافظ باسناد صحیح خود از عبدالرحمن بن لیلی روایت
کند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در گرما قبای پر پنبه زمستانی می پوشید و اصلا اثر حرارت
التهاب از او مشاهده نمیشد و در زمستان جامه تنک تابستانی می پوشید و اثر سرما از او مرئی
نمیشد روزی اصحاب من مرا گفتند یا مولای چیزی عجب از حضرت امیر المومنین علیه السلام مشاهده میکنیم که فهم

چون گفت در تابستان جامهٔ زمستانی می‌پوشید و در زمستان جامهٔ تابستانی نه از گرما ملتهب می‌گردد و نه از
ضرر سرما متأثر می‌شود من این را از پدر خود استفسار کنم چرا او همیشه با آن حضرت می‌باشد پس این صورت را از او
پرسیدم گفت من نیز نشنیده‌ام لیکن از آنحضرت معلوم کنم پس نزد حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه رفت
و سبب این را از او پرسید فرمود که روز خیبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله یفتح علیه کرار غیر فرار بعد از آن مرا طلبید و گفت اللهم کفه الحر والبرد و دیگر گرما و سرما در نیافتم
القصه حضرت رایت را در روز سیم باو تفویض کرد فرمود برو و بنزد اهل خیبر که جبرئیل با تست و ترس پراکنده شده است
در دلهای دشمنان آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رایت بر داشته خواست که متوجه حرب شود پیغمبر فرمود
یا علی چون بساحت ایشان رسی اول ایشانرا بدین اسلام دعوت کن و تهدید و تخویف نمای اگر یکی از ایشانرا
بدین اسلام هدایت کنی بهتر است مر ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند پس فرمود که یا علی بدانکه اهل خیبر در
کتاب خود خوانده اند که شخصی که حصن ایشان بگشاید و آنرا مسکوب سازد نام او ایلیا باشد چون با ایشان ملاقات
کنی بگو که نام من علی بن ابی طالب است که باذن الله همه مخذول خواهند شد سلم روایت کند که چون حضرت امیر
المؤمنین بحربگاه رسید مرحب یهودی بمبارزت او بیرون آمد با سلاحی تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر
بالای مغفر خودی از سنگ تراشیده و بر بالای آن وضع کرده مرکب را بجولان در آورده و رجز مذکوره را اعاده
کرده حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه در مقابل او این رجز آغاز کرده مرکب را بجولان در آورده و رجز
مذکوره را اعاده کرده حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله انا الذی سمتنی امی حیدرا کلیث غابات شدید
قسورة اکیلکم بالسیف کیل السندره مرحب این رجز را بشنید بر خود بلرزید جهت آنکه مادر او باو گفته بود که
در واقعه دیده‌ام که شیری بر تو حمله کرده و ترا مغلوب ساخت باید که تو امروز از شیر یا از شخصی که مسمی بشیر باشد یا خصلت
شیر داشته باشد احتراز کنی او حذر کرد اما حمیت جاهلیت مانع برگشتن او شده حضرت امیرالمؤمنین علی در مقام
در آمد و بعد از عرض اسلام بردن و امتناع ایشان آغاز محاربه کرد و ضرب در میان ایشان رد و بدل شد آخر
حضرت امیرالمؤمنین علی خدا را یاد کرده تیغ بر آورد و چنان بر فرق او زد که خود سنگین و مغفر فولاد شکافته
از سر و روی در گذشت و بحلق او رسید مرحب از اسب در افتاد و بجهنم پیوست یهودان چون آن ضربت را

پدید آمد رعبی و خوفی از آن حضرت در دل ایشان افتاد و همه بگریختند در قلعه رفتند و در را استوار کردند حضرت امیر المؤمنین
علی بدر قلعه آمد یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست حضرت فرمود که علی ابن ابی طالب او گفت علی محمد
و من معه محمد و هر که با اوست بلند مرتبه است و عالی رتبه پس گفت یا علی من در کتاب خود خوانده ام که درین نزدیکی
پیغمبری پیدا شود که سلام تحیت او را باشد و او پسر عم خود را بدر این حصین فرستد و خدای این حصین بر دست او
بگشاید اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان باشد یا نه گفت لک امان الرسول این مرا گفت عالج الباب یعنی بجنبان
در را حضرت امیر المؤمنین از گفتار او خوشحال شده حلقه در را بگرفت و بقوت ربانی دو بار بجنبانید حلقها از جرهای
آن درهم شکست و در را از جای خود برکند و بر بالای سر برد و بمقدار چهل گام در پس سر مبارک خود انداخت
ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابو رافع مولای رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با یهودی مقاتله میکرد و آن یهودی شمشیر را حواله سپر آنحضرت کرد و سپر از دست آنحضرت بیفتاد حضرت امیر در
غضب شده در خیبر را بر دست گرفته سپر خود ساخت و با آن یهودی محاربه میفرمود تا فتح نمود بعد از آن او را بینداخت
و نیز از ابو عبد الله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیه نقل کرده که جابر
بن عبد الله گفت چون امیر المؤمنین علی در خیبر را برکند و بینداخت مسلمانان خواستند که در قلعه در آیند خندق
حایل بود آنحضرت در را بیاورده بالای بازو باطراف خندق رسید حلقه در را قبضه ساخت و در را بر سر دست
نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر صلی الله علیه و آله بانواع از آنجا مرور کردند و مرویست که یکی از صحابه
با پیغمبر گفت یا رسول الله من عجب مانده ام از قوة امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که دری باین عظمت برکند و بر سر
دست برداشته تا همه مردمان از آن میگذرند آیا دست او ستونست که اصلا متزلزل نمیشود رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که از دستش تعجب میکنی از پایش ملاحظه نمیکنی که تعجب در آن بیشتر است چون پایش را ملاحظه کرد گفت
یا رسول الله پای او در هوا ایستاده حضرت فرمود نه چنین است جبرئیل شهپر خود در زیر پایش ساخته و آنحضرت
بر بالای پر او ایستاده و هم باسناد دلیل از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا خواستند که آن در را از جای خود بجنبانند
نتوانستند و بروایتی دیگر هم از جابر نقل است که هفتاد مرد بهم رفتند نتوانستند که آن در را از جای خود برند و نیز ابو
عبد الله روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده که چون در خیبر برکندم و سپر ساختم

ولشکریان بران بگذشت یکی با من گفت ای علی باری گران برداشته گفتم بخدای که گرانی آن در پیش من بیش از
سپری نیست پس فرمود که چون همه اصحاب بربالای آن بگذشتند آن در را در خندق افکندم هشت کس
رفتند تا آنرا بجای خود برند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوه از ابی بکر بیهقی نقل کرده اند که پیغمبر یکیک از حصنهای
خیبر میگشاد و مالها و غنایم را بر اصحاب قسمت میفرمود تا کار بحصین سطیح و سالم رسید و این آخرین حصین بود و حضرت
رسالت قریب بده روز و بروایتی دیگر پانزده در پای این حصین محاربه نمود تا آنرا فتح کرد از محمد بن اسحق مرویست
که از حصین اول حصین ناعم را فتح کردند پس نطات و شق را بعد از آن یهودی بحصین صعب بن معاد متحصن
شدند و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت اقمشه و امتعه ایشان بدست مسلمانان در آمد پس قموص مشغول
شدند و حضرت رسول را صداعی طاری شده بود و بجهة آن نمی توانست که سوار شود و این قلعه بغایت
محکم بود و بعد از محاربه بسیار بدست شاه ولایت صلوات الله علیه مفتوح گشت و درین محاربه مرحب یهودی
بقتل آورد چنانکه گذشت و این حصار از اسلام بن حقیق بود القصه اصحاب غنیمت آنرا متصرف شدند و دران میان
صفیه بنت حی اخطب بود با زنی دیگر و بلال این هر دو زن را بر کشتگان ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه
بود کشتگان خود را بدید دست بفریاد کشیده روی بخراشید و خاک بر سر خود کرد رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که ابعدوا عنی هذه الشیطانه از من دور کنید این زن شیطان صفت را پس رسول بلال را گفت رحمت از تو نزع شده
که زنان را از کشتگان میگذرانی آنگه صفیه را نزد خود خواند و ردای مبارک را بر وی افکند مردمان بدانستند که
آنحضرت او را از برای خود برگزید و صفیه پیش ازین واقعه در خواب دید که ماه از آسمان در کنار او افتاد این
خواب را با شوهر خود گفت و اسم او کنانه بن ربیع بود نقل کرده وی طپانچه سخت بر رویش زد که کبود شد گفت
مگر میل با پادشاه حجاز کرده که محمد است و چون حضرت اثر کبودی بدید منشأ آنرا از وی پرسید او صورت حال را تقریر
کرد آنگه کنانه بن ربیع را نزد رسول آوردند و او صاحب کنز بنی نضیر بود رسول بدو گفت که مالها که نزد تست حاضر
ساز او قبول نکرد پس او را بزبیر داد که وی را عذاب کن تا اقرار کند یهودی گفت من او را در خرابه دیدم که تردد
میکرد رسول فرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار بیرون آمد و زرهای دیگر از و طلب کرد دیگر اقرار نکرد
پس او را شکنجه کردند مفید نیامد آنگه او را بمحمد بن مسلم داد تا او را برادر خود که در قلعه کشته بودند قصاص کرد بعد از آن

خیبر م

ابن ابی

یا معین الضعفاء

ابن ابی حقیق التماس کرد که از قلعه پایین آمده بود با رسول سخنی چند بگوید حضرت رخصت داد وی بیامد
و بعد از تنزل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد بر حقن دما و ترک ذراری ایشان باینکه جمع مال و ارضین بشما
و نقود و اقمشه و امتعه و مواشی و رخوط و ابواب به پیغمبر واگذارند مگر جامه که پوشیده باشند پس رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که بری باشد از شما ذمت خدا و رسول اگر چیزی از من پوشیده باشد پس مصالحه واقع شده بعد از آن
اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم و آداب عمارت و زراعت این حصون را نیک میدانیم ما را بحال خود واگذارید
تا محافظت منازل آن بنمائیم و عمارت و زراعت آن بکنیم و آنچه حاصل میشود نصف بکنیم رسول باین راضی شده
با ایشان مقاطعه کرد باین شرط که هر گاه ما خواهیم شما را از این حصون اخراج کنیم و چون خبر فتح قلاع خیبر باهل فدک
رسید بیامدند و از پیغمبر امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول بر طریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه
کرد پس زمین خیبر از مسلمانان شده جهت آنکه بمحاربه مفتوح گشت و فدک خاصه حضرت رسول شد بواسطه آنکه
بی حرب بدست پیغمبر در آمده بود رسول بعد از فتح خیبر و فدک چندروز بجهة استراحت توقف فرمود و زینب که زن سلام
مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرده برسم هدیه نزد پیغمبر آورد و از خادمان عتبه علیه پرسید که پیغمبر
کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست میدارد گفت دست او پس در خفیه سر دو دست گوسفند را بزهر آلوده ساخت
و باقی اعضا را نیز قدری بزهر بمالید چون آن گوسفند را نزد رسول آورد پاره از گوشت دست آنرا برداشت
و به پیغمبر داد حضرت جزوی از آن بسر دندان مضغ فرمود و بینداخت بشر بن براء بن معرور پاره از آن بخورد
پس حضرت فرمود که کتف این گوسفند مرا خبر داد که مرا بزهر آلوده ساخته اند آنرا مخور را آنکه زن را طلبید و اینصورت
ازو پرسید معترف شد باینکه این عمل کرده ام تا تو مرا خبر دهی و یقین من در نبوت تو زیاده شود حضرت بسر این سخن
از سر او در گذشت پس بشر بن براء بجهت خوردن این طعام مسموم شد و وفات کرد از مادر بشر مرویست
که در مرض الموت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رفتیم فرمود که ما در بشر همیشه آن لقمه گوشت در خیبر با پسر
تو خوردم معاودت میکرد و هر سال اثر بر من ظاهر میشد تا اینکه الحال زمان آن شد که رگ گردن مرا قطع
کند و از ینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهت رتبت کرامت نبود درجه
شهادت یافت بمدارج شهدا عروج کرده بجوار ایزدی پیوست القصه حق تعالی بعد از وقوع وعده غنیمت

فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر بایست خیر البشر داده میفرماید که وَأُخْرَىٰ وعده کرد خدای شما غنیمتهای دیگر شما را
لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید بران یا وعده داد شما را قریه دیگر که مکه است یا قری و بلاد دیگر تا روز قیامت
قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بآن غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب بران دست
یابید و بروایت ابن عباس مراد بآن مداین و فارس و روم و شام است چه پیغمبر ایشانرا بشارت داده بود که
بر کنوز کسری و قیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس و روم و فتح مداین آن وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
و هست خدای بر همه چیزی از فتح مداین و اعطای غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او ذاتیه است پس مختص بشیء
دون شیء نباشد حاصل که حق تعالی میفرماید که غنایم دیگر را بشما عطا خواهم فرمود بفضل شامل و عنایت کامل خود چه
لطف الهی فراخور حال شماست بجهت علم او باخلاص و وفا و صدق و صفای شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ و اگر
قتال کردندی با شما در حدیبیه آنانکه كَفَرُوا کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی یا اگر بنی اسد و غطفان که اراده
غارت مسلمانان داشتند در حدیبیه مقاتله کردندی با مثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه کردانیدندی از شما بجهت
بلجهتی و رسوخ عقیده شما ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید و از
ایشان دفع ضرر نماید وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که نصرت دهد ایشانرا این آیه دالست بر علوم غیبیه که در مستقبل
زمان وجود پیدا کند سُنَّةَ اللَّهِ و سنت نهاده است سنت نهادنی در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ آنچنان
سنتی است که کذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این در میان دیگر یعنی یعنی طریقه و عادت قدیمه الهی جاریست
در میان امم سابقه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیا او را غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور
کما قال الله تعالی لاغلبن انا و رسلی وَلَنْ تَجِدَ و هرگز نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ مر طریقه و عادت خدایرا در نصرت
انبیا و اولیا تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچکس نتواند که طریقه او سبحانه را مبدل سازد و متغیر کرداند از انس
مالک روایتست که در حینی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن
از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند و خواستند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب شده
همه را بگرفتند انگاه پیغمبر همه را آزاد کرد تا در حرم قتل واقع نشود و مقارن این آمد که وَهُوَ الَّذِي و او آنکسی است
که از محض فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ منع کرد دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و باز

داشت

وباز داشت دستهای شمارا ازیشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی در حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه
ظفر داد شمارا و غالب ساخت عَلَيْهِمْ برایشان مر آن هشتاد کس اند وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و هست
خدای بآنچه میکنید از مجادله با کفار در اول و از برای سید ابرار و یا که دست ازیشان باز میدارید و نمی کشید
بجهت تعظیم حرمت حریم حرم محترم پروردگار بَصِيرًا که بیناست و شمارا بران جزای نیکو خواهد داد در دنیا
و عقبی و نزد بعضی آنست که عکرمه بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با پیغمبر مجادله کند آنحضرت خالد بن ولید را
با جمعی فرستاد و ایشانرا منهزم ساخته میدوانیدند تا همه را در حیطان مکه داخل گردانیده برگشتند حق تعالی
در عقب او این آیه فرستاد و بعد ازان سبب منع دخول مسلمانان درین سال در مکه بیان کرده فرمود
هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شمارا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از دخول مسجد الحرام و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند آنرا که از روی هدیه برای
قربان آورده بودند از شتران مَعْكُوفًا درحالتی که باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد
بجای خود یعنی بمکان نحر که مکه است همچنانکه موضع هدی مناست و هدی که همراه داشتند هفتاد شتر بودند که تقلید
و اشعار بودند و بحدیبیه آورده از زیارت خانه کعبه ممنوع شدند همه آنجا نحر کردند آنچه از سوق این آیه و آیه لاحقه
مفهوم میشود آنست که کفار بسبب آنکه شمارا از عمره منع کردند و قربانی شمارا نگذاشتند که بمحل خود رسد مستحق
قتال و استیصال اند و لیکن باز شمارا درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهة آنکه آسیبی و ضرری نرسد بجماعتی مؤمنان
که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودی مردان ایمان آرنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرونده در
مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما ایشانرا و بر ایمان ایشان وقوف ندارید بجهت اختلاط ایشان بمشرکان
و آن هفتاد مرد و زن بودند که کتمان ایمان میکردند از مشرکان بجهت ضعف و عجز نمی توانستند که از میان ایشان
بیرون آیند پس اگر نه آن بودی که أَنْ تَطَئُوهُمْ گام مینهادند بران مؤمنان و ایشانرا در زیر پای میگرفتند و هلاک
میکردند در وقت مقاتله با کفار فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شمارا مِنْهُمْ از جهت کشته شدن ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی که
آن غم و تاسف شما می بود بر قتل آن مؤمنان یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما اهل دین خود را یا کراهت شما بغرامت
قتل که آن دیه است و کفاره خطا بِغَيْرِ عِلْمٍ حالست از فاعل ان تطؤهم یعنی اگر نه بجهت آن بودی که وقت

محاربه بکنند اهل ایمان را در حالتی که عالم نباشید بایمان ایشان تا هر آینه ما دست ایشانرا از شما کوتاه نکردیم و
همه را مغلوب و مقهور نساختیم پس از جهاد ایشان باز داشته شدند لِیُدْخِلَ اللهُ فِی رَحْمَتِهِ تا داخل گرداند
خدای در رحمت و بخشایش خود مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد از آنها که اسلام قبول کنند بعد از صلح اهل مکه یا داخل سازد
ایشانرا در رحمت خود بجهت سالم ماندن ایشان از قتل و در آورد شما را در بخشش خود بجهت سلامتی از طعن و عیب کفار
بسبب کشته شدن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَیَّلُوا اگر جدا بودندی از کافران و از یکدیگر ممیز لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا
هر آینه عذاب کردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک که بقتل و سبی و غارت
پس ما به برکت و حرمت مؤمنان آن دیار عذاب و سبی را از آن کفار باز داشتیم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه را از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که معنی آنست که اگر جدا بودی اولادی
که در اصلاب این کافرانند و علم بایمان تعلق گرفته از آبای خود متمیز و متفرق بودندی ما ایشانرا بعذاب
قتل معذب میساختیم زهری و عروة بن زبیر و مسور بن مخرمه تفصیل قصهٔ صلح حدیبیه بر نوعی ایراد کرده‌اند
که سید عالم از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهادند و چون بذو الحلیفه رسیدند احرام
گرفت و شتران را اشعار و تقلید فرمود و از آنجا از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از احوال قریش استفسار
نماید و در حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسید که قریب بکوه عسفانست آن جاسوس آمد و خبر
داد که روسای قریش چون کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره جملهٔ احابیش را جمع کرده‌اند تا با شما مقاتله کنند
یا از دخول مکه و زیارت کعبهٔ معظمه باز دارند رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما
چه مصلحت می‌بینید برویم بقتل ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان یا آنکه هر که با ما در مقام مقاتله در آید با او
مجاهده کنیم [illegible] گفت رای تو صوابست اما چونکه بقتال نیامده‌ایم بلکه بزیارت خانهٔ کعبه آمده‌ایم اولی
شق ثانیست و غرض رسول درین مشورت آن بود که تا رای اصحاب را استخراج کند و اگر نه آنحضرت برای صواب
اعلم بود آنگه با صحابه گفت که روانه شوید اصحاب [illegible] شدند تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان از مکه می‌آمد
نزد حضرت رسول آمده گفت یا رسول الله قریش بر تو یکبار پلنگ پوش شده‌اند یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه
گشته‌اند و کمر عداوت تو بر میان بسته نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و اینک خالد بن ولید که با جمعی

بسیار

بسیار طلیعهٔ لشکر ایشانست بکراع الغمیم نزول کرده است حضرت فرمود که اگر ایشان را بر من قوت تسلط بودی
مرا و ایشان حاصل شدی بخدا سوگند که اگر در طریق متزلزل با من سلوک کنند با ایشان مقاتله کنم و بتایید الهی
همه را مغلوب و مقهور سازم پس فرمود که کیست از شما که ما را براهی برد که رهگذر ایشان نبود مردی اسلمی گفت
من براهی دشوار شما را با ایشان رسانم رسول فرمود که بیره روانه شوید اصحاب روانه شدند چون بمواضع دشوار
رسیدند رسول فرمود که بگویید نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب باین کلمه مترنم شدند حضرت فرمود که این
خطه ایست که بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند و چون بطلیعهٔ لشکر رسیدند فرمود که از راه دست
راست بروید پس اصحاب بدست راست میل کردند و رفتند تا به ثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است
و در آنجا ناقهٔ حضرت بنشست فرو خسپید اصحاب گفتند گویا این ناقه سرکش است که بی سببی میخسپد حضرت فرمود که
لا و لکن حبسها حابس الفیل پس ناقه را برپای کرد و از آن راه عدول نموده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک
داشت نزول فرمود به برکت و میامن آنحضرت بطریق مذکور آب آن چاه بسیار شد بعد از آن بدیل بن
ورقا خزاعی با جمعی از بنی خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عوذ مطافیل لشکر
جمع کرده اند بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود که من بقتال هیچکس نیامده ام بلکه قصد زیارت
دارم بخدای که اقدام ایشان باعث عقوبت و عذاب استیصال است برایشان در مدتی معین که نه مرا
با ایشان نزاعی باشد و نه ایشان را تعرضی اگر در این مدت قبول اسلام نمایند المراد و اگر نه بفراغت و امنیت در منازل
خود قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق آنخدای که جان محمد در ید قدرت اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه خدا مرا
بر ایشان ظفر دهد یا آنچه امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت من بروم و مضمون این کلام را بسمع ایشان رسانم
و ببینم که درین باب چه میگویند پس نزد قریش آمد و این معنی با ایشان نهاد اگر چه عروة بن مسعود ثقفی برخواست و بقریش
گفت که این مرد سخنی میگوید که خیر ما در آنست اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و اگر نه مرا نزد محمد فرستید تا من نیز
سخنی چند با وی بگویم ایشان قبول این امر کرده ویرا نزد رسول فرستادند آنحضرت آنچه بدیل گفته بود با او
تکرار فرمود عروه گفت ای محمد بخدا سوگند که در پیرامون تو جماعتی می بینم که در حالت حرب از تو فرار
نمایند و ترا تنها بگذارند استاد را فضل علیه ما یستحق دشنام داد و گفت آیا ما این فعل با رسول خدای

بجای آریم عروه گفت این چه کسست گفتند ابو بکر بن ابی قحافه گفت بخدا که اگر نه آن بودی که پیش ازین در حق من
کاری کرده و من مکافات آنرا بتو نرسانیده ام و اگر نه آنچه حق جواب این سخن بود بتو میرسانیدیم پس عروه
در سخن گفتن پاپی دست بر روی رسول دراز میکرد و بحرمتی بجای می آورد مغیره بن شعبه خودی بر سر گرفته
و شمشیری حمایل کرده و بر زبر سر او ایستاده و هرگاه عروه دست بر روی رسول دراز کردی وی قبضه شمشیر را
بر دست او زدی و گفتی دست را از پیش خود نگاه دار و ترک این بی ادبی کن و اگر نه دست ترا باین شمشیر قطع میکنیم
وی گفت این چه کسست گفتند مغیره بن شعبه عروه در مقام سرزنش او درآمده گفت ای ابن شعبه تو آن نیستی که خیانت
کردی و در غدر سعی نمودی و این بجهت آن گفت که مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرده آخر مال ایشان را
اخذ نموده و ایشانرا بقتل آورده پس نزد رسول آمد و ایمان آورد و رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردم اما مال
تو مال غدرست ما را بآن احتیاج نیست پس عروه نظر کرده دید که اصحاب نزد آن قدوه احباب
کمر خدمتکاری بر میان بسته بودند و آنچه آنحضرت با ایشان امر میکرد بآن مبادرت میکردند و بطریق خادمان
و چاکران دست بر سینه و سر در پیش افکنده نزد او ایستاده بودند و از غایت خشیت در حین تکلم بر روی او
نگاه نمیکردندی و سخن بلزوم و آهسته گفتندی و در هر محلی که وضو ساختی با آب دهن افکندی بر یکدیگر سبقت کرده آنرا
برداشتندی و بجهت تیمن و تبرک بر روهای خود مالیدندی چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی ایشانرا دید بازگشت
و گفت ای قوم من ملوک عالم را و سلاطین بنی آدم را بسیار دیده ام مانند قیصر روم و کسری فارسی و نجاشی حبش
بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیده ام که در میان قوم مطاع تر از محمد باشد پس آنچه دیده بود از یکجهتی و چاکری و وفاداری
ایشان با قریش بازگفت بعد از ان گفت پادشاهی باین عظمت بر شما عرض رشد و صلاح میکند قبول این کنید
مردی از کنانه گفت بگذارید تا من بروم و از کیفیت سلوک اصحاب نسبت با ملاحظه نمایم گفتند برو چون نزد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آمد فرمود که این فلانکس است و از فلان قوم تعظیم وی بجای آرید و بیک زبان استقبال
وی روید و شتران هدی را همراه خود ببرید ایشان چنین کردند این مرد چون این حال را بدید گفت سبحان الله
چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد پس بازگشت و ایشانرا بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن عقبه را
فرستادند و او سید احابیش بود رسول چون او را بدید گفت این متعبد است که هدی را پیش او باز دارید وی

چون هدی را باشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بازگشت و اینحال را با قریش باز گفت و در
عقب آن مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد چون پیغمبر او را بدید فرمود که مکرز است
که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامد و با رسول آغاز سخن کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول را
گفت کار شما بر شما آسان شد قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان لیکن زنان هدی را پیش آورند سهیل گفت
من از جانب قریش آمده تا با شما صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم پس حضرت امیر المومنین علی الصلوات الله علیه طلبید
و طریق صلح نامه با و املا کرد حضرت امیر المومنین علی بفرموده سید المرسلین نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم
معنون ساخت سهیل گفت ما رحمن نمیشناسیم و چون این نوشته ایست میانه ما و تو پس چیزی باید نوشت
که ما معروف بآن داشته باشیم پس گفت در عنوان باسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما بسمله را ترک نمیکنیم رسول فرمود
که ای علی آنچه سهیل میگوید بنویس حضرت امیر عنوان نامه را باین نام موشح ساخت انگه رسول فرمود که هذا ما قاضی
علیه رسول الله سهیل گفت اگر میدانستیم که تو رسول خدای هرگز این نزاع با تو نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمیکردیم
رسول فرمود که من رسول خدایم اگر شما مرا تکذیب میکنید انگه با امیر المومنین علی گفت امح رسول الله محو کن این کلمه را امیر المومنین
علی گفت دست من بمحو کردن اسم تو از نبوت جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه را از و بستد و آنرا محو فرمود و گفت
بنویس هذا ما قاضی محمد بن عبد الله سهیل بن عبد الله و حضرت امیر نامه را باین طریق معنون ساخت و بعد از ان
دران درج نمود که دو سال میان ایشان محاربه نباشد و درینمدت هر که از اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارت
بمکه برد بنفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود و نیز ایمن بوده باشد و هر که درین
مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان رود باز ندهند و
این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود که ازین بحث درگذرید و هر که از ما بجانب ایشان رود از
رحمت خدای دور است و سزاوار سخط و غضب و هر که از جانب ایشان بما آید ما او را بایشان رد میکنیم
پس علم الهی با یمان ایشان متعلق است راه بیرون شدن از برای او پیدا خواهد کرد و از مضیق زندان اهل
کفر نجات خواهد داد و نیز دران درج کردند که هر که خواهد الحال بعقد و عهد محمد در آید و هر که خواهد بعهد و عقد ایشان
رود فی الحال بنو خزاعه برجستند و گفتند ما در عهد محمدیم بنو بکر گفتند که ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود بس کذارید که

بطواف خانهٔ خدا رویم سهیل گفت امسال زیارت را موقوف کنید و با ما در مکه میائید و در سال آینده ما سه روز
پیش از آمدن شما از مکه بیرون رویم و شما بی‌سلاح در مکه در آیید و این زمان با سلاح سوق هدی کنید تا آنجا که شما
باز داریم همانجا ذبح کنید و باز گردید رسول فرمود که هدی را برانید و اصحاب هدی را براندند و ایشان در
میانهٔ راه هدی را باز داشتند و در اثنای این حال جندل بن سهیل بن عمرو از پایین مکه بیامد با بندهای گران و خود
در میان مسلمانان انداخت پدرش چون چنان دید گفت ای محمد این اول آنچیزیست که با تاکید بکر مصالحه نمودیم که
کنی آن را رسول گفت که من حکم باین شرط نمیکنم و راضی بآن نیستم سهیل گفت بخدای که من با تو بر هیچ جز صلح نکنم
رسول گفت پس او را امان بده سهیل گفت او را امان نمیدهم رسول باز مبالغه نمود سهیل راضی نشد پس مکرز گفت
بل او را امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه نزد مشرکان روم و بچه نوع
از دست ایشان رهائی داشته باشم رسول فرمود برو و صبر کن تا خدای فرجی بدهد چه راضی باین شرط
شده ایم و خلاف آن نیکو نیست پس سهیل دست او را گرفته می برد و انواع ایذا و آزار بجان او میرسانید
استاد ابو حفص عمر بن الخطاب گفت بخدا سوگند که من از آن زمان که مسلمان شده ام در اسلام شک نکرده ام مگر
نزد رسول آمدم و گفتم نه تو پیغمبر خدای گفت بلی من پیغمبر و فرستادهٔ خدایم گفتم نه ما بر حقیم و
دشمنان ما بر باطل فرمود بلی چنین است گفتم نه وعدهٔ خدای حقست فرمود آری گفتم آنچه تو گفتی از نزد خدا است
فرمود چنین است گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه رویم و در آنجا حلق کنیم و تقصیر و الحال برخلاف
اینست فرمود که من گفتم که امسال این صورت دست دهد گفتم نه فرمود که عنقریب در مکه خواهیم رفت حلق
کرده و تقصیر بجای آورده گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی و از این توبه کردم پس نامه تمام کردند و گواهان را
از جانبین برنوشت کردند رسول گفت همین جا ذبح کنید و سرها بتراشید کسی مراغب آن امر نشد بار دیگر
اعاده فرمود هیچکس بآن اقدام ننمود پس بغضب رفت و در خیمهٔ ام سلمه در آمد و عدم اطاعت اصحاب را باو
بگفت ام سلمه گفت ملتفت ایشان مشو و شتر خود را بکش و سر بتراش رسول از خیمه بیرون آمد و با هیچکس ملتفت
نشده شتر را بدست مبارک خود بکشت و حلاق را طلبیده سر تراشید مردمان چون چنان دیدند همه شتر
بکشتند و سر تراشیدند و بجای حلق بعضی تقصیر اطاعت پیغمبر پشیمان شدند و بران تاسف بسیار

خوردند پس رسول فرمود که رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله مقصرین باز فرمود که رحم الله المحلقین والمقصرین
گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک
کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن جمعی زنان بیامدند و با رسول بیعت کردند و در حق ایشان آیه آمد که
یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المومنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد و عتبه بن اسید که ملقب بود
بابو بصیر مسلمان شده بود و در دست اهل مکه اسیر بود چون بشنید که پیغمبر معاودت نمود فرار نموده نزد رسول
آمد مکیان در حق او نامه نوشتند و بدو مرد از بنو عامر داده نزد رسول فرستادند و طلب او کردند رسول
بنابر شرط مصالحه او را گفت بمکه رو وی گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکان میفرستی فرمود که برو صبر کن که میان ما
و ایشان عهدیست خلاف آن نمیتوانیم کرد عتبه بالضروره با آن دو مرد متوجه مکه شد چون بذو الحلیفه رسیدند
بخرما خوردن مشغول شدند تیغی در نیام نزد آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این نیک تیغیست رخصت باشد
که تماشای کنم گفتند روا باشد وی تیغ را بر کشیده بجنبانید و بر یکی زد و بکشت و دیگری از ذعر گریخته بمدینه آمد
و چون رسول او را آشفته الحال دید فرمود ترا چه رسیده آن مرد صورت حال باز گفت در حال عتبه با تیغ برهنه
نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله خدای تمام گردانید عهد ترا چون مرا بنزد ایشان فرستادی و باز گردانیدی
خدای تو مرا از دست ایشان نجات داد و رسول از قول او اعراض کرده عتبه از فحوای این کلام رسول
فهمید که باز بمکه می باید رفت از مکه بیرون آمده در راه شام بکنار دریا که در ره گذار قریش بود فرود آمد
و مسلمانان که در مکه بودند خبردار شدند فرار میکردند و نزد وی می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل
بن سهیل نیز از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد پس هر قافله که از قریش بشام میرفت می کشتند و غارت
میکردند قریش بتنگ آمدند رسول را شفیع آوردند و با و قرار دادند که هر که از ما بشما آید رد مکنید پس رسول
ایشان را باز خواند و حق تعالی قصه مذکوره علی الاجمال یاد حضرت پیغمبر میدهد که إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا
یاد کن ای محمد آن زمان را که بگردانیدند فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ در دلهای خود حمیت را یعنی آن چیزی را که دل را گرم و افروخته
گرداند از خشم و غضب که از ثمره تعصب و غیرت ناشی شده حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت و جاهلیت و غیرت
و تعصب زمان جاهلیت را که باعث غضب و خشم ایشان شده و بجهت آن گفتندی که محمد صلی الله علیه و آله

در بدر و اخذ پدران و برادران و خویشان ما را کشته سوگند بلات و عزی خورده‌اند که او را در منازل خود در نیاییم

با آنکه پدران ما متقاد او نشدند ما نیز برسالت او ایمان نیاریم و چون حمیت جاهلانه را مرعی داشتند فَاَنْزَلَ اللّٰهُ

پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ طمانینه و آرامش خود را یعنی آنچیزی را که سبب اطمینان و آرام دل بود از

نزد خود انزال فرمود عَلٰى رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر گرویدگان با وجود ترک مقاتله

کرده بمصالحه راضی شدند با در حینی که سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی نشدند که بر عنوان که

کردر صلح نامه بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله باشد مومنان خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله

در آیند حق تعالی انزال سکینه فرمود در قلوب ایشان بجهت آن حلم را شعار خود ساخت قبول آن نمودند وَاَلْزَمَهُمْ

و لازم کردانید یعنی ساخت خدای تعالی مومنان را كَلِمَةَ التَّقْوٰى سخنی که سبب پرهیزکاری است از طغیان و عدوان

اساس دوزبی از آن مراد کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه منکر آن شدند که در عنوان نامه بنویسد

یا محمد رسول الله و یا کلمه وفا بعهد و معقوی قول اولست آنکه از حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه معنی کلمة التقوی

پرسیدند که هی لا اله الا الله و الله اکبر وَكَانُوْا و هستند مومنان اَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان از مشرکان وَاَهْلَهَا

و از اهل آن و اولی بدان یعنی ایشانند که استحقاق اهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا آنکه ایشان احق‌اند بنزول سکینه

و تا اهل آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا و از الجمله علم اوست به بواطن

سرائر آدمیان و لهذا ذم مشرکان نموده بحمیت و مدح مومنان بانزال سکینه و لزوم کلمه قبل ازین گذشت که رسول

پیش از آنکه بحدیبیه رود واقعه دید که او با اصحاب با امنیت تمام و جمعیت لا کلام در مکه داخل شدند و حلق و تقصیر نمودند

صورت واقعه را با اصحاب باز گفت ایشان بر گشتند و تصور کردند که صورت این واقعه امسال بفعل خواهد آمد و چون

از حدیبیه مراجعت کرد عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعة بن حارث گفتند بخدا سوگند که حلق و تقصیر نکردیم و

مسجد الحرام را مشاهده نکردیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد الشاد در نقض {عمر منقحم} بر نجهت این از اسلام خود

منفک شد حضرت چون این سخن بشنید فرمود که نگفتم که امسال این صورت متحقق شود حق تعالی اینجا بجهة تصدیق واقعه

پیغمبر و وقوع تعبیر آن این آیه فرستاد لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ و هر آینه راست کردانید خدای رَسُوْلَهُ الرُّؤْيَا فرستاده

خود را در آنچه دیده بود در خواب یعنی او را او متحقق الوقوع ساخت بِالْحَقِّ در حالتی که آن صدق متلبس بود بحکمتی

درست یعنی بغرضی صحیح و حکمتی بلیغ چه دران ابتلای بود میان مؤمنان مخلص و میان آنکسی که در دل او بیماری نفاق
بود و سبب آن اهل ایمان و نفاق از هم متمیز شدند و یا خوابی که مقترن براستی بود نه احکام اضغاث لَتَدْخُلُنَّ
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بخدا سوگند که اگر البته داخل شوید در مسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواسته باشد خدای تعلیق
وعده بدخول بمشیت خدای یا بجهت تعلیم عباد است تا در وعدهای خود متادب بآداب و سنن او سبحانه شده
متکلم باین کلمه شوند چنانکه از ابن عباس نقل است که حق تعالی آنحضرت را که عالمست بوقوع آن متعلق ساخت بکلمه انشاء الله
تا بندگان آنحضرت را که علم آن ندارند باین کلمه معلق سازند و جبائی گفته که چون علم خدا تعلق گرفته بود بموت و بیماری و
جمله بعضی ایشان دخول ایشانرا باین کلمه مقترن ساخت تا خلف وعده لازم نیاید و بر هر تقدیر میفرماید که بمشیت الهی بمکه
در آیند آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از شر دشمنان مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را و
مُقَصِّرِينَ و چینندگان موی یا ناخن یعنی بعضی سر تراشید و بعضی موی یا ناخن بگیرید لَا تَخَافُونَ
که نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوف نباشد فَعَلِمَ پس داند خدای تعالی مَا لَمْ تَعْلَمُوا
آنچه ندانید از حکمت در صلح حدیبیه و تاخیر عمره تا سال دیگر و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ پس گردانید برای شما یعنی مقرر فرمود
مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش ازین یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح
خیبر است تا بآن مسرور شوید پیش از زمان فتح مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است آورده اند که چون رسول
در ذو القعده سال ششم از هجرت از دخول مسجد الحرام مسدود شد و صلح نموده از حدیبیه مراجعت فرمود در سال هفتم
از هجرت در همان ماه که مسدود شده بود با اصحاب عمره گرفت و بمکه آمد و سه روز در آنجا مکث نمود و از زهری
مرویست که حضرت رسالت جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث عامری بود و او گفت
اختیار من عباس بن عبد المطلب دارد و در انوقت خواهر ام الفضل بنت حارثه زوجه او بود جعفر نزد عباس آمد و صورت
حال را عباس قبول نموده میمونه را بحباله او در آورد و آنحضرت اصحاب را امر کرد تا دوشهای خود را برهنه کنند در
طواف تا مشرکان جلادت و حیات ایشانرا ببینند پس اهل مکه از رجال و صبیان در طواف ملاحظه
حال رسول و اصحاب او میکردند و حق تعالی بجهت وعده فتح بلدان و غلبت ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود
که هُوَ الَّذِي او آنکسیست که أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد رسول خود را که محمد است بِالْهُدَى بچیزی که هدایت

کنندهٔ خلقانست از حجج واضحه و معجزات ظاهره وَدِينِ الْحَقِّ و دین راست و درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ
تا غالب گرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها که دین اسلام احکام ادیان حقه را منسوخ ساخته و ملتهای
باطله را برانداخته و لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهر اند و از حضرت امام جعفر صلوات الله
مرویست که تاویل این آیه هنوز بفعل نیامده بود و در حین ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه الملک المنان
بظهور خواهد رسید زیرا که در ان زمان غیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد بود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و
پسندیده است خدای در حالتی که گواه است بر آنچه وعده داده از غلبت دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر خود باظهار معجزات
و دیگر کافیست شهادت خدا برین کفار که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستادهٔ خداست وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با اویند
از مومنان صادق العقیده و راسخ الایمان أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دلانند بر اهل کفر رُحَمَاءُ نرم دل و
مشفق و مهربان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر همچنانکه در جای دیگر میفرماید اذلة على المومنين اعزة على الكافرين مرویست
که تشدد ایشان بکافران بر وجهی بود که لباسهای خود را از ایشان دور داشتندی تا جامها و بدنهای ایشان بدان نرسد
و رافت و مهربانی نسبت با اهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی سلام کردندی بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی
و شبهه نیست که لازم جمیع اهل اسلام و ایمانست که در عصری که باشند با غیر ملت خود شدید و غلیظ باشند و متعرض
آزار و ایذا و اذیت و با اهل مذهب خود متعطف و متحابی به بر و صله و امداد و معونت و کف اذیت
و اخلاق سجیه و شیم کنید تَرَاهُمْ می بینی ای بیننده آن مومنان صادق الاعتقاد را رُكَّعًا سُجَّدًا رکوع کنندگان
و سجود نمایندگان بجهت اشتغال ایشان بصلوة در اکثر اوقات و می بینی ایشان را که پیوسته يَبْتَغُونَ فَضْلًا
مِنَ اللَّهِ میطلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبت از حق تعالی وَرِضْوَانًا و خشنودی او را در جمیع حالت مراد آنست
که طاعت ایشان از برای قربت و رضای حضرت عزت بدون شائبهٔ ریا و عجب و سمعه سِيمَاهُمْ فِي
وُجُوهِهِمْ علامت ایشان در رویهای ایشانست یعنی نشانهٔ ایمان و بندگی در پیشانی ایشان ظاهر است
و هویدا مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از نشانهٔ سجده کردن یعنی از نشانی موثر ایشانست و این مستلزم کثرت سجود است
و اینکه حضرت امام زین العابدین و زین الساجدین صلوات الله علیه بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است
زیرا که بجهت سجود در جبههٔ مبارک او ثفنات بعیر پیدا شده بود و لهذا آنحضرت بسجاد نیز موصوف شده و ابن عباس

کونه

گفته که مراد بسیمای وجه نوری باشد که در قیامت از جبین ایشان لایح گردد و باین علامت بدانند که او از اهل سجودست
وعطای بن رباح گفته که مراد آنست که رویهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد واز شهر بن حوشب نقلست
که محل سجدهٔ اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد واز سعید جبیر و عکرمه و ابی العالیه نقل است
که اثر سجود خاکست که بر پیشانی ایشان باشد بجهت سجده کردن بر تراب و بروایت ضحاک اثر سجود زردی
روی ولاغری آنست از خشیت خدا و از حسن نقل است که معنی آنست که از کثرت سجود و طاعت هرگاه ایشانرا
به بینی گمان بری که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شبست چه کثرت
نماز شب مثمر بیست که در روز بر روی لایح باشد کما قال النبی صلی الله علیه وآله من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
و در حدیث آمده که روز قیامت حق تعالی با دوزخ گوید که ای آتش بخته ساز و ای آتش سوزان هر جا که اما نزدیک
موضع سجود عطای خراسانی روایت کرده که هر که نماز یومیه را بپای دارد داخل است درین آیه سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود ذٰلِكَ این وصف عجیب ایشان که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرٰىةِ در کتاب موسی
وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ وصفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان درین دو کتاب باین صفات عجیبه
مذکوراند و باین نعوت غریبه مسطورست و ایشان كَزَرْعٍ همچو دانه کشته اند که در اول حال اَخْرَجَ شَطْاَهٗ
بیرون آورد شاخهای خود را که در نهایت باریکی و ضعیف باشند فَاٰزَرَهٗ پس معاونت دهد و قوی و نیرومند گرداند
آنرا فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر و غلیظ شود فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ پس راست بایستد بر ساقهای و اصول خود یعنی
این گیاه ضعیف و نحیف بتدریج نشو و نما یابد و در آخر بر وجهی قوی و تن آور گردد که یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت
آرد مزارعانرا بجسامت و قوت سطبری و حسن منظر خود این مثل از برای گیاه ضعیف و نحیف از بهر مداعی شود و
بتدریج تربیت می یابد تا قوی و جسیم میشود و سبب تعجب زارعان میگردد و حضرت رسالت و اصحاب نیز در
بدایت حال و در نهایت مخافت و ضعف بودند و بعد از ان بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا قوت تمام پیدا
کردند و بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان و یا زارع آنحضرتست که در بدو اسلام یار و معاون بود
و شطاء اصحاب او که دست او را قوی گردانیدند یعنی همچنانکه زرع در اول امر دقیق و رقیق است و بتدریج
غلیظ میشود و شاخها بر وضیق میگردد بجنبشی میشود که مزارعان از قوت کثرت متعجب میگردند پیغمبر نیز در اول

حال که با مر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود بعد از ان خدای تعالی او را نیرومند
گردانید با هل ایمان بر وجهی که از قوت و شوکت و بسطت او تعجب کردند و بر هر تقدیر حق تعالی برای اهل دین
و اسلام این تشبیه فرموده لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا بخشم آورد بایشان یعنی بقوت و کثرت ایشان تا کروید کا را
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده خدای تعالی آنانرا که گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای ستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی از آنانکه سمت ذکر یافتند مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا
عَظِيمًا و مزدی بزرگ و بی پایان غرض از ذکر این وعده برای مؤمنان آنست که تا در اعمال صالحه بیشتر رغبت
کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم غلبت و قوت اسلام است
سُورَةُ الْحُجُرَاتِ مدنية وهي ثمان عشرة آية ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سورة الحجرات را تلاوت کند حق تعالی بعدد هر مطیع و عاصی ده حسنه حسین بن
علا از ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جملهٔ
زوار سید انبیا باشد وجه ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله
و آنچه مختص است باو از اجلال و اعظام در ختتام فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبد الله الانصاری و حسن
بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا در روز عید اضحی ذبح اضحیه بر صلوة مقدم داشتند آنحضرت
بعد از فراغ از نماز عید ایشان را باستیناف ذبح امر فرمود و مقارن اینحال جبرئیل آمد و این آیه آورد که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول و تصدیق نموده لَا تُقَدِّمُوا پیش مدارید
هیچ امری از امور را بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچکاری مشوید از اوامر
و نواهی الا بعد از آنکه حکم خدا و رسول بدان تعلق گیرد باید که عمل شما بوحی منزل باشد یا اقتدا برسول خدا و از ابن عباس
نقلست که مراد نهی اصحابست از تکلم پیش از آنکه حضرت ابتدا بکلام کند پس حقیقت معنی آنست که ای مردمان هرگاه
در مجلس نشسته باشید و از مسئله سوال کنند شما سبقت مکنید بجواب آن و ساکت شوید تا اول پیغمبر زبان بجواب
بگشاید و گویند مراد بنهی است در تقدم راه بآنحضرت یعنی سبقت منمایید در مشی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه طریق

طبیعت

طبیعت او را اختیار کنید و زجاج گفته که تقدم مجویید بطاعتی پیش از وقتی که امر الهی و اذن حضرت رسالت پناهی
بآن تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم نماز و صوم و حج قبل از وقت آن و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آیت که
بهیچ فعل و قولی قیام ننمایید تا آنکه خدا و رسول بآن اقدام نمایند و از مسروق منقول است که در روز شک نزد
عایشه رفتیم وی خادمه را امر کرد باحضار شربت عسل من گفتم که روزه ام حق تعالی این آیه فرستاد و منع روزه
فرمود در روز شک بنیت ماه رمضان و عبد الله زبیر گفته که جمعی از تمیم نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدند ابو بکر
گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را بر ایشان امیر کن عمر گفت اقرع بن حابس را بر ایشان حاکم ساز و قعقاع
را واگذار ابو بکر بعمر گفت تو غیر از خلاف من نخواستی او گفت نه چنین نیست که تو میگویی بلکه بجهت آن گفتم که اقرع
آداب ریاست را بهتر میداند از قعقاع پس آواز در میان بلند شد حق تعالی این آیه فرستاد با آیتی دیگر که در یکی
آنست ارسال فرمود رسول سریه که بیست و هفت کس بودند بتهامه فرستاد بنو عامر بر ایشان غالب شده همه را
بکشتند مگر سه کس که فرار نموده روی بمدینه نهادند در حوالی مدینه بدو کس که از بنو سلیم بودند ملاقات کردند بتصور
آنکه ایشان از بنو عامرند بقتل رسانیدند و رخوت ایشان را غارت کردند نزد رسول صلی الله علیه و آله بردند صورت
حال را بعرض رسانیدند رسول فرمود که بد عملی بود که کرده اید ایشان از بنو سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که پوشیده
بودند من بایشان عطا فرموده بودم پس دیت ایشان را بوارث ایشان داد این آیه نازل شد که ای مؤمنان
برأی خود مرتکب هیچ عملی مشوید بلکه در همه امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و شبهه نیست در آنکه اولی حمل آیتست
بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسولست منهی عنه است پس داخل باشد در تحت لا تقدموا بین
یدی الله و رسوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی
که خدا شنونده است همه اقوال شما را عَلِيمٌ دانا بجمیع افعال و شما را بآن جزا خواهد داد آورده اند که عطارد بن
حاجب بن زراره بهمراهی بعضی از اشراف خود چون اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم
و قیس بن عاصم با جمعی بسیار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و از پس حجرات طاهرات باواز بلند ندا کردند
که ای محمد بیرون آی از حجره که مدحت ما زینت است و مذمت ما شینت و قباحت آنحضرت از رفعت صوت
ایشان متاذی شده بیرون آمد و فرمود که خداست که مدح او زین است و ذم او شین ایشان گفتند آمده ایم

تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت داده تا شعرا و خطبا زبان بمفاخرت مابکشایند حضرت رخصت ایشان داد

عطارد بن حاجب برخواست با بمضمون کفت شکر و سپاس مر خدایرا که مارا ملوک زمین کردانید و سحاب فضل

و مزیت را بر سر ما ریزان ساخت و مالهای بسیار بما انعام فرمود تا با آن احسان میکنیم و اهل احتیاج را با آن

محظوظ میسازیم و مارا عزیزترین اهل مشرق کردانید و مردمان مارا بیشتر و حسب و نسب مارا افزون تر کردانید پس

کیست که با ما باشد در میان مردمان و کیست که با ما در صدد مفاخرت درآید و این صفات و نغوقی که در ماست

از برای خود تعداد نماید بعد از ان کفت اکر خواهم کلام را در باب مفاخرت بسر حد اطناب میکشم ولیکن شرم

داریم از بسیار کردانیدن کلام چون باینجا رسانید پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ثابت بن قیس بن شماس

را فرمود که برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخواسته خطبه باین مضمون آغاز کرد که حمد مر خدایرا که آسمان و زمین

را خلق فرمود و در حالتی که امر او در جمیع ملوک جاریست و آنچه در زیر عرش و زبر آسمانهاست ساری و هیچ

چیز یافت نمیشود مکر که از خان فضل و احسان اوست و از جمله افضال او آنست که مارا ملوک زمین کردانید

و از همه خلق رسول را برکزید که نسب بزرکترین است و سخن او راستر و حسب او افزون تر بعد از ان کتاب را

باو انزال کردانید و او را بر خلقان خود امیر ساخت پس او برکزیدهٔ خداست بر جمیع عالمیان و بعد از انکه

خلعت رسالت را نامزد او کرد مردمانرا بایمان خواند و مهاجر را که اهل او بودند از جمله اقربای بوی ایمان آوردند

و اکنون جهان او از همه بیشتر است و درجات او از همه افزون تر پس اول آفریده اجابت قول او کرد

ما بودیم و استجابت امر آلهی نمود ما بودیم پس ما انصار اوییم و یار و مصاحب او و با همه مردمان مقاتله میکنیم تا آنکه

ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول ایمان آورد مال و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم

در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست این نهایت قول منست و من از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات

استغفار میکنیم والسلام والاکرام بعد از ان زبرقان شاعر برخواست و شعری چند بخواند حسان بن ثابت

در صدد جواب درآمده بشعر خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع کفت خطیب ایشان اخطب و افضل

ماست و شاعر او از شاعر ما بهتر است و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلندتر و بعد از فراغ این کلام

کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله مردمان بدیدند که اقرع ایمان آورد ایشان نیز

لزبرق

بشرف اسلام درآمدند حضرت رسالت همه را خلعت و صله داد بعد از آن حق تعالی بجهت تعلیم مراسم ادب نهی
اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع صوت که مستلزم اذیت و آزار و کراهت و خفض حرمت بوده است
بآن قدوه اخیار فرموده که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَرْفَعُوا اَصْوَاتَکُمْ بلند مکنید آوازهای
خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن کردن آواز خود را بلندتر از آواز پیغمبر مگردانید زیرا
که رفع صوت یا بقصد استخفاف است و آن مستلزم کفر است یا عدم ملاحظهٔ ادب و آن متضمن خلاف
تعظیم است که مأمور بهست وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ و آشکارا مسازید مر او را بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی او را بآواز بلند
ندا مکنید کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ همچو آشکارا خواندن برخی از شما لِبَعْضٍ مر برخی را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نرم
سازید یعنی باید که آواز آنحضرت از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا رعایت لوازم حسن ادب کرده باشید
و بمنطوق کریمهٔ تُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ عمل نموده و نزد بعضی مراد آنست که او را بنام و کنیت که محمد و محمود و ابوالقاسم
است مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه او را بکلمه که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون یا نبی الله
یا رسول الله یا خیر خلق الله و مؤید اینست آنچه ابوحمزهٔ ثمالی از عکرمه نقل کرده که ابن عباس را از نزول این آیه پرسیدند
گفت که جمعی از بنی العنبر که اصحاب پیغمبر سبی و زاری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند بقصد فدای ذراری و در
پس حجرات اطهر آواز دادند که یا محمد اخرج علینا ای محمد بیرون آی از حجره آنحضرت از عدم ملاحظهٔ ادب
ایشان متأذی گشت حق تعالی بجهت تشفی وی آیه فرستاد که او را بنام مخوانید چه آن موجب تسویهٔ آنحضرت است
بغیر که مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت و جلالت قدر و مرتبهٔ اوست پس باز ایستید ازین قول منهی
اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ بجهت کراهت بطلان اعمال خود و مراد از بطلان آن عدم ثواب بر آن
چه این که موجب تعظیم و توقیر آنحضرت است مثاب میشود بثواب جزیل و بترک آن محرومی از ثواب وَاَنْتُمْ
لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید که عملهای شما که رفع و جهر است یا خواندن آنحضرت را بنام باطل میشود از حیثیت
عدم ترتب ثواب بر آن و عدم وصول بآن بجهت قبول آن چه اگر ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت
می بود مستحق ثواب می شدید و لیکن چون بر خلاف آن بظهور رسانیدید و قصد مراعات ادب نکردید مستحق
عقاب گشتید و از ثواب محروم شدید پس آن اعمال منحبط باشد و از ابن عباس منقولست که آیهٔ مذکوره

در حق قیس بن شماس نازل شده واو مردی مطروش و جهوری الصوت بود یعنی گوش او گران بود و بآواز
بلند سخن میکرد و هرگاه که سخن کردی پیغمبر از آواز او متاذی شدی از انس روایتست که چون این آیه نازل شد
ثابت بر سر راه بنشست و میگریست عاصم بن عدی بنشاو را از و پرسید گفت آیتی در باب رفع و جهر صوت
نازل گشت و من می ترسم که از اهل آن باشم چه من مردی رفیع الصوتم و همیشه در خدمت آنحضرت بآواز بلند سخن
کرده ام اما هرگز بقصد استخفاف و بی ادبی سخن نکرده ام پس از سر راه برخواست و بجمیله که دختر عبدالله بود زوجه او
امر کرد که در خانه قفل کن که من عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از اینجا بیرون نیایم جمیله چنان کرد
و او را در آن خانه کرد و بتضرع میبود عاصم پیغمبر را ازین قضیه خبر داد حضرت گفت که او را حاضر کن عاصم او را از خانه
بیرون آورده نزد حضرت آورد ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم و در مجلس شما بعادت خود
سخن میکردم میترسم که موجب کراهت خاطر عاطر شما شده باشد اکنون از آن توبه کردم و طریق انابت پیش گرفتم
رسول فرمود که راضی نیستی که در زندگی ستوده باشی و بر سبیل شهادت مقتول شوی و به بهشت روی ثابت
گفت راضی شدم یا رسول الله انس روایت کند که چون روز یمامه رسید ما در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت
دید که مردمان در حرب کاهلی میکنند حمیت دین و عصبیتش در حرکت آمد خود را در میان حربگاه انداخت و محاربه
میکرد تا شهید شد عبدالله زبیر گوید که اصحاب بعد ازین آیه با حضرت چنان آهسته گفتندی که رسول تا مکرر استماع
قول ایشان نکردی بفهم آن نرسیدی و شبهه نیست در آنکه منهی عنه رفع صوتیست که موجب اذیت حضرت رسالت
باشد پس شامل رفع صوتی نباشد که در حرب با مجادله معاند واقع شود بقصد ترسیدن خصم و لهذا در حرب
حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند امر شد بعباس بن عبدالمطلب که مردمان را بآواز بلند بخوان و عباس از جمیع
مردمان ارفع الصوت بود پس بآواز بلند مردمان را ندا کرد و از فرار باز گردانید و در روایت آمده که رفع
صوت بحیثیتی بود که روزی جمعی کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس بآواز بلند گفت یا صباحاه همه زنان حامله
از هیبت آن آواز بچه از شکم انداختند مرویست که روزی بآواز بلند سباع را زجر کرد آن سباع زهره اش
چاک شد و بمرد و در بعضی تفاسیر آورده که چون ثابت از رفع صوت تائب شد حق تعالی این آیه را در حق او فرستاد
که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی که آنانکه فرو میخوابانند و نرم میکنند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را یعنی آهسته

میگویند

میگویند سخن را عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ نزد رسول خدا که محمد است بجهت مراعات ادب و تعظیم و توقیر اُولٰئِكَ
آنگروه مناد ب الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّٰهُ آنانند که امتحان کرده است خدا و نیک آزموده قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰى
دلهای ایشانرا برای پرهیزکاری همچو امتحان طلا باتش تا غش آن بیرون رود و خالص آن بماند و گویند مراد
از امتحان او معرفت او سبحانه است بخلوص نیات ایشان یعنی شناخته است خدای قلوب ایشانرا برای تقوی
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان که رفع صوتست و غیر آن از خطیات وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی
بزرگ و بی پایان بر خفض اصوات و سایر طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این هر سه آیه در بارهٔ وفد تمیم نازل شد
که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند در وقت نیمروز که حضرت در بعضی حجرات قیلوله فرموده بود ایشان
بگرد هر یک از حجرات میگشتند و نعره میزدند که اخرج یا محمد بیرون آی تا مهم اسیران ما را که سریهٔ تو ایشانرا
در حی بنی العنبر گرفته اند و نزد تو آورده اند تمشیت دهی حضرت از آواز ایشان بیدار شده از حجره بیرون آمد
ایشان گفتند یا عیالان ما را آزاد کن یا فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت یکی از ایشانرا حکم ساز میان خود و میان
ایشان حضرت اعور را حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدا گیرد و نصفی را آزاد کند حضرت باینطریق عمل نمود و فرمود
که از اولاد اسمعیل که از و عمل صادر شود که موجب کفارت باشد باید که یکی از ایشانرا آزاد کنند پس باین وجه
سلوک کرده بعضی را فدیه گرفتند و بعضی را حق تعالی بجهت ترک رسوم و آداب نسبت بآن قدوه مذمت نموده
فرمود که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرهای
زوجات أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بیشترین ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم آداب یعنی بجهت عدم
معرفت بقدر شرف و مرتبهٔ تو و ترک توقیر و تعظیم تو بمنزلهٔ بهایم اند که از فهم و عقل عاری اند چه مقتضای عقل
آنست که مراعات حسن ادب کنند و رعایت اجلال و تبجیل نمایند خصوصا نسبت بکسی که منسوب باشد برتبهٔ
رسالت و مزین بخلعت نبوت و آنکه مراد این باشد که ایشان مجنونند و از دایرهٔ تکلیف بیرون مرویست
که حضرت را وفد بنی تمیم سؤال کردند که ایشان اجلاف بنی تمیم بودند اگر نه آن بودی که مقاتلهٔ ایشان
با عور و حال سخت از همه کس بودی من ایشانرا دعای بد کردمی تا همه هلاک میشدند و ازین کلمات شریف
ثمرات الباب و محاسن آداب اقطاب میتوان کرد و بوسیلهٔ غوص فکر در بحار معانی آن استخراج درر لآلی

اخلاق حسنه میتوان کرد و تفصیل این مبحث حواله بمنهج الصادقین است و بعد از نهی از ندای مذکوره میفرماید که وَلَوْ أَنَّهُمْ
صَبَرُوا و اگر آنکه ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبا کردند بر ترک ندا حَتَّىٰ تَخْرُجَ تا بیرون می آمدی إِلَيْهِمْ بسوی ایشان
لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ هر آینه بودی صبر کردن ایشان و انتظار خروج تو کشیدن بهتر مر ایشانرا از ندا کردن بجهت
مراعات غایت رسوم آداب که مثمر سعادت دنیا و عقبی است چه باعث لطف الهی است درباره ایشان
باعطای ایمان و رسانیدن ایشانرا در زمره عاقلان وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای بسیار آمرزنده است کسی را که از
بی ادبی تایب و نادم شود رَّحِيمٌ بسیار مهربان باهل ادب و حرمت چه مغفرت و رحمت او واسع است پس
هرگز آنرا مضیق نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان گردد آورده اند که حضرت در سال
نهم از هجرت ولید بن عقبه بن ابی معیط را بقبیله بنی مصطلق فرستاد تا صدقات واجبه از ایشان بگیرد و قبل ازین
در میان ایشان از ولید در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان رسید از سر عداوت
قدیمه گذشته مجدد اطراح محبت انداختند و بجهت تعظیم و توقیر باستقبال او بیرون آمدند وی بگمان آنکه ایشان بقصد
او می آیند معاودت نموده نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و بعرض رسانید که بنی مصطلق طریق ارتداد پیش
گرفته زکوة ندادند و قصد کشتن من کردند رسول در غضب شد و عزم قتل ایشان نمود ایشان بیامدند و گفتند نعوذ
بالله من غضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او و غضب رسول او بخدا که از ما تمردی واقع نشده و همه مطیع
و ماموریم و آنچه بعرض رسانیده اند از خلاف واقع است رسول بقول ایشان اعتماد نموده فرمود لتنتهن او لابعثن
رجلا هو عندی کنفسی یقاتل مقاتلیکم و یسبی ذراریکم یعنی حکم میان ما و شما ازین دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید
از عصیان و نافرمانی و یا مردی را بمیان شما میفرستم که بمثابه نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما را غارت
کند پس دست مبارک بر دوش مبارک حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نهاد و گفت هو ندا ان مرد این کس است
پس خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود در خفیه تجسس احوال ایشان احتیاط تمام مرعی دار تا ارتداد ایشان
بر تو واضح نشود با ایشان مقاتله منما خالد چون به نزدیک آن صوب رسید جاسوس را بجهت تجسس احوال ایشان روانه
ساخت جاسوس در وقت نماز از عصر بمیان رسید دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و بشعار
اسلام اقدام مینمایند باز گشت و صورت باز گفت وی نزد ایشان آمد گفتند قبل ازین ولید بیامد و ما بجهت

بعظیم

تعظیم او باستقبال او بیرون آمدیم چون ما را بدید مراجعت نمود ندانیم که منشأ او چه بود خالد صدقات ایشان گرفته
بازگشت وکیفیت را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسانید این آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای کسانیکه ایمان آورده اید إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ اگر بیاید بشما شخصی که بیرون رونده باشد از فرمان خدا
بِنَبَإٍ بخبری یعنی چاپوری خبری که قائم خاطر باشد فَتَبَیَّنُوا پس تفحص کنید ونیک بروی صدق وکذب او نمائید
وبمجرد اخبار وی مبادرت مکنید أَنْ تُصِیبُوا بجهت کراهت آنکه مرسانید فعل مکروهی را قَوْمًا بگروهی در احوال
ونفوس ایشان بِجَهَالَةٍ بنادانی وعدم علم بحال ایشان از ایمان وطاعت وکفر ومعصیت پس بگمان آنکه کافرند
وعاصی با ایشان در مقام محاربه وایذا در آیند وحال آنکه مؤمن ومطیع بوده باشند اگر چنین کنید فَتُصْبِحُوا پس
گردید عَلَی مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان نَادِمِینَ پشیمانان که ممکن شما را تدارک
آن یعنی در اول امر که بقول فاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد ودر ثانی الحال خلاف آن ظاهر گردد وازان
نادم شوید وهمیشه بران تأسف خورید وغمگین باشید وبهیچ وجه تدارک آن نتوانید این آیه دلیلست بر اشتراط عدالت
در قول اخبار زیرا که آن ملزوم عدم فسق است وعدالت ملکه ایست باشد بر ملازمت تقوی ومروت وتقوی
اجتناب از گناهان کبیره وعدم اصرار بر صغیره ومروت تنزیه نفس است از دناءتی که لایق بامثال ایشان
نباشد مانند سخریت وکثرت مزاح وکشف عورت در جائی که ستر آن سنت مؤکد باشد وملبس شدن فقیه
بلباس سیاه بروجهی که موجب سخریت او باشد وبعکس از امر به تبین ترهیب شد کاذب میکند از سخن دروغ بر توجه
کرد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ وبدانید ای مؤمنان آنکه در میان شماست رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا بتعظیم واجلال او
مقتضی آنست که کذب بالکلام یعنی بحضرت او مفروض بدارید ودیگر آنکه براستی سخنی عرض نمائید تا مرتکب فعل غیر
مرضی نشوید حق تعالی وبرا بآن اعلام کند وموجب رسوای شما شود لَوْ یُطِیعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول
خدا قبول شما کند وبرای شما عمل نماید فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید وهلاک
شوید زیرا که اکثر اقوال وفعل شما بر اهوا وعصیانست پس در جمیع امور اطاعت وی کنید از مضیق هلاکت
دنیوی واخروی برهید وچون جمعی دیگر از ایشان که بحلیه تقوی مستحلی بودند درین امر جسارت نمیکردند خود را ازان
دور میداشتند از سخنت حق تعالی بسبیل استدراج مدح ایشان فرموده با بقول که وَلَکِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای تعالی

في تعريف التقوى والمروة

حَبَّبَ دوست کردانیده است إِلَيْكُمُ بسوی شما یعنی بعضی که بتقوی خود را از آن باز داشته اند الْإِيمَانَ ایمان را
که تصدیق است بخدا و رسول بجمیع ما جاء به النبی وَزَيَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما بنصب ادله
واضحه و معجزات باهره وَكَرَّهَ و مکروه کردانید و دشمن ساخت إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق ارکان
توحید است و نبوت و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از طاعات مفروضه و عدم اتیان وَ
الْعِصْيَانَ و نافرمانی از روی عناد و طغیان و بروایت منقوله از حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه مراد بفسوق
کذب است و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمانست و صارف از کفر و عصیان نصب ادله است و وعده ثواب
بر طاعت و ایمان و وعید عقاب بر کفر و معصیت أُولَئِكَ آن گروه که مستغنی اند از خسارت بواسطه اتصاف
ایشان بصفات مذکوره هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که
راسخند بران و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان که داده شده است بایشان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهت
تفضیلست از جانب خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر صدق و کذب
مخبر و هر یکی را بر وفق آن جزا خواهد داد حَكِيمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکم او است که بتحقیق اخبار امر
نموده زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنهاست و سبب اصناف بلایا آورده اند که حضرت رسالت روزی
بر دراز گوشی نشسته در مجلسی از مجلسهای انصار رسید و توقف نمود آن دراز گوش بول کرد عبدالله سلول بینی خود را
بگرفت و گفت بگذار این دراز گوش را که عفونت بول او ما را متأذی ساخت عبدالله رواحه گفت بینی
بیکری از بول حیوانی که خوشتر از بوی تست و بروایتی دیگر این دراز گوش بهتر از تست و بوی بول او بهتر از بوی
مشکست ابن سلول ازین سخن او در غضب شد یعنی بی ادبانه بگفت ابن رواحه نیز در مقابل او سخن در میان انداخت
و کار بمنازعه کشید قوم هر دو گروه که اوس و خزرج بودند بتعصب برخواستند با یکدیگر در مقام مجادله در آمدند
و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب خرما و ضرب دست تعدی کردند پیغمبر چون برین قضیه مطلع شد مراجعت فرموده
تفریق ایشان نموده کار ایشان را بصلح آورد وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر آن دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت یعنی هر دو فرقه را بحکم
خدا دعوت نمایید و بروایت قتاده مردی انصاری را در دست انصاری دیگر حقی بود و او در دادن آن مضایقه

بکرد

میکرد این مرد بکثرت قوم مستظهر شده گفت بخدا که من حق خود را از و بعنف بستانم آن شخص گفت بیا تا نزد رسول خدا
رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس بهم افتادند و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید و آیهٔ مذکوره نازل شد که
میان ایشان باصلاح آرید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر تعدی کند و ستم نماید إِحْدَاهُمَا یکی ازین دو طایفه عَلَى
الْأُخْرَى بر طایفهٔ دیگر و بصلح نشود و از حکم خدا عدول نماید فَقَاتِلُوا الَّتِي پس کارزار کنید با آن گروه دیگر تَبْغِي که افزون
جوید و تعدی کند بر گروهی دیگر حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ تا باز گردد بحکم خدا و اطاعت امر او کند فَإِنْ فَاءَتْ پس
اگر باز گردند آن طایفهٔ باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در مقاتله فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان
بِالْعَدْلِ براستی یعنی در اصلاح میل بیک طایفه نکنید بلکه رعایت هر دو را مرعی دارید وَأَقْسِطُوا و عدل کنید
در همه کارها إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ براستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب
امور ایشان را محمود میسازد و احکام باقی و مسایل متفرعه بر آن در منهج الصادقین تقریر یافته و نیز بجهت تاکید و مبالغه
در مصالحه بین المتخاصمین و المتنازعین میفرماید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و این نیست که برادران اند مومنان یکدیگرا
در دین چه منتهیند در دین که باصل واحد که ایمانست پس باید که میان ایشان نزاع و شقاق نباشد و اگر بر سبیل
ندرت نزاع واقع شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس بصلاح آرید میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم
و بعد از امر باصلاح بجهت عزم ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان در آن باب تخویف ایشان مینماید در مخالفت
امر مذکور بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب الهی لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار
باشید برحمت واسعهٔ او چه اتفاق موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است کعب الاحبار از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده که مزد آنکه میان مردمان اصلاح کند همچو مزد کیست که کارزار کند با
کفار و زهری از سالم نقل کرده که آنحضرت فرمود که مسلمان برادر مسلمانست باید که بر وی ظلم نکند باسانید معتبره که
هر که در حاجت برادر مومن اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند و هر که غمی از مسلمی بردارد حق تعالی کربی از اندوه
او را روز قیامت بدل کند و هر که مسلمانرا ستر کند روز قیامت حق تعالی بدن او را ستر کند و این حدیث را
بخاری و مسلم در صحیحین خود آورده اند و از جملهٔ وصایایی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین
علی صلوات الله علیه فرموده آنست که ای علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل راه تشییع جنازه

عشر

نمای و سه میل راه برو و اجابت دعوت کن و چهار میل راه برو و زیارت کسی کن که با او دست برادری گرفته
باشی در راه خدا و پنج میل راه برو و اجابت ملهوف کن و شش میل راه برو و نصرت مظلوم کن و بر تست که همیشه
باستغفار باشی و در حدیث دیگر واقع شده که مسلمانان برادر یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب
یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان یکدیگر نکوشند و دیوار خانها را از بالای یکدیگر نگذرانند مگر برضای یکدیگر تا موجب
منع هوای همسایه نشود و یکدیگر را ببدی ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را از آن محفوظ سازند بعد از ان فرمود که کم کسی باشد
که باین وصیت کار کند آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس هرگاه که بمجلس معلای سید انبیا صلی الله علیه و آله
آمد و صحابه او را بجهت گرانی گوش نزدیک رسول جای دادندی تا کلام حضرت را نیک استماع کند روزی بمسجد
در آمد در وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شده و چون یک رکعت را بگذارد مردمان از نماز
فارغ شده بودند و تا وی از نماز فارغ می شد ایشان هریک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخواست
و پای بر گردن مردم مینهاد تا بجایی رسید که میان پیغمبر و او یک کس بیش نبود وی را گفت دور شو جای مرا بمن
گذار وی گفت چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین شده در همانجا بنشست و چون هوا نیک
روشن شد ثابت دران مرد نگریست و گفت که تو کیستی گفت من فلان ثابت گفت فلان بن فلانه و این را
بجهت آن گفت که وی را مادری بود که در زمان جاهلیت بزنا و فجور مشهور بود آن مرد از استماع این تعریض خجل
شده سر در پیش انداخت خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید لا یسخر
قوم باید که استهزا نکنند و استخفاف ننمایند گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید که باشند
گروه استهزا کرده شدگان خیرا منهم بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت درجه و مزیت مرتبه نزد
حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال و از بواطن امور بیخبرند و بعضی بر انند که جمعی از بنی
تمیم بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهیب و ابی ذر علیهم الرحمه استهزا میکردند حق تعالی
فرمود که استخفاف گروهی مکنید که در ایمان با ایشان شریک باشید شاید که این گروه که در ظاهر حال فقیرند
نزد حق تعالی از شما بهتر باشند که اغنیای که مرفه الحال باشند انس روایت کند که روزی ام سلمه ازاری سفید
درمیان بسته بود و گوشه ازار بر پس پشت خود فرو گذاشته بزمین میکشید عایشه زبان بسخریه گشوده بلفظ گفت

ان کرند

آن کوشه ازاری که ام سلمه از پس خود میکشد گویا زبان سگیست که از دهن بیرون کرده باشد حق تعالی فرمود
که وَلَا نِسَآءٌ باید که سخریت نکنند زنان مِنْ نِسَآءٍ از زنان دیگر عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ شاید که باشند آن زنان
سخریت کرده شده کان خَيْرًا مِّنْهُنَّ بهتر از زنانی که سخریت کنند کانند از حسن بصری نقلست که این کلام
در حق کسی نازل شده که ام سلمه بکوتاهی قامت تعییر و استهزا میکردند از ابن عباس روایتست که صفیه بنت حی احطب
نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین
ای دختر دو جهود حضرت فرمود که ایشانرا بگوی که پدر من هارونست و عم من موسی و شوهر من محمد مصطفی حق تعالی
این آیه فرستاد وَلَا تَلْمِزُوٓا و باید که طعنه نزنید و عیب نکنید أَنفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را
چه مومنان بمثابه یک نفسند پس هر که دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشد طعن و عیب او
جایز است و لهذا فقهای ما تجویز طعن و لعن کرده اند بر جمیع کفار و مخالفین لعنهم الله وَلَا تَنَابَزُوا و باید که بدی
نخوانید یکدیگر را بِالْأَلْقَابِ بلفظها یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید چنانکه یهود و ترسا که مسلمان شده باشند
ایشانرا گویند یا یهودی یا نصرانی یا مومنی را گویند که یا منافق بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست کسی را آنچه متضمن
فسق یعنی کسی را یهود یا ترسا ملقب ساختن بَعْدَ الْإِيمَانِ پس از ایمان آوردن او یا بد خبریست اکتساب
اسم فسوق به تعنت کردن و لمز ایشان در کشاف آورده که اسم مشتق از سموست بمعنی ارتفاع و علو و حقیقت معنی
آنست که بد است اسمی که مرتفع است مر مومن آنکه بعنوان فسق مذکور شود چه آن موجب انخفاض است پس باید که کسی را
بعد از ایمان کافر نخوانند و همچنین مستی تایب را فاسق نگویند وَمَن لَّمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند از این امور منهیه و از آن
نادم نشود فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس آن گروه ایشانند ستمکاران بجهت وضع عصیان در موضع طاعت رحمن
و نفس را در معرض عذاب و عقوبت آن جهان ساختن از عبدالله عباس مرویست که قبل از این آیه هر گاه
شخصی معصیت کردی و از آن تایب شدی و مردمان او را بآن سرزنش کردندی و گفتندی تو چنین عملی کردی حق تعالی
باین آیه از آن نهی کرد و از حسن بصری نقل است که هر یهودی و نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را
بطریق سابق بلفظ یا یهودی و یا نصرانی ندا میکردند حق تعالی باین آیه مذکوره ایشانرا از آن منع نمود و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که از جمله حق مومن بر برادر مومن خود آنست که او را نام ببرد باسمی که دوسترین اسمها باشند نزد او

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در سفر وحضر هر درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب
کرده بود تا در مایحتاج او قیام نماید و ماکول وملبوس ایشان باشد سلمان علیه الرحمه در بعضی اسفار بنابر فرموده سید
مختار در خدمت دو کس از اکابر صحابه قیام مینمودند روزی ایشان سلمانرا گفتند برای ما طعامی طبخ نمای سلمان بجهت آنکه
در شب عبادت کرده بود خواب بر وغالب شد و طعام مهیا نساخت ایشان سلمانرا گفتند چرا طعام نپختی گفت
خواب بر من غالب شد بجهت آن درین امر تاخیری واقع شد گفتند نزد رسول رو و طعامی از برای ما بیار چون سلمان صورت
حال را بعرض رسانید حضرت فرمود که نزد اسامه بن زید رو و اسامه وکیل حضرت بود در صرف حوایج پس سلمان نزد وی
آمد و بفرموده رسول ازو طلب طعام کرد اسامه گفت طعام حاضر نیست وی باز گشت گفت در سرکار حضرت طعامی مهیا نیست
ایشان سلمانرا بجایی دیگر فرستادند طعام نیاورد سلمان باز گشت گفت اینجا نیز طعام نبود ایشان در غیبت سلمان زبان
بغیبت او گشودند و گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بر سمیحه رود آبش خشک می شود پس در تجسس افتادند که آیا اسامه راست
گفته که طعام نداشت یا بخل مانع فرستادن او شده روز دیگر که نزد حضرت رسول آمدند پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
که چیست آنکه سرخی که در میان دندانهای شما می بینم گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود که گوشت
خوردنی نمیگویم غرض من گوشت آدمی است چه امروز همه روز گوشت سلمان و اسامه را میخورید من اثر آنرا بر شما مشاهده
میکنم دران اثنا این آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اید اجتنبوا دور شوید و دوری کنید
کثیرا من الظن بسیاری از گمان که آن گمان بدست در حق برادر مومن ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم
گناه است یعنی موجب تفریع و تهمت و گمانی که در حق اسامه بردید و لا تجسسوا و تجسس مکنید چیزها را که بر شما مخفی باشد چنانچه
در کار اسامه بدگمان شده مرتکب تجسس آن شدید بدانکه ظن بر چهار قسمت اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان
کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنین والمومنات بانفسهم خیرا و حدیث ان حسن الظن من الایمان نیز مخبر ازین
قسمست دویم حرام و آن گمان بدست بخدای و مومنان که موجب اثمست و مثمر عقوبت سیم مندوب و آن غلبه
ظن است در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمان موجب
سلامتی است و سبب انتظام امور دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدای پوشیده است یعنی بتجسس آن مشغول
شدید و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که حق تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون و عرض او را

وآنکه گمان بد برند در حق او ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده که باسناد [illegible] علیه ما یستحق گفتند که ابو محجن ثقفی در خانه
خود نشسته و بخمر خوردن مشغولست خواست و بخانهٔ او رفت دید که او با مردی نشسته و هیچ خمر در میان نیست
ابو محجن گفت [illegible] فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی باصحاب خود
گفت که اینمرد چه میگوید زید بن ثابت و عبدالله ارقم گفتند راست میگوید پس منفعل شده ازان مجلس
برخواست و ترک تجسس نمود و نیز از عبدالله روایت کرده اند که شبی در مدینه میگشتیم بسرای رسیدیم
که ازان آواز غنا بیرون می آمد و چراغی میسوخت حلقه بر در زدیم در را نگشودند باندرون رفتیم دیدیم که مردی نشسته
با زنی و بسرود مشغولند و مرد قدحی در دست مرد را گفت این زن چه چیز تست گفت زوجهٔ من گفت چه در قدح است
گفت آب عسل گفت چه غنا میکردی گفت بیتی چند میخواندم بنابر تعظیم و اکرام شوهر خود در بستر و صلاح خود بجهت
خوف و خشیت خدای تعالی و آن بیتها را برو خواند مرد گفت خدای تعالی فرموده ولا تجسسوا و تو خلاف این کردی
و بتجسس مشغول شدی توبه کن و باز کرد تصدیق قول او کرد و باز گشت و نیز از عبدالرحمن منقولست که من شبی
نزدیک سرایی رسیدیم چراغی میسوخت و ازانجا آوازی بیرون می آمد گفت خانهٔ کیست گفتم خانهٔ امیة بن ربیعه پس
بالای بر آمدیم دیدیم که امیه با یاران خود خمر میخورد ایشانرا ازان نهی کرد و تهدید حد نمود گفتند ما یک فعل
منکر نامشروع کردیم و تو بچهار فعل نامشروع مرتکب شدی اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه از در خانه
داخل نشدی بلکه از بالای دیوار ما باندرون خانه در آمدی و خدای فرموده ولا تأتوا البیوت من ظهورها و
اتوا البیوت من ابوابها سیم آنکه بدون اذن صاحب خانه بخانه در آمدی و خدای تعالی فرموده که لا تدخلوا بیوتا
غیر بیوتکم حتی تستانسوا چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و مخالفت کردی بقول حق تعالی که تسلموا علی اهلها بعد از
استماع این اقوال خجل شد و ازانجا بیرون آمد زید بن وهب بعبدالله بن مسعود گفت می بینی ولید عقبه را که خمر از
سر و رویش میچکد گفت ما را بتجسس نهی فرموده اند بلکه منع آن کرده اند اگر چیزی بر من ظاهر شود منع آن کنم و الا فلا
و بعد ازان امر باجتناب ظن و تجسس بباب غیبت میفرماید بقوله ولا یغتب بعضکم بعضا و باید که
غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیگر را یعنی یکدیگر را در غیبت بیدی نام مبرید چنانکه درباره سلمان کردید پس در بیان
آنکه غیبت افحش چیزهاست میفرماید که ایحب احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما ان یاکل آنکه بخورد

لَحمَ اَخیهِ گوشت برادر خود را مَیتاً در حالتی که مرده بود آن برادر فَکَرِهتُمُوهُ پس بتحقیق که کراهت خواهید
داشت ازان و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن پس همچنانکه شما بسیار کاره و متنفرید از خوردن گوشت
برادر مرده باید که از غیبت نیز با این وجه اجتناب نمایید چه طبع و شرع منکر آنست وَاتَّقُوا اللّهَ و بترسید از عقوبت
الهی بسبب ارتکاب غیبت اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ بدرستی که خدای بسیار پذیرنده توبه است از جمعی که توبه کنند از غیبت
رَحیمٌ مهربان بر آنکه باز ایستند ازان و غیبت عبارتست از آنکه در غایبانه سخنی گوید که اگر در مواجهه او گویند او را بد آید
و از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که ما الغیبة چیست غیبت فرمود آنکه یاد کنی کسی را یا برادر خود را با آنچه ازان کاره باشد
پس اگر آن خبر درست پس بتحقیق که غیبت او کرده است و اگر دروغ است او را بهتان کرده و نیز فرموده که غیبت مسلمانان
مکنید و در پی عورات و بدیهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد حق تعالی و برا رسوا سازد
اگرچه در میان منزل خود باشد و نیز ازان حضرت منقولست که بر شما باد که از غیبت اجتناب کنید که غیبت سختر است
از زنا زیرا که حق تعالی مرد زانی را بعد از توبه آمرزد و غیبت کننده را نمی آمرزد تا که مغتاب او را حلال کند و در مصابیح القلوب
مذکورست که یکی از صلحای امت گوید که روزی بفلان گورستان نشسته بودم مردی جوان بسرعت تمام بر ما گذشت
گفتم این جوان و امثال این وبال مسلمانند و مشوش خاطر ایشان چون شب درآمد در واقعه دیدم که آن مرد را در جنازه
خود خوابانیده بودند نزد من آوردند و کاردی بدست دادند و مرا گفتند بخور گوشت این را گفتم سبحان الله
من چندین سالست که جوانی نخورده ام گوشت مردهٔ آدمی را چگونه خورم گفتند غیبت او کردی پس چرا
گوشت او را نخوری گفتم ازان توبه کردم پس یکسال بآن گورستان تردد میکردم تا آن جوان را ببینم و ازو
حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخن کنم گفت توبه کرده گفتم آری گفت برو که ترا بحل کردم و
مرویست که چون ماعز را بجهت اقرار او بزنا سنگسار کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از یکی شنید که
بدیگری میگفت ماعز خود را رسوا کرد که گواهی زنا در حق خود داد تا او را چون سنگسار کردند حضرت بگفت پس از
عقب آنحضرت می آمدند تا بجایی رسیدند خری مرده آنجا بود رسول فرمود بایشان که این گوشت را
بخورید گفتند یا رسول الله چگونه گوشت میته خوریم فرمود که شما غیبت ماعز کردید از گوشت میته خوردن بدتر است
میدانید که او در جویهای بهشت میچرد و انس از حضرت روایت کرده که فرمود شب معراج مرا بر آسمان بردند

بجماعتی

بجاعتی رسیدم که ایشان را ناخن وچنگال از مس وروی بوده وبآن روی خود را میخراشیدند گفتم اینها کیستند
گفتند آنها که در دنیا گوشت برادران یکدیگر را میخوردند وغیبت میکردند وعرض ایشان میبردند ومستمع نیز
مثل غیبت کننده است همچنانکه حضرت امیر المومنین علی صلوات الله وسلامه علیه فرموده که السامع للغیبة
احد المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است واز میمون بن شاه که از اجل تابعین است
نقل کرده اند که شبی در خواب بودم شخصی جیفه زنگی نزد من آورد وگفت بخور گفتم مرده را چون خورم گفت بجهة
آنکه غیبت فلان میکردی گفتم بخدا که نام فلان بخیر وشر نبردم گفت استماع غیبت او میکردی وبآن راضی
بودی بعد از آن واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت کسی کند تا وفات کرد ودر خبر است که عیسی علی نبینا
وعلیه السلام اصحاب خود را گفت اگر باد در جامه شما آید وآن جامه را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد
گفتند آنرا خواهیم پوشید گفت نه چنین است بلکه شما از آن جماعتید که آن جامه را بالاتر برید این کنایت است از آنکه
کسی غیبت شخصی کند منع او نکنند بلکه مدد او دهند غیبت منحصر نیست بر قول وقول مقصور نیست بر صریح بر حرکات
وسکنات ومشی وامثال آن واز جمله کنایت است که کسی گوید که من در مجلس حکام نمیروم ومال یتیم نمیخورم ومراد او
این باشد که فلان مرتکب این میشود واز این قسمت آنکه گوید شکر خدا را که مرا از این منزه ساخته وقصد او
این باشد که فلان این فعل میکند چه این شکر متضمن غیبت است وبر همین طریقه است که گوید اگر فلان این عمل نمیکرد
بهتر ونیکوتر می بود وقصد او این بود که تنبیه غیر کند که فلان این عیب دارد وهمچنین اگر نفس خود را مذمت کند
مقصود او تنبیه مردمان باشد بر سواحت غیر حاصل که هرچه غرض از آن تعرض بعرض غیر باشد وآن غرضی صحیح
مقصود نباشد از قسم غیبت است اما اگر گویند در حق فاسق متظاهر الفسق که فلان این عمل میکند نه غیبت است
مانند کسی که علانیه شرب خمر کند یا ظالمی آشکارا ظلم کند وامثال آن همچنین غیبت نیست نصیحت کردن مستشیر را
در نکاح یا در معامله یا در مجاوره وغیر آن اگر متضمن بدگویی آنکس شوند که از حال او استفسار کنند همچنانکه گویند که
فلان مردی بخیل است یا کثیر النزاع است ویا بد معامله است وهمچنین جرح کردن نیز جایز است وغیبت
اهل خلاف وطعن بر ایشان کردن نیز مستثنی است ولهذا حضرت امیر المومنین وامام حسن علیهما السلام در
مجالس ذکر معایب وذکر انساب [illegible] میکردند چنانکه در نهج البلاغه مذکور است

و فقهای امامیه را نیز جایز است که ذکر مسایل باطله کنند و قدح در صحت آن و اگر مقام مستدعی تشنیع باشد بر قایل آن
و خشونت کردن در رد آن بجهت عظم اعتقاد مردمان در حق آن جایز است که در تشنیع آن کوشند تا مردمان
از آن اعتقاد منزجر شوند اما باید که در حال تشنیع آنکس قصد قربت کند و اظهار حق نه آنکه آنرا بعداوه و حمیت آمیخته
سازند و تفصیل این مبحث و بیان آن در منهج الصادقین بر احسن وجهی مذکور است جمهور رحمه الله در بعضی تعلیقات
خود آورده که هر که غیبت کسی کند یا استماع او نموده بعد از آن نادم گشته باید که این دعا را بخواند اللهم صل علی محمد و آل
محمد و اغفر لمن اغتبته و اسمعت غیبته چه آن سبب کفاره گناهان آن غیبت است اما باید که پیش از دعا نیت
کند که دعا میکنم برای کسی که غیبت او کرده ام یا غیبت او را شنیده ام جهت کفاره گناه خود برای آنکه وجوب
جهت کفاره گناه غیبت کردن و شنیدن
توبه بجا آورد و این در صورتیست که معتاب از غیبت خبر نداشته باشد و اگر غیبت بمعتاب رسیده باشد ذنب
او ساقط نمیشود مگر با برای او و آورده اند که چون رسول فتح مکه نمود بلال را امر فرمود تا بر بام مکه معظمه رفت
و اذان بگفت جمعی از طلقا در غیبت او افتادند از آنجمله هشام قدح در نسبت او کرده گفت آیا محمد کسی دیگر ندارند
که بانگ نماز بگوید بجز این کلاغ سیاه و عتاب ابن اسید گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست تا این را بشنود و
بهیند عمر گفت اگر خواست خدای این را تغییر دهد و برطرف سازد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که خدای
محمد را از آن خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از این خبر داد آنحضرت ایشان را طلبید و گفت شما چنین و چنین گفته اید
ایشان اعتراف کردند گفتند بلی یا رسول الله پس این آیه نازل شد یا ایها الناس ای گروه مردمان انا
خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مرد و زن که آدم و حواست پس چون همه از یک مادر
و پدرید پس هیچ وجه ندارید که بسبب آن در نسب خود افتخار کنید و در نسبی دیگر زنید و قدح آن کنید و غرض از تنوع
قبایل و تشعب شعوب و اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تعارف و امتیاز است همچنانکه حق تعالی میفرماید
و جعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعات متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشند
و قبائل و قبیلها که منسوب بشعوبند لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را به نسب قبیله و بسبب آن از هم جدا گردید
و لهذا دو شخص که یکنام داشته باشند باختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر متمیز میشوند چون زید تمیمی از زید قریشی
ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نباشد معاملات که سبب انتظام امور است متعذر گردد پس غرض

نیست

نه آنست که شما شعوب و قبایل تفاخر بآبا و اجداد خود کنید و در انساب خود دعوی تفاوت و تفاضل نمایید
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که شعوب جماعتی اند که ایشان انتساب به بلاد دهند و قبایل
کسانی که ایشان انتساب بآبا سازند و گویند که شعوب مشتمل است بر قبایل چون خزیمه که شعبی است مشتمل بر قبایل
متعدده که یکی از آن کنانه است حاصل که مقصود از وضع شعوب و قبایل تفاخر نیست بآبا و اجداد و دعوی
تفاوت و تفاضل در انساب بلکه فی الحقیقه خصلتی که موجب تفضل است بر غیر و سبب شرافت و کرامت
نزد حضرت عزت از حیثیت کثرت مثوبت و رفعت منزلت اجتناب نمودنست از منهیات و ارتکاب
نمودن بمامورات چنانکه میفرماید إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که گرامی ترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای تعالی
أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست پس هر که اتقوی بیشتر نزد خدای فضل او از جهة او فزون تر و کلمه شریفه
الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب از کلمات معتبره که حضرت امیر المومنین علیست صلوات الله
علیه مشعر است بر کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما
خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب بسوا نبود که مراد ازین تعریض اخوتی باشد که مانع اغتیابست و مویّد اینست
آنکه از عبدالله عباس نقل کرده اند که در حق ثابت بن قیس آمده وقتی که از روی تعریض تعرض کرد بغیر خود
و گفت تو پسر فلانه زنی رسول گفت کیست که نام فلانه ببرد ثابت برخواست و گفت منم یا رسول الله فرمود
که در روی این مردم نگاه کن چون نگاه کرد فرمود که چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان بعضی سیاه
و برخی سفید و گروهی سرخ و جمعی زرد و ترا بدیشان هیچ تفضیل نیست مگر به پرهیزکاری و بدین بدین
اسلام پس آیه مذکوره نازل شد از یزید بن شجره روایتست که روزی رسول در بازار مدینه میگذشت
غلام سیاهی را دید که میفروختند و میگفت هر که میخرد بدین شرط میخرد که مرا مانع نکند از نماز گذاردن
نماز پیشین پس رسول خدا چرا که همیشه نماز در پس رسول گذارده ام و هیچ جای دیگر بدان اقدام ننموده ام
مردی او را بدین شرط بخرید رسول در هر وقت نماز غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد روزی چند
نیامد غلام پیدا نشد آنحضرت احوال او را پرسید گفتند یا رسول تب دارد حضرت رسول برخواست
و بعیادت او رفت و بعد از سه روز دیگر احوال پرسید مولای وی گفت که وفات کرد رسول برخواست

و بنفس نفیس خود متولی تکفین و تغسیل او شد مهاجر و انصار ازین تعجب نمودند حق تعالی آیهٔ مذکوره را فرستاد
و در آن بیان کرد که نسب را در آن اثری نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بتقوی و پرهیزکاریست
و از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که دوزخ مخلوق نشد مگر برای کسی که نافرمانی کند بخدا
رود و طریقهٔ عصیان سلوک نماید اگرچه آنکس سید قریشی باشد و بهشت خلق نشده مگر برای کسی که فرمان الهی برد
و کمر اطاعت بر میان بندد و اگرچه آنکس غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هرکس
که خواهد در نسب گرامی‌ترین خلقان باشد باید که از خدای تعالی بترسد و طریقهٔ پرهیزکاری را پیش گیرد و از ابن
عباس نقلست که بزرگواری دنیا بغناست و بزرگواری آخرت بتقوی و نیز فرموده که حق تعالی روز قیامت
خطاب کند به بندگان که امر کردم بشما پس ضایع ساختید آنچه امر کرده بودم بشما و بعمل نیاوردید و بلند گردانیدید
نسبهای خود را پس امروز بلند سازم نسب خود را و پست گردانم نسبهای شما را کجا اند پرهیزکاران تا ایشان را
بمرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند برسانم و بدرستی که امروز گرامی‌ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست مرویست که
شخصی از عیسی علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضل اند عیسی دو قبضه خاک برداشت و فرمود که هیچ کدام این
دو قبضه بر یکدیگر راجح نیند بلکه هر دو مساوی همند مردمان نیز چون از خاک مخلوق شده اند در اصل خلقت
هیچکدام بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی از ایشانست در معالم التنزیل مذکورست که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی همه مردمان را دو قسم ساخت و مرا داخل قسمی گردانید که بهتر باشد که قوله تعالی و
اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة والسابقون السابقون پس من
از سابقانم و بهترین سابقانم و بعد از آن این قسم را قبایل ساخت و مرا در بهترین قبیله خلق کرد و جعلناکم
شعوبا و قبایل پس من اتقای ولد آدمم و اکرم ایشانم نزد او سبحانه و من این سخن را از نزد پروردگار خود میگویم
بر وجه افتخار پس این قبایل را شعوب بیوت گردانید و مرا در بهترین بیتی وضع فرمود حیث قال انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند
که جمعی از بنی اسد در قحط با جمیع ذراری و اطفال و اجمال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمهٔ اسلام کردند و در زمان ایمان
نداشتند و جاحد رسالت بودند و بجهت انبوهی مدینه بر ایشان تنگ گشت پس در مساجد و مقابر مسلمانان

فرود آمدند

فرود آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث کردند و نرخها گران ساختند و صبح و شام نزد آنحضرت
می آمدند و می گفتند عرب تنها نزد تو می آمدند بر پشت مراکب نشسته بی اولاد و اتباع و خدم و حشم و ما آمدیم
با جمیع اهل و عیال و اسباب و اساس و خانه پس ما را چیزی بده تا صرف خود و عیالان خود نماییم حق تعالی آیه فرستاد که
منوا قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد آمنا ایمان آوردیم بخدا و برسول او گرویدیم قل بگو ای محمد برایشان لم تؤ
ایمان نیاورده اند زیرا که ایمان عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را اقرارست اما تصدیق نیست و
سست نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قبایل نمودن مشعرست بر عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید و لکن
قولوا اسلمنا و لیکن بگویید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد و
احکام چه غرض شما از دعوی ایمان و انقیاد رستن از قتل و سبی و لما یدخل الایمان و هنوز در نیامده است
ایمان فی قلوبکم در دلهای شما و بدانکه ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق است بجنان و اقرار بزبان
و اسلام اعم از آنست که با آن تصدیق جنان باشد پس هر مؤمنی مسلمان باشد و هر مسلمانی مؤمن نیست و مراد از قول
ان الدین عند الله الاسلام آنست که مقارن تصدیق باشد و در حدیث نبوی آمده است که الاسلام علانیه و الایمان
فی القلب و چون ثواب متفرع بر ایمان است و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق با آن متمم ثواب نیست از این جهت
بنی اسد خطاب میکند که و ان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را ظاهرا و باطنا یعنی از
نفاق توبه کنید و بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضای آن عمل کنید لا یلتکم کم نگرداند خدای من اعمالکم از ثواب
کردارهای شما شیئا چیزی بلکه مزد کار را تمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
گناهان کسانی را که مطیع باشند رحیم مهربان بتوفیه مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقولست که این آیه در
باب اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال ایمن شوند رسول ایشان را
بحدیبیه ترغیب کرد ایشان متقاعد شدند حق تعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان
ندارند پس ای محمد بگو ایشان را که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه در قلوب شما ایمان داخل نشده اگر فی الحقیقه
ت ایمان میداشتند از صحبت اعدای دین متقاعد نمیشدند و مؤید اینست آنکه در تحقیق ایمان میفرماید که انما المؤمنون
جز این نیست که گرویدگان از روی حقیقت الذین آمنوا آنانند که ایمان آوردند بالله و رسوله بخدا

و رسول او بخلوص جنان تصدیق ایشان نمودند ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا
وجهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند یا برای ایشان خود و اسلحه خریدند وَأَنْفُسِهِمْ
وبنفسهای خود مرتکب قتال اهل حرب شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و طلب رضای او أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان
مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راست گویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکور که بجهت خوف شمشیر یا طمع صدقه
دعوی ایمان کردند آورده اند که چون این آیه نازل شد اعراب سوگند خوردند که در این قول ما مطابق زبانست
و سریره ما موافق علانیه یعنی مؤمن صادق العقیده ایم حق تعالی بجهة رد قول و توبیخ ایشان آیه فرستاد قُلْ بگو
ای محمد جماعت اعراب را که دعوی غیر واقع میکنند أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا می آموزند یعنی خبر میدهید خدا را بِدِينِكُمْ
بکیش خود می پندارید که خدا نمیداند سرایر شما را وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنکه خدا میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در
آسمانهاست از مکونات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حادثات سفلیه وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
وخدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز برو مخفی نیست پس محتاج باعلام و اخبار شما نباشد و قبل ازین گذشت
که اعراب مذکوره در دعوی ایمان منتی عظیم بر پیغمبر نهادند در آنکه اکثر اعراب با تو جدال و قتال کردند و ما بدون
محاربه و مقاتله بتو ایمان آوردیم حق تعالی فرمود يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام
آورده اند و قبول آن کرده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ بگو منت می نهید بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه
خدای تعالی يَمُنُّ عَلَيْكُمْ منت می نهد بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بآنکه راه راست نموده است شما را لِلْإِيمَانِ برای ایمان
بنصب دلایل و اوضح علت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ
و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و کتمان کفر و سایر اسرار و اعلان شما سورة

ق مكية وهي اربعون وخمس آيات

از ابی بن کعب روایت که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که قاری این سوره سکرات مرگ بروی آسان بود و قبر بروی تنگ نگردد و روزی بروی فراخ
شود و در آخرت مغفور باشد و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره
را در فرایض و نوافل مداومت نماید حق تعالی روزی برو فراخ گرداند و در آخرت نامه اعمال او را بدست راست

دو دهند و با سانی حساب او نمایند و بدانکه چون حق تعالی اختتام سوره حجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن
افتتاح این سوره فرموده بذکر آنچه واجبست ایمان آوردن از قرآن و ادله توحید و غیر آن و گفت که

بسم الله الرحمن الرحیم

ق علم الهدی قدس سره الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سوره بجهت امتیاز منثورست از
منظوم در اول کلام و سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید نثرست نه نظم پس
در ایراد این رد جماعتی باشد که قرآن را شعر می گفتند و درین حروف بعضی علما را اختلافست ابن عباس فرموده
که اسمیست از اسمای الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از اسمای حسنی که در اول قاف باشد چون قادر و قدیر
و قاهر و قهار و قابض و قوی و قریب و قدوس و قیوم و نزد بعضی اشارتست بقرآن یا ایما بکلمه قف یعنی بایست
ای محمد بر عمل کردن بر آنچه مامور می شوی یا اشارتست بالله قایم بالقسط یا اسم کوهست که حق تعالی بآن قسم
یاد کرده و کوهیست محیط بکره زمین که حق تعالی آنرا از زمرد آفریده و کنارهای آسمان بر آنست و سبزی آسمان
از عکس آن و بارهای زمرد که در میان مردمانست و این قول از ضحاک منقولست از وهب بن منبه روایتست که
ذو القرنین بکوه قاف رسید در پیرامون آن کوههای کوچک دید از موکلان پرسید که این چه کوهست
گفتند کوه قاف گفت آن کوههای خورد چیست که در حوالی آن کوهند گفتند رگهای زمین است و هیچ شهری
و بقعه نیست الا عرقی از آن متصل است از آن بآن کوه چون اراده الهی تعلق گیرد بتزلزل زمین مارا امر فرماید
تا عرق آنرا بحرکت در آریم گفت مرا از عظمت خدا خبری دهید گفتند کمترین خبری که دالست بر عظمت و شان او
سبحانه آنست که در عقب ما زمینیست از برف که هر یک طول و عرض آن پانصد سال راهست و از شدت
و برودت آن برخی شکسته برخی دیگر میشود و اگر آن نبود همه مردمان روی زمین از گرمی آتش
دوزخ می گداختندی و گویند که قاف سوگندست بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی باجابت دعای
بندگان کما قال و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب و کریمه و نحن اقرب الیه من حبل الورید که درین
سوره است مجز این قولست و یا ایماست بقوت قلب محمد صلی الله علیه و آله یا اشارتست بکلمه قضی الله ما هو
کاین یا اشعار بقبل ما محمد و بنا بر آنکه قسم باشد معنی آنست که سوگند میخورم بجمعیت قاف والقرآن المجید

وبحقیقت قرآن بزرگوار و باعتبار شرافت آن بر سایر کتب انبیا و مجدیت عامل احکام حلال و حرام آن که بعثت
شخصی از جنس آدمیان بجهة انذار و مبعوث شدن نشأ آخرت محل تعجب نیست مؤمن بصدق را بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب
داشتند معاندان قریش آن جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ آنکه آمد بدیشان بیم کننده از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب
و شگفت نیست زیرا که علم ایشان باآنکه منذر متصف است بعدالت امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق
حسنه دلالتی صریح دارد و برآنکه وی ناصح و مشفق ایشانست و ترسان بحلول نکرده بایشان و مع ذلک معجزات
ظاهره و علاوه آن باشد فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان به بعثت هَٰذَا این برگزیدن محمد برای
رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجیب و شگفت است بعد از آن از تعجب ایشان بر بعثت حکایت از زبان ایشان میکند
أَإِذَا مِتْنَا آیا چون زنده شویم وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک ذَٰلِكَ این رد روح ببدن رَجْعٌ بَعِيدٌ
بازگشتن است دور از عادت و امکان و در موضع استبعاد و استنکار بعد از آن حق تعالی در رد استبعاد و
رجع میفرماید قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرداند زمین و بخورد مِنْهُمْ از
گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هرگاه که لطافت در رسیده باشد بجمیع جزئیات
پس چگونه قادر نباشیم بر رجع آنچه زمین آنرا ناقص ساخته باشد و خورده از لحوم و عظام ایشان در خبر است
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که همه اعضای فرزندان آدم ریزیده شود مگر استخوان عصعص که اصل
ذنب است و حق تعالی در نشأ آخرت اجزای متفرقه را با آن ضم کند و زنده نماید و در احادیث صحیحه ثابت شده
که اجساد انبیا و اوصیا و شهدا هرگز نپوسد بلکه بر همان حالت اولی احیای ایشان نماید وَعِنْدَنَا و نزد ماست
كِتَابٌ حَفِيظٌ نوشته که حافظ تفاصیل احوال جمیع اشیاست یا محفوظ است از اندراس مراد لوح
المحفوظ است که تفاصیل همه در او مودع است و همه حالات مکونات در او مکتوب و مندرج و از تغیر و تبدیل
مبدل محفوظ و هرگاه این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم باجزای بالیه ایشان نباشیم
و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم و نه آنست که ایشان معترف باشند بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بلکه بجهت عدم تفکر
و تدبر تکذیب نمودند و تکذیب کردند بحق که قرآنست یا محمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجاز است
و یا محمد که صاحب معجزات و آیاتست فَهُمْ پس آن مکذبان فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ در کاری شوریده مضطرب و بهم

درآمده

برآمده چه گاهی قرآن را بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و وقتی بافسانه و سحر و پیغمبر را زمانی مجنون میگویند و گاهی کاهن
و وقتی مفتری و اصلا یک چیز وا نمی ایستند بجهت تحیر ایشان در امر آن و فرط جهالت منکران بحال او بعد از آن
اقامت دلیل میکند بر قدرت خود بر بعث بقوله أَفَلَمْ يَنظُرُوا آیا نمینگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ
بسوی آسمان که واقع شده فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا که چگونه بنا کرده ایم آن را
وَزَيَّنَّاهَا و بیاراسته ایم آن را بکواکب ثابته و ستارهای سیاره وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ و نیست مر او را هیچ فرجها
و شکافها و آفریدن چیزی بدین عظمت و رفعت با حسن ترتیب و انتظام طباق بدون فرجه و خللی و عیبی دلیل واضح است
بر کمال علم و حکمت پس بلا شبهه بر بعث قادر باشیم و تکذیب کفار محض عناد باشد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا
و زمین را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکندیم در روی زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار
بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین بر حالت خود قرار گیرد و منقلب نشود مانند سفینه مملو از اثقال که بر روی آب قرار
میگیرد وَأَنبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف نبات بَهِيجٍ نیکو آراسته و بهجت افزا
یعنی کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج و مسرت ناظر هست مانند انهار لطیفه و اشجار خضر و نباتات ناضره و اینها
آفریدیم تَبْصِرَةً بجهت بینایی یعنی برای نظر کردن در آن بدیده اعتبار و نگریستن بر وجه استدلال وَذِكْرَىٰ
و برای یاد کردن و پند دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ هر بنده باز گردندگان بخدای و تفکر نماینده در بدایع صنع
او تا علم بکمال علم و قدرت او پیدا کرده معترف شوند ببعث و نشور وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستادیم از
جانب آسمان یا از ابر مَاءً مُّبَارَكًا آبی با برکت بسیار منفعت فَأَنبَتْنَا بِهِ پس رویانیدیم بآن آب
جَنَّاتٍ بوستانهای مشتمل بر اشجار انبوه و اثمار با شکوه وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دانه نباتی که از شان آنست
که محصود و درو کرده در وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند آن وَالنَّخْلَ و رسته گردانیدیم باران
درختان خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که بلند و کشیده بالا یا بار و ارند لَهَا که مر آن درختان راست طَلْعٌ نَّضِيدٌ عشر
غلاف خرما که درهم چیده و بهم رسته است مراد تراکم شکوفه است با کثرت میوه و این همه را برویانیدیم رِّزْقًا
لِّلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا زمین مرده را
یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنانکه زمین را زنده گردانیدیم بآب كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون

بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما و بعرصه محشر حاضر شدن چه هر که امعان نظر کند و نیک تامل نماید در
احیای دانه که مانند مرده ایست که در خاک مدفونست عالم خواهد شد برانکه شخصی که براخراج آن قادر باشد
قادر خواهد بود براخراج موتی ازان پس در تسلیه حضرت از تکذیب قوم میفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب
کردند پیش ازیشان قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح که اولاد شیث و قابیل بودند مر نوح را وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و یاران
چاه برکرده از سنگ عکرمه روایت کند که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظله بن صفوان بود شهید کردند
و در چاه افگندند و آنرا از سنگ برکردند و اقوال دیگر درین باب ما تقدم سمت ذکر یافت وَثَمُودُ و قوم
ثمود تکذیب کردند صالح را وَعَادٌ و گروه هود را وَفِرْعَوْنُ و فرعون و قوم او موسی و هارون را وَإِخْوَانُ
لُوطٍ و برادران لوط لوط را و ذکر اخوان جهت آنست که ایشان از انساب او بودند وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
و یاران ایکه شعیب را و ایکه یعنی بیشه و جنگل است وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع را و حکایت قوم تبع در سورة الدخان
مذکور شد كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبر از فَحَقَّ وَعِيدِ پس واجب و لازم گشت وعید من یعنی
آنچه وعده کرده بودم از عقاب یعنی عذاب برایشان نازل شده هرگاه حال امم ماضیه که تکذیب رسل بودند عذاب
استیصال باشد پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاکت خواهد بود و بعد از ذکر رد روح
بعید میکند أَفَعَيِينَا آیا ما درمانده و عاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول و راه نیافتیم بوجود آن تا فرو
مانیم بآفرینش ثانی که بعث است و کفار باین معترف نشدند بَلْ هُمْ بلکه ایشان بسبب وسواس شیطان
فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو که بعث و حشر است پس در تهدید ایشان میفرماید
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آن
چیزی را که وسوسه میکند بآن نَفْسُهُ نفس او مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم آنچه را که نزد نفس
حاضر است از مکنونات ضمایر و سرایر قلوب و خواطر صدور پس همه را بر وفق اعتقاد سزا خواهیم داد وَنَحْنُ
أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان بوی و این اقربیت نسبت بعلم است
نه بمکان و ورید رگیست که احاطه بهر دو طرف گردن کرده و از دل روییده که قطع آن موجب موتست یعنی
حقیقت معنی آنست که علم او سبحانه بر وجهی محیطست باحوال انسان که هیچ چیز از خفایای صدور و سرایر قلوب

هر یک ازیشان همه

بروجهی

بر و مخفی نیست پس گویا او سبحانه اقربست با و از رگی که حامل روح است و گویند که حبل الورید اقرب نفس اجزای
انسانیست پس درین کلام ایمائیست بآنکه حق تعالی ازان اقربست باو قربت بوی پس همچنانکه انسان هرگاه خود را
طلبد یابد هرگاه که حق را جوید یابد و کریمه و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و حدیث قدسی الا من طلبنی
وجدنی و از احادیث قدسیه زبور است مجز این معنی اند و محققان را درین آیه کریمه کلامی بلند و سخنی ارجمند است
وآن اینست که هرگاه کیفیت قرب جانرا که پیوسته است بتن در نتوان یافت حق را که از جمیع کیفیات
مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب حق بر دو قسمت یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد
و نکته اینما کنتم ایمائیست بآن و دیگری خاص که خواص عبادرا باشد و سر و نحن اقرب رمزیست ازان و گویند
معنی آنست که ما بعلم و قدرت و حفظ نزدیکتریم بآدمیان از حبل الورید نسبت بایشان و این اقربیت ما
بآدمیان محقق است إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ درحینی که فرا میگیرند دو فرشته که اقوال و افعال ایشانست
وآنرا در نامه می نویسند و مخالفت ننموده محافظت میکنند این کلام مشعر است بآنکه او سبحانه از استحفاظ ملکین
مستغنی است چه او مطلع است برآنچه ملکین پوشیده است از اخفای خفیات لیکن تسلیط ایشان
بر حفظ اعمال ایشان بجهت حکمتی است که مقتضی آنست و آن زیادتی لطف او سبحانه است بر بندگان از اجتناب
نمودن ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات و میتواند بود اذ متعلق باشد باذکر یعنی یاد کن
ای محمد چون فرا گیرند دو فرشته اعمال و اقوال یکی از ایشان عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست انسان
نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و دیگر از جانب او نشسته مراد بقعید ملازم است یعنی ایشان ملازم
انسانند و اصلا جدا نمیشوند از ایشان مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ بیرون نیفکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی
بهیچ چیز متکلم نشود إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او و نزدیک آن قول رَقِيبٌ عَتِيدٌ نگهبانیست مهیا و آماده
بر نوشتن و این حال اقوال او را در نامه اعمال می نویسند مرویست که حفظه چهار فرشته اند دو در روز نویسند و
دو در شب و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه روایت کرده است از حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله بدرستی که جای نشستن دو فرشته تو در هر دو دندانهای پیشین است که یکی بر راستست و یکی بر چپ و
و زبان تو قلم ایشانست و آب دهن تو مداد ایشان و تو جاری میسازی یعنی بملاحظه میگوئی آنچه ترا بکار

نمی آید و بتو فایده نمیرساند و از خدا و از ایشان شرم نمیداری و در حدیث واقع شده که پاک گردانید دهنهای
خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون آن دو فرشته است که نگهبان و نویسندهٔ اعمال شما اند و مداد ایشان
آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز سخت تر و دشوار تر از زیادتی طعام یعنی طعامهای آلوده و ابو
امامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که کاتب حسنات بر دست راست آدمیست
و کاتب سیئات بر دست چپ و فرشتهٔ دست چپ در حکم فرشتهٔ دست راستست چون از بنده حسنه
صادر شود کاتب حسنات بکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشتهٔ دست چپ را گوید منویس تا بتسبیح خدا اشتغال
نماید و بمیامن آن مغفور گردد و یا ازان پشیمان شود و استغفار کند پس هفت ساعت مانع نوشتن آن شود
بعد ازان یک سیئه بر وی بنویسند و از حضرت امام حسن صلوات الله علیه مرویست که دو فرشته از بنده دور نشوند
مگر بوقت قضا حاجت و خلوت و ابوهریره از رسول صلی الله علیه روایت کرده که هیچ صحیفه بر خدا عرض نکنند
که در اول و آخر او نیکویی باشد الا که او سبحانه فرماید که آنچه در میان این دو طرفست بوی بخشیدم انس روایت
کرده از آنحضرت که چون بندهٔ از بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند بار خدایا قبض روح
فلان بندهٔ مؤمن فرمودهٔ ما کجا رویم و بچه امر مامور شویم که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان و آدمیان
و بر این و همه بعبادت من مشغولند شما نیز بر سر قبر آن بندهٔ مؤمن روید و بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید من مشغول
شوید و ثواب آن را در نامهٔ اعمال او بنویسید تا روز قیامت و ازینجاست که معلوم میشود که این دو فرشته حافظ
بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیاورد بیهوشی مرگ یعنی حاضر سازد
شدت موت که زایل کنندهٔ عقل است بِالْحَقِّ امر درست و راست که کتب الهی بر آن ناطق است و انبیا بآن
مبعوث مراد امر آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از احوال معاد و میتواند بود که مراد از حق کشف حال بنده باشد
از سعادت بشقاوت وی و نزد آن حال ملائکه گویند ذَٰلِكَ این مرگ مَا كُنْتَ آنچیزیست که بودی
تو در زمان حیات مِنْهُ تَحِيدُ و ازان میگردی و میگریختی یعنی میترسیدی و مکروه می شمردی وَنُفِخَ فِي
الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دویم درین نفخه همه مردمان زنده شوند و از قبور بیرون آیند و ملائکه
گویند بایشان ذَٰلِكَ بوقت این نفخ يَوْمُ الْوَعِيدِ روز وقوع آنچیزیست که خلق از آن وعید میکردند عشر

و بتر سانیدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز مستعد گردید وَجَاءَتْ و بیایند درین روز عرصه محشر
كُلُّ نَفْسٍ هر شخصی را از مکلفان مَعَهَا در حالتی که او باشد سَائِقٌ راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند
وَشَهِيدٌ و گواهی یعنی فرشته دیگر که بر اعمال حسنه و افعال سیئه او گواهی دهد و میتواند بود که یک فرشته باشد
که جامع این هر دو باشد صفت یا سائق کاتب سیئات باشد و شهید کاتب حسنات و بر هر تقدیر نه از سائق
راننده تیز باشد و نه از شاهد انکار مقصود باشد از محمد بن مسلم باسناد از یحیی بن عبد الرحمن ازرق از حبیب بن زید
از اعمش از جعفر بن حکیم از ام سلمه زوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که وی گفت که من از رسول شنیدم که
فرمود که مراد از سائق درین آیه منم و مراد از شهید علی بن ابی طالبست و این روایت از طریق سنت نیز ثابت
و متحقق است و فرقه شیعه درین مقاله منفرد نیستند پس بر ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب متحتم است که طریق
عناد و عصبیت جاهلیت را بگذارند و قدم در طریق انصاف نهند و ابلیس تقلید را بقواطع عقلیه بقتل آرند و حضرت
علی بن ابی طالب را صلوات الله علیه چون سایر صحابه نپندارند و از حکم و متابعتش رو بگردانند و بیقین شناسند
که تخم محبت او در مزرع دلها منتج رستگاریست در موقف حساب و سبب محو سیئات و رفع درجات نزد حضرت
رب الارباب و باعث خلاصی خطاب این عتاب که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو در دنیی فِي غَفْلَةٍ
مِنْ هَذَا در بیخبری ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از پیش دیده تو غِطَاءَكَ پوشش غفلت ترا تا
امور حقه که شنوده بودی معاینه دیدی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب
حَدِيدٌ تیز است در دیدن آنچه نمیدید از احوال معاد یعنی از روی یقین آنرا دیدی بی شایبه شک و شبه از ابن عباس
نقلست که خطاب با کافرست که منکر بعث است یعنی بودی در دنیی در بیخبری غفلت و اصلا باین نمیگرویدی
وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید دراز و همنشین او یعنی فرشته که در دنیا بروی گواه باشد هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ
اینست آنچه نزد من مهیا و آماده است یعنی نامه اعمال او و گویند مراد ازین شیطانست که در اغوا و اضلال
بر و مسلط بوده که قوله تعالی نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان در انروز اشارت باو کرده با ملائکه
گوید که این چیزیست که نزد منست یعنی در تحت تصرف و بسبب اغوا و اضلال من آماده برای دوزخ و این قول
از امام محمد باقر و جعفر بن صادق علیهما السلام منقولست پس از جانب حضرت عزت بسائق و شهید این خطاب رسد که



أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بيفكنيد در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر ناگرويده وستيزه كننده را مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ
بسيار منع كننده مر خير را يعنى باز دارنده مال از حقوق واجبه مُعْتَدٍ در گذرنده از حدود الهى و معادات نماينده
با هل آن مُرِيبٍ بسيار شك آرنده در وحدانيت خدا و در روز جزا الَّذِي جَعَلَ آنچنان شخصى كه گردانيده
يعنى شريك ساخته مَعَ اللَّهِ با خداى بحق إِلَٰهًا آخَرَ خداى ديگر را فَأَلْقِيَاهُ پس افكنيد او را فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ در عذاب سخت از محمد بن تميم الواسطى روايتست كه شريك بن عبد الله گفت من بعيادت سليمان اعمش رفته
بودم در مرض الموت وى نگاه كرد ابو حنيفه عليه الرحمه و ابى ليلى و ابن شبرمه دران مجلس حاضر شدند و با عمش گفتند
يا ابا محمد تو بآخرت نزديك شدى بايد كه استغفار كنى و از ذنوب پشيمان شوى و از اكاذيب و اقاويل باطله كه آن
بودى باز گردى و از آن پشيمان شوى بعد از آن با وگفتند كه تو در باب على بن ابى طالب توغل مينمودى در محبت
او بسيار افراط ميكردى و اخبار بسيار از پيغمبر در شان او ايراد ميكردى و مردم را ازين جهت و كنده در وادى هلاكت
مى انداختى و ترا ازين همه سكوت اولى و احسن بود پس بايد كه ازين همه توبه كنى كه صلاح امور آخرت تو درين است
اعمش چون اين سخن از ابو حنيفه عليه الرحمه بشنيد با صحاب و اقارب خويش فرمود كه مرا بنشانيد و برجاى تكيه دهيد
ايشان او را بنشاندند و تكيه دادند فرمود كه اى ابو حنيفه بدان و آگاه باش كه ابو متوكل ناجى مرا خبر داد از ابو سعيد خدرى
كه گفت من از رسول صلى الله عليه و آله شنيدم كه فرمود كه چون روز قيامت شود خطاب رب العزة در رسد كه
يا محمد يا على القيا فى نار جهنم من ابغضكما وادخلا الجنة من احبكما فيقضى على شفير جهنم فيقول هذا لك وهذا لى وهو قوله تعالى والقيا
فى جهنم كل كفار عنيد يعنى اى محمد و على من كه خداوندم شما را امر كردم كه هر كه شما را دشمن داشته است در دار دنيا او را
بدوزخ اندازيد و آنكه محبت و مودت شما شيوه و شعار او بوده در طريق دوستى ثابت قدم بوده او را در بهشت
در آريد پس برادر من على ابن ابى طالب بنا بر فرموده خدا قيام نمايد و بكنار دوزخ رود و گويد اى جهنم بگير اين
شخص كه از تست و واگذار اين را كه از من است و القيا فى جهنم باين معنى است كه مذكور شد يعنى بيندازيد اى محمد و على بجهنم
هر كافر نبوت و عنيد ولايت را ابو حنيفه عليه الرحمه چون اين سخن از اعمش شنيد با صحاب خود گفت ازين مجلس برخيزيد
تا سخنى از وى ازين عظيمتر بگوش شما نرسد پس ابو حنيفه گفت با اصحاب خود از ان مجلس برخواست مغموم و مهموم از انجا
بيرون آمد و مجاهد از طريق اهل سنت و جماعت روايت كرده از عبد الله عباس كه حضرت رسالت صلى الله عليه

و آله مرا وصیت فرمود که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی ابن ابی طالب داشته باشی در دل و متابعت او را
اختیار کنی و در اقوال و افعال او پیروی نمایی که نطق او عین صوابست و متابعت او رستگاری از عذاب و عقاب
پس نیکو بخت آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و از فرمان او سر نپیچد و مطیع و منقاد او باشد و وای
بران مدبر شقی که با او مخاصمت کند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت او سلوک نماید و بایذا و آزار او
مشغول شود یا ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی ابن ابی طالب باشد
پس اهل جنت بامر او در بهشت درآیند و اهل دوزخ بفرمان او معاقب و معذب شوند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
آمده که فردای قیامت محمد و علی بر صراط بایستند و مقاسمه مردمان نمایند پس رسول کرامت را تفویض حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام کند تا وی دوزخ را گوید هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه انه من احبائی ای
دوزخ این را بگیر که از دشمنان منست و آنرا بگذار که از دوستان منست و در کشف الغمه مذکورست که حارث
همدانی از جمله محبان و یکجهتان حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بود با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آن
حضرت آمده بجهت شدت بیماری و پیری بخود می پیچید و در حالت مشی عصا در دست گرفته خود را در زمین میکشید
آنحضرت چون او را دید فرمود که ای حارث خود را چگونه می بینی گفت یا حضرت باین حال رسیده ام و اجلم نزدیک
آمده و مع ذلک مخاصمت اصحاب رنج مرا زیاده ساخته و بسبب آن آتش اضطراب در کانون سینه من مشتعل
شده فرمود که مخاصمت اختصام اصحاب در چه بابست حارث گفت در باب محبت ورزیدن و عداوت
کردن با تو چه بعضی غالی اند و برخی مفرط غالی و جماعتی متردد و متشکک بر آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن
باز ایستاده میل بعداوت کنند آنحضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصام را قبول مکن و آنچه من بتو
میگویم فرا گیر و بدان عمل کن بدانکه بهترین شیعه من کسانی اند که بر حد اوسط اند باید که غالی پا را از پایه فرط محبت
پایین نهاده و از مرتبه افراط تنزل نموده بایشان راجع شود و غالی از عداوت درگذشته و بر مراقات محبت
متصاعد شده خود را بایشان رساند حارث گفت یا علی بر از ین کشف این معنی فرمای و زنگ شک و
ریب از قلوب ما بکشای تا ما را بصیرتی درین امر حاصل شود و شایبه التباس دیگر نبود و آنحضرت فرمود که ای
حارث بدان و آگاه باش که دین حق برجال شناخته نمی شود بلکه باید حق و علامت یقین معلوم میکرد پس حق را

بشناس تا باهل حق مهتدی شوی چه سخن حق احسن کلام است و مظهر آن جهاد کننده در راه ملک علام و من ترا
بحق ارشاد میکنم و راه راست و درست بتو مینمایم پس آن اینکه در باب و اصحاب خود را که عقول زکیه دارند ازین
جزوه بدانکه من بندهٔ خدایم و برادر رسول خدا و صدق وی چه من تصدیق رسول کرده ام در حینی که هنوز روح بجسد
آدم در نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که تصدیق بوی نمود من بودم پس من اولم باین اعتبار که اول
حال که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاده بود بصدق حضرت خاتمیت بودم و تصدیق وی نمودم و آخرم باین
وجه که در آخر کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس بوی ایمان آوردم و تصدیق قول و فعل او کردم و من اخص خواص
ویم و اخلص خلصای وی و ولی و وصی و صاحب نجوی و سر وی و بمن داده اند علم کتاب و فصل خطاب و علم
قرآن و اسباب و هزار مفتاح علوم در خاطر من بودیعت نهاده اند که هر مفتاحی ازان فتاح هزار باب علوم و
هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و موید شده ام با دراک لیلة القدر و باین دانا گشته و قدر آن شناخته و این صفات
پسندیده مخصوص است بمن و ذریت طاهرهٔ من ما دام که لیل و نهار باقی باشند و فلک دوار بر مدار خود جاری
و بشارت میدهم ترا ای حارث که من شناسندهٔ دوست خودم در مواضع معینه که آن نزد ممات و نزد
صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید که یا امیر المومنین مقاسمه چه چیز است فرمود که مقاسمه اعتبار است از تعیین بندگان
از برای بهشت و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردم را تعیین خواهم کرد برای دخول نیران و جماعتی را از برای
درآمدن در روضهٔ جنان و در آن روز با آتش خطاب خواهم کرد که این را بحوض برسان که دوست منست و این را
بگیر که دشمن منست پس دست حارث بگرفت و گفت ای حارث من دست ترا گرفته ام بدان طریق که رسول
خدا دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت حاسدان قریش و منافقان بوی عرض میکردم پس او فرمود که ای علی
چون روز قیامت باشد من معتصم شوم بعروه و حبل متین حق تعالی و دو دست اعتصام در دامن کبریای وی زنم
و تو اعتصام نمایی بحبل متین من و ذریهٔ مطهر تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان نیز متمسک نمایند بحبل متین
شما هر انعامی و تفضلی که حق تعالی با نبی خود کرامت فرماید بهمان طریق بوصی خود بجای آورد و وصی نیز بر همین نهج در بارهٔ
اهل خود سلوک کند و اهل بیت نیز بهمین طریق با تست و شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این سخن را
نیک محافظت نمایی که قطره ایست از بحار و اندکی است از بسیار پس سه بار بتکرار فرمود که تو با آنکس خواهی بود

اورا

که او را دوست داشته باشی و مرترا خواهد بود و آنچه طلب آن کنی از حق تعالی از اجر جزیل و ثواب عظیم حارث بعد از
استماع این مقال شادان گشت و از نزد آنحضرت برخواست و گفت هیچ باک ندارم من که بمرگ رسم یا مرگ بمن
رسد و سید حمیری که از اصحاب کبار حضرت امام جعفر صادق است صلوات الله علیه درین باب چند بیت گفته که
اول آن اینست که قول علی لحارث عجب * کم ثم اعجوبة له حملا * یا حارث همدان من یمت یرنی * من مؤمن او
منافق قبلا * و مضمون این ابیات اینست که قول حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه که امری قریب و عجیب است
خطاب بحارث همدانی کرده گفت ای حارث هر که بمیرد مرا می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق که او مرا می شناسد
و من او را می شناسم بصفت او و رسم او و آنچه کرده و تو نزد صراط مرا بشناسی پس مترس از لغزیدن پای و بسر در
آمدن و ترا آب سرد دهم در حالتی که تشنه باشی خیال کنی که شربت عسل است که میخوری و بدوزخ بگویم در حینی که ترا باز
دارند در موقف حساب که باز گذار او را و او را نزدیک او مگرد چه حبل متین او بحبل المتین وصی رسول خدا متصلست
پس عاقل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل البیت مکحل سازد
و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروه اعلای جنان و فضای رحمت افزای روضه
رضوان و از ورطات مخوفه و مهالک اخروی خلاصی یابد و ایمن گردد و در ابروز شرف القای ثنار با قرینی که مضل
او باشد طریقه مخاصمه پیش گیرد و گوید که مرا گناهی نیست بلکه گناه قرین منست که مرا گمراه ساخت و از طریق
مستقیم و منهج قویم منحرف گردانید قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین خود را یعنی آنکه در دنیا با او بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما
مَا أَطْغَيْتُهُ طاغی نساختیم و از طریق حق نبردم او را وَلَكِن كَانَ و لیکن او بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور
و دراز و باختیار خود از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت سلوک نمودند باکراه و اجبار او را بر ضلالت داشتم
و مثل اینست قوله تعالی بحکایت و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی قَالَ گوید حق تعالی در جواب
مخاصمان لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ مخاصمت مکنید نزدیک من که هیچ فایده ندارد و مترتب نخواهد شد وَقَدْ قَدَّمْتُ
إِلَيْكُم بدرستی که از پیش فرستادیم بسوی شما بِالْوَعِيدِ خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود بر السنه رسل
خود اعلام شما کرده بودم آنچیزی که موجب انذار شما بود و ازین روز پس درین روز مخاصمه شما مستلزم الزام حجت
نخواهد شد بر من عذر شما مستلزم الزام حجت نخواهد شد بر من عذر شما درین باب مسموع نه مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ

لَدَيَّ تغیر داده نمیشود سخن نزدیک من کناری که موعود دیست بلکه شما را بر وفق وعده که داده بود در دنیا جزا
خواهم داد بدون تغیر و تبدیل آن وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیستم اصلا ستم کننده مر بندگان خود را که بدون استحقاق
عذاب عقاب کنم پس تغیر داده نشود کفار وعده من يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ در روزی که خدا گوید دوزخ را و یا
یاد کن ای محمد روز را که بدوزخ گویم و خطاب کنم هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی از کفار و عصات و حفص بصیغه
متکلم میخوانند یعنی روزی که گویم بدوزخ که آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ و گوید دوزخ
که آیا هیچ زیادتی هست یعنی زیاده کن حق تعالی دیگر کافر از ابوی و نسند تا پر شود صاحب مجمع گفته که در تکلم جهنم
چند وجه هست یکی آنکه بجهت فرط وسعت و عظمت بمنزله ناطق باشد که کسی او را گوید که آیا پر شدی او گوید پر نشدم
و هنوز در من سعت هست دویم آنکه حق تعالی آیه تکلم در و خلق فرماید تا باین قول متکلم شود سیم حقیقت
خطاب بخزنه دوزخ باشد و اسناد آن بدوزخ بر سبیل مجاز یعنی اخبار خازنان دوزخ دوزخ از کفار و عصات
پر شده خزنه گویند که در ان موضع مزید هست و در روایتی آنست که انس و ابو هریره و عبد الله عباس از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که فردای قیامت حق تعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار و فاسق را بدوزخ رانند
دوزخ ایشانرا فرو خورد و دیگر طلب کند و زیاده از ان خواهد حق تعالی قدم خود را در دوزخ نهد دوزخ پر شود
و باهم آید و متقاصر گردد و گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند مراد گروهی اند که علم در ازل تقدم گرفته باشد
بر اصرار کفر و عدوان و طغیان و عصیان ایشان و این وجه از عبد الله مبارک منقولست از وهب منبه مرویست
که مراد از قدم قومی اند که حق تعالی ایشانرا از آدم خلق کرده سر ایشان چون کلاب و ذباب و اعضای ایشان
چون اعضای بنی آدم و ایشان همه کافر بودند وعده ایشان جز خدای نداند و بعد از ذکر وعید کافران و عاصیان
در وعده مومنان و متقیان میفرماید وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیز
کاران غَيْرَ بَعِيدٍ در مکانی که دور نباشد یعنی چنان نزدیک بود که متقیان درجات خود را در ان مشاهده
کنند و انهار و اشجار و ثمار و ازواج طیبه و غلمان و ابنیه فاخره مزینه بدر و یاقوت و زمرد و عقبان معاینه بینند
پس ملائکه ایشانرا گویند هَذَا این ثواب عظیم مَا تُوعَدُونَ آنچیزیست که وعده داده شده بود دید در دنیا
لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مر هر درگاه آینده محافظت کنند یعنی هدی للمتقین است یعنی بهشت را نزدیک گردانند

عشر

برای

برای هر تسبیح کننده و مجاهد گفته که اواب کسی است که بسیار یاد کننده گناه باشد در خلوت و ندامت خورد و توبه کننده
از ان و حفیظ حدود شریعت و رعایت کننده امر و نهی و نزدیک کرده اند بهشت را مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ
برای هر که بترسد از خدای در حالتی که غایب باشد از مشاهده عذاب یا در غایبانه مردم از خدای ترسان
باشد و مطیع اوامر و نواهی او وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیاورد دل بازگشته بحق یعنی روی بطاعت آورد
و سر از معصیت باز زند پس ملائکه گویند مر آنها را اُدْخُلُوهَا در آیید در بهشت بِسَلَامٍ در حالتی که سالمید
و ایمن از زوال نعمت ذٰلِكَ این وقت حلول که مقارن بسلامتی است يَوْمُ الْخُلُودِ روز تقدیر خلود است
یعنی جاوید ماندن چه بعد ازین مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبت میفرماید لَهُمْ مر ایشان
راست یعنی مر اهل بهشت مَا يَشَاؤُنَ آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذت فِيهَا در بهشت
وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و نزدیک ماست زیادتی از آنچه اراده کنند و آنچیزیست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد
و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده یا مراد بمزید اعطای زیادتیست بر قدر استحقاق ایشان مرویست
که ابری بفرمان حضرت بر بالای سر اهل جنت مرور کند و حور العیان بر ایشان بباراند و آنکه حور العین با ایشان
گویند مائیم مزیدی که حق تعالی فرموده ولدینا مزید و بعد ازان در انذار کفار میفرماید وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ
و بسا که هلاک کردیم ما پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار هُمْ أَشَدُّ که ایشان ن
سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قدرت و تناوری و عنا و از روی قدرت و تناوری
و غنا و توانگری و کثرت قبیله و عشیره مانند عاد و ثمود و غیر آن فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ پس بریدند در شهرها بشدت
قوت یعنی گردیده اند در شهرهای بسیار و سفر کردن دران بقصد تجارت و کسب مال و متاع هَلْ مِنْ مَحِيصٍ
آیا هیچ بود ایشانرا گریزگاهی از مرگ یا از نزول عذاب تا قوم تو نیز توقع آن داشته باشند که از مرگ یا از
عذاب نجات یابند إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شده درین سوره لَذِكْرَىٰ هرآینه پندی و یاد کردنی
است لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر او را قَلْبٌ یعنی دلی متفکر در اخبار مذکوره چه کسی که غیر متفکر است و متدبر آیات
بمنزلت شخصی است که بی قلب باشد و از ابن عباس مرویست که مراد از قلب عقلست تسمیه آن بقلب بجهت آنست
که دل محل عقل و فهم و ذکر است و از شبلی منقولست که کسی که بموعظ قرآنی متعظ و دل او همه با خدای باشد و

طرفة العینی ازو غافل نباشد اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را بمواعظ قرآنی
و نصایح فرقانی و بطریق اعتبار آنرا بشنود وَهُوَ شَهِیْدٌ و او حاضر باشد بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه
می شنود مشغول باشد تا فهم معانی آن کند نزد استماع چه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایبست و استماع او بمنزله
عدم ترتب فایده محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر می شنود پس
فهم ترقی نماید چنان داند که از جبرئیل استماع میکند و بعد از آن از مرتبه بلند تر برد و چنان پندارد که از خدا می شنود
از حضرت امام جعفر صادق علیه مرویست که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم و کیسع که یکی از
رواة اهل سنت است روایت کرده که روزی دو شتر بعلی ابن ابی طالب داده چنانکه وعده کرده حضرت
فرمود حضرت امیر المؤمنین علی را در تشهد بخاطرش رسید که از آن دو شتر هر کدام بهتر و فربه تر باشد آنرا میخواهم
که حضرت پیغمبر بمن دهد این امریست متعلق بدنیا و این فکر منافی منست جبرئیل فرمود یا محمد فکر علی امریست متعلق
بامور آخرت زیرا که مقصود وی ازین فکر آن بود که این شتر را فی سبیل الله تصدق نماید و هیچ شکی نیست
که آنچه در راه خدا تصدق کنند اکمل آن موجب ثواب تام و انقص آن موجب عالست که لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون پس حضرت بعد از استماع این کلام هر دو شتر بعلی ابن ابی طالب بخشید و چون این امر بر بین
سؤال واقع شد حق تعالی این آیه فرستاد ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
یعنی درین عمل که از علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه صادر شد از سر اخلاص موعظه و نصیحت کلیست آنکسانی را
که ایشان هوشمند آن باشند و انصاف شیوه و شیمه ایشان بوده باشد آورده اند که یهودان بنا بر
عقیده باطله خود می گفتند که حق تعالی بعد از آنکه در عرض شش روز آسمان و زمین را آفرید و روز شنبه استراحت
فرمود و پشت را بر عرش باز داد حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
و بدرستی که بیافریدیم ما آسمانها و زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست از بحار و جبال و اشجار و غیر آن
فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ در مقدار شش روز و از یکشنبه بود تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آن مِنْ
لُغُوْبٍ هیچ رنجی و در ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم و در روایت آمده که رنگ و روی حضرت رسالت
بعد از استماع این قول از یهود سرخ شد حق تعالی در عقب آن فرمود فَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ پس شکیبا

کن برایا

کن بر آنچه میگویند یهودان از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون ماندگی البته قادر خواهد بود
بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبا وَسَبِّحْ و تنزیه نمای او سبحانه را بر عجز و ماندگی و اکثر تسبیح را بمعنی صل
تفسیر کرده اند یعنی نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که آن نماز مقترن باشد بستایش پروردگار تو بر آنچه بتو انعام
کرده یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد آفریدگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که محل نماز بامداد است
وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن که وقت نماز ظهرین است وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و بعضی از شب
پس تسبیح کن او را که آن محل نماز شام و خفتن است و نزد بعضی مراد نماز تهجد است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و دیگر تسبیح عشر
کن او را در عقب سجده ها یعنی نمازها و از حضرت امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه که مراد از ادبار السجود دو رکعت
نماز است بعد از مغرب همچنانکه مراد با دبار النجوم دو رکعت نماز صبح است و این قول از حضرت امام حسن بن علی
علیه السلام است و از حسن بصری و شعبی روایت و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از نماز شام
پیش از آنکه سخن کند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دویم فاتحه و قل هو الله احد جای او را
در علیین بنویسند و از ابن عباس و مجاهد نقلست که مراد تعقیب صلوة یومیه است وَاسْتَمِعْ و ظاهر خطاب
بحضرت رسالت است صلی الله علیه و آله مراد امت اند یعنی بشنو آنچه خبر میدهیم ترا از احوال قیامت
يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای که نزدیکست
نسبت بجمیع آسمان مراد صخره بیت المقدس است و از همه روی زمین بدوازده میل و بروایتی هجده میل
باسمان نزدیکتر است و گویند قریب بنسبت بجمیع ارض است زیرا که این مواضع الارض است پس آواز اسرافیل بر
بالای آن همه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضعی دور نخواهد بود و در خبر است که اسرافیل بر بالای آن
صخره با بوبهای پراکنده خدا شما امر میکند که جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بدل ینادیست
یعنی استماع این قول روزی که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را یکبار بِالْحَقِّ با آنچه که درست و راستست
یعنی بعث از برای جزا گویند جبرئیل نافخ صور باشد و اسرافیل منادی اهل قبور و بر هر تقدیر چون بشنوند صیحه را
گویند ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ این روز روز بیرون آمدنست از قبور بموقف حساب و یوم الخروج اسمی است
از اسمای قیامت إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي بدرستی که ما زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم در دنیا

وَنُمِيتُ و میمرانیم ایشان را در آن وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشان را از برای
حساب و جزا زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ روزی که بشکافد زمین یعنی دور شود عَنْهُمْ از ایشان یعنی از مردگان
پس آیند از قبور سِرَاعًا شتابندگان بسوی نداکننده خود بی تأخیر و مهلت ذَٰلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ
عَلَيْنَا يَسِيرٌ برانگیختن و جمع کردنی که بر ما آسانست با وجود تباعد دیار قبور و تفرق اجزای ایشان بعد از آن جهت
تسلیه حضرت میفرماید نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و جحود وحدانیت
و نبوت سخنان نالایق در حضرت رسالت وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ و نیستی تو بر ایشان مسلطی که بجبر و قهر
ایشان را بر ایمان داری بلکه بر تو همین تبلیغ است و ترغیب و ترهیب ایشان فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ
قرآن مَنْ يَخَافُ کسی را که بترسد وَعِيدِ آنچه وعده منست از عذاب در روز حساب چه خایف بموعظه تو منتفع
میشود نه کسانی که بر کفر اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده سورة الذاريات ستون آية
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که اینسوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا
جسته و می جهد حق تعالی او را ده حسنه دهد و در نامه اعمال او بنویسد و ده سیئه محو کند و او را بیامرزد و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره و الذاریات در شب یا در روز بخواند حق تعالی معیشت او را
باصلاح آورد و روزی برابر و فراخ گرداند و نوری در قبر او بیافزاید تا روز قیامت قبر او بآن نور منور باشد
و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی جل جلاله ختم سوره قاف نمود بوعید افتتاح اینسوره بتحقیق وعید نموده فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ سوگند به پراکنده کنندها یعنی بادهای که پراکنده سازنده ابرند یا خاک یا غیر یا بملائکه که پراکنده
یا بزنانی که بجهت کثرت ولادت پراکنده کننده اولادند ذَرْوًا پراکنده کردنی فَالْحَامِلَاتِ پس سوگند
به بردارندگان یا بر بارهای که بردارنده اند وِقْرًا بار گران از آنکه بارانست یا بملائکه که حامل بر گرانند یا بزنانی جنین اند
فَالْجَارِيَاتِ پس به برندگان یعنی بکشتیهای که جاری اند در دریاها یا بکواکب سبعه سیاره که آن شمس و قمر و زحل
و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است و هر یک در منازل خود سیر میکنند یا بیادهای که از مهب خود جاری شوند
يُسْرًا جاری باسانی فَالْمُقَسِّمَاتِ پس بقسمت کنندگان یعنی بفرشتگان که تقسیم کننده اند أَمْرًا کار را که نامزد

الذاریات

ایشانست مراد امور امطار و ارزاق و اجالست که حق تعالی نامزد ایشان کرده است و بروایت مجاهد مراد
چهار فرشته مقرب‌اند که متولی تقسیم اهل عباد‌اند جبرئیل بغلظت و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل
بنفخ صور شیخ طبری از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بر منبر مسجد کوفه
خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از هر دو پهلوی من ریزان می‌شود اگر کسی را
باید که طلب قبض نماید ابن الکوا برخواست و گفت یا امیر المؤمنین از تو چند چیز سوال میکنم اگر جواب گفتی درین دعوی صادقی
والا کاذبی حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر سوالی که داری بکن گفت خبر ده مرا از ذاریات فرمود که آن بادهاست
گفت حاملات چیست فرمود که ابرها اند گفت جاریات چه چیز است فرمود کشتیها گفت مقسمات امرا چه چیز است
فرمود که فرشتگان‌اند و این نقل در کشاف نیز مذکور است و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست
که جایز نیست هیچکس را که سوگند خورد الا باسم او سبحانه سوگند یاد میکند بآنچه آفریده از صنایع بدیعه و بدایع عجیبه
پس حق تعالی باین امور غریبه که مستلزم منافع عباد است و متضمن دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد
میکند بر اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده می‌شوید از حشر و نشر و ثواب و عذاب و غیر آن
لَصَادِقٌ و هر آینه راست است و در آن اصلا خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا در روز حساب
لَوَاقِعٌ هر آینه حاصل است و بوقوع آن می‌آید و بحصول می‌پیوندد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند باسمان
که خداوند راههای نیکوست مثل طرقی که بر روی ریگ سائخ میشود نزد خوردن باد بر و مانند طرایق بر زره
چه در روایت واقع شده که آسمان بر همین طریق مخلوق شده و از حسن بصری منقولست که مراد بحبک آسمان
نجوم است یعنی آسمان که با حسن تمام و زینت مالاکلام بجهت کثرت ستارگان بود که مزین اویند مانند طرایق الوان
مختلفه که مزین جسمند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که حبک چیست فرمود الحسن و الزینة
و مرویست که از علی بن ابراهیم روایت کرده اند از پدرش حسین بن خالد و از حضرت امام علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه معنی حبک پرسیدند فرمود که بمعنی محکم و استوار است بزینت آنکه انگشتان را بهم متداخل
کرده و فرمود که متداخل آسمان و زمین باین طریق است آنکه گفتم یا ابن رسول الله چگونه چنین باشد و حال آنکه حق تعالی
فرموده که رفع السماء بغیر عمد ترونها یعنی عمد هست اما مرئی شما نمیشود گفتم فدای تو گردم بیان این کلام فرما بر وجهی

کرمعلوم مائشود آنحضرت دست چپ خود را منبسط ساخت بعد ازان کف دست رست بطریق قبه بر بالای آن
نهاده فرمود که دست چپ مانند زمین دنیاست و دست رست که مانند قبه بر بالای آنست مثل آسمان دنیاست
بر همین طریقه زمین دوم بر بالای آسمان و آسمان سیم بر بالای او و بر همین قیاس تا بزمین هفتم و قوله ذلک الذی
خلق سبع سموات طباقا ماتری و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن پس صاحب امر پیغمبرست و وصی او صلوات الله
علیهما که بر روی زمین اند و امری که بایشان منزل گشته و از جانب بالا میان آسمان و زمین است گفتم پس
زیر قدم ما یک زمین ست فرمود که آری در زیر قدم ما همین یک زمین است و شش طبقه دیگر در بالای سر ماست و در
تبیان از عبد الله نقل کرده که مراد از حبک آسمان هفتم است که حق تعالی بآن قسم یاد میکند اِنَّكُمْ بدرستی که شما
ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید نسبت به پیغمبر یعنی گاهی او را شاعر میگوئید و زمانی ساحر و وقتی
کاهن و گاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی او را بسحر نسبت میدهید و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و گاهی بافترا
و یکبار باساطیر الاولین و وقتی دیگر بالقای شیاطین و ساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت قیامت یا بامر دین که
بعضی بآن مقر اید و برخی منکر و جمعی متردد و دران یُؤْفَكُ عَنْهُ مصروف و گردانیده میشود از ایمان آوردن بمحمد صلی الله
علیه و آله یا بقرآن مَنْ أُفِكَ کسی که مصروف شده است یعنی توغل نموده در مصروفیت بروجهی که صرفی عظیم و اشد
ازان نباشد یا گردانیده میشود از ایمان کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروف شد بجهت عناد و انکار و یا گردانیده
میشود از حق و صواب کسی که گردانیده شده است از جمیع خیرات و ذکر قول مختلف دالست بر ذکر حق که مرجع ضمیر
عنه است و گویند ضمیر عنه راجع است بما توعدون یعنی حق تعالی بذاریات و غیر آن قسم فرموده که وقوع امر قیامت
حق است پس بآسمان سوگند خورد بر انکه ایشان در قول مختلفند یعنی بعضی شاکند و بعضی جاحد و بعد ازان فرمود که
برگردانیده میشود از اقرار بامر قیامت یا بدین انکسی که او را در نهایت گردیده است بعد ازان اهل تکذیب را بهدف
تیر نفرین کرده میفرماید قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ کشته شده اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول عشر
مختلف باین چیز است در معنی دعا بقتل و هلاکت که جاری مجرای لعنت است از قبیل قُتِلَ الانسان ما اکفره اَلَّذِينَ
هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهلی فرو رونده است در جمیع جانب ایشان سَاهُونَ غافلان
و بیخبرانند از اوامر و نواهی الهی و بجهت نهایت و غایت غفلت بر سبیل استهزا يَسْأَلُونَ می پرسند از

بجم

پیغمبر و مومنان اَیّانَ یَوْمُ الدِّینِ کی خواهد بود واقع شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع آن سوگند یاد کرده
وگفته ان الدین لواقع پس حق تعالی میفرماید که یَوْمَ هُمْ در روزی که ایشان یعنی کافران عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ
بر آتش دوزخ سوخته شوند و بدان معذب کردند عکرمه گفته همچنانکه طلا بسبب غشی که در وست باتش مفتون میشود
کفار نیز بسبب غش عقیدهٔ باطله در آنروز مفتون شوند و در حین سوختن ملایکه ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید شما فِتْنَتَکُمْ
سوختن خود را هٰذَا الَّذِی این عذاب آنچیزیست که کُنْتُمْ بُودید شما در دنیا بِهِ که به پرستیدن و طلبیدن آن
تَسْتَعْجِلُونَ بشتاب میکردید و می گفتید متی هذا الوعد و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که اِنَّ الْمُتَّقِینَ
بدرستی که پرهیزکاران از شرک در آنروز فِی جَنّاتٍ وَعُیُونٍ در بوستانها و چشمهار روان باشند یعنی
بساطین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه باشد آخِذِینَ در حالتی که فراگیرندگان باشند بر وجه رضای نفس
و حسن رغبت مٰا اٰتٰهُمْ رَبُّهُمْ آنچیز را که داده باشد بایشان پروردگار ایشان از مثوبات باعمال صالحه و
بایشان عطا فرموده از انواع کرامات جلیله پس علت استحقاق ایشان باین نعمت عظیمه میفرماید اِنَّهُمْ کٰانُوا
بدرستی که آن متقیان بودند قَبْلَ ذٰلِکَ پیش ازین یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف مُحْسِنِینَ نیکوکاران
و فرمان برداران باحسان نمایندگان بغیر خود بانواع تصدقات و غیر آن پس تفسیر احسان مینماید بقوله کٰانُوا
قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ بودند در زمان اندکی از شب مٰا یَهْجَعُونَ خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب
بعبادت مشغول می شدند ما و مزید دالست بر مبالغه در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که
معنی آنست که کم شبی بود که ایشان در نماز تطوع اشتغال نمینمودند در اول یا در آخر و این قول از حضرت ابی
جعفر صلوات الله علیه نیز ماثور است ضحاک و مجاهد در وقت تلاوت این سوره وقف میکردند بر قلیلًا و
بعد از ان ابتدا میکردند بقول من اللیل ما یهجعون و ما را حمل بر نافیه میکردند یعنی محسنان کم بودند در دنیا بعد از ان
فرموده که خواب نمیکردند بلکه همیشه باحیای شب مشغول بودند و قول اول اکثر و اشهر و اصح است وَبِا
لْاَسْحٰارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ و می بودند که بسحرها که ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک
و طاعت بسیار چون ابتدای سحر می شد استغفار میکردند بر وجهی که گویا شب بجرایم و آثام مشغول بوده اند
و مرویست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که این در حق کسی است که در سحر هفتاد بار استغفار کند در

نماز وتر وقتاده که یکی از مشاهیر اهل سنتست از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرموده که این آیه در شان
اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نزول یافت بعد از آن فرمود که عادت حضرت امیر المؤمنین
آن بود که ثلث اول شب خواب میفرمود و در دو ثلث اخیر بنماز تهجد و تلاوت قرآن مشغول میشد و هر شب هزار
رکعت نماز میگذارد و در بین نمازها ختم کلام الله مینمود و در سحرگاه ذکر او سبحانه ورد خود ساخته بود و ضرار بن حمزه
که از جمله اصحاب احباب آنحضرت بود روایت کند که در بعضی از شبها حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه را
دیدم که در محراب مسجد ایستاده و می نالید چون نالیدن کسی که او را مار گزیده باشد و بسوز تمام میگریست و دست در
محاسن شریف خود زده بود و میفرمود که ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفتهٔ تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من ترا
سه طلاق داده ام بعد از آن فرمود که ای دنیا زندگانی تو بغایت کوتاهست و از خطر تو اندک و آرزوی تو حقیر
آه از کمی توشه و دوری و درازی سفر آخرت و وحشت و ترس آن راه و بزرگی آن منزلگاه و بعد از ذکر اعمال
بدنیه بیان احوال مالیه میفرماید بقوله وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای متقیان بوده است حَقٌّ نصیبی مقدر و بهرهٔ معین
لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواهنده را و بی بهره را محروم مستحق است که از هیچکس چیزی نخواهد و گمان مردمان چنان
باشد که غنی است و بجهت آن وی را از صدقه محروم سازند و یا فقیری است که بکثرت دختران مبتلا بود و یا مملوکی که
مولی او را نفقه ندهد و یا پیشه کاری که از پیشه چیزی کسب نتواند کرد و یا کسی که اثمار و زرع یا انعام وی را نقصانی رسیده
باشد عبد الله بن قلابه گوید که در یمامه سیلی آمد و تمامت مال شخصی را ببرد یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم
این مرد محرومست از برای او ربعی باید کرد پس برای او توزیعی کردند چون غرض از ذکر وعد و وعید ارشاد مردمانست
با بهمان از جهت استبصار ایشان بیان آیات خود مینماید و میگوید که وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ و در زمین نشانهاست
برای استدلال بر وجود صانع و علم و قدرت و اراده و فرط رحمت او لِلْمُوقِنِينَ مر بیگمانان را یعنی موحدان را
که در طریق سوی برهانی که موصل است بمعرفت یزدانی سلوک نموده اند و بصیقل دلایل واضحه زنگ ریب و شک
همه بالکلیه از قلوب خود زدوده اند و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمین است بساط آنست از برای ساکنان
متفجره و معادن متفننه و متنوعه و حیوانات منبثه که مختلف اند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون بهایم و سباع
و حشرات و نباتات از بقول و حبوب مؤیده و براری و ابحره و وجود مسالک و طرق در آن بجهت سهولت

عشر

تردد

175

ترددبندگان دران و آنچه در نفس زمین است اختلاف اجزای آنست در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنفُسِكُمْ
و در نفسهای شما نیز نشانهاست که دالند بر کمال علم قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر که در انسان
نظیر آن هست و با وجود این منفرد است بهیات حسنه و مناظر بهیه و ترکیبات عجیبه و تمکن بر افعال غریبه و استنباط
صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه بواسطه عقول ذکیه بعیون ناظره و افهام صافیه أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا پس نظر
نمیکنید استفهام در معنی امر است یعنی باید که نظر کنید بعیون ناظره و افهام ناقده در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله
آن عالم شوید بر وجود صانع عالم بر وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت واسعهٔ وی چه هر که این آیتها را در نفس
خود نبیند و در صفحهٔ وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه ننماید از جوهرهٔ خود محظوظ نشود و مال او در نشأه آخرت
بند است حسرت کشیده و بعد از ذکر آیات ارضیه در بیان احوال آیات سماویه میفرماید که وَفِي السَّمَاءِ و در
آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی ابر است سبب رزق شما که بارانست سعید بن جبیر گوید که مراد برزق برفست
زیرا که ترقی عیون که سبب اقوات است از انست وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده می شود
بآن از مثوبات عظیمه چه بهشتهای هشت گانه در آسمان هفتم نزدیک سدرة المنتهی است و گویند مراد آنست
که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید که مقدر و مکتوبست در لوح محفوظ که در آسمان چهارمست پس باید که
که بنده غم روزی نخورد چه آن در جایی نهاده است که نه آفت بآن رسد و نه دزد بآن بران راه یابد از سفیان
ثوری روایتست که واصل احدب بعد از تلاوت این آیه گفت این سفاهت و حماقتست که آنچه خدای در آسمان
نهاده است من آنرا در زمین میجویم پس بگوشه منزوی شد و بعبادت مشغول گشت دو روز چیزی باو نرسید
سله خرما دید که در پیش او نهاده اند و او را برادری بود که در توکل قرین وی بود نزد او آمد و در روز سیم سله دیگر نزد
او حاضر ساختند پس باین طریق روزی بایشان میرسید و ایشان بآن معیشت میکردند تا بجوار رحمت الهی
رسیدند بدانکه بجهت تاکید قول مذکور میفرماید فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس سوگند به پروردگار آسمان
و زمین إِنَّهُ بدرستی که امر مذکور را از آیات روزی موعود لَحَقٌّ هر آینه درست و راست است مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ
تَنطِقُونَ در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی
نیست در حقیقت امر مذکور را از اصمعی مرویست که روزی بمسجد جمعهٔ بصره در راه اعرابی در زی از اجلاف راه زنان

بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده در کنار آمد چون نزدیک من رسید سلام کرد گفت
از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت تو اصمعی نیستی گفتم نعم گفت از کجا می آیی گفتم از جایی که تلاوت کلام خدا میکردند
گفت خدا را کلامی هست که آدمیان توانند که آنرا بخوانند گفتم بلی گفت برخوان من سوره و الذاریات بر او
خواندم چون باین آیه رسیدم که و فی السماء رزقکم و ما توعدون گفت ای اصمع بخدای بر تو سوگند میدهم که این کلام
خدا است که بمحمد فرستاده گفتم بحق آن خدای که محمد را بخلقان فرستاده که این کلام خداست که بمحمد انزال فرموده چون
اعرابی این کلام از من بشنید از شتر بزیر آمد و آن شتر را بکشت و پاره پاره کرد و با پوست بگذاشت و مرا گفت
یاری من کن که تا این را بدرویشان تصدق کنم پس تیغ را بشکست و کمان را در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان
نهاد و گفت و فی السماء رزقکم و ما توعدون من بنفس خود را ملامت کردم که ای نفس سالها شد که تو این آیه را شنیدی
و متعظ نشوی اعرابی جلف یکبار شنید متعظ شد پس آن اعرابی را ندیدم تا آن زمان که بار شید بحج روزی در طواف
بودم از پس پشت من درآمد و مرا آواز داد چون نگاه کردم آن اعرابی را دیدم که بواسطهٔ کثرت طاعت و عبادت
ضعیف شده و پوست بر استخوان چسپیده و زرد گشته بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم علیه السلام برد
و گفت هم از آن کلام خدای مرا بشنوان من همان سوره و الذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیه
رسیدم که و فی السماء رزقکم و ما توعدون گفت یافتم آنچه پروردگار من مرا بآن وعده کرده بود چیزی دیگر
ازین کلام میدانی من خواندم فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه
خدا را بغضب آورد و کیست که تصدیق وی نکند تا سوگند خورد بتحقیق قول خود پس دو سه بار این کلام اعاده کرد
و جان بحق تسلیم کرد ابو سعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اگر یکی از شما از روزی
خود بگریزد روزی او تابع او شود همچنانکه مرگ تابع او می شود و باو میرسد از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه منقولست که روزی بر دو قسم است یکی آنکه تو طالب اویی و دیگری او طالب تست اما آنچه تو طالب اویی احتمال
یافتن و نیافتن هر دو دارد و اما آنچه طالب تست امکان ندارد که ترا در نیابد از حضرت رسالت مرویست
که توکل کنید همچنانکه حق توکل است که روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده میشوند با بیوجه که در صباح
از آشیانها بیرون می آیند گرسنه اند و شبانگاه که باز میگردند سیرند و حکمت در طلب رزق انتظام عالمست

176

وسبب سؤالست بنی آدم چون حق تعالی بیان آیات و تعداد نعمات خود کرد در عقب آن باز سر رشته کلام
را بجانب تهدید و تخویف کشیده حکایت ابراهیم و اهلاک قوم لوط میکند تا اهل ضلالت بوسیله آن خایف
شده در طریق رشد و هدایت سلوک کنند و میگوید هَلْ اَتٰـكَ آیا آمد بتو استفهام از جهت تفخیم و تعجیم تنبیه
بر آنکه این وحی ملک علام است نه از سخن محمد صلی الله علیه و آله و مراد ازین خبرست یعنی البته آمده است بتو حَدِیثُ
ضَیْفِ سخن میهمانان اِبْرٰهِیْمَ الْمُکْرَمِیْنَ ابراهیم که گرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابراهیم
که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان قیام نمود و بروایت ابن عباس این میهمانان دوازده فرشته بودند که بسبب
هلاکت قوم لوط بر ابراهیم نازل شده بودند در تبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل قبل
و ملکی دیگر که آن از قبایل است یا غیر آن و نزد بعضی دیگر فرشته بودند و گویند ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و بر
هر تقدیر اِذْ دَخَلُوْا عَلَیْهِ چون در آمدند بنزد ابراهیم فَقَالُوْا سَلٰمًا پس گفتند که سلام کردیم بر تو سلام کردنی
قَالَ گفت ابراهیم سَلٰمٌ بر شما باد سلام و چون ایشانرا بصورتی غریب و شکلی عجیب بدید بعد از
جواب فرمود که شما قَوْمٌ مُّنْکَرُوْنَ گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بر حقیقت حال شما ندارم که چکسانید
فَرَاغَ پس میل کرد ابراهیم و توجه فرمود اِلٰی اَهْلِهٖ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا میرود و نزد
ساره آمد و گفت مهمانان عزیز و غریب رسیده اند طعامی هست که بآن ضیافت نمایم آنها را گفت چیزی نیست
ولیکن گوساله دارم که آنرا بهوس فرزند پرورش میدهم و تربیت میکنم و دست و پای او را بحنا بسته ام
و رنگ زر در گردن او مالیده و با او انس گرفته ام مانند انس ما در بفرزند او را بتو بخشیدم ابراهیم او را بکشت
و بریان کرد و بر طبقی نهاد فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِیْنٍ پس آورد آن گوساله فربه بریان کرده را یعنی نزد مهمان آورد
فَقَرَّبَهٗ پس نزدیک گردانید آنرا اِلَیْهِمْ بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد و ایشان بدان میل نکردند
قَالَ اَلَا تَاْکُلُوْنَ گفت آیا نمیخورید ازین طعام گویند که ابراهیم را عادت نبودی که در وقت اکل بمهمان نگرد
تا مبادا شرمسار شود و طعام را برغبت نخورد و درین جا نیز بر عادت قدیمی خود با ایشان نگاه میکرد و
ظنش آن بود که ایشان مشغول اند بطعام ساره از پس پرده ایستاده دید که اصلا ملتفت طعام نمیشوند ابراهیم
را ازین معنی خبر کرد چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ پس در خاطر گرفت از ایشان خِیْفَةً

ترسی چه دران روزگار هرکرا باکسی دشمنی بودی طعام او را نخوردی پس او بجهت این خائف شد که مبادا غدری
کرده باشند یا بقصد نفس یا مال او آمده ایشان چون از ابراهیم اثر خوف دیدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند با او
که ترس و اندیشه را بخود راه مده که ما فرشتگانیم از ابن شداد نقل است که چون ابراهیم بدانست گفت چه اشتر
خبر دار نکردید تا من این گوساله را بیجان نمیکردم جبرئیل پر بران گوساله زد در حال زنده شد و برجست و فریاد کنان
روی بجانب مادر نهاد و ساره در پس پرده این حالت را بدید متعجب شد و ابراهیم علیه السلام نیز ازان حالت در
تعجب ماند ایشان دیگر باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و مژده دادند او را بِغُلَامٍ به پسری اسحق نام که از ساره متولد
شود عَلِيمٍ کامل در علوم شرعیه یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی در خانه نهاد
زن ابراهیم یعنی ساره فِي صَرَّةٍ در حالتی که فریاد کننده بود و گویند مراد از صره کلمه اوه یا ویلتی است که در وقت تعجب
میگویند و گفته اند که ساره بعد از شنیدن این سخن گفت اللیا لیا و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم امور
مستعمل بوده فَصَكَّتْ پس طپانچه زد بسرهای انگشتان وَجْهَهَا بر روی خود مقاتل و کلبی گفته اند که انگشتان را جمع
کرده بر هر دو جبین خود زد و این از عادت در وقت تعجب و گویند این مژده که شنید حرارت دم حیض را در خود یافت
و بجهت حیا طپانچه بر روی خود زد وَقَالَتْ و گفت ساره که من عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیره زنی نازاینده ام پس چگونه
فرزند آرم در روایت آمده که او را نود و پنج سال عمر بود و ابراهیم را صد و نود و هرگز نزاییده بود چون وعده فرزند
شنید بسیار متعجب شد قَالُوا گفتند فرشتگان بعد از مشاهده تعجب از و كَذَٰلِكِ همچنین بشارت دادیم قَالَ
رَبُّكِ که گفته است پروردگار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه از برای خود إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْحَكِيمُ اوست
حکم کننده بوجود ولد قول مر ترا یا محکم کار در آنچه اراده فرماید الْعَلِيمُ دانا بعقیمی تو و بجمیع خفای امور و هر که متصف
باین دو صفت باشد قول او حق و قول او صدق خواهد بود مرویست که جبرئیل چون ساره را بدید او را گفت نظر در
سقف خانه خود کن چون نگاه کرد دید که چوبهای خشک که در سقف کشیده بود همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر
شد پس نزد ایشان اطمینان تمام در باب وجود ولد او را حاصل شد القصه چون ابراهیم بدانست که ایشان
فرشتگانند و فرود آمدن ایشان باین هیئت مجموعی جز بامر عظیم نخواهد بود قَالَ گفت با ایشان که فَمَا خَطْبُكُمْ
پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده شدگان از نزد خداوند عالمیان قَالُوا گفتند ایشان

الجزو السابع والعشرون عشر

ادوابر

در جواب خلیل الرحمن که ای خلیل إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه
گناه کاران یعنی کافران چه کفر سر همه گناهانست مراد قوم لوطند یعنی ما را بجانب قوم لوط فرستاده اند لِنُرْسِلَ
تا فرو فرستیم و نازل گردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهرهای ایشان حِجَارَةً
مِنْ طِينٍ سنگها از گل مصنوع شده و مراد از طین منجمد است که بسبب پختن بحد صلابت حجر رسیده باشد
چون سفال مُسَوَّمَةً در حالتی که آن سنگها نشان کرده شده اند عِنْدَ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ
برای اسراف کنندگان یعنی با اسم آنکس که محکوم است بهلاکت یا نشانه کرده شده اند با آنکه از حجارت غذا اند مرویست
که آن سنگها نشان کرده شده بعد از هلاکت ایشان و زیر و زبر شدن شهرهای ایشان بر طریق باران بر ایشان
ریزان شده و اصح روایت آنست که بر جمعی فرود آمد که ایشان دران شهر نبودند و همه بدان سنگ هلاک شدند و چون
ابراهیم معلوم کرد که ایشان بتو تعلقه بیرونند بجهت هلاک قوم لوط دل مبارکش بجهت برادر زاده اش متألم گشت
آیا حال او دران بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که بلوط و دختران ضرری نخواهد رسید فَأَخْرَجْنَا پس بیرون خواهیم
آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در دههای مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان بلوط فَمَا وَجَدْنَا پس نخواهیم یافت
فِيهَا دران دهها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غیر اهل یکخانه از مسلمانان که آن لوطست و دو دختر او که در مدت
بیست و یکسال یک کس از قوم لوط ایمان آورده بود وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم فِيهَا آيَةً دران دهها نشانه از
عذاب که آن احجار مسومه است یا اسود ادیان منتنه لِلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
بترسند از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود باز برداند چه جمعی که
قساوة دارند و بنهایت عناد اند از علامات منتبه نمیشوند بعد از ان در بیان قصه موسی و فرعون و استیصال قبطیان
خبر میدهد که وَفِي مُوسَىٰ و نیز در قصه موسی آیتست مر اهل اعتبار را که ما گردانیدیم در قصه موسی نشانه برای مؤمنان
ترس کار إِذْ أَرْسَلْنَاهُ و چون فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و قوم او بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی
روشن که آن ید بیضاست و عصا و غیر آن فَتَوَلَّىٰ پس برگشت از ایمان آوردن بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی
بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بدان از کثرت جنود و جز این از ایمان اعراض نمود یا برگردانید کسانی را که رکن
او بودند و با ایشان مستند و متقوی از قبول حق وَقَالَ و گفت موسی سَاحِرٌ جادوست که بچشم بندی خارق

عادت بما نمایند او مجنون یا دیوانه است که از عاقبت کار خود نمی اندیشند و چون فرعون از موسی برگشت
و بر وی طعنه زد و قوم او با وی در طغیان اتفاق کردند فَاَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ پس گرفتیم او را و لشکر او را بغضب عشر
و قهر فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم همه ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا و غرق ساختیم وَهُوَ مُلِيمٌ در حالتی که فرعون ملامت
کننده بود نفس خود را که چرا از موسی اعراض کردم و بر وی طعن زدم وَفِي عَادٍ و در قصهٔ قوم عاد نیز آیتی است
برای عبرت اهل اعتبار اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ وچون فرستادیم بر ایشان الرِّيحَ الْعَقِيمَ بادی که آبستن کننده
درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی بی خیر و نفع و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرموده که مراد باد
نکباست بروایت ابن عباس باد دبور و نزد ابن مسیب باد جنوب و بهر تقدیر مَا تَذَرُ نمیگذاشت آن باد
مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ هیچ چیز را که آمد آن باد بران چیز اِلَّا جَعَلَتْهُ مگر که گردانید آن چیز را كَالرَّمِيمِ مثل
آنچه کهنه و ریزیده شود وَفِي ثَمُودَ و در قوم ثمود نیز نشانه ایست مر مؤمن ترسکار را اِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد
مر ایشان را بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه تَمَتَّعُوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود حَتَّى حِينٍ
تا هنگام عذاب که گذشتن سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا ثلثة ایام فَعَتَوْا پس گردن کشیدند عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ
از فرمان پروردگار خود و تدارک ما فات نشدند فَاَخَذَتْهُمْ پس گرفت آنها را الصَّاعِقَةُ عقوبتی بیهوش کننده
و هلاک سازنده و بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و حال آنکه ایشان میدیدند آنرا معاینه چه آن در روز قیاب بایشان
فرود آمد و مراد از صاعقه صیحهٔ جبرئیل است یا آتش نازل از آسمان فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ پس نتوانستند
برخاستن یعنی قادر نبودند بر آنکه برخیزند و از عذاب بگریزند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان
و یاری دهندگان یکدیگر را در دفع عذاب و عقاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از امم
مذکوره اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از استقامت ایمان بسبب
کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در مواضع خود بر سبیل تفصیل سمت تحریر پذیرفته و بعد از ذکر امم مکذبه
و استیصال ایشان در بیان کمال قدرت میفرماید وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم و آنرا بلند برافراشتیم
بِاَيْدٍ بقوت کامله خود وَاِنَّا لَمُوسِعُونَ و بدرستی که ما هر آینه توانائیم بر بنای آن و با قادریم بر آفریدن چیزی
که اعظم از آن باشد و اشتقاق آن از وسع است بمعنی طاقت و یا ما گشاده کننده ایم آسمان را با علم ما داسع آ

بمامور

بهمه امور یعنی دانایم بجمیع اشیا و توانا بهمه چیزها وَالْاَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را گسترانیدیم بسبب قرار خلقان بران
فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانیدیم یا بوسط آن بجهت مصالح بندگان کردیم نه بجهت جر نفع خود و دفع ضرر
از خود زیرا که غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ماسوی وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا و از هر چیزی از اصناف موجودات
آفریدیم زَوْجَيْنِ دو صنف که هر یکی زوج یکدیگر است از حیثیت شکل مانند مرد و زن یا بجهت تعاقب چون لیل ونهار
شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت مخالفت ذاتی که نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و جبل و برین
قیاس سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق مخالفت ضمانی چون حلم و قهر و حلو و مر و سقم و صحت و غنی
و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیوة مراد آنست که آنچه آفریده است بطریق زوجیت آفریده ایم که کفر
مخالف ایمانست و معصیت که خلاف طاعتست و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه اند آفریده او باشد
حاصل که ما رفع سما و ارض و خلق ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و باراده آنکه شاید شما پندپذیر شوید و بدانید
که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد و انقسام و بجهت آن راه بربید بخالق خود و پرستش او
کنید و چون مقصود از آفرینش اشیای مختلف معرفت و عبادتست فَفِرُّوا پس بگریزید یعنی چون رجوع کنید از
کفر خود اِلَى اللّٰهِ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت بطاعت او و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه مرویست که مراد آنست که حج کنید بقصد نزدیکی برحمت او سبحانه و یا فرار کنید از جمیع آنچه شما را از
طاعت باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او سبحانه ابن عباس گفت که از وی در وی گریزید محققان گفته اند
که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسنی که گریخته اید از حق بسبب تعلق بما سوی در حق گریزید
بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید اِنِّی لَكُمْ بدرستی که من مر
شما را مِنْهُ از عذاب او سبحانه نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام و آشکارا نماینده منذر بیتا از جانب او سبحانه بمعجزات عشر
ظاهره یا آشکارا کننده آنچه حذر کردن واجبست وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ و مگردانید یعنی فرا مگیرید با خدای بحق
اِلٰهًا آخَرَ معبودی دیگر اِنِّی لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ
مُبِينٌ ترساننده ام هویدا و پیدا و تکرار این قول جهت تاکیدست یا اول مرتبه است بر ترک ایمان و دوم
بر شرک آوردن كَذٰلِكَ دأب امم سابقه همچنانست که دأب قوم تو یعنی همچنانکه قوم تو ترا تکذیب

میکنند امم سابقه نیز پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس در تفسیر مجمل میفرماید مَا اَتَی الَّذِینَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده اِلَّا قَالُوا مگر که گفتند قوم او سَاحِرٌ جادوست در وقتی
که معجزه مینمود اَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است کاهی که از بعثت ایشان را خبر میداد اَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت پیشینیان مر
پسینیان را باین سخن یا متفق شدند باین قول استفهام برای توبیخ است و مراد معنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند
یکدیگر بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از
حد بیرون رفتگان و چون طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
یعنی چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان و ایشان بجهت اصرار و عناد از آن ابا کردند پس از مجازات
ایشان اعراض نمای تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فَمَا اَنْتَ بِمَلُومٍ پس نیستی ملامت زده نزد حضرت
عزت بجهت تو از ایشان بعد از تکرار تبلیغ دعوت بقدر وسع و طاقت چه درین صورت لوم بر ایشانست
که ترک قبول دعوت تو کرده اند وَذَكِّرْ و پند ده اهل ایمان را فَاِنَّ الذِّكْرٰی پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ
الْمُؤْمِنِینَ نفع میدهد مؤمنان را یعنی بسبب عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن و دست
از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظت و نصیحت موجب زیادتی بصیرت ایشان میشود و بسبب اکتساب طاعات
و اجتناب از محرمات از مجاهد نقل است که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه روزی پیرهنی در خود پیچیده
از خانه بیرون آمد محزون و غمناک فرمود که چون آیه فتول عنهم فما انت بملوم نازل شد هیچکس نبود از ما مگر که
غمگین شد و متیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت و چون آیت فان الذکر تنفع المؤمنین فرود آمد خوشحال
شدیم و در کتاب فصول آورده که کلام مذکر یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل باشد بر ده چیز تا سامعان را نفع رساند
اول تذکیر نعمت خدا تا بشکرگذاری آن اقدام نماید دوم ذکر ثواب محنت و بلا تا در آن شکیبائی ورزند سیم
بیان عقوبت گناهان و تعداد آن تا از آن منزجر گردند و تایب شوند چهارم اظهار مکاید و وساوس شیطان
تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا دل در آن نه بندند ششم بیان مرگ کردن تا مستعد
رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آنروز را بسازند هشتم بیان درکات دوزخ و انواع عقوبتها تا از آن
بترسند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن تا بآن راغب شوند دهم بنا کلام بر خوف و رجا نهادن

کرده اند

یعنی کاهی

یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت آلهی سخن راندند تا از آن خایف شوند و وقتی رحمت و مرحمت و مغفرت و مهربانی
حضرت عزت را تقریر کنند تا بآن امیدوار شوند پس هر موعظت که مشتمل باشد برین سخنان سبب منفعت مؤمنانست
و بعد از الزام و ابلاغ حجت بیان میفرماید که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ ونیافریدیم پریان و آدمیان را إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
مگر بعلت آنکه بپرستند مرا بروجه اختیار نه بر طریق اجبار و گویند مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر بجهت آنکه
امر کنم ایشانرا بعبادت و موید اینست قوله وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون را بمعنی لیعرفون تنزیل
نموده یعنی نیافریدیم هیچ یکی از جن و انس مگر برای آنکه مرا بشناسند و بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف شوند
پوشیده نماند که غرض اصلی از خلق بندگان تو فیض مثوبتست برایشان نه عبادت و معرفت لیکن ثواب
حاصل نمیشود مگر بعبادت پس گوییا که عبادت غایت خلقست و ثواب محض عرض مالک جمیع عباد را مر بعبادت
آنست که بوسیلهٔ آن مدرشهٔ آخرت فایز گردند از حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروهٔ جاه سعادت
رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود کنند و اطعام مالک چه او سبحانه غنی مطلق است و متفضل بر جمیع بندگان و معطی
ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه و ازینجهت است که میفرماید مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ نمیخواهم از آفریدگان
مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق و طعام صفت
منست پس بر سبیل تاکید این حکم میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده
جمیع خلایق نه غیر او پس او برین محتاج معین نباشد ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانایی الْمَتِينُ استوار در توانایی خود یعنی
قادریست که بلیغ الاقتدار و کامل القدرتست بر وجهی که گرد عجز برگرد سرادقات او نگردد پس در کار سازی‌اش
فتوری نه در قوت روزی بنده نه از پیش قصوری جلت قدرته و چون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دال اند
بر قدرت قاهرهٔ او سبحانه در عناد افزوده بوی نگرویدند از ینجهت تخویف ایشان میفرماید فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
پس بدرستی مر آنانراست که ستم کردند بر خود یا بر رسول بتکذیب ذَنُوبًا بهره‌ای از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ
أَصْحَابِهِمْ مانند بهرهٔ یاران ایشان یعنی نظرای ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه مانند قوم نوح و عاد و ثمود مراد
آنست که بایشان رسید آنچه باامم ماضیه رسیده از عقاب و عذاب فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب
نکنید در وقوع عذاب من و بتعجیل آن از تو نطلبند چه آن فوت نخواهد شد فَوَيْلٌ پس کلمهٔ عذاب و چاه

عشر

وویل که در قیود و دوزخست لِلَّذِينَ كَفَرُوا آنانراست که کفر ورزیدند بخدا و رسول و کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي
يُوعَدُونَ از عذاب روزی که ایشان وعده داده میشوند مراد روز قیامتست یا روز بدر سورة الطور اربعون
وتسع آیات ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة الطور بخواند بر خدا اوّلست
که او را از عذاب ایمن کرداند و او را به بهشت خود و نعمت عظمی و مرتبه کبری عطا فرماید و محمد بن هشام از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه روایت کرده که هر که سوره الطور بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت او را کرامت فرماید بدانکه چون
حق سبحانه وتعالی ختم سورة الذاریات نمود بوعید افتتاح این سوره نیز بتحقیق وقوع وعید نموده و فرموده که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ سوگند بطور سینا که جبل زبیرست بمدین در ارض مقدس موسی علیه السلام که بر بالای آن کلام حق تعالی
استماع فرموده وتخصیص این کوه بجهت برکت وکثرت منفعتست دران وگویند مراد مطلق کوهست که میخهای
زمین اند منابع ومنافع ونزد مقاتل مراد دو کوهند که یکی را تینا گویند بجهت کثرت تین و دیگر برا ربا بجهت بسیاری
زیتون دران وگویند اشتقاق آن از طارست یعنی سوگند بانچه طیران میکند از اوج اتحاد بحضیض ها از عالم غیب
بعالم شهادت وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ وسوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ منشور در صحیفه
گشوده شده بوقت خواندن مراد قرآنست ونزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظست و آن تخته ایست از
زمرد سبز و کتاب توریة که نعت محمد صلی الله علیه وآله دران مسطورست ویا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت
برایشان منشور سازند یا لوح دل عارفانست که مرقوم است از معارف وحکم وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وسوگند
بخانه آبادان شده آن یعنی کعبه معظمه و معموریت آن بکثرت زیارت حاجیانست و خدمت مجاوران و آن
اول خانه ایست که در زمین بنا شده برای عبادت بندگان یا مراد ضراحست که مقابل حقیقی خانه کعبه است
در آسمان چهارم وعمارت آن بکثرت طواف فرشتگانست و از حضرت امیر المومنین علی صلوات الله
علیه مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته دران میروند وطواف میکنند وهرگز نوبت باول نمیرسد و خازن
آن فرشته ایست که او را از رائیل خوانند و آن خانه از یاقوت سرخست وخدای آنرا در عهد آدم بزمین
فرستاد و در زمان طوفان نوح امر نمود تا باسمان بردند زهری از سعید بن مسیب نقل کرده که ابو هریره

از حضرت

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در آسمان چهارم
نهریست که آنرا نهر الحیوان خوانند و هر روز جبرئیل در وقت طلوع آفتاب داخل میشود و چون بیرون می آید اجنحهٔ
خود را می افشاند هفتاد و هزار قطره ازان میچکد حق تعالی از هر قطرهٔ ازان فرشتهٔ می آفریند و همه را امر میکند بداخل
شدن در بیت المعمور پس ایشان آنروز در انجا نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر باز حق تعالی هفتاد هزار
فرشتهٔ دیگر بطریق مذکور می آفریند و باین امر مامور میسازد و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی مراد از بیت
المعمور قلب مؤمنست که عرش رحمن است و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است
بخلوص ایمان وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند شدهٔ برافراشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار
فطرت است و نزد ابن عباس مراد عرش الهی است که جامع غرایب و عجایبست و گویند مراد آسمان اولست
که مانند سقف زمین است و از منقول از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه منقولست وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند
بدریای پر بر آمده یا بجهنم که پری آتش در ان افروخته و تابیده شده است سعید بن جبیر نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة و السلام از یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا فرمود که ما اراه
الا صادق نمیدانیم او را درین قول مکرر است که لقوله تعالی والبحر المسجور و مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که باید هیچکس در دریا نرود مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا و در زیر آن دریای آتش
و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت دریا را پر از آتش کنند و آب دریا آن آتش را
برافروزند و بروایت دیگر همه دریا را در روز قیامت بتابانند چون آتش سوزان شود و بعد ازان همه راهها را بیکدیگر
رکشایند تا همه یکدریا گردد پس همه را بدوزخ روان سازند و از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه مرویست
که مراد به بحر مسجور دریائیست در زیر عرش حضرت باری و عمق آن و قعر آن هفت آسمان و هفت زمین است و
در آن آبیست سطبر مانند آب منی که آنرا بحر الحیوان گویند و در وقت بعث حق تعالی آنرا امر کند تا چهل صباح در قبور بارید شود
و در نفخهٔ ثانیه همه خلایق ازان زنده شوند و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیع القدر است که
سقف خانهٔ وجود است و بحر مسجور دلیست که بآتش محبت تافته حاصل که حق تعالی باین امور عظیمهٔ عجیبه قسم یاد فرماید براینکه
اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است و نازل شونده مَا لَهُ مِنْ

مرآن عذابرا مِن دَافِعٍ هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد جبیر بن مطعم گوید من بمدینه رفتم تا سخنی در باب
اساری بدر بعرض حضرت رسالت رسانم پس بمسجد در آمدم حضرت در نماز صبح بود و سورهٔ والطور قرائت میفرمود
چون باین آیه رسید که ان عذاب ربک لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دلم شکافته شود پس فی الفور ایمان
آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ یعنی عذاب واقع
شود در روزی که مضطرب شود آسمان مَوْرًا مضطرب شدنی یعنی متردد گردد در آمدن و رفتن و انگاه
شکافته شود و گویند مور حرکتیست در تموج بر سبیل استداره یعنی آسمان بگرد خود موج زند و بگردد و مانندهٔ
کشتی بر روی آب که بگرد خود در آید وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی از اماکن خود که روی زمین است
زایل کردند و چون باد بر هوا روند سَيْرًا رفتنی یعنی البته غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و چون این واقع شود عشر
فَوَيْلٌ پس کل عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان راست که سخن خدا و رسول را بدروغ
پنداشتند الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ آنانکه ایشان در شروع کردن با قوال باطله که آن استهزاست بقرآن و تکذیب
پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث در آن جهان يَلْعَبُونَ بازی میکنند و استهزا مینمایند یعنی آنرا بازیچه میدانند و وقعی
بران مینهند يَوْمَ يُدَعُّونَ روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند ایشانرا از روی قهر و اجبار
إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا دفع کردنی و افکندنی بعنف و قهر مقاتل گفته که مراد از دع آنست که خازنان
دوزخ دستهای کافرانرا بر گردنهای ایشان بندند و مویهای پیشانی ایشانرا بر پشت پای و بر روی در افکنند و
بدوزخشان اندازند و در آنحال ایشانرا گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشیست که كُنتُم بِهَا بودید
بآن در دنیا تُكَذِّبُونَ که تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و میگفتید که او ساحر است و آنچه میگوید که وحی است
سحر است نه سخن خدا أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا پس سحر است اینکه می بینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را
بسحر می پنداشتید پس این را نیز سحر می پندارید أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ یا شما نمی بینید این عذابرا و کورید از مشاهدهٔ
آن همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول بر سبیل تهکم است
و تقریع پس ایشانرا بعد ازین توبیخ گویند که اصْلَوْهَا در آئید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب
أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع منمائید سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی بهر وجه که

مجوابید

بیجو نامید از صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ گریزگاهی نیست شما را از آن پس نه قوت پرهیز و نه پای
گریز و ابد الآبد معذب خواهید بود در آن إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که جزا داده می شوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه
بودید که میکردید در دنیا از استهزا و انکار و تکذیب و غیر آن و بعد از ذکر حالات دوزخیان بیان
احوال متقیان میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک و عصیان فِي جَنَّاتٍ
در بوستانهای باشند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها یعنی بوستانها و نعمتهای که در نضارت
و کرامت بمرتبه کمال باشند فَاكِهِينَ لذت کنندگان و خوشحالان بِمَا آتَاهُمْ بسبب عطا کردن ایشان
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان وَوَقَاهُمْ و نگهداشتن ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ
از عذاب دوزخ یعنی اینکه دران روز شادمان باشند بسبب عطا کردن حق تعالی باشد ایشان را انواع نگاه
داشتن ایشان را از عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند خزنه ایشان را گویند كُلُوا که بخورید از مطعومات
بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از مشروبات آن خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بدون هیضه
و تنغص از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بحق آنکس که نفس محمد بید قدرت اوست که مردی از اهل
بهشت قوت صد مرد داشته باشد که برغبت تمام باکل و شرب و جماع اقدام نماید بعد از اکل عرق
از و حاصل شود که اطیب از بوی مشک باشد و تحلیل آنچه خورده باشد و آشامیده از بن مو باشد پس حق تعالی
ایشان را گوید که این پاداش است مر شما را بِمَا كُنتُمْ بآنچه بودید در دنیا تَعْمَلُونَ که عمل میکردید بعضی علما
گفته اند که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل در آن فضل آلهی است و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه باشد
پس ایشان را بفضل آلهی مستغرق نعمی شوند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَىٰ سُرُرٍ
بر تختهای بر زر بافته مَصْفُوفَةٍ بهم پیوسته در برابر هم نهاده وَزَوَّجْنَاهُم و جفت گردانیم ایشان را
بِحُورٍ عِينٍ بزنان سفید اندام نازنانی که سفیده چشم ایشان در کمال سفیدی باشد گشاده چشم یا سیاه عشر
چشم ایشان بغایت سیاه باشد پس قرین و همنشین سازیم ایشان را باین نوع زنان وَالَّذِينَ آمَنُوا
و کسانی که مؤمن باشند وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم و پیرو باشند ایشان را فرزندان صغار ایشان در
دخول جنان یا در وصول بدرجات ایشان یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور زندگی

که آن داخل شدن ایشانست در خلد برین و مزاوجه بحور عین و موانسه باخوان مؤمنین و اجتماع با اولاد
ایشان در درجات علیین بعد ازان در بیان الحاق ذریه با آبا میفرماید بِاِیمانٍ بسبب ایمان عظیم القدر
که آن ایمان آباست اَلْحَقْنا بِهِمْ در رسانیم با ایشان ذُرِّیَّتَهُمْ فرزندان و خویشانرا یعنی با آنکه درجات
آبا بلند باشد نسبت بذریت صغار با بفضل خود درجات و ذریت را نیز بلند کردانیم تا چشم پدران بکمال
ایشان روشن کردد و بدیدار یکدیگر خوشحال شوند وَمَا اَلَتْنَاهُمْ و ما کم نکنیم مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ
از ثواب کردار ایشان هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد
بلکه بفضل و کرم خود اولادرا رفعت درجه ارزانی فرمایم پس بجهت تاکید اینقول میفرماید کُلُّ امْرِئٍ هر مردی
که مکلفست بِمَا کَسَبَ بآنچه کسب کرده باشد رَهِینٌ در کرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش
کردار خود بعمل و بکری موخذ است پس همچنانکه شخصی بنده خود را مرهون میسازد بدینی که بروست همچنین نفس
عبید در حکم مرهون است نزد او سبحانه بعمل صالح که مطالب بهشت است مرویست از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که خدای بردارد درجه اولاد مؤمن را تا آنکه بمرتبه درجه پدر رساند اگرچه ایشانرا در خورد درجه او نباشد
تا چشم او بدیشان روشن کردد بعد ازان آیت مذکوره را تلاوت فرمود از ابن عباس مرویست
که چون مؤمن بدرجه خود رسد کوید بارخدایا پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا آید که آنها عمل نداشتند که
موجب آن شوند که در مرتبه و درجه تو باشد او کوید خداوندا چه باشد که بفضل خود ایشانرا بمن رسانی
حق تعالی امر فرماید تا همه ایشانرا بنزد او برند و زاذان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند بعد ازان آیه مذکوره را
تلاوت فرمود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اطفال مؤمنانرا راه نمایند به پدران
ایشان در روز قیامت بعد ازان نعمت خود بر اهل ایمان میفرماید وَاَمْدَدْنَاهُمْ و بیفزاییم مر متقیانرا
زیاده بر آنچه داشته باشند بهم ایشانرا بِفَاکِهَةٍ میوه بجمیع انواع آن وَلَحْمٍ و کوشت با همه اصناف آن
مِمَّا یَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی خواهیم متقیان وقتا بعد وقت آنچه آرزوی ایشان باشد یَتَنَازَعُونَ
داد و ستد کنند با یکدیگر فِیهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند کَاْساً کاسه مملو از خمر بهشت

لا لغو

لا لَغْوٌ فِیها هیچ سخن بیهوده نباشد دران یعنی در اثنای شرب با یکدیگر مخاصمه نکنند و بسخنان لغو و بیهوده
تکلم نکنند وَلا تَأْثِیمٌ و نه گناه کار گردانیدن یعنی در میان فعلی نکنند که اثم باشند و نه قولی که بسبب آن
بگناه منسوب گردند بر خلاف خمر دنیا که عقول ایشان زایل نگردد و هیچ اثمی بران مترتب نگردد وَیَطُوفُ
عَلَیْهِمْ و طواف کنند بر گرد ایشان با کاسهای خمر یا برای خدمت غِلْمانٌ لَهُمْ خادمانی که مخصوص باشند
مر ایشان را از بشکل پسران خوش صورت آفریده شده کَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در حسن و صباحت و صفا و لطافت
لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ مانند مروارید پیوسته اند پوشیده در صدف که دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده باشد
و بسبب اسباب خارجی متبدل نگشته از قتاده نقلست که کسی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که
خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود که فضل مخدوم بر خادم چنان باشد که فضل ماه شب چهارده بر جمیع ستارگان
و از حضرت رسالت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسی است که خادم خود را بخواند هزار خادم در
جواب او لبیک لبیک گویند و در روایت آمده که همچنانکه اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از خدمتکاری
ایشان در کمال التذاذ باشند چه آنجا دار استراحت است نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور اولاد
مشرکان غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بر همان هیأتی
که در دنیا بوده اند و این نقل غریبست القصه اهل ایمان در بهشت در تختهای زرین در مقابل یکدیگر نشسته باشند
وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند برخی از ایشان عَلی بَعْضٍ بر برخی دیگر یَتَساءَلُونَ در حالتی که پرسند از یکدیگر
احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شده قالُوا إِنّا کُنّا گویند بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش ازین
روز فِی أَهْلِنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِینَ ترسندگان از عذاب و عقاب میزان
بسبب آن بر طاعت رحمن مرتکب شده از عصیان مجتنب می شدیم فَمَنَّ اللّهُ پس منت نهاد خدای عَلَیْنا
بر ما بلطف و رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت وَوَقانا عَذابَ السَّمُومِ و نگهداشت ما را
از عذاب آتشی که مانند بادی باشد در نهایت گرمی که نفوذ کننده باشد در مسام و گویند سموم جهنم است إِنّا
کُنّا مِنْ قَبْلُ بدرستی که ما بودیم پیش ازین در دنیا نَدْعُوهُ می پرستیدیم خدای را با خلاص یا میخواندیم او را
در نجات دادن از آتش جحیم و نار الیم پس او اجابت دعای ما کرد إِنَّهُ بدرستی که او هُوَ الْبَرُّ اوست بسیار

نیکوکار بر بندگان الرَّحِیْمُ بسیار مهربان بر ایشان و لهذا اعابد او مثابت و سایل او مجاب و قبل ازین گذشت
که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول را نزد وارد و غوافل عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند
و آنحضرت ازان ملول و غمگین می شد حق سبحانه و تعالی بجهت تسلیه آن قدوه احباب از عتاب ناصواب کفار با او
خطاب کرده میفرماید که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را بسخن مشرکان و کرد ملال بر خاطر خود راه مده
و بسبب آن از موعظه متقاعد مشو فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ پس نیستی بحق انعام پروردگار خود یا با عطای این
مرتبه بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیله جن بدون وسیله وحی وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده
باشد همچنانکه کفار قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاجست
در کهانت بفطنت و دقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است و در نهایت غباوت خلاصه سخن آنست که
بحمد الله که تو در صدق نبوت و مرتبه یکی ازین دو طایفه نیستی و عقیده کفار چنین نیست لیکن با عنا ایشان درین قول
تکذیب بر تو تا بان راحت مستریح شوند همچنانکه سفها استراحت می یابند از تکذیب اعدای خود أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد شَاعِرٌ شاعر است و آنچه از وی صادر میشود از فصاحت و بلاغت بجهت قوت
شعر است نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار میبریم او را یعنی چشم آن داریم که برسد باو رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه و مصیبت روزگار عشر
که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد و گویند که ریب المنون بمعنی موت است یعنی ما منتظر مرگ اوئیم یعنی چونکه او نیز
شعر بوجود شاعر است پس ما انتظار مرگ او میکشیم تا همچنانکه شعرای دیگر متابعت زهیر و امثال ایشان بودند بسبب
حادثه موت رونق اشعار ایشان برطرف شد وی نیز بواسطه انقطاع حیوة از رونق خود بیفتد قُلْ تَرَبَّصُوا
بگو ای محمد در جواب ایشان که انتظار بر بد زمان بکشید یا مرگ فَإِنِّي مَعَكُمْ پس بدرستی که من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ
از جمله منتظرانم یعنی من انتظار حدوث بلیت یا انتظار هلاکت شما میکشم همچنانکه شما منتظر آنید که مصیبتی بر من نازل
شود یا موت بمن طاری گردد مراد از تهدید ایشان بوقوع مصیبت و هلاکت بر ایشان پس بیان بطلان قول
ایشان میکند أَمْ تَأْمُرُهُمْ بلکه امر میکند و میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقول خواب ایشان بِهَذَا
باین قول متناقض چه کهانت که تابع فطنت است و جنون لازم زوال عقل و شعر کلامیست متسق و مخیل
و موزون و آن با جنون میسر نیست پس امتحان ایشان نیز بر مقتضای عقل باشد پس ازین اعراض نموده میفرماید که

أَمْ هُمْ بلکه ایشان قَوْمٌ طَاغُونَ گروهی اند از حد درگذشتگان در مکابره و عناد و طغیان پس شروع در
حجتی دیگر کرده میگوید أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کفار قریش تَقَوَّلَهُ بربافته است محمد قرآن را و از خود گفته و چنین
نیست که ایشان میگویند بَل لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث ایشان برین قول اصرار ایشانست
بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر نه ایشان از سر یقین میدانند که قرآن منقول نیست بجهت عجز جمیع فصحا و
بلغا از آوردن مثل آن بعد از آن بجهت الزام ایشان میفرماید که اگر قرآن که بربافته محمد صلی الله علیه و آله باشد
فَلْيَأْتُوا پس باید که بیاورند ایشان بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
اگر باشند از راستگویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت و چون همه از آن عاجزند پس معلوم
میشود که قرآن کلام حضرت ملک علامست نه سخن محمد بعد از آن بر ایشان احتجاج می‌آورد بابتدای خلق
بر بینوجه که أَمْ خُلِقُوا بلکه آفریده شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی اصل و ماده أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ
یا ایشان آفرینندگان چیزی اند یعنی آیا ایشان بخالقی مخلوق گشته اند و بجهت اینست که بعبادت او
اشتغال نمی‌نمایند یا آیا ایشان مخلوق شده اند نه از برای کاری یعنی بعبث و بازیچه که اصلا قلم تکلیف
بر ایشان نباشد و جزاء عمل ایشان ندهند و چون این باطل است پس البته عدم تصدیق ایشان بجهت عناد و
و استکبار است نه آنکه عقول ایشان درک آیات ظاهره و معجزات بینه نمیکنند که دالند بر نبوت حضرت
خاتمیت و صدق دعوی او و نیز بر سبیل الزام حجت میفرماید أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آفریده
اند آسمانها و زمینها و نه چنین است بَل لَا يُوقِنُونَ بلکه بیقین در نمی‌آیند باینکه خالق جمیع ممکنات واجب الوجود
است و بواسطه عناد و استکبار برگرد گمان میکردند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای
فضل پروردگار تو تا نبوت بهر که خواهد دهند یا خزاین علوم الهی در دست ایشانست تا بدانند لایق منصب
نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ آیا ایشان غالبانند و مسلط شدگان بر همه اشیا تا مدبر امور ربوبیت
شوند و بنای جمیع چیزها را بر اراده و مشیت خود نهند و بجهت آن هر چه خواهند کنند و منصب رسالت را
بهر که خواهند دهند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست سُلَّمٌ نردبانی که بوسیله آن بر آسمان بر آیند يَسْتَمِعُونَ
فِيهِ بشنوند در آن کلام ملائکه را و آنچه از علوم غیبست که بر ایشان وحی کرده میشود تا علم بما کان و ما یکون

پیدا کنند و عالم شوند بمقدم موت محمد بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان از او در عاقبت همچنانکه نطفه
ایشانست اگر چنین است که ایشان گمان میبرند فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ پس باید که بیاورد شنونده ایشان
که بر آسمان رفته باشد و گمان غیبی استماع نموده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن و دلیلی هویدا که گواه باشد
بر صدق استماع چه هر که دعوی امری که بداهت عقل حکم نکنند بران برو لازمست که اقامت حجت نماید بر صدق
مدعای خود پس تجهیل اهل شرک میکند اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدا راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما
راست پسران یعنی هر که رای او درین خانه است که اسناد بنات بخالق خود و نسبت بنین بخود دهد در نهایت
سفاهت و حماقت خواهد بود و پس چگونه از شان او باشد که بنردبان عروج کرده بر عالم ملکوت برآید و بر جمیع
عیوب مطلع گردد اَمْ تَسْئَلُهُمْ اَجْرًا آیا میخواهی بر تبلیغ رسالت اجر مزدی تا بسبب آن تاوان شوند فَهُمْ
پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان بر خود مُثْقَلُونَ گران بار شوند و بواسطه آن از اتباع تو روی بگردانند عشر
اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب درو مکتوب شده مراد لوح محفوظست که همه مغیبات درو
مندرج است فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان بنویسند آنچه در وست پس گویند که امر پیغمبر در امر قیامت و بعث
و جزا و حساب باطل است و اصلی ندارد یا ازینجا بنویسند که موت محمد کی خواهد بود تا ازان راحت یابند
اَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا آیا میخواهند مکری و تدبیری در باره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند با حضرت
رسالت از حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه بگرویدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی
ایشانند کسانی که وبال کید و مکر ایشان باز گردد و مقتول گردند در بدر و گرفتار شوند بعذاب ابد و کید خدا
عبارتست از تدبیری برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای خود را مغلوب و مقهور گردانند اَمْ لَهُمْ اِلٰهٌ
آیا مر ایشانراست معبودی غَيْرُ اللّٰهِ بجز از خدای بحق تا یاری ایشان دهد و حمایت ایشان نماید از عذابی که
مکافات مکر ایشانست پس در تنزیه ذات مقدس خود میفرماید سُبْحَانَ اللّٰهِ منزه و پاکست خدای عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آورند بوی و عبده اوثان بجهت فرط عناد و طغیان و بقرآن نمیگرویدند و بوحدانیت
او سبحانه معترف نمی شدند وَاِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ و اگر ببینند پاره از آسمان سَاقِطًا که فرو
آینده باشد بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط طغیان و عناد و محض استکبار که این نه قطعه آسمان است

بلکه

بلکه این سحاب مرکوم ابریست برهم نشسته و بهم چسبیده یعنی عناد ایشان تا بغایتی است که با وجود
مشاهدهٔ آثار عذاب از کفر باز نایستند و چون حال ایشان برین منوالست فذرهم پس واگذار ایشانرا
و دست بدار از ایشان و بمکافات کفر و عناد ایشان ارتکاب منمای حتی یلاقوا تا وقتی که برسند
و ببینند از روی معاینه یومهم الذی فیه روز خود را آن روز که در ان یصعقون هلاک کرده
شوند بوقوع صاعقه بر ایشان مراد نفخهٔ اولی است که در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند یوم لا یغنی
عنهم آن روزی که نفع ندهد و باز ندارد از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزیرا از عذاب و عقاب
ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی در ان روز هیچکس یاری ایشان نکند مراد روز قیامت
وان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عذابا دون
ذلك عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذهٔ ایشان بقتل در روز بدر یا قحط در مدت
هفت سال یا مصایب جمیع دنیا ولکن اکثرهم و لیکن بیشترین این کفار لا یعلمون نمیدانند وقوع عذاب
را و از ان خبر ندارند واصبر و شکیبائی ورز ای محمد لحکم ربك مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان
که امهال ایشانست و ابقای تو در مشقت کشیدن از ایشان فانك پس بدرستی که تو باعیننا بعین عنایت
و نگهداشت مائی یعنی بحیثیتی هستی که ترا می بینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از مکر و ضل اهل نسبت
بتو وسبح و تسبیح کن و به پاکیزگی خدای خود را یاد کن بحمد ربك در حالتی که آن مقترن باشد بحمد پروردگار
تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است یعنی نماز گذار حین تقوم هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند
مراد آنست که بگوی سبحانك اللهم و بحمدك در زمانی که برخیزی از مجلس و در خبر آمده که در وقت برخواستن از مجلس بگوید
سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و اتوب الیك کفارت هر لغو و لهو که در ان مجلس
واقع شده باشد و اگر مجلس خیر زیاده گردد و هر که در ان مجلس بوده باشد آمرزیده گردد ببرکات این کلمات
و از ابن عباس و حسن بصری منقولست که مراد نافلهٔ صبح است بعد از برخواستن از خواب ومن اللیل
و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گذار خدایرا مراد نماز شام است و خفتن و گویند مراد نوافل لیله است و
شبهه نیست در آنکه صلوة لیلیه از ریا دورتر و بر نفس دشوارتر است و از ینجهت آنرا بذکر ممتاز ساخت

وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز کذار در عقب برکشتن نجوم یعنی بعد از خفای انها بضوء صبح و از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله

علیه مرویست که مراد نافلهٔ صبح است و این قول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست و از حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله منقولست که این دو رکعت بهتر است از هر چه آفتاب بران تابد و بروایت ضحاک مراد نماز صبح است

و کویند مراد ازین آیه آنست که در وقت صبح و شام از ذکر پروردکار خود غافل نشود و در جمیع شب و روز تنزیه

او سبحانه نماید که او از تو غافل نیست و حافظ و ناصر تست سورة النجم ستون و اثنان آیة ابی بن کعب

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرموده هر که این سوره تلاوت کند بعدد هر که تصدیق

محمد کرده و هر که منکر او بوده باشد ده حسنه در نامه اعمال او بنویسند و یزید بن خلیفه از ابی عبد الله علیه السلام روایت

کرده که هر که در هر شب و در هر روز این سوره را بخواند در میان جهانیان ستوده شود و در نظر همه عالمیان شیرین کردد و بیان

داشت که او سبحانه ختم سوره طور فرمود که حضرت رسالت افتتاح این سوره نیز بذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده فرمود که

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ قسم بستاره چون طلوع کند و بلند برآید و یا سقوط کند و غروب نماید چون هوی بهر دو معنی اند

بر اول مشتق از هویست و بنا بر ثانی مشتق از هوی بضم ها از آنجا منقولست که مراد بنجم اسم جنس است یعنی سوکند

بستارکان که موجب زینت آسمانند و راهنمای مسافران در بحر و بر و رجم کنندهای شیاطین از صعود بر آسمان

وجعلناها رجوما للشياطين و از ابن عباس روایتست که مراد ثریاست که نزد طلوع صبح روی بغروب می نهد و

نزد بعضی دیکر زهره و کویند آن کواکبند که وقت سحر بغروب نزدیک میشوند و آن علامت متهجدانست که بآن وقت

تهجد بشناسند و بعبادت مشغول شوند در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما و چون وقت

سحر رسیدی بمیان سرای آمدی و نظر در آسمان کردی و کفتی بار خدایا ستارهای آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقانت

در خواب رفتند و آوازهای بندکانت ساکت شدند و تو آن خدایی که ترا خواب نبرد و عامه از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که مراد ستاره وجود محمدیست که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا

بالا رفت و مرویست که بعد از عروج آنحضرت ابو طالب را کفتند که محمد از وقت نماز شام و خفتن نا پدید شده

و پیدا نمیشود وی همه شب در تجسس آنحضرت بود و هیچ جا او را نمی یافت و او را در حجرهٔ اول طلب میکرد

ابوطالب

ابوطالب مستیح شد و بنو هاشم راجمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد پیدا نشود همه را بزاری بقتل سانم چون صبح
نزدیک شد ستارها از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و هر ساعت بزمین نزدیک می شد تا بدر خانهٔ
پیغمبر فرود آمد نگاه کردند آنحضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و در بعضی روایت آمده که چون حضرت پیغمبر دعوت
آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران خود خطا کرد که احداث دین دیگر
کرد از برای ابطال گمان خدا حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی دیگر از علمای اهل تفسیر گفته اند که سلمان و جمعی از
صحابهٔ رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله که بعد از تو وصی و خلیفهٔ تو که خواهد بود فرمود آنکه شب
ستارهٔ زهره ببام خانهٔ او فرود آید همه اهل مکه آن شب ببام خانها رفتند و منتظر بودند که ستاره ببام که
فرود آید همه طمع داشتند که این کوکب درخشان ببام خانهٔ ایشان فرود آید مگر حضرت امیر المؤمنین علی و حضرت
فاطمه صلوات الله علیهما ورد خود را از دست نداد ند و گفتند اگر بخانهٔ ما فرود آید ما شکر آن ابتقدیم رسانیم
اگر نه بر ما حرجی نخواهد بود پس ایشان در محراب خود بعبادت مشغول بودند تا حینی که ستارهٔ درخشان
از قطب آسمان جدا شد و گویند ستارهٔ زهره بود و بر زمین می آمد نزدیک می آمد تا که بر بام خانهٔ حضرت
امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام فرود آمد فذلک قوله تعالی والنجم اذا هوی گروهی از منافقان گفتند
الان ان محمد صلی الله علیه و آله قد ضل فی علی یعنی در حق علی گمراه شد به منصبی که در خور او نبود برای او تعیین نمود
حق تعالی قسم یاد فرمود که بآن خانه که فرود آمد ستارهٔ زهره که ما ضل صاحبکم گمراه نشد مصاحب
شما ای اهل قریش یعنی محمد که بجهت تبلیغ رسالت و هدایت مصاحبت میکرد و با اهل یعنی از حق عدول نکرد
و از راه هدایت بضلالت نقل نکرد و ما غوی و خطا نکرد در آنچه بشما رسانید یعنی آن را بصواب گفت نه بخطا و
با هر باطل مرتکب نشد و فقیه علی بن معازلی که یکی از مشاهیر کبرای اهل سنت است روایت میکند از ابن
عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه کوکبی نورانی
از آسمان جدا شد و هبوط می نمود تا بتدریج بر زمین افتاد حضرت فرمود که نظر کنید که این ستاره در سرای
کی هبوط و سقوط کرده و در کدام منزل نزول نمود اهل مجلس بتفحص برخواستند ناگاه یکی از محبان حضرت
امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اخبار کرد که این کوکب در منزل خورشید

آسمان ولایت و برج هدایت علی ابن ابی طالب نزول کرد حضرت از این صورت بغایت خرم شد منافقان
زبان طعن گشوده آغاز تشنیع آنحضرت کردند که محمد در محبت پسر عم خود غلو میکند و در آن مبالغه مینماید و در طریق محبت
و مودت علی ضال و گمراه گشته غبار غم بر خاطر آنحضرت نشست از این سخن حق تعالی برای خاطر مبارک او و تنزیه او از
معایب اهل غوایت و ضلالت این آیه فرستاد و عروة بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبة بن ابی
لهب گفت بخدا سوگند که محمد را ایذا و آزار رسانم پس نزد آنحضرت آمد و آب دهن بر روی مبارک آنحضرت
انداخت و گفت انا کافر بالنجم اذا هوی آنحضرت دلتنگ شده بر وی نفرین کرد و فرمود بار خدایا ددی از ددهای خود
بر او مسلط گردان تا او را بجوزد بسی برنیامد که وی با جمعی قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند و آنجا
دیر راهبی بود راهب آواز داد که این زمین جا و ماوای شیرانست و ددان بر حذر باشید ابو لهب گفت امشب
یاری من کنید ای گروه قریش که من میترسم چه محمد او را دعای بد کرده ایشان همه بارها را جمع کردند و بر بالای آن
جای عتبه ترتیب دادند و خود پیرامن آن بخفتند و شتران از بر حوالی آن بخوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت
شیری بیامد و از آن شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و یکیک را بوی میکرد تا بر بالای آن بارها آمد و عتبه را
ببوئید نزد آنحال آواز داد که قتلنی رب محمد یعنی خدای محمد مرا بکشت پس علی الفور آن شیر او را بکند و همه اعضای او را
پاره پاره کرد و بعضی از او بجوزد و بازگشت و تعرض هیچکس نرسانید و گویند در حینی که پیغمبر مامور شد که با صحاب
بگوید و درهای خانهای خود را که در مسجد گشوده مسدود سازند که و هیچ کس آن اقدام نمودند و جماعتی بعلت قرابت
مانند عباس و حمزه درین باب تعلل میکردند که این خطاب با ما نخواهد بود و اول کسی که قبول این قول کرد حضرت
حضرت امیر المومنین شاه ولایت علی بن ابی طالب و خیر النسا فاطمه صلوات الله علیهما بود حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بحضرت فاطمه گفت ای جان پدر این خطاب با شما نیست چه تو و علی از منید و من از شما اگر در خانه شما
مسدود شود همانست که در خانه من مسدود شده پس از آنجا بگذشت و بدر خانه حمزه و عباس آمد ایشان
گفتند یا رسول الله ما را چه پیغمبر مای گفت خدای پیغمبر ما بدکه سد ابواب از مسجد کنید گفت اینقدار رخصت باشد که
روزنه در آنجا بگذاریم تا روی ترا ببینیم فرمود که رخصت نیست پس همه درها مسدود شدند مگر در خانه حضرت
حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر بالای منبر برآمد و در

جواب

جواب آنانی که زبان اعتراض گشوده گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در خانهٔ او را گذاشتی فرمود بخدای که من
در شمار را مسدود نساختم و در خانهٔ علی را نگشودم بلکه حق تعالی درهای شما را ببست و در حجرهٔ امیر المؤمنین علی را
بگشود و چون منافقان این را شنیده کردند گفتند الا ان محمدا قد ضل فی علی حق تعالی آیه فرستاد که والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم وما غوی وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و سخن نگفت محمد از روی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او بقرآن
و بجمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی نفس او نیست إِنْ هُوَ نیست نطق او إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ الا وحی که فرود آمده میشود
بوی یعنی آنچه با او گویا میشود از جانب حق سبحانه و تعالی است نه از رای خود عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ یعنی آموزانید
پیغمبر را یعنی وحی فرود آورد با و فرشته که سخت است قوتهای او مراد جبرئیل است و از شدت قوت او بود که
شهرستان قوم لوط را از زمین برکنده و بر اجنحهٔ خود گرفت و چندان بآسمان نزدیک گردانید که آواز سگان
آن بلدان فرشتگان آسمان شنیدند و بعد از آن آنرا بزمین گردانیدند و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت و نیز
بجهت شدت قوت او است که هبوط و صعود او بر انبیا سریع تر بود از چشم برهم نهادن و مرویست که او در
ارض ابلیس را که با عیسی سخن میگوید بال خود را متحرک ساخت و بادی که بآن حرکت متهیج شده بود آنرا باقصای جبل
هند انداخت و نیز در صفت او میفرماید ذُو مِرَّةٍ صاحب زرانه و شدت در عقل و رویت و خداوند متانت
در دیانت یعنی مرور کنند در هوا بطریق هبوط و صعود فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد بر صورت حقیقت خود که
بآن مخلوق شده بود و در روایت آمده که هیچ پیغمبر او را بصورت اصلیه ندیده بودند الا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
که او را دو نوبت بر آن صورت مشاهده فرمود نوبت اول در زمین از جانب مشرق و نوبت دویم در آسمان
در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و استقامت بر هیئت اصلی خود بجهت ارادهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله بود که او را ببیند بصورتی که بآن مخلوق بود پس او خود را در نوبت اول بر آن صورت بر آن حضرت نمود
وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ در حالتی که بکنار بلند تر بود و آن اقصای دنیاست نزدیک طلوع آفتاب که نسبت
با فق مغرب ارفع چنانکه در علم هیات مقرر شده بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلا
مشاهده نمود با ششصد جناح القصه چون آنحضرت او را دید که با جنحهٔ خود از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود بیهوش
شد و بعد از افاقت او را بصورت بشر یافت که در نزد او نشسته آنحضرت او را دید که دستی بر سینهٔ

مبارک او نهاد و دوستی بر کتفش و حق تعالی باین اشارت فرمود که ثُمَّ دَنَىٰ پس نزدیک شد بر پیغمبر بعد از انکه
او را دیده بود و بیهوش شده فَتَدَلّٰى پس آویخت از افق یعنی از انجا سر فرو آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت
بجهت سخن کردن با وی این کلام مشعر است بر شدت قوت او و چون نزدیک پیغمبر آمد فَكَانَ پس بود مقدار
قرب مسافت میان او و پیغمبر قَابَ قَوْسَيْنِ مثل مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ یا نزدیکتر ازان یعنی بر وجهی که
پیغمبر نزدیک شد که اگر کسی مشاهدهٔ قرب مسافت میکرد میان ایشان متردد می شد در انکه آیا مقدار دو کمان
تعبیر کند یا کمتر غرض ازین تمثیل شدت اتصال و ارتباط است بینهما فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد خدا إِلَىٰ عَبْدِهِ
بسوی بندهٔ خود که محمد است مَا أَوْحَىٰ انچه وحی کرده بود و ازین فرا منقول است که ضمیر هو راجع به پیغمبر است عشر
معنی اینکه راست بایستاد جبرئیل در حالتی که در افق اعلا بود یعنی در آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند
جمیع ضمایر مذکوره از قول علمه شدید القوی تا باینجا راجع بحضرت احدیت است پس مراد بشدید القوی شدت
قوت و قدرت او سبحانه است کما قال جلت قدرته و هو الرزاق ذو القوة المتین و دنو او سبحانه بحضرت
رسالت مبشر است برفع مکانت نزد حضرت صمدیت و مراد بتدلی او سبحانه چون جذب خودش است
بجانب جناب خود بجهت شدت محبتش نسبت بآنحضرت و مصداق اینست روایت انس بسیاق حدیث
معراج ثم دنی فتدلی منه قاب قوسین او ادنی و از حسین بن فضل مرویست که معنی آنست که محمد بعرش
نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست به حجت سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار نبود
معلق بر هوا بایستاد و حق تعالی با او وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر دنی فتدلی راجع به پیغمبر است و ضمیر کان
راجع بقرب میان پیغمبر و حق تعالی و ضمیر اوحی الی عبده راجع باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالت
نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانه و منزله بمنزله و مکان پس
متدلی شد و فروتنی کرد و سر فرود آورد برای ادای سجدهٔ عبودیت و شکر نعمت قربت تا بموجب لئن
شکرتم لازیدنکم سبب قرب شود پس قرب میان پیغمبر و حضرت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر ازان و این
کنایتست از تاکید قربت و تقریر محبت بواسطهٔ تقریب بافهام در صورت این تمثیل بودی شد چه عادت
عظمای عرب آن بود که چون در تاکید عهدی خواستندی که نقض دران راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود

خاص

خاص ساخته بایکدیگر انضمام دادندی ویکبار هر دو قبضه بکرفته کشیدندی وباتفاق یکدیگر تیری انداختندی پس
اینصورت از ایشان بدان معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت ومصادقه اصلا بر وجهی تمهید یافت
که بعد ازین رضا وسخط یکی از ما عین رضا وسخط آن دیگری باشد پس درین آیت باغایت اشارتست بانکه محبت
وقربت باحق تعالی بشابه منانست وتاکید یافته که مقبول رسول مقبول حضرتست حدیثست وفرود او فرود
درکاه صمدیت شیخ ابوالحسن نوری را از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جای جبرئیل درنکنجد نوری کیست که از آن
سخن تواند کفت ولهذا بعضی از علما کفته اند که اولی آنست که تعرض باین وحی نکنیم وآنرا در پرده اخفا بکذاریم از احادیث
وروایات درباب این وحی وارد کشته وذکر آن هیچ نقصانی ندارد وآن اخبار منطوی بر سه چیز است اوّل
آنکه مضمون وحی آن بودکه اکرنه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو والا بساط محاسبه ایشان طی
میکردم دویم آنکه حق سبحانه با او خطاب کردکه ای محمد منم وتو وماسوای من وتو که آفریده ام برای تو حضرت
فرمودکه ای پروردکار من تویی ومن ماسوای این را ترک کردم برای تو سیم آنکه امت تو طاعت من بجای
می آورند وعصیان می ورزند طاعت ایشانرا قبول کردم اکرچه باقصور وفتورست زیراکه کریمم ومعصیت ایشانرا
درکذرانیدم واکرچه متصف است بکثرت ووفور زیراکه رحیمم ونیز در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست
که حق تعالی شب معراج با رسول صلی الله علیه وآله تقریر امامت علی ابن ابی طالب فرمود که فاوحی الی عبده ما اوحی
فی لیلة المعراج برسان بخلقان آنچه فرستاده شده بود بتو در شب معراج از جانب پروردکار خودت
درحق علی بن ابی طالب یعنی درباب امامت وهی القصة او سبحانه بجهة تحقیق آنچه پیغمبر مشاهده نموده میفرماید
که ما كَذَبَ الْفُؤادُ دروغ نکفت دل محمد ما رَأىٰ آنچه را که دید آنحضرت بعینه از صورت جلی جبرئیل
یعنی در هم نینداخت دل محمد آنچه چیزی که دیده محض تخیل بود زیراکه آنحضرت بعین یقین وعلم یقین خود عارف
بود باآنکه مرئی جبرئیل بود واصلا دران شک نداشت بنابران قول که مرئی او سبحانه بوده در شب معراج
مراد از رؤیت وبصر رؤیت وبصیرتست چه او سبحانه به بصر مرئی نمیشود وبدلایل قاطعه عقلیه ومؤید است
که آنحضرت را پرسیدند که آیا دیدی پروردکار خودرا فرمود دیدم اولا بدیده دل ونه دیدم او را بچشم ظاهر و
ابن عباس نیز چنین فرموده که رای محمد ربه بفؤاده محمد خدا را دید بدیده باطن یعنی بعلم الیقین بدانست

خدای خود را بوسیلهٔ آنچه مشاهده نمود از آیات باهرات و اگر چه قبل ازین نیز باین عالم بود و این مثل قول
ابراهیم است ولکن لیطمئن قلبی و از ابو العالیه مرویست که از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله رؤیت حق تعالی سوال
کردند در شب معراج فرمود که دران شب جوی از آب دیدم و از پس آن جوی پردهٔ نوری و غیر ازین چیزی ندیدم
شعبی از مسروق پرسید که رسول در شب معراج خدا را دید گفت سخنی گفتی که موی بر اعضای من راست شد گفتم
پس چیست اینکه در قرآن مذکور است که ما کذب الفؤاد ما رای گفت ساکن باش که عقل تو کجا رفته است انما رای جبرئیل
فی صورته جز این نیست که جبرئیل را بصورت اصلی خود دید بعد ازان گفت که هر که ترا گوید که محمد خدا را دید دروغ میگوید
چه او سبحانه فرمود که لا تدرکه الابصار و نزد بعضی مراد ای بر طریق عموم است از آلاء و نعماء و بهشت و دوزخ و هر چه دران
شب مرئی او شد از ملکوت سموات و باید دانست که جمیع علمای ما و اکثر جمهور از مخالفین متفق اند که عروج آنحضرت
باسمان با جسد و روح بوده یا بروح فقط و ملکوت سموات را که در حالت بیداری بود نه بخواب و این تفصیل در سوره
بنی اسرائیل سمت ورود یافته و مرویست که چون آنحضرت از معراج معاودت فرمود و اصحاب را از دیدن
ملکوت اخبار نمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذیب او کوشیدند در مقام مجادله در آمدند آنحضرت را
از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند چنانچه در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق تعالی بجهت این مجادله
فرمود که أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله میکنید ای معاندان با محمد عَلَىٰ مَا يَرَىٰ بر آنچه دید در شب معراج از آیات
عظیمه و مخلوقات عجیبه وَلَقَدْ رَآهُ و بتحقیق که دید محمد صلّی الله علیه و آله جبرئیل را بر صورت اصلی خود نَزْلَةً أُخْرَىٰ
یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ نزدیک شجرهٔ سدرة المنتهی و آن درختی است از ابر بر بالای آسمان هفتم در اصل
عرش و شاخ و برگ آن بر سر همه عالمیان است و علم ملائکه و سایر مخلوقات بدان منتهی می شود و ازان در نمیگذرد
و آنچه ورای آنست جز خدای نداند و لهذا حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود که سلونی ما دون العرش
مرا از پایین عرش بپرسید یا انتهای آن باین اعتبار است که نهایت عروج ملائکه است باین معنی که از فوق آن
الطاف الهی و اوامر پادشاهی بان منتهی میشود و از ما تحت آن فرشتگان و ارواح مؤمنان بان صعود میکنند و
همه آنجا مجتمع شده ازان نمیگذرند و یکقدم ازان پیشتر نمیروند بنا بر آنکه مروی او سبحانه است معنی آیت آنست
که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله نوبتی دیگر او سبحانه بدیدهٔ دل دید و وقتی نیز در سدرة المنتهی بود مؤید آنست

بانچه ازان

آنچه از ابن عباس نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را بدیدهٔ دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم التنزیل آورده که آنحضرت را در شب عروجات روی نمود و ترقیات دست داده و در آن عروجات این رؤیت ثانیه او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و در کشاف مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدره است که آنرا ابنق نیز گویند و آن در آسمان هفتم است از جانب راست عرش که میوهٔ آن مانند قلهای کوهست و ورق آن مشابه گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت از زیر آن تا بجند و عظمت آن بر وجهی است که سوار سریع السیر در عرض هفتاد سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که آن منتهی جنت است یا منتهای ارواح شهدا و یا باعتبار آنست که هیچکس از مخلوقات را قدرت آن نیست که از آن درگذرد و علوم ملائکه و غیرهم بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده علم ماورای آن ندارد و ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت گفت در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل علیه السلام مرا گفت این سدرة المنتهی است هر کس از امت تو بر نهج و طریقت تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس حضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر آن بیرون می آمد فذلک قوله و انهار من ماء تا بقوله و انهار من عسل مصفی یکی از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از عسل و عظمت آن درخت بر وجهی بود که سوار تندرو در سایهٔ او هزار سال برفتی تا بآخر آن برسیدی و از مقاتل مرویست که یکبرگ آن همه دنیا را سایه کند و ثمرهٔ آن حلی و حلل است و همه الوان میوه در آن باشد و سوار سریع السیر صد سال بگرد ساق آن بر نتواند آمد و در مسایل عبدالله سلام مذکور است که وصف سدره پرسیدم فرمود درختی است در آسمان هفتم که او را صد هزار شاخ است و بر هر شاخی صد هزار هزار ورقی و در زیر هر ورقی صد هزار هزار فرشته و در نزد مقاتل سدره و طوبی هر دو یکیست عِنْدَهَا نزدیک آن سدره جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ بهشتیست که آرامگاه متقیان است و آن جنت خلد است و در آسمان هفتم است القصه آنحضرت در آن شب جبرئیل را برای العین بدید و با خدا را بعین الیقین مشاهده نمود اِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشیده بود سدره را مَا یَغْشَیٰ آنچه پوشیده بود و در این اشارتست و بکثرت غاشی بر وجهی باشد که هیچ وصفی و نعتی بکنه آن نتواند رسید و احصای آن نتوان کرد و گویند مراد بدایع عجیبه و غرایب بدیعه اند که دلالت تمام دارد

دارند بر کمال قدرت و علم او سبحانه و با جمعی کثیر از ملائکه که بران درخت جمع شده بودند بعبادت او سبحانه
مشغولند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که دیدم بر هر ورقی از اوراق آن که فرشته ایستاده
و تسبیح او سبحانه میکردند و بروایتی دیگر بهر برگی از برگهای آن درخت صد هزار فرشته نشسته که خدایرا تسبیح
میکردند و گفته اند که بر حوالی آن فرشتگان مانند پروانهای زرین طیران میکنند و از ابن مسعود نقلست که
فرشهای طلا آنرا پوشانیده و آنحضرت با وجود این همه عجایبها و غرایبات ملکوت بجهت آداب علو
همت پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات نیفکند و دیده دل جز بمشاهده جمال بیزوال الهی نگشود کما قال
جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرده دیده دل محمد یعنی بطریق تعلق بجنب و راست نگاه کرد بلکه بر حد استیقان
در مشاهده جمال کبریای او مستقیم بوده و ثابت قدم وَمَا طَغَى و در نگذشت از حدی که مامور بود بآن تجاوز
ننمود و از موضعی بود رسیدن بآن بلکه بر نهایت وصول آن قرار گرفته قدم از آن پیشتر ننهاد و بازیاده از
آنچه مامور شده بود بدیدن آن مد بصر ننمود لَقَدْ رَأَى بخدا که دید محمد در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى
از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها بودند از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزة
مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر که از رفارف جنت است از غایت
عظمت سد افق نموده و دیدن عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه بتفصیلی که در سوره بنی اسرائیل مذکور
شد و بعد از ذکر آیات عظیمه داله بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات
و پرستیدن لات و عزی و منوات از جمادات اند و میگوید أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى آیا پس می بینید
از کفار قریش لات و عزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى و منات که بت سیمین است که یکی دیگر عشر
اصنامست ذکر این دو صفت از برای منات از جهت تاکیدست کقوله یطیر بجناحیه و یا منافی که نزد
ایشان متاخر از ان دو بت اول بود و وضیع و واپس تر بود چه ایشان رعایت حرمت لات
و عزی را از منات بیشتر میداشتند بدانکه لات بتی بود در ثقیف را در طایف یا قریش در نخله و آن از
لوی مشتق است یعنی عکف چه کفار طواف آن میکردند و نزد آن مقیم شده بودند و عزی درختی بود که
غطفان آنرا می پرستیدند امر کرد تا او را بشکنند چون او را بشکست شیطانه از میان او بیرون آمد که موی

نحو درا

خود را پراگنده کرده بوده و بروی فرو گذاشته و دست خود بر سر نهاده و مردمان را بعبادت آن درخت
میخواند خالد شمشیری بزد و او را هلاک کرد رسول را ازین خبر داد و فرمود که عزی این شیطانه بوده بعد ازین هرگز
معبود کسی نشود و مناة صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی بود بمشلل که بنو کعب عبادت آن میکردند
و آن مشتق است از مناة بمعنی قطره و اراقه چه کفار نزد آن قربانی میکردند و بجهت تبرک خونهای آنرا آنجا میریختند و
گویند این سه بت از سنگ بودند که در کعبه نهاده بودند و ایشان را می پرستیدند حاصل معنی آنکه ای محمد معاندان قریش
بشما رسانند یا بکنند آنچه منوبت شما باشد از ترک عبادت خدا بعبادت آنها و مرویست که کفار این اصنام را
بصور ملائکه که بزعم ایشان بنات الله اند مصور کرده بودند و اسمای خدا را از برای آنها اشتقاق کرده میگفتند
لات از الله است و عزی از عزیز و منات از منان و معتقد ایشان چنان بود که جنیان که در درون این اصنامند
یا ملائکه بنات الله اند و شفیعان ایشان نزد خدای با وجود این هرگاه که بنات ازیشان متولد میشد زنده در
قبر می نهادند و بر از خاک میکردند بجهت آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب بود حق تعالی انکار این معنی نموده فرمود
اَلَکُمُ الذَّکَرُ وَلَهُ الاُنثیٰ آیا مر شما راست فرزند نر و مر خدای را اولاد ماده تِلْکَ اِذًا این قسمت این هنگام
که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِیزیٰ قسمتیست ناراست و ناصواب و دور از سمت اعتدال چه آنچه بهتر است برای خود
اختیار می کنید و آنچه خسیس و زبونتر است نسبت بخدا میدهید اِنْ هِیَ نیست این بتان که شما ایشان را خدای اعتبار
کرده اید اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا مگر اسمی چند بی مسمی که نام نهاده اید شما بآن اسما اَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ شما و پدران شما
یعنی اینکه شما آن اصنام را با آلهه نسبت کرده اید نیست مگر اسمائی که مجرد از معانی معبودیتند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند
پس اسمای بی مسمات باشند یا اینکه این بتان که شما ایشان را موصوف میسازید باینکه بنات الله اند و آلهه و شفعای مجرد
اسما اند بدون تحقیق این معانی در ایشان یا آنکه اطلاق باسم لات و عزی و منات بر ایشان میکنید باعتبار آنکه
لات مستحق آنست که نزد او مقیم شوید برای عبادت و عزی آنکه او را معزز و مکرم دارند و مناة سزاوار آنکه خون هدی
بریزند و قربانی کنند این همه محض اسماست بدون حقیقت این معانی در ایشان مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است
خدای بِهَا بآن مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی مثبت مر شما را از جانب خدا بر تسمیه آن دلیل غالب تا چنگ
در آن زده خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه بمحض هوا و آرزوی نفس شماست بدون دلیل ظاهر بعد از آن خطاب

بتسمیت اللات فرموده ومیگوید إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ
مگر گمان را یعنی ایشان بر آنند از عبادت اوثان واعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون حجتی
وبینتی که مستلزم علم ویقین باشد وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ودیگر متابعت نمیکنند مگر آنچه آرزو میکند نفسهای ایشان
یعنی تابع طبیعت وپیروی آنچه شیطان در نظر ایشان می آراید از عقاید فاسده وآرای باطله وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبتحقیق
که آمده است بدیشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت ایشانست مراد رسولست
وکتاب که راهنمای ایشانست بر آنکه اوثان استحقاق الوهیت ورتبه شفاعت ندارد وعبادت جز خدا را روا نیست
وایشان با وجود وضوح بیان هدایت ترک آن کرده اند وبجهت عناد بر کیش باطل خود اصرار نموده از ان تمنی ایشان
بشفاعت اوثان میفرماید که أَمْ لِلْإِنْسَانِ آیا مر آدمی راست یعنی کافر را مَا تَمَنَّى آنچه آرزو برد مراد انکار است یعنی
نیست مر او را آنچه آرزو میکند از شفاعت اصنام وغیر آن از آنچه اعتقاد باطل بآن دارند فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس مر خدا راست
ملک آخرت وَالْأُولَى ومملکت دنیا هرچه خواهد بود وبهر که خواهد دهد وبهر که نخواهد ندهد وکس را بی حکم نرسد هیچ کس مالک
چیزی نشود مگر باذن او سبحانه آنگه جهت تاکید این قول میفرماید که وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وبسیاری از
فرشتگان که مشرکان امیدوارند بشفاعت ایشان که در آسمانها اند لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ که سود نکند درخواست ایشان
شَيْئًا چیزی را إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ مگر از پس آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَنْ يَشَاءُ برای
هر که میخواهد خدای از ملائکه که شفاعت نمایند برای هر که اراده کنند از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند
وَيَرْضَى وبپسندد یعنی مصلحت بیند آنکس را برای شفیع شدن یا منتفع گشتن وهرگاه ملائکه با وجود علو رفعت ومزیت
وقرب وکثرت بدون اذن او سبحانه رتبه شفاعت نداشته باشند واگرچه من حیث المجموع در مقام شفاعت در آیند
پس چگونه بتان که در نهایت بعد ودنائت وقلت اند استحقاق شفاعت داشته باشند در حق پرستندگان خود پس در
مذمت ایشان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بدرستی که آنانکه نمیگروند بسرای آخرت واعتقاد ندارند
ببعث ونشور لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هر آینه نام می نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى نام نهادن با دختر ومیگویند ملائکه
بنات الله اند وَمَا لَهُمْ بِهِ ونیست ایشان را بآنچه میگویند از انوثت ملائکه مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی ویقینی إِنْ يَتَّبِعُونَ
در پی نمیروند بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَإِنَّ الظَّنَّ وبدرستی که گمان لَا يُغْنِي سود نمیدهد مِنَ الْحَقِّ از حقیقت

ایم

امیو شَیْئًا چیزی را چه حق که عبارتست از حقیقت شما مدرک نمیشود مگر بعلم و یقین و ظن و توهم را اعتباری نیست
در معارف حقیقیه زیرا که اعتبار ظن معتبر است در عملیات و چون کفار مصر بودند در توهم باطل خود و برهانی و یقینی درین باب ندارند
فَأَعْرِضْ پس روی بگردان عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ از دعوت آنکس که روی گردانید عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما یعنی قرآن که متضمن
توحید و اصل ایمانست وَلَمْ يُرِدْ و نخواسته بعمل خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا را چه هر که من جمیع الوجوه
غافل باشد از وی سبحانه بالکلیه از ذکر او اعراض نموده در محبت دنیا و جمع و ادخار آن بر وجهی توغل نموده که منتهای
همت او گشته پس دعوت تو چگونه فایده دهد بلکه نزد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر اشتداد خواهد یافت
ذَٰلِكَ این دوستی دنیا اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایت رسانیدن ایشانست مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی
نهایت علم ایشان صرف همت به تمتعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از تدبر در امور اخرویه
باقیه و شبهه نیست که طالب این مطلوب خسیس در حکم بهایمست که طباع ایشان مصروفست بر اکل عاجل و اصلا نظر
نمیکنند در عواقب و در ادعیه ماثوره از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا
مبلغ علمنا إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ اوست داناتر بآنکسی که گمراه شده یعنی عدول
کرده عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که طریق مستقیم است و منهج قویم وَهُوَ أَعْلَمُ و اوست داناتر بِمَنِ اهْتَدَىٰ بکسی که عشر
راه یافته است بحق یعنی همه را میداند و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و هر یک را فراخور خود جزا خواهد داد پس نفس خود را
در دعوت ایشان در تعب مینداز چه تو قدرت نداری بر هدایت اهل عناد و لجاج و استکبار پس در بیان کمال قدرت خود
میفرماید که وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه یعنی خالق و مالک همه اوست و غرض وی از ایجاد این همه مخلوقات تعبد ایشانست
بر تکلیف عبادت و طاعت بر ایشان کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا تا جزا دهد آنانرا که بد کردند بِمَا عَمِلُوا بسبب
عقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب نیرانست وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و تا جزا دهد ایشانرا که نیکویی کردند بِالْحُسْنَى
بمثوبت نیکو که ریاض جنانست پس در صفت نیکوکاران میفرماید که الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ آنانکه اجتناب
میکنند و بیکسو میشوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی از گناهان بزرگ که بخصوصه حد و وعید بران مرتبست
و صغایر آنست که حدی بران مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و از فواحشها یعنی آنچه فاحش است از کبایر مثل زنان محصنه

وگویند که آن شرکست بخدای إِلَّا اللَّمَمَ مگر آنچه صغیره و یسیر باشد از گناه چه صغیره که بحد اصرار نرسیده باشد مغفورست
و عقاب بران مرتب نمیشود و بروایت ابن عباس مراد از لمم هر گناهیست که در زمان جاهلیت کرده باشند و در سبب
نزول این آیه آورده‌اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که از شما در زمان جاهلیت معاصی بسیار صادر میشد و با ما درین امر [امور]
شریک بودید و اکنون ما را بران عیب میکنید و ازان وعید مینمایید حق تعالی این آیه فرستاد که گناهی که در
زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده بود مغفورست و بدان معاقب نخواهند گشت إِنَّ رَبَّكَ
وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بدرستی که آفریدگار تو بسیار آمرزش است و لهذا صغایر را با اجتناب کبایر می آمرزد و کبایر
بوسیلهٔ توبه و بایمان قبول ایمان مغفور میسازد و گویند که این کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین ایراد است
تا آنکه صاحب کبیره از رحمت واسعهٔ او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر در مناجات میگفت که بار
خدایا اگر همه عالم را بسوزی مشتی خاک را سوخته باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را آمرزیده باشی هاتفی آواز داد
که إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ حسن هانی ابونواس شاعر را در خواب دیدند و پرسیدند که
خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بدین بیتی که گفته‌ام و آن این است   مَنْ أَنَا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى إِذَا   أَذْنَبْتُ لَا يَغْفِرُ لِي ذَنْبِي
الْعَفْوُ يُرْجَى مِنْ بَنِي آدَمٍ   فَكَيْفَ لَا أَرْجُوهُ مِنْ رَبِّي   یعنی چکس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم مرا نیامرزد و مرا
بآن مواخذه کند و خطاب عتاب نماید یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه بیش از انست که مرا بگناه مواخذه فرماید
و عفو مرجوست از آدمیان پس چگونه من امیدوار نباشم برحمت و مغفرت پروردگار خود آورده‌اند که بعضی از مردمان
در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بکثرت تقوی خود لاف میزدند و باعمال صالحهٔ خود می نازیدند و میگفتند که
نماز و روزه و حج و جهاد ما بهترست حق تعالی آیه فرستاد که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای داناترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ
در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین که چه آدم ابو البشرست از خاک مخلوق
شد و با آنکه هر یک از بنی آدم از نطفه آفریده و نطفه از غذاست و غذا از زمین خلاصهٔ سخن آنست که او سبحانه
در حین ابتدای آفرینش باقوال و افعال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ در انوقت نیز که شما أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ
خورد بودید در شکمهای مادران خود و هرگاه که او عالم باشد بشما قبل از خروج شما از صلب آدم و پیش از بطون امهات
خود فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس نسبت مدهید بزکا و پاکی نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید بر بسیاری

جزئیه

خیرات و طاعات وشبهه نیست در آنکه نهی از تزکیهٔ نفس در صورتیست که مزکی در تزکیه خود اعجاب و ریا و سمعه کند
اما کسی که اظهار تزکی کند بقصد صدور اعمال صالح ازو بتوفیق و تایید او سبحانه است و اصلا بآن قصد تمدح نکرده باشد
مذموم نخواهد بود و دران تزکی چه مسرت بطاعت طاعتست و ذکر آن شکرگذاری حضرت عزت بر توفیق عبادت
در این باب آورده اند که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون این
شنید فرمود که دروغ میگویند که هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقی است مقارن اینحال
آیه نازل شد که خدای تعالی داناتر است باحوال شما در مبدأ خلقت در وقتی که کودکی خورد بودید در شکمهای مادران
پس دیگر ستایش خود مکنید که هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بوده و در اخبار آمده
که ولید مغیره در عقب پیغمبر میرفت و استماع کلام او میکرد مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران خود را میگذاری
و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چکنم که از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت اینقدر مال بمن ده که
اگر عذابی بر تو متوجه گردد من متحمل آن شوم ولید با او شرط کرده و بعضی از مال بوی داد و باقی بخل کرده و نداد مرتد شد
أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکس را که تَوَلَّىٰ روی بگردانید از پیروی حق و ثابت قدم نماند بران وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا
و داد اندکی از مال خود بر ثبوت تحمل عذاب ازو وَأَكْدَىٰ و باز داشت باقی را و قطع عطیه نمود پس جهل و بخل باهمدیگر
جمع کرد و از عبدالله و سدی نقل است که آیه درباره عثمان بن عفان [illegible] نازل شد و سبب آن بود که مال خود را
تصدق میکرد عبدالله بن سعد بن ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در تصدق مال تو غلو مکن نزدیک آن رسید
که هیچ از آن باقی نماند و بفقر و فاقه گرفتار شوی او در جواب گفت که مرا ذنوب بسیار و تصدق بیشمار است مثل فرار از
محاربه کفار و غیر آن از کبایر و غیر آن پس این تصدق برای آن میکنم تا موجب کفارت آن شود عبدالله گفت
این شتر با بارگه انان تست بمن بخش تا حامل گناهان تو شوم عثمان آن جمل با آن حمل بآن داد و دو گواه بران
بگرفت و ترک صدقه کرد حق تعالی آیه فرستاد که ای محمد دیدی آن مرد را که روی برگردانید یعنی از جنگ احد پشت
بهزیمت داد و فرار نمود و چیزی اندک داد به برادر خود تا حامل گناهان او شود و قطع تصدق نموده امساک را
شعار خود ساخت أَعِندَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَىٰ پس او
میداند و می بیند که صاحب او آنچه میگوید از تحمل اوزار صادقست و آن در را از دبر خواهد داشت أَمْ لَمْ

یُنَبَّأ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِی صُحُفِ مُوسَیٰ بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی در توریة وَإِبْرَاهِیمَ
وآنچه در صحف ابراهیم است الَّذِی وَفَّیٰ آن ابراهیم که نیک وفا کرد یعنی ادا نمود بر وجه اتم که بران مأمور بود از
احکام الهیه که آن تبلیغ رسالت بود وغیر آن از امور شرعیه یا مبالغه نمود در وفا کردن بآنچه او سبحانه باو عهد فرموده
بود واو را بآن ممتحن ساخته وتخصیص توفیه باو بجهت آنست که متحمل چیزی شد که غیر آن متحمل او نشدند چون تسلیم کردن نفس او
سبحانه در وقت القای او بآتش نمرود وصبر کردن وی بران بر وجهی که دران وقت جبرئیل ومیکائیل وملک سحاب
ورباح بوی ملاقات کردند که ترا با ما حاجتی هست فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم ومانند صبر وی در ذبح ولد
در راه خدا وبطلب ضیف رفتن در هر روز بمقدار یک فرسخ واو را باکرام تمام بمهمانخانه آوردن وبجدّی خود بخدمت او
اقدام نمودن ودر روز نیافتن مهمان بروزه بودن واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود که
آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی ابراهیم را تسمیه فرموده باالذی وفّی گفتند بلی یا رسول الله فرمود زیرا که در هر صبح وشام
میگفت فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا بقوله وحین تظهرون وتقدیم بذکر سبب آنست که صحف وی اکثر
واشهر بود نزد اهل کتاب حاصل معنی آنکه آیا ولید یا عثمان خبر دارد بآنچه در صحف موسی وابراهیم است أَلَّا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ آنست که بر ندارد هیچ نفسی بردارنده بار گناه نفس دیگر را یعنی هیچکس مواخذه نشود بتعذیب
غیر خود پس او بار خود را بدیگری حواله میکند وَأَن لَّیْسَ لِلْإِنسَانِ وآنکه نیست آدمی را إِلَّا مَا سَعَیٰ مگر ثواب
آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را بگناه کسی نمیگیرند بثواب دیگری مثاب نمیگردانند ودر حدیث آمده که صدقه وروزه
وحج ونماز که منفعت بمیت میرساند بجهت آنست که نادی آن از برای میت در حکم منصوب عنه است در شرع
وهمچنین موکل بعمل صالح نایب خود مثاب میشود اینجا نیز میت بثواب کسی که نادی آن عمل باشد برای ثواب می‌یابد
عشر وَأَنَّ سَعْیَهُ ونیز در هر دو صحفست که آدمی سعی خود را یعنی عملی را که دران سعی نموده سَوْفَ یُرَیٰ زود باشد
که نموده شود در میان اعمال خود در روز جزا ثُمَّ یُجْزَاهُ پس پاداش داده شود بآن سعی خود الْجَزَاءَ الْأَوْفَیٰ
پاداشتی تمامتر بر وفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبدالله طاهر که والی خراسان بود حسین بن فضل را طلبید وگفت
مرا این آیت مشکلست حل آن نمای او گفت فاصبح من النادمین هرگاه ندم از ذنب موجب مغفرت باشد چنانچه
الندم توبه دلالت صریح دارد برین پس چرا توبه او قبول ننماید ومستحق غضب شد دویم وان لیس للانسان

الا ما سعی پس اضعافا مضاعفه چه چیز است سیم کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او سبحانه در کاریست و این منافی
جف القلم بما هو کائن است حسین بن فضل جواب داد که ندامت او بر قتل هابیل نبود بلکه بر حمل نمودن او بود و پس توبه ازان
صادر نشده باشد و قوله و ان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدالت است از روی فضل و کل یوم هو فی شان
مراد شئون امور یست که ابدای آن کند نه شئونی که ابتدا آن نماید و حدیث مخصوص است ثانی نه اول حکم کرده
تقدیر فرمود که در اوقات مستقبله بحسب مصلحت هر روز و هر ساعت چه فعل کند و بعد از آن بر وفق آن میکند تا بقیامت
وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ و نیز در صحف موسی و ابراهیم است که بسوی پروردگار تست اَلْمُنْتَهٰی نهایت کار و رجوع همه
خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق عمل خیر و شر جزا دهد و گویند مراد آنست که همچنانکه ابتدای خلقت و منت
از وست نهایت آجالی نیز بدوست و نزد بعضی معنی آنست که نهایت فکرت بسوی اوست یعنی قوت فکریت
قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکونات اما چون باو رسد متحیر گردد و بایستد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لا فکرة
فی الرب و نیز فرموده تفکروا فی آلاء الله و لا تتفکروا فی ذات الله و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود
که اذا انتهی الکلام فامسکوا یعنی چون کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید و از ان درگذرید و بعد از آن فرمود که ای
فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل ترا سیر نشود و اگر چیزی بمقدار سوراخ سوزن بر دیدهٔ تو واقع شود نور باصرهٔ ترا
بپوشاند و تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی ملکوت آسمان و زمین را و هر گاه تفکر در مخلوقات وی متعذر باشد
پس در ذات وی بطریق اولی و شهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که یکروز پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد رفت اصحاب را
گفت در چه کارید گفتند در ذات خدا تفکر میکنیم فرمود که تفکر در مخلوقات کنید نه در خالق زیرا که فکرت بکنه او نرسد
بعد از آن فرمود که حق تعالی هفت آسمان بیافرید که از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است و غلظت هر آسمانی
پانصد ساله راه و در آسمان هفتم دریائیست عمقش چندانست که از زیر زمین هفتم و خدای را در ان دریا فرشته ایست
که آب آن دریا تا بکعبش است و بر همین طریق هفت زمین آفریده پس شما بدین بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر
کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه وی تفکر مکنید وَاَنَّهٗ و نیز آنکه در ان دو صحیفه است آنست هُوَ اَضْحَکَ
که او بخندانید وَاَبْکٰی و او بگریانید منشأ خنده و گریه از وست چه او خالق ضحک و بکاست یا سبب خنده
و گریه که حزن و سرور است از وست و اگر نفس ضحک و بکا فعل او میبود امر و نهی متعلق بآن نشدی

ونکفی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا و نیز سبب ضحک و بکا باشان نمادی و نکفی و تضحکون و لاتبکون و نزد
بعضی معنی آنست که خدای بخندانید اهل بهشت را در بهشت واهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را خندان میسازد
بنباتات واشجار را بانوار و ابر را میگریاند بامطار و گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعات
ومعصیت طاهر قدسی را پرسیدند که ملائکه را خنده باشد گفت هرچه در زیر عرش است تا خدای دوزخ را بیافرید
بخندیدند الا بنی آدم یهودی بعد از استماع این آیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید گفت خندانیدن و گریانیدن
کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست آنخدای که ابر را بگریاند بباران و غوا بخندانید اند در بهاران شگوفه
های الوان و دلهای عارفان را بخندانید اند باقبال عرفان و دلهای کافران را بگریانید با دبار کافران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ
وانکه او بمیراند وَأَحْيَا وزنده سازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و هیچ قاتل همین پیه میکند و موت
نزد اینحال او را حاصل میشود بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت پس او میمیراند در دنیا بوقت اجل مسمی و اجل بلا
و زنده میسازد در قبر یا در قیامت و یا مرده میسازد کافر را بنکرت و زنده میگرداند مؤمن را بمعرفت پس
میمیراند گروهی را از یاد خود بخذلان و جماعتی را بیاد خود زنده کند بتوفیق معرفت با یمان وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ وانکه
او بیافرید از انسان و سایر حیوانات دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى از آب
منی مذکر و مؤنث وقتی که جدا کرده اینده شود بدفق و ریخته گردد در رحم و آدم و حوا از ین حکم مستثنی اند وَأَنَّ
عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وانکه بر خداست آفریدن دیگر باره بعد از موت در قیامت بجهت وفا نمودن بوعده
خود و جزا دادن بندگان بنیکی و بدی و خلاف وعده کردن و جزا ندادن بر احسان و اسائت و عوض آلام رسانیدن
به بنده حکمت و مصلحت نیست که بر و سبحانه واجبست پس بعث عباد در آخرت واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وانکه
اوست که توانگر کند باموال مصروفه وَأَقْنَى و بدهد قنیه را و آن مالیست که ذخیره سازند و عازم شوند و آنرا صرف
نکنند و مراد اصل مالست و آنرا سرمایه گویند فاما غنی سازد بنده را بقناعت و راضی گرداند اورا بدان و از ابن
عباس تفسیر اقنی پرسیدند فرمود که ای ارضی بما اعطی راضی گرداند بنده را آنچه بدو دهد و مراد آنست که رضای خود را
سرمایه او گرداند و باو بی نیاز گرداند و ذات خود را از خلقان و محتاج ساخت ایشانرا بجود و وَأَنَّهُ وانکه او سبحانه
هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى اوست پروردگار و آفریدگار ستاره شعری مراد شعری یمانیست که روشن تر از غمیصا است

کاانرا

که آنرا شعرای شامی گویند و ذکر این مقام بجهة بیان بطلان خزاعه است که آنرا معبود دانسته بعبادت آن اشتغال
مینمودند و میگفتند که این را بجای آن می پرستیم که مخالف جمیع نجوم است زیرا که آن از روی طول سپهر فلک میکند و کواکب
دیگر برسبیل عرض خلاصه کلام آنست که شعری مربوب و مخلوقست نه رب و خالق و هرچه مخلوق باشد چگونه لیاقت
الوهیت داشته باشد وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند عشر
و قومی از ایشان که بنو لقیم گفتندی و در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشته اند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشانرا
عاد اخری نام نهادند و گویند تسمیه ایشان بعاد اولی جهت آنست که اول امتی از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان
بودند و یا تقدم بودند در دنیا بغیر خود بحسب شرافت و زینت وَثَمُودَ و ثمود را که امت صالح بودند فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی
نگذاشت هیچکس را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد گروه نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند
هُمْ ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک و عدوان از قوم عاد و هود چه نوح را بسیار میرنجانیدند
بوجهی که میزدند که اصلا حرکت در وی نماند و مردمانرا از صحبت او تنفر میکردند و صبیان را تحذیر مینمودند از قبول قول او
و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه آنرا
قریب بآسمان برده بودند بر جناح جبرئیل ع آنرا سرنگون گردانیده بود و آن چهار شهر بودند صوایم و داوما و عاموره و سدوم
فَغَشَّاهَا پس بپوشانید شهرها را مَا غَشَّىٰ آنچه پوشانید در این کلام تهویل و تعمیم مر آنچیزیست که بایشان فرود آمد
و آن سنگهای نشان دار بودند که بر بلاد ایشان بارید و آن شهرها از کثرت و انبوهی آن سنگها پوشانیده شدند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس کدام از نعمتهای پروردگار خود را تَتَمَارَىٰ شک میکنی خطاب بحضرت رسالتست اما مراد
امتند و امور معدوده اگر چه نقمتند اما از آن حیثیت که متضمن عبر و مواعظ و زواجراند مر اهل اعتبار را و مشتملند بر انتقام
انبیا و مومنان از کافران و تسلیه خاطر عاطر سید عالمیان از آن جهت مسمی شد بنعم محمد بن حمید عمش روایت کند از صالح
و او از ابن عباس که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور شد که حضرت علی ابن ابی طالب را علیه السلام نصب نماید و
او را خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت حق اوست و نیابت شایسته او آنحضرت این حالرا از قوم و
اقربای خود اخفا فرمود بنابر آنکه میدانست که اکابر قریش و صنادید عرب از این حال اعراض خواهند نمود و شدت
حسد و عصبیت ایشانرا از تصدیق این معنی مانع خواهند شد و احتمال آن داشت که بواسطه این امر آسیبی بآنحضرت

رسانند پس دیگر باره جبرئیل فرود آمد و اخبار نمود او را بعصمت و حفظ از آزار و ایذای این قوم آیه با تهدید آورد که
وان لم تفعل فما بلغت رسالته و چون آنحضرت این بشارت بشنید و این تهدید استماع فرمود اندیشه از هیچ چیز نانموده
در ساعت علی ابن ابی طالب را در غدیر خم چنانچه مفصلا گذشت بخلافت و امامت تعیین فرمود و ولایت او را بر
همه فرض و لازم کردانید و بعد از نصب آن سرور تعیین آن دین برو و جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که فبای
آلاء ربک تتماری پس اشارت بمقدریت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هذا این پیغمبر که محمد است
نذیر پیغمبر بیم کننده است من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران قبل از وانذار قوم میکردند
وی نیز قوم خود را انذار مینماید و امت خود را بهمان میفرماید که ایشان امت خود را امر میفرمودند پس بجهت تهدید میفرماید که
ازفت الازفة نزدیک شد ساعتی که نزدیک شونده است مراد قیامت است که موصوفست بدنو و قرب لیس لها
نیست مر او را یعنی مر وقت رسیدن آنرا من دون الله کاشفة بجز از خدا نفسی که ظاهر سازنده آن باشد
یعنی غیر او سبحانه را نفسی که کاشف و مبین آن باشد که قیامت در چه وقت قایم خواهد شد که لا یجلیها لوقتها الا هو
زیرا که هیچکس را اطلاع بران نیست مگر حق سبحانه و تعالی انگه خطاب بمشرکان عرب میکند که افمن هذا الحدیث آیا
ازین سخن که قرآنست تعجبون شگفت میدارند بروجه انکار و تضحکون و میخندید از روی استهزا و لا تبکون عشر
و نمیگریید از خوف وعیدی که در وست و از ترس عقوبت طغیان که از شما صادر میشود و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که مراد از حدیث اخبار رسالت انذار است یعنی آیا ازین خبرهای که شنیدند تعجب میکنند و میخندید
و نمیگریید از خوف آنکه مبادا مثل آن بر ما واقع شود و انتم سامدون و شما بازی کنندگانید و غافلان یا غمناک
کنندگان مشرکان در وقت قرائت قرآن سرود می کنید تا مردمان از استماع آن وا دارند و از ام سلمه رضی الله
عنها روایتست که چون این آیه فرود آمد اهل صفه بگریستند بمرتبه که آواز گریه ایشان بلند شد چون آنحضرت صوت
گریه ایشان را بشنید بگریست و همه اصحاب بگریه در آمدند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بدوزخ نرود هر که از
ترس خدای بگرید و ببهشت نرود هر که طاغی شده بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه نکنید حق تعالی قومی را پیدا فرمایند
که گناه کنند تا ایشان را بسبب گریه کردن بر خطیئات و سیئات بیامرزد و ببهشت برد در خبر هست که جبرئیل
نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که مردی از اصحاب نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست

حضرت

حضرت فرمود که فلان جبرئیل گفت هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم بر میکذرد و بران فایق میشود مگر گریه که حق تعالی بیک قطره
اشک دریای آتش را می نشاند از ابو الخلیل نقلست که بعد از نزول این آیه کسی رسول را خندان ندید و چون بخضوع و خشوع و تذلل
فوز و نجات از عقبات عقوبت حاصل میشود از بهت عباد را امر میکند بسجدهٔ عبودیت که مستلزم خشوع و تذللست
در درگاه حضرت ربوبیت میفرماید که فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید مر خدا را وَاعْبُدُوا و به پرستید او را نه آلهه باطله سجدهٔ واجب
از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت این آیه در مسجد سجده کرد مؤمن و کافر بگریه درآمدند
و جن و انس سجده در افتادند و باجماع جمیع فقها این سجده فرض است بر قاری و مستمع و مرویست که اول سوره که فرو
آمد در و سجده بود این سوره است و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی سُورَةُ الْقَمَرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُونَ
وَخَمْسُ آيَاتٍ ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که قرائت اینسوره هر که کند غبا
یعنی روزی خواند و روزی نخواند روز قیامت که مبعوث شود روی بر صورت قمر باشد و شب بدر و هر که هر شب
بخواند فضیل از همه کس باشد و روی او در روز قیامت روشن تر از رویهای خلایق باشد و از ابو عبد الله صلوات الله
علیه روایتست که هر که اینسوره را بخواند خدای تعالی او را در وقت خروج از قبر ناقهٔ از ناقهای بهشت سوار کند و ببهشت
عدن رساند مخفی نیست که چون حق تعالی ختم سورهٔ مذکوره کرد بذکر آزفه یعنی اقتراب قیامت اینسوره را نیز بمثل آن افتتاح کرده فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طلب معجزه کردند آنحضرت
ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان دو شق قمر بدیدند در تبیان آورده اند از ابن عباس و ابن مسعود نقل
کرده اند که شق قمر دو بار در مکه واقع شد و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة شد ساعت
قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه تسمیهٔ قیامت بساعت باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت
قایم شود و انشقاق از علامات قرب آنست و در نقل صحیح آمده که ابو جهل و یهودی دیگر شبی بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بوده و قمر مرتبهٔ قرص رسیده ابو جهل گفت ای محمد بر وفق دعوی خود آیتی
بنما و الا سر ترا بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی آن یهودی گفت چه چیزیست که از فعل آن متعذر باشد
و از تحت قدرت بشر بیرون بود در جیب و در دست خود نگریست و در دل اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحر است

و آنچه از وی اقتراح میکنیم بقوت سحر آنرا بما مینماید بگو تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان تاثیری نمیکند و جادو را در آن تصرفی نیست
و چون از اتیان آن عاجز شود او را بقتل رسانیم ابو جهل گفت ای محمد ماه را از برای ما بشکاف بانگشت آنحضرت دعا
کرد و انگشت سبابه را برآورد و اشارت بماه کرد و ماه را بدو نیم برو ساخت که یکنیمه آن بجای خود بماند و نیمی دیگر
بطرف دیگر رفت ابو جهل گفت آنرا ملتیم ساز آنحضرت اشارت فرمود هر دو نیمه بهم پیوسته یهودی ایمان آورد
و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است و بجهت آن قمر را منشق بما نمود و از جماعت مسافران که از اطراف آفاق
رسیدند پرسیم تا ایشان دیده اند یا نه چون از آیندگان و غیر پرسیدند همه جواب دادند که فلان شب ماه را بدو
نیمه دیدیم و با وجود این معجزه باهره ابو جهل بر جهل ایمان نیاورد و تر ابر سحر حمل کرد و کفار قریش نیز تابع او شده
گفتند سحر کرد شما را پسر ابی کبشه و ابو کبشه یکی از اجداد مادری حضرت بود و مشرکان آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند
بجهت مخالفت آنحضرت با ایشان در عبادت پس حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند
کافران آيَةً نشانه از آیات قدرت ما که اظهار معجزه بر دست پیغمبر خود تا صدق دعوی وی باشد
يُعْرِضُوا اعراض کنند از تامل کردن در آن و روی بگردانند از انقیاد کردن بصحت آن بجهت عناد و طغیان
و حسد وَيَقُولُوا و گویند که این سحر سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ جادوئیست دایم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دایم
باین ارتکاب می نماید و از ابن مسعود روایتست که گفت بحق آنکسی که نفس من بید فرمان اوست که من دیدم
کوه حرا را در میان هر دو حلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته گشت بمرتبه
که بر بالای آن کوه بدو نصف شده و اشارت بکوه حرا کرد و کفار گفتند که محمد سحر کرد یا شخصی از ایشان گفت چگونه
سحر باشد که همه مردمان در اقطار او را بدیدند و بروایت منقوله از ابن عباس که مشرکان اجماع کردند و نزد رسول
صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ای محمد اگر تو صادقی در نبوت شق قمر کن برای ما حضرت فرمود که اگر قمر را
شکافم شما ایمان آرید گفتند آری آنشب لیلة البدر بود پس آنحضرت دعا فرمود حق تعالی اجابت دعای وی
فرمود ماه را بدو نیم ساخت و آنحضرت بآواز بلند گفت اشهدوا اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد
انکار درآمدند و حق تعالی ازین خبر میدهد که چون اهل عناد آیت ما را ببینند انکار آن کنند وَكَذَّبُوا و تکذیب
کنند پیغمبر را با معجزه که از وی دیده اند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کنند آرزوهای خود را یعنی آنچه بر ایشان شیطان

نفرادن